[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله اجمعين **اما بعد** چنین گوید اقل عباد الله ابو القاسم
ابن الحسن الجيلاني که این چند کلمه ایست در بیان مسائل عبادات حسب الاقتضای جماعتی از برادران
دینی مرقوم قلم شکسته رقم میگردد و آن را مسمی کردیم بمرشد العوام و جعل کتاب **کتاب الصلوة**
چون نماز افضل اعمال دینیه است و مقبولی آن شرط قبول سایر عبادات است آن را مقدم داشتیم بر سایر
عبادات و آن بر دو قسم است واجب و سنت و گاهی کراهت بر آن عارض میشود بسبب امری خارجی
مثل نماز در حمام و امثال آن و نماز واجب هشت است نماز یومیه و نماز جمعه و نماز عیدین
و نماز آیات و نماز طواف و نماز واجب بنذر و مانند آن و احتیاط شده باشد یا بسببی لازم شده
باشد و نماز میت و افضل افراد نماز پنجگانه است که در شبانه روز واجبست یکی از آنها
و نمازهای سنتی بسیار است و افضل آنها نوافل شبانه روز است و بعد ازین مذکور خواهد شد که
شرط وجوب نماز بلکه سایر عبادات بلوغ است و عقل و فهم پس طفل و دیوانه و بیهوش
و کسیکه در خواب باشد بر آنها تکلیف نیست و اما اینکه قضای نماز و روزه بر آنها هست یا نه بعد
ازین مذکور خواهد شد سنت است که اطفال را بنماز وادار نمود و آنها را بعبادت عادت میدهند
و در روایت که بچه اطفال هم ثوابی باشد در آن عبادت و بلوغ دانسته میشود بیکی از سه چیز اول
احتلام است و آن عبارت از بیرون آمدن منی از فرج مرد یا زن در بیداری یا در خواب
دوم رو ییدن موی درشت است از اطراف فرج مرد یا زن و موی زیر بغل و لب زهار
و بعضی از علما بر رو ییدن موی ریش هم گفته اند و خالی از قوت نیست سیم تمام شدن سال پانزدهم است
از برای مرد و تمام شدن سال نهم است از برای زن و بعضی تمام شدن چهارده سال را در مرد گفته

دانسته

دانسته اند و بعضی داخل شدن در سال چهاردهم گفته اند و قول اول اقوی است پس هرگاه احتلام
یا رو ییدن مو حاصل شود منتظر تمام شدن سال را نباید کشید و هرگاه آنها معلوم نشود تمام شدن را اعتبار
می کنند و اما حایض شدن زن و حامله شدن او پس آن نیز علامت بلوغ است چرا که علما اینها را
علامت سبق بلوغ گرفته اند و گفته اند که هرگاه [illegible] حامله شود معلوم میشود که متصل بزمان حیض با لعقد
نطفه ان معلوم صحیح است و این در نزد حقیر خالی از اشکالی نیست لیکن الحال شروع میکنیم در مسائل نماز
و مقدم میداریم مقدمات نماز را و بعد ازین می پردازیم بذکر حقیقت نماز و احکام آن و بیان این
در ضمن چند قاعده میشود **قاعده اول** در بیان مقدمات نماز است و آن در ضمن چند منهج بیان میشود
منهج اول در طهارت و آن بر دو قسم است طهارت از حدث و آن حالتی است که مانع از دخول
نماز است و ازاله آن محتاج به نیت است مثل بیرون آمدن بول و غایط و جنب شدن و حایض شدن
و امثال آنها دوم طهارت از خبث و آن عبارتست از نجاست و ازاله آن محتاج به نیت نیست مانند بول
و غایط و خون و مثل آنها و مقدم میداریم مسائل طهارت از حدث را و آن در سه جزو منحصر میشود
وضو و غسل و تیمم و بیان مسائل این هر سه قسم در ضمن چند باب میشود **باب اول** در وضو است و در آن
چند فصل است **فصل اول** در احکام و اقسام و موجبات آن و در آن چند مطلب است **مطلب اول** وضو منقسم
میشود بر واجب و سنت و وضو واجب میشود از برای نماز واجب و طواف واجب و بجهة مس کتابت قرآن
یعنی رسانیدن دست و بدن بکتابت آن هرگاه واجب شده باشد این مس کتابت بنذر یا شبه آن یا
بسبب آنکه بر حرمت احترام مثل کتابت قرآن و چنانچه وضو واجبست از برای مذکورات
محل آنها نیز هست و گاهی وضو واجب میشود بسبب نذر و عهد و قسم و بدانکه وضو را وجوب بنفسه
نمیشود بلکه وجوب آن از برای غیر است مثل نماز طواف و تا وقت داخل نشود به نیت وجوب داخل

ساحت مکروه و منزلی که نبود بسبب آن واجب شده و شخص لاهر که وقت داخل شود و مرد شیعه ... پس اگر آن ...

که دانسته اند برای نماز و مانند آن ساخته بوده یا از برای هر چیزی که قصد رفع حدث در آن کرده باشد مثل

وضو بجهة تلاوت قرآن یا دخول مساجد یا از برای آنکه بر طهارت باشد و مانند آن پس بعد از آن کسی که قرآن

کند و وضوی دیگر در کار نیست بجهة آنکه درین صورتها رفع حدث نشده مگر قصد نفس رافع که محتاج

نماز آن است و از برای رفع حدث باشد مثل قرائت قرآن و دخول آن که فرض است و اگر آن وضوی ... دارد

ازین جنس باشد مگر مثل وضوئی که بجهة نوم باشد پس هرگاه محلوش شود در حق او وضو داشته و آن

وضو از آن وضوئی که بجهة سخن گفتن است و کفن این وضو ...است و احتیاط آنکه در این عمل

نماز نکند و بعد از آن وضو باطل نبود یا اگر وضوی باطل بود برای نماز بقصد قربت و مستحبی ادراک نکند

و همچنین وضوئی که برای آمدن اشخاص ساخته شده و بعد از آن محلوش شود در حق حدث پس از وضو واقع شده

بودست آنهم مثل وضوی بجهة مسیری است و اما وضوئی که از برای خواب و رطوبت زمین ساختن پس اظهر

آنست که این وضو صحیح نیست که [مطلب سیم] ... ست وضو در مواضع بسیار از جمله آنکه وضو از برای نماز

... و ... [illegible] ... قرائت قرآن و مس کتابت قرآن و نحو داشتن قرآن

و دخول مساجد از برای آنکه با وضو باشد و از برای مهیا بودن بجهة نماز قبل از دخول وقت آن

و ... که همین وضو و منزلی نماز است که جایز است پیش از وقت نیت کند و باید قصد او

همین مهیا بودن برای نماز باشد و اما اگر ... بجهة اینکه در آخر وضو بعض ... شود

مقدم داشته درین صورت درست این وضو قبل از وقت اشکال است مگر آنکه ... و در ...

اینست که هرگاه داند که در اول وقت نماز میسر نشود و آن وقتیکه میسر میشود و مهیا ... وقت شده و مینماید

قبل از وقت نماز بجهة مهیا بودن در وقتیکه میسر میشود میتوانند بنود همچنین است وضو از برای طلب

بعضا

٣

حوائج و زیارت مؤمنین و نماز جنازه و از برای کتابت ... مستحب شده از ... اول

خواه با وضو اول نماز کرده باشد یا نکرده باشد و سنتست وضو از برای خواب ... و

از برای جماع کردن محتلم و جماع بعد از جماع و جماع کردن با زن حامله و جماع کردن با کنیزی بعد از کنیز دیگر

و مس دادن جنب میت را و از برای کسیکه میخواهد میت را در قبر کند ... و کسیکه غسل میت داده و میخواهد ...

کفن کند و از برای کسیکه قبل از اینکه ... میت را ساخته و از برای کسیکه ... و ... غیره

و از برای کتابت قرآن و سنتست وضو دادن میت قبل از غسل [مطلب سیم] در بیان احداث موجب وضو چیز

ازان بول و غایط کردن و بیرون آمدن باد از ... دو عرقه ... و ... و ...

از ... در ... موضع ... غیر ... آن علامت ... باشد آن نیز موجب وضو میشود

باد که از ... بیرون آید پس بو و ... آن ... و اما ... خود باشد

پس ... وضو در ... معلوم نیست و همچنین ... که از ذکر مرد قبل از ... بیرون آید موجب وضو نیست

و از جمله موجبات خوابست که بر عقل و هوش غالب شود و آن ... که گوش ... و همچنین

بیهوش شدن و دیوانگی و مستی از جمله موجبات است و استحاضه ... و ... که ... و اکثر علماء حنفی فاسقی

و مس میت را نیز از موجبات وضو دانسته اند و حکم کرده اند که ... این امور ...

نماز ... قرآن ... باید وضو ... هر یک از این امور ... این میشود که حدث اکبر ...

اصغر ... که غسل رافع حدث اکبر است و وضو رافع اصغر ... مشتمل ... است

که اینها ... حدث اصغر ... پس اگر فرض کنیم که زنی ... باشد و وضو ... وضو ... حمل ... نشود

... قلیل ... پاک شود و ... از موجبات وضو ... غسل ... نماز ...

دیگر وضو ... و همچنین ... و اما ... آن ... از ... تر ... و ... گرداند

که دو ضرب نه و از جایی که گذشته است تمام کند مگر شکیه نداند که می‌تواند که خود را بمقدار نماز نگاه دارد
پس دو ضرب نه و از سر گیرد چنانکه علامه فرموده است و در روایت که مذهب مشهور هم این است و همچنین
تا گاه آمدن بول از سلس البول هم حتی از علما گفته‌اند که دو ضرب نه و از جایی بنا کند و بعضی گفته‌اند
که اگر تواند بمقدار نماز خود را محافظت کند دو ضرب نه و نماز را از سر گیرد و طرف احتیاط را در این
مسائل نگاه دارد که در اول که اکثر اینها محل راه دارد **فصل سوم** در احکام و آداب تخلی رفتن و
در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است پوشیدن عورت از کسی که حرام است که نظر کند بعورت او آنچه
غیر زن و کنیز و طفل است بلکه ستر عورت از غیر همه واجب است و عورت در مرد ذکر است
و خصیه‌ها و مخرج غائط و عورت زن هم قبل است و دبر که واجب است که بپوشد مگر از غیر شوهر و آقا
هر چند سایر بدن را از غیر محرم هم باید بپوشد و اظهر آنست که حرام است در حال بول و غائط
کردن چنانکه در حال استنجا هم رو بقبله نشستن و پشت بقبله نشستن و معتبر رو کردن و پشت کردن بجمیع
بدن است پس اگر کسی رو بقبله بنشیند و سر عورت را از قبله بگرداند فایده ندارد و اظهر آنست
که این حکم در صحرا و غیر صحرا یکی است **مطلب دوم** واجب است شستن مخرج بول با آب و بعضی علما گفته‌اند هر گاه آب میسر نشود
سنگ و کهنه و مثل آنها واجب است ازاله بول کنند و بسیار آنکه ... و سنگین ... و اظهر آنست
در شستن ... ... که ... بار ... ... تا باشد بزوال عین ... کافی است
و تطهیر آنست که هر مرتبه ... ... هر گاه ازاله عین بدون دست ... دست مالیدن در کار است
و هر گاه ضرور باشد مثل آنکه مخرج ... یا جز ... و آلوده باشد ... دست مالیدن تا ...
و اما مخرج غائط پس در ... مخیر است در میان شستن با آب و استعمال ... بسنگ و ...
و کهنه و پنبه و غیر اینها ... ازاله عین ... و اظهر آنست که ... کافی است هر چند ...

که در نیت سه روز در رجب ... از آن زن ... و ... ... مستقیم ...
آن جهار ... که ... ... غالب ... احوال ... که آن ... که این ... ساقط ...
... چنانکه ... از این ... و ... که اگر ... و ... ... حدث ... غائط
و خواب و غیر اینها حاصل شده باشد و ... ... کار ... ... **مطلب چهارم**
هر گاه کسی یقین بطهارت ... بعمل آمده باشد خواه ... و خواه ... آن و ... از آن شک کند در حدث
بنا بر طهارت ... ... هر گاه ... این باشد که آن طهارت ...
نماز کرده باشد ... و ... ... و ... حرام ... است و همچنین هر گاه یقین بحدث داشته و شک کند که
... از آن طهارت بعمل آمده یا نه در حکم محدث است و واجب است که طهارت بعمل آورد و هر گاه یقین
داند که ... ... که هم ... ...
کدام ... و کدام ... اقرب آنست که در حکم محدث است و طهارت واجب است **مطلب پنجم** ...
که کسی که ... سلس البول داشته باشد و ... ... که ... ...
و ... محافظت ... ... که ... بول را محافظت کند ... ...
و بعضی گفته‌اند ... ... و بعضی گفته‌اند ظهر و عصر را ... جمع کند ...
برای آنها کافی است و همچنین مغرب و عشا ... ... است و همچنین ... ...
... داشته باشد ... ... غائط ... ... که ... ...
است که ... ... هر گاه ... ... که ... تمام ... ...
... ... و ... ... که ... ...
غائط ... ... آنست

باله این نقش در شرط آنست که سه مرتبه باید و هر یک بطرف کرسی شسته باشد یکی کهنه نباشد و هر طاهر باشد آنست که یک
و اگر آن هم سه عدد باشد و به طرف جسم کفایت کند و مجموع واجب است اینها را دانی مستحب
و زوال اثر واجب نیست لیکن آن زمین و لغزنده که بوی باقی نماند ضرر ندارد و اما رنگ و بوی ماندن
آن در استنجا به آب هم ضرر ندارد و آنچه گفتیم در استعمال جسمها در کار نیست در وقتی که نجاست
از موضع معتاد تعدی نکرده باشد و اگر تعدی کرده غیر آب بهیچ چیز پاک نمی شود و باید به آب ازالهٔ عین و اثر
همه را بکند و شستن اندرون دو فرج که باطن است و بنه دخول آن در کار نیست و حرام است استنجا
کردن به استخوان و سرگین و چیز خوردنی مثل نان و میوه و هر چیزی که در نزد خدا احترام داشته باشد مثل
ورق قرآن یا دعا یا تربت مقدسه بلکه بعضی اوقات منجر بکفر می شود اگر عمداً چنین کاری کند
سه رنگ الطهارت که موضع پاک می شود و بعضی گفته اند پاک نمی شود مطلب سیم در آداب است که در حال
خلا نشستن گفتن آن و گفتن این است که در خلا نه با چشم تو باشد و در کرسی داخل شود و باید رو به کسی
نشیند و مستحب است پوشیدن سر و تقنع برای انداختن و مقدم داشتن پای چپ در وقت دخول و پای راست
در وقت بیرون آمدن بعکس آنچه در مسجد و غیر آن و بسم الله گفتن و دعا خواندن و الحمد لله
در وقت دخول و کشف عورت و در وقت بول و غایط کردن و در وقت نظر کردن به آنچه از او بیرون
می آید و در نزد فارغ شدن و در وقت بیرون آمدن و دست مالیدن بر شکم و در وقت بیرون رفتن و دعا
مردان شده بخواند و شب که شک پیش آن که برای طهارت بخواهد ... از وقت ... کند اول
از غایط کند بعد از آن از بول و افضل آنست که در وقت نعوذ آب بخواند کسی که استنجا کند و حکم این
آنست که اول استنجا به سنگ و مثال آن بعد از آب و نشست است که آنچه را کسی استعمال کرده باشد
ولادت شهید نجس است و ... از بول ... بعد از آن اگر طهارت شبهه ظاهر شده باشد نجس

مرنه

شد و دو مرد رادة طول کشد و گفت آنکه طهارت بخواهد اما مستحب مطلب چهارم مکروهات در کردن بول و غایط
کردن و ظاهر آنست که این حکم مخصوص بول است بلکه در غایط هم چنین باشد و مکروه است که رو یا پشت به
نور آفتاب یا ماه کند و مکروه است بول کردن در زمین سخت و در آب خصوصا آب ایستاده که در آن بول کردن
در آب مکروه است و مکروه است نشستن در مواضع لعن مثل سر راهها و جایی که مردم آب برند از آنجا
مثل کنار نهرها و سر چاهها و در منزلها و جای نزول قافله و جایی که تردد کنند و مقابل آینه و در زیر درخت
میوه دار خصوصا در وقتی که میوه داشته باشد و در سوراخ حشرات مثل مورچه و در سوراخ ... آنها
و بر قبر و در میان قبرستان و در حال ایستادن و مکروه است بلند کردن بول را در هوا و طول
دادن نشستن در خلا و مسواک کردن و حرف زدن بغیر ذکر آیة الکرسی و حکایت اذان و جواب
و آشامیدن و آشامیدن است و مستحب است هر گاه در دست انگشتری باشد که بر او اسم خدا یا نام ائمه داخل
شده نخلد و حال اینکه انگشتر در دست او باشد بلکه اسماء انبیا و ائمه و فاطمه علیهم السلام نیز چنین است
و این در وقتیست که علم به هم رساند که نجاست به اسامی شریفه میرسد اگر نه حرام است فصل دوم در کیفیت
وضوست و در این چند مطلب است مطلب اول واجب در وضو شستن رو و شستن دستها از مرفق و مسح سر و مسح پاها
اما رو پس حد آن از جهت طول از رستنگاه موی سر است تا آخر زنخ و از جهت عرض آنقدر است که فرو گیرد آن را
انگشت بزرگ و انگشت میانه در قرار تقریبیه که دخل ... شده واجب است شستن و اما ... و واجب نیست
و همچنین عذار و آن موییست که از آخر گوش بیرون رود تا آخر زنخ گوش و همچنین عارض و آن موییست
که از آخر عذار به زیر رود در طرفین رو و در قدر ما بینهما و خط متقدم در آن داخل باید شسته و هر قدر خارج باشد
واجب نیست و اما موضع گذاشتن آن جای ست که موی روئیده در دو طرف پیشانی آن نیز چنین است و طالب این
که انگشت گذاشتن را بر آنها فرو میبرد و لا خلاف نیست ... که در دو طرف پیشانی است در صورت ...

که مو را اولی شستن آنها واجب نیست و معتبر حال مسح بالحقوت است پس اگر کسی غیر از مو را اعضا باید آن را با موی
بر برند و اگر کسی دو دو سر کوتاه اسب پر ریش رسته آنهم که غلط بشستن با بیرون گذشته بلکه مراعات احتیاط تعیین ما بعید
که اینکه شکلی که اغلب مردم است شکل امر از آنان که آن به ید و همچنین در انگشتان و صورت به جهت آنکه اگر بعضی رسید که
انگشتان ما بسیار بلند و بعضی بسیار کوتاه دارند و بعض بالعکس این ساسه پس آنها به حد متوسط بیان حال ما مردم است
کمتر و واجب است که ابتدا از بالا کنند در شستن و آب را از کف می برند و مسح آن را از پا شروع می کنند تا آنجا و نه تکم
ابتدا را او قرار داده ایم اندکی از اطراف او در میان و پاره ای از آب ستوده واجب تا خاطر جمع رود و شستن
دو واجب نیست در وضو که آب را البته به موی برساند خواه ریش و خواه ابرو و خواه غیر آن همان شستن ظاهر کافی است
و بعضی گفته اند که هر گاه ریش تنک باشد بحدی که پوست رو در مجلس مخاطب ظاهر شود واجب آب را البته به پوست برسانند
و اقوی قول اول است اما این قول احوط است و اما در شستن دستها از مرفق تا سر انگشتان واجب است
که مرفق را داخل کنند و از مرفق شروع بشوید تا سر انگشتان و هرگاه از بالا تر از مرفق بشوید تا خاطر جمع
واجب العمل آمده باشد و اگر دست مرده داشته آن را البته به پوست برساند تا شستن درست و همچنین باید هیچ حایلی
در میان نباشد و هرگاه انگشتری یا النگوی یا امثال آن مانع است بر رسیدن آب به پوست باید آن را در دست بجنباند و آب
زیر آن روان شود و آنها را حرکت دهد و آب را در تحت آن داخل کند و شستن را تمام کند و واجب است هر چند منبر
باشد منیر امر ناخن که دراز است و بچشم دیده شود و واجب است شستن و زیاده بر آن واجب نیست الا آنکه
چرک یا گل در زیر ناخن باشد اگر مانع از رسیدن آب به ظاهر بشود واجب ازاله آن و اگر در باطن باشد
با نفس خود ابد و سیاه مهلتی قبیل که ناخن است و در میان شسته است پیدا نشود از چرک یا دهن و مانع رسیدن آب
نیست واجب نیست شستن آنها و اگر در این صورت شک کند و احتمال داشته باشد که از وضو بجز بند و راست
احوط آنست که وضو صحیح است و اگر دست کسی را ببرند به بیشتر اگر قدری از استخوان بازو هم رسیده باشد که مرفق
باید

6

و مرفق بریده شده است که مرفق با او در بین نیست پس شستن آن دست از او ساقط است باتفاق علما و همچنین
هرگاه از ما بین مرفق بریده باشند که قطعه از استخوان ساق باقی مانده ببرند او هم باید آن دست را بشوید باتفاق
علما و اما اگر استخوان ساق تمام بریده باشد و استخوان بازو تمام بر جا باشد و احوط آنست که این سر استخوان را بشوید
چنانکه حدیث صحیح دلالت بر آن دارد هر چند وجوبش معلوم نیست نظر به آنکه بعضی علما دعوی اجماع کرده اند
بر عدم وجوب آن و اما مسح سر پس آن واجب است در پیش سر و مسمی کافی است مثل آنکه به سر انگشت بقدر آن هم کافی است بعضی
واجب دانسته اند بقدر موضع سه انگشت را در پهنا نه آنکه سه انگشت مسح کند و از بعضی ظاهر می شود که کمتر از مقدار یک انگشت روا
جایز نمی دانند و اقوی قول اول است و افضل و احوط اعتبار سه انگشت است و محتمل است که مرتفع شود سه انگشت از عرض آن
طول سر مراد باشد و مجمل آنست که از بعضی عرض و هرکس از این احتمال اگر در بعض علما ظاهر می شود
که ملاحظه هر دو لازم است یا ملاحظه یک نیست به سه انگشت و حاصل می شود به این نهج که سه انگشت با الطول که داند
بر عرض سر و البته بر عرض یک انگشت هم تمام می کند و مسح بر ما سر را تنها سر را با بدانه هم در مقدار کشیدن هر چند
ابتدا از بالا کردن بهتر است و اما مسح پاها پس آن در شب پا واجب و حد آن از سر انگشتان است تا کعبه و مسح
مسح سر در این کافی نیست و در اینکه واجب نیست حرفی تمام مسح شده و ظاهر آن فضیلت است و اما طول آن پس
دعوی اجماع شده که واجب است که باید مشتمل شود در خط مستقیم از سر انگشتان تا کعب بر بود و افضل و احوط آنست
که تمام پشت پا را با تمام کف دست مسح کند اما وجوبش معلوم نیست و ظاهر است که کافی است مسح از یکی از
انگشتان نیز اما احوط آنست که ابتدا از سر انگشتان کند و مسح را به کعبین آن را آهسته بکشد که در پشت پا است
نام برجستگی علما و بعضی گفته اند مفصل که در است و بعضی برآمدگی که در مفصل است بلفظ این که استخوان ساق تمام می شود
و متصل اصل قدم می شود و اقوی قول اول است و احوط آنست که خود کعب را هم داخل مسح کند و احوط آنست که مسح کند
تا آن کعب بلکه مفصل کعب را هم داخل کنند و ظاهر آنست که مسح مطلق دست صحیح است اما بهتر آنست که انگشتها را

در مسح سر یک ربع و در اولی آنست که بکف مسح کند و اگر متعذر باشد به پشت دست مسح کند و اگر متعذر باشد بذراع

مسح کند و در مسح به پشت دست و ذراع اگر چه هم مجزی است و احوط است و لیکن واجب است که در مسح پاها از سر انگشتان تا

برآمدگی بکند و مسح پای راست بدست راست و پای چپ بدست چپ بکند و بدون عذر این نکند و واجب است که مسح بتری

آب وضو باشد و اگر آب تازه بردارد و مسح کند وضو باطل است و اگر در دست تری باقی نمانده باشد در عضوی

از اعضای سابقه که رطوبت باشد از آنجا تری بگیرد و مسح کند هر چند آب باشد که بقدر ریش باشد مگر آنکه آب

از قدر لازم باشد و واجب است نشستن آن در وضو که در وقت نشستن رو و آب با آن برسد در عادت و اما آنچه

اطراف عمامه و کلاه باشد بر دل آن را آب و وضو بکشند و این مسح نمی‌توان کرد و این حکم کلی نیست

نمی‌کند در بعضی موارد ترشح کرده شده مسح را و بعد از آن کاملا تری آید ما بین وضو و این هم که هر چند دست و پا شسته باشد

از عضو دیگر آب برداشتن مجزی نیست و اما هر گاه هر عضو خشک شده باشد پس واجب است اعاده وضو و اما اگر هوا

بسیار گرم باشد یا باد باشد بدین جهت که اعاده هم ممکن نباشد اگر ممکن نشود که قدری از آب بدست چپ نگه دارد که در آخر

در کمال سرعت آنچه میان قدری بزرگ شود و تر بگیرد و این تری مسح کند و اگر این هم ممکن نباشد در این صورت

مشهور است که جایز است که تر مسح کند و احوط است که تجدید وضو بکند تا آنکه امید رفع عذر داشته باشد

جمع کند ما بین وضو و تیمم و هر دو را بقصد قربت بکند و هر گاه پاها بر زمین باشد یا کمتر از وضو که در دست آب

زاید از آن تر باشد اگر چه است مسح کند بلکه هر چند که هر گاه زیاده از آن هم نباشد ترجیح است اما احوط آنست

که آن تری را اول خشک نماید کم کند و در مسح نیز شرط است که حائلی نرسد و پا نباشد مثل عمامه و مقنعه و خف اگر اینکه

حائلی باشد که برداشتن آن دشوار باشد و ضرری نیست و در این صورت مسح بر آن مجزی است و اما اگر نیست و بسیار دور از آن باشد

که زخم خود در رفته باشد اگر چنین باشد رفع ضرر آن مسح کند و هر گاه در زخم پیش بر جبیره بسته باشد به جای

کرده باشد بر او مسح جایز است و همچنین هرجا که ضرری باشد از کفش و چکمه و غیر آن مگر در بعضی تقیه یا خوف

یا دنده و قطع الطریق و یا ماندن از رفقا در هر صورت جایز است مسح کردن بر چکمه و هر گاه عذر زایل شود

در کشیدن این عذر اشکال است و احوط اعاده و ضرورت مگر که احوط است که این وضو را اشکسته و وضوی تازه بگیرد

مطلب پنجم واجب در وضو ترتیب بین نحو که اول رو را بشوید بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را

بعد از آن مسح سر و بعد از آن مسح پاها و اقوی در نظر حقیر آنست که واجب تقدیم مسح پای راست بر پای چپ و جمعی از علما

این را لازم نمی‌دانند و حدیثی در احتجاج از صاحب الامر علیه السلام روایت شده که مضمونش آنست که هر دو را

با هم می‌توان مسح کرد و اما اگر از هم جدا کنند واجب است که پای راست را مقدم دارد و فتوی جمعی از علما

بر همین مضمون در نظر نیست و اگر ترتیب را فراموش کند پس باید برگردد و به ترتیب عمل آورد پس اگر اول دست را

بشوید و رو را فراموش کند باید برگردد و رو را بشوید بعد از آن دست را بشوید و همچنین اگر دست راست را

فراموش کرده باشد و دست چپ را بشوید بعد از آن یا طرفی آنکه برگردد و دست راست را بشوید بعد از آن دست چپ را

و همچنین بنا در مسح در مسئله اشکال است و آن اینست که رو را بشوید و بعد از آن دست چپ را و بعد از آن دست راست را

از بعضی از دلایل معتبره ظاهر می‌شود که برگردد و دست راست را بشوید بعد از آن دست چپ را و بعضی دیگر ده است

می‌کنند از اینکه مرتبه شستن دست راست در کار نیست ولی اظهر اینست که تفتیش علما را این شد چنانکه از علما جمعی

میشود و احوط آنست که چنین کنند و وضو را اعاده کنند **مطلب ششم** واجب است موالات در وضو یعنی اجزا وضو را

از هم متفرق نکند و بعضی که اکثر علما از آن را اینقدر دانسته‌اند که پیش از آنکه عضو را شروع کند عضو سابق

خشک نشود حاجت با زمان بی کراهت تفریق و در کردن خشکیده خواه باشد آن آب وضو باشد یا ان

یا غیر آن باشد پس انتفای آن آنست که مطلق مراعات کامل از جهت تفریق و در کردن باشد و بعضی گفته‌اند

یا غیر اینها باشد پس در این صورت بر آنها و الا که مطلق نیست و قول مشهور اینست اما احوط اعاده است

و این سخن در غیر مسح است اما در مسح این حکم در این باطل است بلکه اگر محتاج شود به تجدید وضو مسح باید تازه با تری بکند

چنانچه مذکور شد در بعضی حال ضرورت مثل گرمای بسیار شدید یا باشد پروا اما در صورت ضرورت تبلیغ
و غیر هیچ احرام و حرکت در بعضی حسکین ... مثل فرزاد و چنانچه این حکم را ذکر کنیم و بعضی دیگر از علما
همچنین که گفتیم تکبیر گویند و عدد و برای محبت و متابع امام که از این ... میان اتفاق کنند در ... دیگر
کنند و دلیل آن محل گفتگو است یا کرده که رجا ... در اهل عرف در زمان که بنده این گفتگو
و صورتی ساخته و از ضرورت برخاسته است و گویند چنین ... صورت پس در این حکم باطل است
هر چند ... در این جای که ارادت مشاغل آن ... صورت که ... افزایش کند و شغل ... دیگر
... هر چند داخل نماز شده باشد و ... که در ... آن ... اهل اسلام و صورت آن که
و در ... آن ... رحم که ... صورت سکینه و ... اگر ... خشک شدن ... اعضا ... که
همچنین که اگر ... در ... اعضا ... باشد که صورت هر چند تمام آن عضو هم تر باشد و بعضی گفته‌اند
باید آن عضو ... متصل ... تر باشد و بعضی گفته‌اند باید همه اعضا ... تر باشد و اقوی قول اول است

مطلب چهارم شرط است در وضو نیت و مراد از نیت قصد فعل ... است که ممتاز باشد از غیر ... تقرب الی
و کافی است اندر ... چنانکه ... بعض ... کردن آن فعل ... از برای رضای خدا او ... رای
امر داشته باشد هر چند در وقت کردن فعل ... ملاحظه ... هر گاه ... در وقت فعل ... کنند
همچنین که ... است که ... بعضی ... نظر ... از برای رضا و ... نیت
... که وضو ... در نظر داشته ... گرداو را ... فضل ... همان کافی است
و ... که در وقت ... باشد که ... از برای رفع حدث ... ساختن
نماز ... اراده ... در ... ضرورت ... همچنین ...
که ... کافی است ... در ... متصل کردن ... در ... وقت و همین ... است

که نیت است که ... گفته‌اند ... در ... نیت ... معنی ... و ... همان اول
حجت ... تمام آن فعل باشد و ... ضرورت است که ... نماز ... کنند که نماز ... و وضو ... از آنجا
بلکه ... کمال است و ... مطلوب در عبادات و قصد وجوب و ... ندب در نیت واجب
نماز ... ادا و قضا و غیر اینها هر یک از ... چنین در تعیین عبادت ... همچنین که قصد آن فعل
با ... او را ... عبادت ... است نماز قضا کرده ... اول
طلوع صبح از نماز ... فارغ شده و نماز قضا هم ... خواهد نماز صبح را ... قصد کند
که نماز صبح ... نماز قضا صبح هر گاه ... معین است و ... قصد دیگر
در ... احتیاج ... که ... نیت ... اگر ... قصد که ... است
در ... حال ... و ... در ... واجب ... و غیر آن ... معلوم شد که ...
نیت که علما گفته‌اند که باید نیت متصل ... باشد ... است که در ... ملاحظه
... ذهن ... اگر ... است که ... منظور ...
خلاف ... صحیح است و اما اگر ... است و ... و ... در نیت ... عبارت ...
تعیین کند پس در ... احتیاج ... نیت ... کسی ... نماز قضا هم ... کند و ...
صبح ... که ... نماز صبح ... که ... نماز صبح ... اکتفا کند
از برای ... است که ... دیگر نیت ادا و قضا و وجوب ... خواهد ... هر گاه ... تردد ... تمیز
که آفتاب ... است که قضا نماز صبح ... دیگر نیت قضا و ادا ... کافی است
و همچنین ... که ... نیست ... و ... ندارد ... و همچنین ... کافی است
باشد که ... احتیاج ... و اجب ... عبادت ... رضا و نیت ... ثواب ... کافی است

منافی منکر قاعده اینست که هرگاه خیال محقق باشد در نظر درمیخواهی که آن را بنماید باید در خود تجسس نمی کند که این
کدام یک از این خیال است و هرگاه هیچ خطوری نبوده است در کیفیت احتیاج ببقیه خود دیگر نیست و مراد از قصد
قربت و کون فعل برای خداست که منظور این باشد که این عمل را بجهت آنکه خدا از من خواسته است بکنم از برای
اینکه خدا مرا عذاب نکند یا از برای اینکه خدا مرا ثواب بدهد و آنچه غالب از عوام ناس ملاحظه کنند
خوب حاصل میشود همین است و بهتر از این آنست که از برای اینکه این عمل شکر الهی است در جهت تعظیم او میکنم
و از این بهتر اینست که از عظمت الهی حیا میکنم و در سر او نمیتوانم و لیس حیا و مهابت میکنم و بهتر از این همه آنست
که چون خدا اهل عبادت و ستایش است این عمل را میکنم و این محقق منظور بیاید و باید که داعی بر فعل او
قربت الهی باشد ولیکن اگر او ریا را ضم کند یعنی قصد خود نماید هم و آنچه شخص نماز او باطل است
و اگر فعل راجحی که مطلوب شرع باشد آن ضم کند مثل قصد بر خیر کردن ما با روزه ضم کند یا قصد از آن
ورا اهمال را و ضم کند که مردم ببینند نوع و وضو میانه و تا ابتدا کنند اکثر نیست و اگر
شارع رخصت داده بکنند که داعی محرک نیست مثل نماز شب از برای رحمت و روزی که مکان انه
در نماز کردن بجهت خبر کردن غیر اشتغال آنها و اما ضم کردن مباحات در نیت مثل خنک شدن در وضو
با آب سرد یا گرم شدن در غسل با آب گرم یا گرم شدن نماز کردن در آفتاب و مثال آنها در آن خلاف است
و ظاهر آنست که هرگاه داعی مقرب بکار و اول اخص از آن قرار داده که اگر آنها در نظر نباشد قوی انداز
او حاصل نشود و البته خواهد کرد فعل را اکثر نیست و احتیاط در اجتناب از قدر ممکن و اما مثل لذت
بودن نجس آب در هر وضو خیال شدن اینکه کثرت او در عبادت منسوب ملاحظه است که هرگاه
هرگاه آن داعی در فعل باشد اما اگر در عین عبادت قصد ریا وجود نیابد مثل عمل بی ضم کنی نیست
قربت این نحو الیس نماز باطل است و هرگاه در میان وضو قصد کند قطع وضو را لیس اگر عود کند نیت

وضو

و وضوی او باطل است هر چند تمام کند و اگر عود کند بنیت پیش از آنکه تر الاقه فوت شود پس ظاهر اینست
که وضو صحیح است **تنبیه** هرگاه کسی عمداً قصد ریا کند در وضو وجوب تعکیس را ظاهر آنست که وضوی او باطل است
بلکه در صورت جهل مسئله باید که آن از روی جهل است و ظاهر آنست که وضو درست باشد و در مثل شست اول
را جبیره قرار کرده هر چند ظاهر آنست که نمی توان کرد **مطلب چهارم** جایز نیست وضو بآب غصبی مثل انبیه
کسی یا ظرف آب کوزه از برای کسی بدون اذن او از او و وضو بآب نفع یا از حوضی که در فضاء منزلت آب رو
بلکه آب وضو باید مباح باشد خواه ملک او باشد یا از آبهای روان و وقف شهرها مباح الاصل باشد مگر
آنها را درخت ملک خود در بیاورد تا شستن آنکه مال غیر باشد اما اذن داده باشد در وضو بلفظ
صریح یا بنحو رسول اینکه کسی او را مهمان کرده باشد که بگوید بنشین در خانه او یا بنشین جایز است که از حوض خانه
او و آبهای که مهیا است از برای استعمال و شرب نفع بگیرد که از شاهد حال و قرائن بداند معلوم باشد
که صاحب آن راضی است و از جمله آن علما معلوم میشود که با علم حاصل شود بر شرف و از بعضی ظاهر میشود که گمان
هم کافیست و اول بهتر است اما نهرهای که مال غیر است و قنات جایز است و ماه مخصوص از آنها
چون لوله و مجرای غسل کردن و آب خوردن و رخت شستن و در آن تا کسیکه صاحب آنها منع کند با علم اینکه
در راه نیست با آنکه حاصل شد که عدم رضا خواه بداند که یتیم و مجنون و غیره در این دخل دارند و چراکه
صاحب آن معلوم باشد و خواه نباشد اما آب های آب نکاه و جمع کردن آن در حوضها مثل اینها
پس اگر حق آن از برای مادر قدیم بوده و طریقه مستمره سابق بوده است پس ظاهر آنست که باکی نیست و اما
اگر معلوم نباشد پس در آن اشکال است و اگر آن نهرهای محلی که بر غصب کنند پس ظاهر اینست که حکم سابق
ما قربت و جایز است وضو ساختن و غسل کردن و حکم آن بیقاعده است که خوف غاصب نمی تواند از آن بهره
هم کمتر ثابت اگر عالم اینست که مالک نیز مصرف او راضی نیست و هرگاه آب غصبی مشتبه شود با آب مباح که نتواند

کدام ظرف آب مباح است و کدام مغصوب پس ظاهر است که استعمال هیچ کدام جایز نیست و در این حکم اشکالی
است و همچنین هرگاه یکی از آنها وضو بگیرد حکم به بطلان وضو مشکل است و احوط آنست که هیچ یک
وضو نکند خصوصا در وقت تنگ و اشتباه آب مباح تعیین ممکن نباشد و اگر یکی و غیر آن شسته شود و آب دیگر هم نرسد
احوط آنست که تیمم هم بکند و شرط است در آب وضو که پاک باشد و وضو با آب نجس باطل است و اما هرگاه
مشتبه شود آب نجس با پاک که شک داشته باشد و هر یک از دو ظرف آب و دلالت نباشد که کدام نجس
نجس شده پس واجب است اجتناب از هر دو آن آنها را بریزد و تیمم کند و باید که آب وضو مضاف نباشد
یعنی مثل گلاب و سوق نعناع و سایر آبها مضاف نباشد بلکه آب حقیقی و اگر آب مطلق با آب مضاف
مشتبه شود و دو آب دیگر هم نباشد هر یک جدا وضو بگیرد و اگر یکی از آنها بریزد و دیگری باشد تا آخر
که باقی مانده وضو بگیرد و بعد از آن تیمم هم بکند **مطلب ششم** واجب است که مکلف خود مباشر وضو باشد و دیگری
نگیرد و اما اگر عذری داشته باشد مثل مرض و غیر آن که خود نتواند وضو بگیرد دیگری او را وضو دهد
و اولی و احوط آنست که هر دو نیت کنند **مطلب هفتم** در حکم جبیره است هرگاه در عضوی از اعضا شکستگی باشد
که آن را جبیره می‌خوانند هرگاه تواند که آن جبیره را بردارد و زیر آن را بشوید اگر چنانچه لازم گردد آب بزیر
در زیر آن جاری کند که فرو برد و زیر آن برسد چنان کند و اگر نتواند هیچ یک از اینها را بکند پس هر جا عضو صحیح
بشوید و جایی که می‌رسد که تخته جبیره و بسته است دست تر بر روی آن بمالد و در حکم جبیره است کهنه‌ای که بر زخم
و جراحت و دمل بسته باشند و واجب نیست جاری کردن آب بر روی جبیره بلکه همان دست مالیدن کافی است
و اما باید دست را بر همه روی آن بمالد و ظاهر آنست که رسانیدن تری به همه اجزاء آن جا ضرور نباشد و اما
موضع مسح مثل سر و پا پس اگر بر مسح را میسر نباشد چنانکه بیان کردیم در باب مسح پس همان مسح
کند و اگر میسر نشود پس در اینجا نیز دست بر جبیره بمالد به که آن جبیره یعنی آن تخته یا کهنه که بسته باشند اگر نجس نباشد

چیزی بر روی او بگذارد و بر رو مسح کند و اما اگر زخم و جراحتی باشد که بر روی آن جبیره نباشد و ممکن نباشد
شستن او پس اطراف آن را بشوید و آن زخم را بگذارد و اگر دست مالیدن بر روی آن ضرر نرسد
دست مالد و هر چند بعضی شستن را بعمل نیاید و اگر این هم میسر نباشد و ضرر رساند دست مالیدن و اگر تواند چیزی
بر روی او بگذارد و دست تر بر روی او بمالد احوط است و ظاهر این است که وصل و شکستگی که بر روی او چیزی نباشد
هم حکم زخم دارد و اگر در اینجا تیمم هم بکند احوط است و هرگاه بعضی اعضا را نتوان شست و بر آن
جبیره آن دست تر بمالید لکن جبیره هیچ نداشته مثل آنکه بعضی مرض شلی و در این صورت تیمم بکند
و دیگر شستن اعضای صحیح در کار نیست و همچنین هرگاه عضوی که مسح بر او باید کرد احتمال دارد و جمیع
آنچه ذکر کردیم در احکام جبیره در غسل جاری است و فرقی ما بین وضو و غسل نیست بلکه در تیمم هم جاری است
و هرگاه جبیره بر موضع عضوی باشد مثل اینکه دست از شکستگی و بخیه که بر ولیت است از فرق تا سر آنچه نباید
گرفته است پس او وضو جبیره بکند و عمل بحکم جبیره می‌کند بلکه از بعضی علما ظاهر می‌شود که هرگاه جمیع اعضا
که باید بشوید جبیره داشته باشد باید مقتضای آن عمل کند و احوط آنست که در این صورت جمع کند ما بین آن
و تیمم **تنبیه** هرگاه کسی وضوی جبیره ساخت و بعد از آن عذر زایل شد و آن وضو باقی باشد اقرب آنست
که وضو باطل نمی‌شود و احوط آنست که نماز را بعمل آورد و وضو را اعاده کند **مطلب هشتم** هرگاه کسی شک کند
در فعلی از افعال وضو پس اگر مشغول وضو است باید که آن فعل را بعمل آورد و بعد از آن آنچه بعد از او است
بعمل بیاورد و اگر از وضو فارغ شده است و بعمل دیگر داخل شده است پس رو بر او چیزی نیست و اما اگر
فارغ شده و هنوز بر جای خود است و مشغول عمل دیگر نشده پس ظاهر آنست که در اینجا هم رو بر او چیزی نیست و هرگاه
یقین کند که بعضی افعال وضو را نکرده است پس باید که آن را و آنچه بعد از آن است بعمل بیاورد
بشرط آنکه اخلال بموالات نشود و کثیر الشک در وضو اعتنا بشک نمی‌کند مثل نماز **فصل دوم** در آداب

و مستحب است قبل از وضو مسواک کردن و در این که بسیار روایت است و اگر قبل از وضو فراموش کند بعد از وضو
بکند و هرگاه مسواک نباشد بانگشت سبابه و ابهام مسواک کند و سنت است که ظرفی که از آن وضو می‌سازد
اگر دهن گشاده است در طرف راست بگذارد و دست در آن فرو برد و اگر تنگ است به دست راست آب بر دست
چپ بریزد و این دست راست را بشوید مثل آفتابه و لولهنگ پس آنها را از طرف چپ بگذارد و از برای
شستن دست راست آب را بریزد به دست راست و از آنجا بگرداند به دست چپ و این دست راست را بشوید و
پس از گفتن در اول وضو و شستن دستها پیش از آنکه دست در ظرف کند از بول و خواب
یکمرتبه و از برای غایط دو مرتبه و در روایتی که مطلق است تثلیث خواه از ظرفی خواهد وضو بسازد که دست در آن
فرو برد یا نه و سنت است مضمضه کردن و استنشاق هر یک سه مرتبه و بهتر آن است که
بگرداند آب را و مضمضه آن است که آب در دهان کند و در تمام دهان بگرداند و بریزد و استنشاق آن است
که آب را بکشد به درون بینی و بر کند و سنت است مبالغه در رسانیدن آب بر جمیع دهان و بینی
و سنت است گشودن چشم در حال وضو بدون آنکه آب داخل چشم شود و دعاهای که وارد شده است
در هر یک از افعال بجا آورد و سنت است که مرد آب را به پشت ذراع بریزد و زن بشکم ذراع بریزد
و سنت است که وضو را به یک کف آب ادا نکند و هر چند مجموع جریان آب از هر جزوی از اعضا بجزوی
دیگر کافیست در تحقق شستن و سنت است که آب وضو یک مد باشد و آن یک چهار یک من تبریز است
و سه مثقال و نیم مثقال و یک مد شرعی عبارت از یک چهار یک و شش مثقال و سه چهار یک
مثقال و چهار یک سه چهار یک مثقال کم است و بعض آب استنجا را داخل این مد دانسته‌اند
و مکروه است که ... بعض گفته‌اند حرام است و قول اول
اقوی است و اما مد را آب ریختن ... موقوف باشد بر آن آن ... مستحب است

و همچنین ... شستن نیست بلکه مراد به شستن آن است که در دفعه تمام عضو را بشوید و آب را برساند و در هر عضو آب
ریختن همچنین منظور نیست و اما هرگاه آب قلیل ... خشکی دست یا ... که میریزد به دست
از اطراف آن پس لازم است که غرفه دیگر بریزد بلکه هرگاه واجب است ... بهم فرمود الله بلکه بیشتر
هم و اما مسح با شستن هر یک از اعضا پس آن حرام است و باطل وضو است خصوصا هرگاه مسح با شستن
متیقن باشد و اما مسح پس در آن تکرار مستحب نیست اما هرگاه بکند و معتقد نباشد در ترجیح آن باطل نباشد مذموم
نیست که وضو باطل شود و مکروه است استعانه در وضو یعنی کسی دیگر آب برساند و بریزد و ...
بعمل آورد و اما مثل آب آوردن و کشیدن از چاه ... پس کراهت آنها معلوم نیست بلکه
در روایت است که جناب امیرالمؤمنین به محمد حنفیه امر فرمود که آب بیاور و ...
و مکروه است وضو ساختن به آبی که در آفتاب گرم کرده باشند بلکه اگر کسی استعمال کند برص ...
آب افتاد در آفتاب گرم شده است که آن هم چنین باشد و این در غیر غسل حوض و ...
آنها است و در آنها کراهتی نیست و همچنین مکروه است وضو ساختن به آبی که متغیر یا متعفن شده باشد
بغیر نجاست و آبی که مرغی یا ... یا ... خورده باشد به دلیل ... و همچنین آبی که عقرب ...
در آن مرده باشد و همچنین ... که احتیاط از نجاست ... هر کس که پی ... باشد
و اما آب غسالة جنابت پس اظهر آن است که ... با آن غسل کرده و وضو ساختن ... بلکه
... هم دارد ... علما آنکه ... در رفع حدث اگر استعمال شده باشد ...
... هم داخل باشد و بعضی مکروه دانسته‌اند و اول احوط و اظهر است ...
که جدا شود از بدن از اعضای غسل و آن قطره‌ها که از بدن جدا شده در آب ... و همچنین ...
... در آن آب ... و اما ... حمام و ...

که بعد از وضو باید برای نیت بشوید اقرب هم که در این غسل کند ... و مکروه است خضاب کردن آن و غیر
در استعمال و بهتر آنست که بعد از این و غیر آن هم بخشکاند **باب سوم** و در آن چند فصل است **فصل اول**
در غسلهای واجب و در آن دو مطلب است **مطلب اول** غسلهای واجب شش است غسل جنابت و غسل حیض و غسل استحاضه
و غسل نفاس و غسل مس میت و غسل میت و گاه است که واجب میشود غسل بنذر و شبه آن و اقوی آنست
که غسل جنابت مثل سایر واجب لغیره است و تا وقت نماز داخل نشود واجب نیست و وجوب آن [illegible]
شده و تا بنذر و شبه آن و آن چیزی که گفتیم که غسل از برای او واجب میشود چند چیز است اما غسل جنابت پس از برای آن
واجب است از برای نماز واجب و طواف واجب از برای صحیح بودن نماز و همچنین واجب است از برای طواف
واجب و از برای مس کتابت قرآن اگر واجب شده باشد بنذر یا شبه آن و همچنین از برای درنگ کردن در مسجدها و از برای
داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و همچنین از برای قرائت سوره‌ها که سجده واجب دارد اگر واجب شده
باشد آن قرائت و شرط است از برای اینها که واجب شده باشند و اما غیر سوره‌های سجده پس اظهر
که جایز است خواندن از برای جنب و حایض و مشهور آنست که زیاده از هفت آیه یا هفتاد آیه مکروه است و غسل
کراهت [illegible] و غسل حیض نیز مثل جنابت است در همه مذکورات و همچنین غسل نفاس و همچنین
واجب است غسل جنابت از برای درست شدن روزه واجب هرچند بعضی علما تردد کرده‌اند در وجوب
از برای غیر روزه رمضان و اقوی در نزد حقیر وجوب است از برای رمضان و قضای آن و امثال آن از روزه
نذری و غیر آن هرچند روایت صریحی ندیده‌ام اما کلام اکثر علما دال بر وجوب است از برای آن هم است
و اما روزه سنتی پس اقوی آنست که مشروط است بغسل هرگاه عمدا اگر جنابت باقی باشد تا صبح [illegible]
روزه با روزه نگیرد و اقوی در نزد حقیر آنست که غسل حیض هم واجب شد از برای روزه واجب و همچنین
غسل نفاس و اما غسل استحاضه پس آن واجب است از برای نماز و طواف و روزه و در مس کتابت قرآن محل تامل است

و اظهر

و اظهر عدم وجوب است و اما در دخول در مسجدین و مکث در سایر مساجد پس اظهر عدم وجوب است و [illegible] مطلق
قرآن از برای او منع نموده‌اند هرچند سوره سجده هم باشد هرگاه غسل کردن از برای او [illegible]
تیمم کند بدل از غسل و با تیمم دخول مسجد [illegible] میشود و از کلام علما ظاهر میشود که غسل واجب [illegible]
[illegible] از برای آن غسل مکروه [illegible] که نیت از غسل بکند [illegible]
کند و اظهر در نزد حقیر آنست که غسلی که از برای روزه ضرور است در تمام شب [illegible] واجب نیست
از برای روزه فوت شود و التفصیل [illegible] **مطلب دوم** واجب است غسل بر کسی که بدن میت را بعد از
آن [illegible] و قبل از غسل دادن [illegible] که هرگاه [illegible]
او رسید غسل [illegible] و همچنین هرگاه [illegible] آنست که پاره از
[illegible] از بدن انسان [illegible] و آن نیز حکم [illegible]
[illegible] غسل [illegible]
که غسل واجب میشود و اظهر آنست که غسل مس میت هم واجب لغیره است **فصل دوم** در بیان حقیقت جنابت
غسل است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه جنابت حاصل میشود به بیرون آمدن منی از موضع معتاد و
از [illegible] در بیداری یا خواب [illegible] که جماع کند در قبل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در فرج زن و اظهر آنست که داخل کردن در دبر زن [illegible] حکم دارد
[illegible] مرد و زن هر دو غسل واجب میشود [illegible] داخل کند [illegible]

اقرار آنست که این بزرگ جنب غسل است و اولی آنست که بر مشغول بهم غسل شود و سید مرتضی رضی الله عنه گفته و ملحی
جز لازمست که غسل است و احتیاط در این باب آنست که هم در وقت است که غسل نیابد اگر غسل باید
در جمیع حال الاغسل است طهارت و صلاحیت و اگر علما مشغول در قرآن خواندن و مرده که نشسته از رو
او احکام جنب پس حرام است او را نماز و روزه و طواف چنانچه گذشت و قرآن سوره که سجده واجب
دارند و قرائت بعضی از آنها حتی بسم الله بقصد آنها و همچنین تالی ظاهر شد که مثل الم و حم هرگاه که نیت
سوره سجده بخوانند و سجده واجب در چهار سوره است الم سجده و حم سجده و النجم و اقرأ باسم ربک
و حرام است رو می کتابت قرآن حتی تشدید و مد و اسم خدا و بعضی محقق گفته اند از نام اسماء انبیا و ائمه را
و حرام است بر او نشستن در مسجد و گذاشتن چیزی در آنجا و گذر کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر
و مکروه است او را خوردن و آشامیدن مگر آنکه مضمضه و استنشاق کند و طهارت جز [illegible]
هرگاه و طلب بهم رسد همین این کار را و خضاب کردن و خواب را اعاده کند و وضو هم رسانیده از برای جنب
برای چیز خوردن و مکروه است از برای او دست گذاشتن بمصحف لیکن نوشتن کتابت او و در کتابت [illegible]
خواندن و بهتر ترک است مطلب دوم در حیض است و در آن چند بحث است بحث اول در آنکه خون حیض
از جهت آنست که حق تعالی از آنجا که حکمت کرده مثل آنکه غذای طفل باشد در شکم و در اطراف
آن طفل جمع شود از برای محافظت او و بعد از آن شیر میشود از برای غذای او و بعد از ولادت غالبا آنست
سیاه و گرم و غلیظ و سوزنده میباشد و از طرف چپ بیرون می آید و مخفی نیست که خون حیض باشد و شرائط
آن در وجود دو شرط که ملاحظه میکنیم پس [illegible] خون حیض و ولد و احکام او در بحث اول و دوم هرگاه
سه روز خون می‌بیند و بعد از آن قطع شود و پیش از تمام شدن ده روز باز خون می بیند مجموع اینها را
حیض حساب میکنند و همچنین هرگاه ده روز از حیض گذرد باز خون می بیند شرائط حیض آن بر حکم میشود

بینه

حیض است و شرائط خون حیض آنست که قبل از تمام شدن نه سال نباشد و بعد از یأس هم نباشد و حد یأس
پنجاه سال است در غیر قرشیه و تمام شدن شصت سال است از برای قرشیه و ظاهر آنست که زن هاشمیه حکم قرشیه
و حکم نبطیه دارند [illegible] آن خونی را که در ایام عادت [illegible] قولی است که هرگاه
کمتر از سه روز از عادت مستمره [illegible] خون حیض نیست مادامی که قول [illegible] داشته و خون حیض
از سه روز کمتر نمی باشد و از ده روز بیشتر نمی باشد و همچنین طهر و کمتر از ده روز نمی باشد
پس هرگاه ده روز از حیض نگذشته خونی به بیند حیض نیست هرچند بصفات حیض باشد و شرط است
در آن سه روز آنکه متوالی باشد و کافی نیست در تحقق این همین قدر که در هریک از سه روز یک لحظه
خون به بیند و هرگاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت پنبه بگذارد و اگر آن خون
طوق میگیرد دور میان پنبه یک باشد آن خون بکارت است و اگر خون پنبه را فرو گیرد و همه را آلوده کند
خون حیض است و ظاهر نیست که در حال به پشت بخوابد و پا را بلند کند [illegible] و بعد از آن پنبه را
بر دارد آلوده ملاحظه کند بحث دوم زنانی که خون می بینند بر سه قسمند ذات العاده و مبتدئه و مضطربه
ذات العادت آنست که از برای آن عادت حاصل شود بخون دیدن و این بر سه قسم است قسم اول آنست
که عادت کرده است که هر ماهی در اول ماه هفت روز خون می بیند یا در میان ماه یا آخر ماه عدد
روز و وقت آنها در همه ماهها مساوی است این را ذات العادت وقتی و عددی می گویند قسم دوم
آنست که عادت بوقت کرده اما در عدد او مختلف بهم میرسد مثل آنکه همیشه در اول ماه خون می بیند
اما در بعضی ماهها پنج روز می بیند و بعضی شش روز و در بعضی هفت روز و این را ذات العادت
وقتی میگویند قسم سوم که عادت بعدد کرده اما وقت او مختلف است مثل آنکه در ماهی هفت روز میبیند
و در بعضی ماهها در اول ماه می بیند و گاهی در میان و گاهی در آخر ماه و هر دفعه هفت روز میشود

پس هرگاه ده در هر ماه و یک طریق به هفته و در ماه سیم بگردد دیدن خون باید خود را حایض نداند اما در قسم
اول پس بحال حیض است و اما در قسم سیم پس خلافی در آن است که آیا در مرتبه سیم بگردد دیدن خون
خود را حایض بداند یا صبر کند تا سه روز بگذرد و اظهر و اقرب نظر در هر چند است که خود را حایض بداند
و احکام حیض را عمل نماید و بعد از ترک نماز و روزه و غیر اینها تا احوط آنست که احتیاط کند
و جمع کند ما بین عمل حیض و استحاضه تا سه روز تمام شود و بعد از آن خود را حایض داند و خون عادت
گاه است پیش میافتد و گاه است پس میافتد پس هرگاه که [illegible] در روز یا پیشتر پس افتد [illegible] که بگردد
دیدن خون خود را باید حایض بداند و ظاهر است که ذات عادت وقتیه [illegible] آخر حیض مشکل [illegible]
باشد و حکم آن می آید ان شاء الله و آن زنیست که [illegible] حیض [illegible] و اظهر آنست که آن زن
بگردد دیدن خون خود را حایض نداند بلکه احتیاط کند تا سه روز و بعد از آن خود را حایض داند و روزه
که در این چند روز گرفته است قضای کند و همچنین مضطربه یعنی زنی که عادت خود را فراموش کرده باشد
او نیز مثل مبتدیه است بحث دیم هرگاه ما دام که حیض زائل نشده [illegible] قطع نشده [illegible] پس اگر
خون از بیرون قطع شد [illegible] پنبه [illegible] غسل میکند و اگر [illegible]
[illegible] صبر کند [illegible] و بهتر آنست که در وقت پنبه [illegible]
[illegible]
که خون [illegible] پس اگر [illegible] ده روز [illegible]
[illegible] معلوم میشود که هر خون حیض [illegible] و اگر از ده روز بگذرد [illegible] حکم آن [illegible]
و اگر ذات عادت باشد پس آن خونی که زیاده بر عادت [illegible]
تا ده روز پس اگر از ده روز گذشت [illegible] حیض [illegible] قضا روزه [illegible] و اگر گذشت

معلوم میشود که زیاده بر ایام عادت او استحاضه بوده است و قضای نماز روزهای آن روزها باید بکند اما
بیان میکنیم حکم خونی را که از ده روز بگذرد پس میگوییم اما ذات العادت هرگاه که بعد از عادت خون ببیند
تا از ده روز بگذرد پس اگر تمیزی نداشته باشد یعنی خون همه یک رنگ و یک صفت باشد یا اگر تمیز داشته
باشد اما تمیز او موافق عادت باشد همچنین که در ایام عادت خونی که می بیند بصفت حیض باشد و در غیر
آن بصفت حیض نباشد پس این زن ایام عادت خود را حیض میداند و در باقی عمل استحاضه میکند و اگر تمیز
داشته باشد اما مخالف ایام عادت باشد یعنی که در ایام عادت بصفت حیض نباشد و در غیر آن بصفت
حیض باشد پس اگر در میانه ایام عادت و ایام تمیز اول طهر که ده روز گذشته باشد پس [illegible] آنها
را حیض حساب کند اما در ایام تمیز صبر کند و احتیاط کند تا سه روز بگذرد و [illegible] مضطربه
گفتیم و چنین کند تا آنگاه از ده روز [illegible] تمیز [illegible] و اگر بعد از ایام عادت ده روز نگذشته
باشد و ایام تمیز داخل شود پس اگر مجموع ایام عادت و ایام تمیز و فاصله میان این دو تا از ده
روز تجاوز نکند اظهر آنست که مجموع را حیض میداند و احوط آنست که در ما بعد ایام عادت تا
ده روز جمع کند ما بین عمل حیض و استحاضه و اگر از ده روز تجاوز کند پس [illegible]
که مجموع حیض باشد و مشهور و اظهر در [illegible] اعتبار بعادت است و [illegible] را استحاضه داند [illegible]
که ذات عادت [illegible] تمیز [illegible] ایام عادت را اعتبار میکند نه تمیز را و اما مبتدیه پس اگر
تمیزی داشته باشد یعنی که بعضی از آن خونها بصفت حیض باشد و بعضی نباشد رجوع بتمیز میکند [illegible]
آنچه بصفت حیض است یعنی سیاه و گرم و غلیظ [illegible] کمتر از سه روز نباشد و اگر [illegible]
از سه روز خون بصفت حیض [illegible] مجموع [illegible] سه روز [illegible] نباشد [illegible]
از ده روز نباشد و خون ضعیف [illegible] کمتر از ده روز نباشد و ظاهر آنست که [illegible]

بخون حیض هم کامیست لیکن باید رعایت کرد که چون حیض آمد حیض حساب کند شده هر گاه ابتدا خون تمام ماه باشد

والحق زیاده بر ده حیض حساب کند یا بعض از شهر باشد و بعض زیاده از شهر حیض حساب کند و از شهر

دیگر است ما بین از فرق ازو بیرون که هر ما بعض تفاوت او باهم اعتبار کرده اند و اگر چه بهتر است بتمیز حاصل شود

اگر چه بعضی از ایشان کمتر از شرایط مذکور داشته باشد لیکن رجوع میکنند بعادات خویشان خود ابتدا باید که بار

یا هر چند هر گاه ایشان متفق باشند در عادت و معتبر عادت ستی و چون مایل باشد الا که او است که در اول

سن عادت معتبر است و در آخر سن کم میشود و اگر خویشان نداشته باشد یا عادت ایشان معلوم نباشد یا مختلف باشند

پس در این صورت باید که عمل بحجج در روایات وارد شده میکنند و اظهر روایات در ذوی الحجر این است

که عمل بیکی از دو کار کند یا در هر ماه هفت روز را حیض حساب کند از هر ماه که خواهد یا اگر در یک

ماه سه روز بگیرد و در ماه دیگر ده روز و همچنین و عمل اول در نزد حقیر بهتر است و بعضی گفته اند که در

صورت نبودن خویشان یا اختلاف ایشان رجوع بعادت زنانی که هم سن او باشند میکنند و اگر آنها

هم نباشند عمل بر روایات کرده میکنند و دلیل این واضح نیست واما مضطربه و آن کسیست که وقت

و عدد هر دو را فراموش کرده است و آن را متحیره میگویند پس آن نیز اگر تمیز داشته باشد رجوع بتمیز میکند

چنانکه بیان کردیم و اگر تمیز نداشته باشد پس یکی از آن دو کار را بکند که در مبتدئه ذکر کردیم و بهتر آن

در کار دویم است یعنی در هر ماه هفت روز را حیض داند از هر جا که خواهد بگیرد و ظاهر آنست که زنی که

چند زن چون نبوده است اما هنوز عادت از ز در او معین نشده است بهیج وجه آن نیز در حکم مضطربه است

واما ذات العادة که وقت حیض را در خاطر دارد اما عدد را فراموش کرده است پس اگر اول وقت را

بخاطر دارد و مثل اینکه میداند که اول حیض او اول ماه بود اما نمیداند چند روز بود پس اول ماه را

اول حیض گیرد و تا سه روز یقین حیض در اوایل داند و چهار روز ده دیگر یکی از آن دو کار سابق را

در یا بد سه روز یا آن ده حیض کم در یک ماه بجای سه روز که ذکر کند و در ماه دیگر هفت روز هم بر سه روز

میفزاید یا اگر در هر ماه چهار روز نزد دیگر هم بر سه روز میفزاید که ما هر هفت روز حیض شود و هر ده

که اول آن هفت روز اول وقت باشد که در خاطر دارد و اگر آخر وقت را در خاطر دارد اما اول را

نمیداند مثل اینکه میداند که حیضش در روز دهم ماه بیک میشد از حیض اما نمیداند که چند روز حیض

میبود پس آن نیز عمل بیکی از آن دو کار کند و در اینجا باید که ایام ما قبلی از روز دهم قرار دهد

و اگر وسط عادت را خاطر دارد آنرا وسط یکی از آن دو کار که گفتیم قرار دهد و این در وقتی باید

که ممکن شود وسط شدن پس اگر خاطرش باشد که ششم ماه وسط حیض او بود پس این نمیتواند که ششم

وسط ده قرار دهد اما میتواند که وسط هفت قرار دهد و همچنین هر گاه داند که ششم و هفتم وسط

حیض او بود این میتواند که ابتدا را وسط ده قرار دهد اما وسط هفت نمیتواند قرار داد و هر گاه

داند که عدد از ده کمتر بود اما نداند که چند روز بود پس در این عمل بهیچ یک از دو کار که گفتیم نمیتواند

کرد مگر در صورتی که بداند که کمتر بود از هفت عمل بهیچ یک از آن دو نشده است بلکه اگر انقطاع

دلالت ماه را در سه روز باید که همه را حایض داند و در بیست نیز آید و احوط در چنین جا عمل مستحاضه است

فرض است که ده روز از باب حیض عمل حیض و استحاضه بکند و در هر وقت که احتمال انقطاع

حیض میرود غسل حیض هم بکند و در بیست که بنا را بر اقل یا یکی گذاریم شده هر گاه در صورت مذکوره

که در خاطر داشته که وسط حیض او ششم و هفتم بود پس بقدر یقین آنست که عادت او چهار روز بوده است

پس حیض را از روز پنجم حایض داند و در روز نهم غسل حیض بکند و رایت قیاس فروض دیگر و اگر وقت

مذکور را در خاطر دارد مثل اینکه میداند در روز دهم ماه همیشه حایض بوده است اما نمیداند که اول

حیض او بوده است یا وسط یا آخر پس اقوی آنست که یکی از آن دو کار که گفتیم متعین میکند و عمل کند

خواه اورا از جمله سه و ده قرار دهد و خواه از جمله هشت و وقتی عدد را که باید با و ملحق کند مخیرست
که پیش بنهد الف یا پس بنهد الف یا بعضی را پیش بنهد الف و بعضی را پس بنهد الف و اما ذات العاده
که وقت را با عدد فراموش کرده اما عدد را میداند پس آن نیز رجوع بتمیز می کند با وجود شرایط
و هرگاه تمیز او از عددی او فوت شده باشد پس ظاهر آنست که اتمام عدد را اعتبار کند و اگر تمیز
نداشته باشد پس مشهور آنست که آن عدد را حیض خود قرار دهد در هر ماه از زمانی که خواهد و شیخ علیه الرحمه
در او حکم کرده است که خواسته باشد و بهتر آنست که اول وقت بهتر باشد و شیخ علیه الرحمه در بعضی از اوقات
که عددی که گم کرده است وقت او را در بین زمانی گم کرده باشد که آن عددی مساوی النصف
آن زمان باشد یا کمتر از النصف مثل اگر میداند که در هر ماه در ده روز اول پنج روز حیض میدید
پنج روز میدید نمیداند که در اول ده یا در آخر آن یا اگر میداند که در نصف اول ماه ده روز
حیض میدید اما نمیداند که در کدام از النصف را میداند که در هر ماهی ده روز حیض میدید اما نمیداند
در کدام ده است اما اگر از النصف زمان بیشتر باشد مثل اگر میداند در ده روز اول شش روز عادت
او بود اما وقت معین نمیداند پس چنین زنی یقین پنجم و ششم را با یقین حیض داند و چهار روز دیگر را
خواه پیش بنهد الف و خواه پس بنهد الف و خواه قدری را پیش و قدری را پس بنهد الف و همچنین هرگاه داند
که عادت او در هر ماهی شش روز بود و بعد این را هم میداند که از هر النصف ماه جزء [illegible] حیض او بود
پس حیض زنی یقین و [illegible] هم [illegible] ایام حیض اوست پس تتمه عدد را بهمان نهج که پیش
تمام میکند **مبحث چهارم** در احکام حایض گفته اند حرامست بروی نماز و روزه و طواف و مس کتابت قرآن و
مکث در مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و گذر کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و قرائت سوره‌هایی که
سجده واجب دارد و جایی که گذشت در جنب اما اگر بخواند آیه که مشتمل بر سجده است ظاهر آنست که اراده

بود

سجده کردن لازم است و در اتیان بجمله اگر بشنود که کسی میخواند هر چند گوش نداده باشد احتیاطا سجده کردن
واجب است و همین حکم دارد جنب و حرامست جماع کردن زن حایض تا پاک شود و ظاهر آنست که هرگاه پاک شود
جماع جایزست هر چند غسل نکرده باشد اما مکروه است و بعضی واجب دانسته اند کفاره را بر کسی که عمدا
جماع کند با حایض در اول حیض یک دینار و در وسط آن نصف دینار و در آخر آن ربع دینار
و دینار یک مثقال طلای مسکوک است بمثقال شرعی و آنچه حرامست جماع کردن در قبل زن [illegible]
و باقی استمتاعات جایزست و واجبست بر او قضای روزه بدون نماز و سنتست که در اوقات
نمازها وضو ساخته و رو بقبله بنشیند و بمقدار نماز ذکر خدا بکند و مکروه است [illegible]
مبحث سیم در نفاس است و آن خونیست که در وقت زائیدن زنان می آید خواه همراه طفل آید و خواه
بعد آید و اگر پیش از زائیدن می آید نفاس نیست و فرقی نیست میان آنکه طفل تمام شده باشد یا ناتمام
سقط شده هر چند مضغه باشد هرگاه علم بهم رسد که آن مضغه مایه انسانست و مضغه شبیه است بپارچه
گوشت خائیده و بعضی علقه را هم ملحق کرده اند هرگاه علم بهم رسد که آن نیز مایه وجود انسانست چنانچه
ملحق چهار زن قابله باشند و علقه پارچه خون بسته است و اقل نفاس را حدی در شرع نیست
گاه است یک لحظه هم میشود و در اکثر آن خلافست و تحقیق آن از مشکلات مسایل فقه است و آنچه
در نظر حقیر راجح است همین است که اکثر نفاس مثل اکثر حیض است اما باینمعنی که اگر زن ذات العاده باشد
ایام عادت خود را که در حیض داشت همان قدر را نفاس شمرده و حکم را بعمل آورد و اگر در تمام
ایام پاک شود غسل میکند و اگر پاک نشده میشمارد تا ده روز هرگاه خون در ده روز یا کمتر قطع شد
معلوم میشود که همه نفاس بوده و اگر قطع نشد و از ده گذشت معلوم میشود که زاید بر ایام عادت استحاضه
بوده است چنانچه در حیض بیان کردیم و اما مبتدئه و مضطربه پس [illegible] اگر خون [illegible] تا ده تمام

همه زمانهای معینه شرع خواه قطع شود بر سر ده یا از ده تجاوز کند و شرح حیض مبتدیه رجوع به تمیز یا عادت خویشان
با غیر آنها کند و هر گاه زنی در روز اول ... خون ... ببیند مجموع ده روز زمانهای ... از ... که
هر گاه در زمان ... از آن هیچ خون نبیند تا روز دهم و در روز دهم خونی ببیند مجموع ده را
... و خونی که زنان ... از ده روز ... آن خون استحاضه است و باید در روز ... عمل حیض
بکند ... که ... مذکور خواهد شد مگر آنکه ... از قطع شدن خون ... ده روز گذشته که
... ذات عادت ... حیض ... و ایام عادت ... را حیض داند ... آنکه ...
کم حیض ... در ایام عادت ... باشد که او را حیض ...
و چنین ... که در غیر عادت ... خون ... ترک نماز ... کند ...
عبادت کند ... از ... که ... از ... ممتد ... خون ... ببیند
پس احکام ... که در باب حیض گفتیم و احکام ... احکام حایض است در واجبات
و محرمات و مکروهات و فرقی که ذکر کرده اند ... که ... حیض ...
... حیض ... و در آنکه ... حیض ...
... و ... فاصله ...
پس هر گاه ... ببیند ... و ... خونی ببیند
هر کدام از آنها ... **مطلب چهارم** در استحاضه است و خون استحاضه غالبا سرد و زرد و رقیق است و
در خونی که معلوم نشود که ... یا ... نه ... حیض ...
آن ... استحاضه ... قلیله و کثیره و متوسطه ... معلوم ...
... اگر خون بر پنبه ... و پنبه را ... کند و از ... بیرون آید و کهنه و لته بر آن

پارچه

گیرد است و اگر پنبه را فرو کند و ... اما ... پنبه ... آن متوسطه است و اگر پنبه را
... کند هر چند ... است اما قلیله ... حکم آن است که از برای
هر نماز وضو ... و ... غسل ... و اما متوسطه ... از برای هر نماز وضو ... غسل هم
... واجب ... از نماز صبح ... و اما کثیره ... واجب ... واجب الصلاة
... غسل دیگر ... ظهر و عصر ... و دیگری از برای مغرب و عشا ... آنها را ... جمع کنند و اگر
زن مستحاضه ... کثیره هر گاه ... غسل صبح ... استحاضه ... شود ... غسل ... از برای ظهرین
و عشائین و هر گاه ... ظهرین ... قلیله شود ... غسل ... از برای عشائین و همچنین در سایر ایام
مثلا هر گاه زن مستحاضه ... قلیله ... از نماز صبح کثیره ... هر چند ... باید از برای
ظهرین غسل کند و همچنین هر گاه ... ظهرین ... باید غسل کند از برای عشائین و همچنین در سایر ایام
... که این ... که ... متصل ... نماز ... باشد ... کثیره ...
در ... حکم و همچنین ... قلیله ... و اگر ... اول طلوع آفتاب ... قلیله ببیند
... و دیگری ... ظهر ... نماز ... از ... و اگر ...
خونی ... از برای ... و ... در ... کثیره غسل ... جمع کند ...
ظهرین و عشائین و این ... است و اگر نه جایز است که از برای هر نماز غسل کند
... بعضی ... اجماع ... که ... زن مستحاضه که در وقت
هر نماز پنبه را تغییر ... و همچنین ... واجب ... اند ...
و تمام ... مذکور خواهد شد ... **فصل سیم** در غسلهای سنت است و در ... است
مطلب اول ... آن ... غسلها ... مذکور ... آنها ... هر چند

در غسل باده مبتنی و آن داخل شده است و ثبت کون آنها از اسباب مراد شرع و شرط [illegible] اطهار مثل
غسل شب اطراف ثبت و شب [illegible] کتاب قرآن [illegible] مشروط باشد کمال آن [illegible] مثل مقدوت قرآن و دعای
سابع و دیگر انها از انچه گذشت و روشن است که مطلق غسل کون در هر وقت [illegible] هر چند [illegible] از اسباب مستحب است بعض
[illegible] و همچنین است غسل روز جمعه پیش از آنکه [illegible] و وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر و اگر تا ظهر
اما هنوز جمعه ظهر را اگر در [illegible] غسل نیست [illegible] و اما هیچ کدام نکند و اگر [illegible] و هنوز غسل کرده است
پس او حرام نیست قضا کند و هر چه غسل [illegible] افضل است و هر گاه غسل در روز جمعه فوت شد در روز
شنبه قضا را [illegible] کند و اما آنست که در قضا مخیرست میان ظهر و روز شنبه و [illegible] که [illegible] افضل است
بجهت [illegible] و جمعی گفته اند مستحب است که قضا را در شب شنبه نیز [illegible] در روز شنبه این حکم
[illegible] در روز پنجشنبه [illegible] که در جمعه آب نیابد [illegible] غسل جایز است تقدیم غسل
در روز پنجشنبه [illegible] از ترس نیافتن آب [illegible] و همین کس [illegible] در روز جمعه در روز
پنجشنبه میتواند که [illegible] جمعه [illegible] در روز پنجشنبه [illegible] و هر گاه اتفاق افتد
که در چنین [illegible] در روز جمعه غسل [illegible] که غسل را اعاده کند و از جمله غسلها [illegible] غسل عید فطر
و عید قربان است و وقت آن [illegible] طلوع صبح است تا وقتی که نماز عید را [illegible] و روز
میزان [illegible] و غسل شب عید فطر [illegible] که [illegible] و غسل روز عرفه که نهم ذی الحجه
و روز ترویه که هشتم [illegible] است و روز مباهله که بیست و چهارم [illegible] است و غسل روز [illegible] ربیع الاول
و غسل روز [illegible] بیست و پنجم ذی قعده است و روز مبعث که بیست و هفتم رجب است و شب نیمه آن و در روز
که [illegible] آفتاب به برج حمل [illegible] و شب نیمه شعبان [illegible] ماه مبارک رمضان خصوصا در شب اول
و شب نیمه آن و شب [illegible] بیست و یکم و بیست و سیم [illegible] غسل [illegible] در اول شب [illegible] غسل

فقد

قضا [illegible] کسوف و خسوف هر گاه نماز را عمدا ترک کرده باشد و [illegible] تمام گرفته باشد و غسل از برای احرام
و از برای طواف و بعضی از افعال حج که در مقام خود ذکر [illegible] و غسل توبه از کفر و فسق [illegible] کبیره و غسل
زیارت پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم و غسل دخول مکه و کعبه و حرم و مسجد الحرام و مدینه و مسجد پیغمبر و غسل از برای
کسیکه عمدا [illegible] بدیدن مصلوب [illegible] بعد از سه روز [illegible] از برای کشتن وزغ [illegible] است
غسل [illegible] غسل [illegible] و غسل [illegible] حاجت و [illegible] غسل
[illegible] از برای [illegible] و آنچه از برای دخول [illegible] نوافل [illegible] که
و آنچه از برای [illegible] غسل زیارت و نماز و [illegible] آن [illegible] قبل از [illegible] کسی که
که [illegible] و [illegible] از برای غسل می کنند اگر [illegible] غسل [illegible] و آنچه از برای
زمان است مثل غسل جمعه و عید و مثل آن [illegible] غسل کافیست [illegible] در کتاب [مطلب [illegible]]
هر گاه [illegible] چند غسل جمع شود [illegible] که همه آنها واجب [illegible] باشد [illegible] بعضی از آنها واجب و بعضی سنت
پس اگر همه آنها واجب باشد پس اگر در میان آنها غسل جنابت باشد پس اگر نیت غسل جنابت کند [illegible] همه آنها [illegible] است
از [illegible] طهارت و اگر نیت غسل جنابت تنها [illegible] نیز [illegible] است از [illegible] که
قصد کند که این غسل [illegible] جنابت تنها است [illegible] که غسلها [illegible] است
از همه [illegible] است که بجهت آنها [illegible] غسل کند و [illegible] است و اگر غیر غسل جنابت
نیت کند مثل غسل حیض [illegible] غسل جنابت [illegible]
مجزی است که قصد کند [illegible] و اگر [illegible] غسلها [illegible] غسل جنابت [illegible]
که اگر [illegible] غسل قصد همه را [illegible] کافیست [illegible] قصد بعضی [illegible] مجزی نیست و اگر [illegible] غسلها [illegible] باشند
اظهر آنست که اگر همه را قصد کند [illegible] غسل [illegible] کافیست و اگر بعضی را قصد کند غسل [illegible]

و قصد اجمالی کافیست یعنی همین قدر که قصد کند که هر چه امر واجب باشد ازین غسل می‌کنم از برای او کافیست و هر چند تفصیل
متذکر نباشد لیکن اگر روز جمعه است و میخواهد که ادا است هم کند اما متذکر این نیست که روز جمعه است
یا امروز [illegible] خواهد رسید و شامل نیتها حال داین است که اگر اراده داشته باشد آنها باز
قصد خواهد کرد و اگر بعضی از غسلها واجب و بعضی سنت باشد اولی در نظر حقیر داخل نیت کردن آنست اگر هر یک قصد کند یک
غسل کافیست و اگر بعضی را بکند مخصوص همان بعض است مگر آنکه آن غسل جنابت باشد که غسل جنابت از آن مجزی است ترتیبی
فصل سیم در کیفیت غسل است و در این چند مطلب است مطلب اول آنکه واجب است در غسل جنابت آنکه خود [illegible] در حال اختیار
اما هرگاه مضطر باشد و حاجت باشد دیگری میتواند او را غسل بدهد و واجب است در او نیت مثل اول آن [illegible]
نیت و کیفیت آن از آنچه در وضو گفتیم معلوم میشود و واجب است که ابتدا از شستن سر کند بعد از آن نصف بدن طرف راست را
بشوید و بعد از آن نصف طرف چپ را و گردن هر چند ظاهر آنست که با سر شسته شود اما بهتر آنست که او را با سر بشوید
و بعد از آن نصف آنرا و در طرف راست با اطراف راست بشوید و نصف دیگر را با اطراف چپ و ناف و عورتین را
با هر طرف بشوید بهتر است و بهتر آنست که با هر یک از دو طرف بشوید نصف هر یک را با هر طرفی [illegible] است
بشوید [illegible] در میان [illegible] اما بهتر آنست که آب را بر بدن بریزد و بشوید [illegible]
[illegible] بشوید صحیح است و [illegible] شستن به عمل [illegible] آب بادی [illegible]
[illegible] کافی نیست و واجب است که آب به زیر [illegible] برساند [illegible]
[illegible] در زیر [illegible] نیست [illegible]
[illegible] واجب نیست [illegible] آب باشد [illegible]
[illegible] واجب نیست [illegible]
[illegible] که در [illegible] بکند از [illegible]

و را

۱۶

و گشت [illegible] آب به پای [illegible] و اگر در آنها چیزی [illegible] بسیار [illegible] که از دو ران
او پیدا نیست شستن از روی آن واجب نیست و اگر از زیر آن [illegible] باشد بشوید و هرگاه در میان
آب بسیار غسل میکند پا را بیرون نیاورد و آب را بریزد [illegible] آن طرف که در دست
او است بشوید [illegible] که هرگاه نصف بدن راست [illegible] که در میان آب [illegible]
بیرون [illegible] و نیت غسل در آب فرو برد کافیست [illegible] بشوید و بعد از آن طرف راست
بدن را با آب فرو [illegible] طرف چپ بدن را با آب فرو برد هم کافیست اما [illegible]
مطلب دوم جایز است که در عوض این غسل ترتیبی نیت غسل کند و یک دفعه در آب فرو رود و این غسل را
ارتماسی میگویند و اگر داند که آب به تمام [illegible] زیر آب رسیده است [illegible] آب برسد و هرگاه
نیت غسل [illegible] آب [illegible] عضو آب [illegible] دیگر احتیاج [illegible]
چون [illegible] غسل کند [illegible] آب فرو برد [illegible]
و تمام شدن غسل [illegible] تمام بدن [illegible] بیرون آوردن [illegible] غسل [illegible]
و [illegible] آب [illegible] زیر آب باشد [illegible]
[illegible]
در آب [illegible] اما [illegible] آب [illegible]
[illegible] غسل [illegible]
و [illegible] آب [illegible]
[illegible]
شستن [illegible] آب [illegible] غسل [illegible]

که جوقی از بدن او را آب فرو گرفته غسل را اعاده کند و در زیر آب [illegible] شده و بعد از آن [illegible] غسل ارتماسی صحیح است
اما غسل ترتیبی [illegible] مراعات [illegible] در زیر آب [illegible] غسل کند و بار دیگر [illegible] سبب [illegible] بدن [illegible]
آب رسانده و ظاهراً از طرفین [illegible] و ظاهر از آن طرف [illegible] که غسل ارتماسی در [illegible]
و [illegible] باشد هر چند [illegible] **مطلب سیم** باید که از غسل [illegible]
و [illegible] مثل [illegible] و [illegible] باشد و ظاهر آنست که [illegible] باشد
پس هر گاه [illegible] غسل صحیح نیست [illegible] اگر غسل [illegible] در آب [illegible]
در آب [illegible] حکم [illegible] و ظاهر آنست که [illegible] قبل از شستن [illegible]
باشد و [illegible] جمیع [illegible] غسل [illegible] **فصل پنجم** در لواحق [illegible] غسل است و در آن [illegible] مطلب است
مطلب اول [illegible] آنکه [illegible] منی [illegible]
از منی [illegible] بول کند [illegible] بول را هم [illegible] و بهترین [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] و ظاهر [illegible] ذکر [illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] مرتبه [illegible] و بهترین [illegible] آنست
که [illegible] و [illegible] متعدد [illegible]
که [illegible] ذکر [illegible] ذکر [illegible]
است [illegible] که [illegible] معلوم [illegible] غسل [illegible]
[illegible] اگر بول و استبرا [illegible] معلوم [illegible] منی [illegible] بول
[illegible] غسل [illegible] و [illegible] هیچ [illegible] باشد
و ظاهر [illegible] غسل اعاده کند و [illegible]

و اگر بول کرده و استبرا [illegible] غسل اعاده [illegible] آن [illegible] است و وضو [illegible] و اگر استبرا [illegible] بول
[illegible] بول کند [illegible] آن نیز [illegible] غسل را اعاده کند و [illegible] و اگر بول [illegible]
که بول کند [illegible] ظاهر [illegible] این هم [illegible] و در صورتی که [illegible]
آن [illegible] این [illegible] صحیح است و اعاده [illegible] و [illegible] در صورتی که آن
[illegible] اما اگر [illegible] که آن [illegible] بول است [illegible] حکم [illegible]
بول و استبرا [illegible] در صورتی است که بول و استبرا [illegible] غسل کند [illegible]
[illegible] بول کند و احتمال این هم [illegible] که [illegible] از منی [illegible]
که آن [illegible] و حکم این [illegible] است [illegible] و [illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] بول و استبرا [illegible] و اما آن [illegible] که [illegible] استبرای
[illegible] در [illegible] از زن [illegible]
و [illegible] استبرای زن [illegible] از هر طرف [illegible]
و هر گاه منی مرد که در رحم زن [illegible] از غسل [illegible] غسل نیست و اگر منی خود زن [illegible] آن
باید غسل را اعاده کند [illegible] منی مرد [illegible] و در صورت اشتباه نیز اعاده غسل [illegible] **مطلب دوم**
[illegible] که در اول غسل [illegible] دستها را [illegible] مرتبه [illegible]
و این [illegible] و [illegible] و ظاهر آنست که [illegible] غسل [illegible] ترتیبی [illegible]
[illegible] که در غسل ترتیبی دست [illegible] آب [illegible] بدن [illegible]
[illegible] آنها [illegible] و [illegible] دعا [illegible]
و اولی آنست [illegible] غسل [illegible] و [illegible] و [illegible] آن [illegible]

و موالات بعمل آورد و موالات هیچ یک از ... که در وضو گذشت در اینجا واجب نیست چه که ...
از اعضا را بمرتبه بشوید و مکروه است که کسی غیر او بکند یا معین او آب بدست او بریزد و او بیدن بریزد
و غسل کردن آب سرد در حمام که گرم کرده باشند **فایده** هر گاه کسی در اثنای غسل او حدث اصغر سر زند
پس در این صورت خلاف عظیم است و اشکال بسیار است و احوط آنست که غسل را تمام کند و اعاده کند و وضو هم
و صورتیکه اگر تمام کند هم فرد ... غسل نباشد که از او ... و وضو هم ... و ...
اینست که اگر غسل در غسل ... برای او ... پیش گفتیم هر جزوی از بدن را که در ... اوست
غسل کند بعمل آمده است و چنان نیست که بعضی گفته اند که تمام با آب فرو رود و هیچ جزو از غسل ... غ ...

باب سیم در تیمم است و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام تیمم است بدانکه چون تیمم بدلیست اضطراری
که خدای تعالی از برای رفع مشقت و حرج قرار داده که در جایی که آب نیابد یا از استعمال او ضرری باشد
اکتفا باین جایز است پس از برای هر چیزی که وضو واجب است مثل نماز و طواف و مس کتابت قرآن و داخل
مساجد و قرائت عزایم و غیر آنها از آنچه گذشت و میسر نشود و ضو یا غسل پس تیمم واجب است بجا آوردن
به سبب آن مباح شدن آنها میشود و همچنین از برای ... که واجب ... شده ... و ... و علاوه بر آنچه گذشت واجب میشود
بر کسی که در مسجد الحرام یا مسجد رسول خدا ... باشد و محتلم شود پس تیمم میکند از برای بیرون آمدن هر گاه میسر نیست
که ممکن نشود غسل بدون اینکه ... بمسجد برسد و این ... واجب است و همچنین هر چیزی ... از آن
و ضو یا غسل لازم ... ذکر کردیم ... از برای آنها و علاوه ... تیمم از برای خوابیدن ... و چون
... بجهت خواب هر چند ممکن باشد از برای ادعیه ... و تیمم از برای عبادات و ... همچنین
بجهت ... تیمم از برای ... **فصل دوم** در اسبابی که ... ممکن از وضو و غسل ... و در آن چند مطلب است
مطلب اول از جمله اسباب تیمم نیافتن آبست ... و ضوء و غسل اگر ... آب ... که ... و ممکن باشد که ...

بازا

با رنگ و بو یا طعم ... مثل آن و ... آن کند ... کفایت کند و آن آب از اطلاق در رود و با زود ...
آن آب اگر بیند یا ... کند ... و ضو یا غسل بعمل آورد و اگر آب بقدر وضو داشته باشد ...
و هر دو واجب باشد مثل اینکه ... جنب باشد ... آنست که ... کند و ... وضو تیمم کند و اگر
نجاستی در بدن او باشد که ... آن یا آن نجاست در جایی باشد و ... از ...
کند بجهت ... از ازاله نجاست ... و ... وضو یا غسل تیمم کند مگر اگر ... تیمم ...
بهم رسد در این صورت این آب وضو یا غسل بعمل آورد و با نجاست نماز کند و کسیکه آب بقدر ... است
که یقین داند که تا وقت نماز ... آب بجهت او میسر نشود و یا اینست که یقین داند که آب در وقت
میسر میشود ... نماز را در وقت می تواند کرد پس در صورت اول ... طلب آب و تفحص لازم نیست
و در صورت ثانیه صبر و انتظار ضرورت است و همچنین هر گاه ... حصول آب داند هم ... تا ...
نیست و الا در صورتیکه گمان او اینست که در وقت آب میسر شود ... دهد و احتمال
حصول و عدم حصول آب در وقت ... تفحص باید در زمین هموار که کوه و در
... و ... کند و اگر زمین ناهموار است ... بقدر یک تیر پرتاب
و اگر ... در ... و ... طلب ... وقت
... وقت ... و اما اگر وقت تنگ است مثل اینکه ... آفتاب از خواب ... و ...
... تیمم کند و نماز کند و همچنین هر چند آب موجود باشد اما وقت ... که وضو یا غسل بعمل آورد
تیمم کند و اگر کاهلی کند و طلب آب ... وقت تنگ شود ... پس تیمم کند و نماز کند
و اعاده ... واجب نیست و احوط آنست که نماز را اعاده کند و اگر آب موجود بود و اهمال کند تا وقت تنگ شود
وضو یا غسل ... نماز در وقت هر چند ... آن ... تیمم ... نماز را در وقت ...

است که اعاده هم بکند و اعاده ما در این صورت و هر آنکه مکروه در شستن اعضا تقیه است مطلب چهارم
از جمله اسباب تیمم آنست که خود را به آب نتواند رساند باعتبار دزدی یا حیوان یا سبعی که آنجا است
و بنده و دلو که آب برون میاید و آب را نمی فروشند و قیمت بدان ندهد که در [illegible] یا از دنیا پر زده
حرص تا خواه از جان خود ترسد یا از مال یا از عرض خود خوف زیاد از جمله عذرها است هر چیز که از آن
مذکوره باشد مثل کسی که از رفتن او به آب زنان می ترسد یا از خانه تاریکی می ترسد و همچنین هرگاه از سرما
ترسد و شاق باشد بر او تحمل آن هر چند از بس باشد از آن رسیدن و هرگاه ممکن باشد او را کندن چاه و آب
از چاه بیرون آوردن بهر چه راه که باشد حتی مثل اینکه جامه خود را بچاه بیاویزد و ظاهرا اگر نتیجه بردن
او نقصان فاحش بجامه رساند که باید ترک کند و همچنین واجبست گرم کردن آب هرگاه از سرما ترسد و واجبست خریدن
آن از برای کسیکه ممکن باشد قیمت و هر چند زیاده بر قیمت در دلو [illegible] هر چند با اضعاف قیمت آن باشد اما
اگر ضرر باو میرسد باعتبار نفقه قوت خود و عیال خود و لباس ضرور یه مطلقا واجب نیست خریدن
خواه ضرر در حال باشد یا از برای بعد از این هرگاه احتمال رسیدن چیزی دیگر از برای او نباشد که
و همچنین واجبست خریدن بند و دلو و مثال آن هرگاه موقوف باشد تحصیل آب بر آن و همچنین خریدن هیزم
برای آب گرم کردن و مثال آنها و اگر کسی آب را باو بخشد واجبست قبول کند بلکه اگر قیمت آب را بخشد و میسر بود
خریدن هم واجبست قبول آن مطلب پنجم از جمله عذرها آزار و مرض است که بترسد باعتبار آن از استعمال آب
خواه از بهبود بترسد یا از سخت شدن آزار و طول کشیدن آن و همچنین هرگاه آزار ندارد اما می ترسد
که آزار بهم رساند و همچنین دمل و جراحت و درد چشم و جبیره میسر نیست و معیار در حصول شدت عسر و تجربه است
که در عادت تحمل آن بر او شاق است نه مجرد و هم و رجوع از اینکه اگر کسی را آزار است که استعمال آب ضرر ندارد
و ظن و ظن او کافی است بلکه احتمال هم کافی است و جنب هرگاه بترسد از استعمال آب باید تیمم کند خواه عمدا جنب

جو

جنب کرده شده یا بی اختیار جنب شده باشد و بعضی علما گفته اند وجوب غسل بر کسیکه عمدا جنب شده باشد
هر چند بترسد از تلف و این قول ضعیف است و کسیکه داند که آب بر او ضرر دارد جایز است او را جماع
کردن بلکه هر چند قدر وضو هم آب داشته باشد جایز است جماع کردن و خوف تکیدن دست و مثال آن
هم از جمله عذرها است بلکه شین را هم از اسباب تیمم گرده اند و آن آنست که پوست بدن زبر میشود و بعضی
میترکد و گاهی زیادتی میشود و مکان این تهی میشود در ترکیدن پوست و دعوی اجماع نیز براین کرده اند
و بعضی هم از ادراج است و دعوی صحیح در چنین اوقات وضو و غسل بعمل باید رساند و اظهر
هذا اولی اگر کسی را بعضی این احوال مثل خوف شین یا ترکیدن دست و مثال آن و مرض ... غسل کند
باید کشف کند و تیمم هم بکند و از جمله عذرها تشنگی است و خوف تشنه شدن که تحمل آن شاق باشد
آب را نگاه دارد و تیمم کند و خوف تشنگی را در رفیق هم عذر است بلکه جانور که همراه دارد اگر
حیوانی است که از تلف آن ضرر لازم میاید و تضییع مال تو دهد در ... حرمت ... مطلب ششم
هرگاه کسی از برای آب میسر شود در وقت تنگ شده اگر تواند شد که آب کوزه بدنی مالیدن بدن کرده
که آب تازه روان شود ... بعمل آید ... آنکه غسل آید ... و اگر این مقدور نشود ... یا بیرون
از آنچه بر او ... تیمم کند و اگر نه آب و نه خاک و نه غبار و نه گل و سنگ هیچ یک نباشد ظاهر آنست
که طهارت از او ساقط باشد و احوط آنست که بر برف تیمم کند مثل خاک و اگر ... و جه تیمم برف را ... یا
غسل هم ... بر کمال احتیاط که خواهد بود ... از میسر شدن وضو و غسل یا تیمم ... نماز را اعاده کند فصل در تیمم
در کیفیت تیمم است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجبست که در اول نیت کند و قصد کند که تیمم میکنم بدل از وضو
یا بدل از غسل از برای مباح شدن نماز یا هر چه از برای او تیمم میکند و واجب قربة الی الله و حقیقت نیت در غسل
گذشت و حکم آن همانست که در وضو گذشت و نیت رفع حدث در کار نیست بلکه اگر تیمم رفع حدث

بالمره نمی کند بطا اگر خطر از رفع حدث باشد تا دقیقه که استعمال آب میسر شود یا نفس او بر سد مانعی بر آنکه
و نیت بر متعارف دست نون رفت که باشد و لظاهر از ضرب کف دستها را باهم بر رفت که میریزد و مجدد گرداند
دست رفت که کافیست اگر چیزی بوده که نیز آلوده تمام کف بر دستها را بر پشت های الطراف بر رسد و چنین
و حد طرف دست پشت دست که منتهی میشود بگوشه تا بر و یعنی مسح ابروها را هم و احتیاط است از برو بینی ران
بر دوام و داخل کردن آنها احتیاط است بلو از آنکه کف دست چپ تمام پشت دست راست را از بند دست
تا سر انگشتان باید و لظاهر از آن بکف دست راست تمام پشت دست چپ را و احتیاط آنست که تمام کف بر دو دست
تمام پشتهای دستین رسد و همچنین تمام کف دست چپ تمام پشت دست راست و تمام کف دست راست
تمام پشت دست چپ و اما آنچه هر جزو از اجزا یکی بجایی از اجزا رود و لیت دستها رسد هر درست
دیده قدری از موی سر دخل کنند از باب مقدمه که خاطر جمع مسح پیشانی بعمل آمده باشد و همچنین قلیلا
از بالای بند دست داخل کند و باید که مسح بکف دست بعمل آمده به پشت دست فرق آن مسح کرده حال
اضطرار او اگر دستها را ندهد بریده باشد پس مسح دستها ساقط است و باید ذراع خود را مسح کند و اگر تمام
میسر نباشد نایب گیرد چنانچه خواهم گفت و اگر یک دست او قطع شده باشد دست دیگر را مسح کند و پشت
ایشان دست را بذراع آن دست مالیده باید نایب گیرد و اگر میسر نشود بخاک بمالد و اگر بعضی دست را بریده باشند
باقی را مسح کند و احوط آنست که واجب است که جزوی از خاک که بدست چسبیده که بآن مسح کند و هر گاه هیچ نچسبیده باشد
بچسبد دفعه دیگر دست بر خاک بزند مطلب سوم مشهور آنست که در تیمم بدل از غسل یکمرتبه دیگر دستها را بر خاک
بزند و از برای پشت دستها در بدل وضو همان دفعه اول کافی کند و لظاهر در تیمم نیز آنست که فرقی میان
وضو و غسل نیست و یک دفعه در هر دو کافیست اما هر مرتبه زدن بهتر است خصوصا از برای غسل و نهایت احتیاط
آنست که بدل وضو یا غسل هر کدام باشد در تیمم یکبار بکف دست بزند و دیگری هم چنین و هر دو را بالتمام قرار دهد

با انکه

با آنکه یکمرتبه بر پیشانی و دست بزند و ضرب ثانی را ضربت دست و در تیمم غسلها فرقی نیست مگر آنکه در تیمم
بدل غسل جنابت وضو بدل در کار نیست اما سایر غسلها هر گاه واجب و ضو با هم رسیده وضو هم بدل آن
و اگر وضو میسر نشود تیمم دیگر هم بدل از وضو بکند مطلب یم واجب است ترتیب بنحوی که مذکور شد و موالاة
یعنی پی در پی بجا آوردن افعال خواه بدل وضو باشد و خواه بدل غسل و ابتدا از بالا بکند در رو و دستها
هر دو چنانچه در ضمن گفته شد و باید مواضع مسح پاک شود و این احتیاط است و اگر ازاله نجاست ممکن نباشد
با نجاست تیمم کند هر چند متعدی باشد و خاک را بر آن الحجر کند و همچنین است هر چیزی که حایل باشد
مثل جرم غلیظ و واجب است که تیمم را خود بجا آورد مگر در صورت عجز پس از آن
نایب گیرد و آن نایب دستهای او را بر خاک بزند و اعضا را مسح کند اگر ممکن نشود نایب دستهای خود را
بخاک بزند و اعضا را مسح کند و چه ممکن آنکه خود دست را بخاک بزند با دست خود بخاک
بزند کف دستها مالیدن صورت و پشت دستها محال است الحال اگر دست را بخاک نتوان هم از آن تیمم
پس ابتدا در تیمم نایب گیرد و اگر آنهم میسر نشود بعضی تیمم خود را بخاک بمالد مطلب پنجم سنت است اینکه
وکشادن انگشتان در حال زدن بخاک و تخلیل انگشتان در مسح کردن دستها مالیدن در میان انگشتان
حدود نیست بلکه مستحب هم نیست و سنت است که دست را از غبار بر بند او تا مسح تمام شود فصل چهارم در بیان
چیزی که بآن تیمم جایز است هرگاه خلافی نیست در میان علما در آنکه تیمم بخاک جایز است و اقوی در نحو حجر آنست
که تا خاک میسر شود بچیزی دیگر تیمم نمی توان کرد و اکثر متاخرین و بعضی از فقها گفته اند هر چه بر او زمین
صادق آید خواه مثل سنگ و ریگ و غیر آن و دلیل آن تمام نیست و از ملاحظه خواهد که شرایط
بر آنست که جایز است تیمم بآن و خلافی در آن نقل شده و اما گچ و آهک مثل اینکه آنها را اگر خاک
بر آنها صادق بیاید مثل بعضی بلاد که گچ آنها خاک است خوب است و اگر صادق نیاید ظاهر آنست که تیمم نمی توان کرد

و همچنین بر هر چیزی جایز نیست تیمم الا بعضی از آنها و بعضی جایز دانسته‌اند و آن ضعیف است و همچنین اظهر آنست که بر سفال مثل آجر
و کوزه پخته و مثل آنها تیمم جایز نیست و هرگاه خاک نباشد بغبار جامه یا نمد یا زین یا پالان و مثل آنها
تیمم کند و اظهر آنست که غبار مقدم است بر سنگ و احوط جمع میان تیمم بغبار و سنگ است و اظهر آنست
که در تیمم بغبار تکانیدن آن غبار بهتر است و امثال آن معتبر است که غبار محسوس شود و ظاهر از تیمم کرده اگر
فرض شود که در آنجا هیچ غبار نبود پس تیمم آن ساقط است و باید که غبار خاک باشد و غبار خاکستر و آهک
و مثل آنها کافی نیست و اگر غبار هم میسر نشود بگل تیمم کند و طریق آن است که دستها را بگل [illegible]
[illegible] و ظاهر از تیمم [illegible] هرگاه از آب و خاک باشد بگل [illegible] و خاکستر و آهک و مثل آن
نباشد و ظاهر بعض آنست که گل هم بر سنگ مقدم است و احوط آنست که جمع میان هر دو کند اگر هر دو موجود
باشد و اگر هیچ یک از اینها بهم نرسد و برف بهم رسد [illegible] حکم آن پیش گذشت و [illegible] که تیمم [illegible] باشد
و برف که [illegible] تیمم جایز است و همچنین [illegible] در هر کاغذی باشد در مکان [illegible] و احتیاط [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] در اینجا تیمم [illegible] و اگر [illegible] اشکال است [illegible]
تیمم بر زمین [illegible] که از [illegible] زمین باشد [illegible] باشد. فصل پنجم
در احکام تیمم و لواحق آنست و در آن چند مطلب است مطلب اول در آنکه جایز نیست تیمم کردن پیش از داخل شدن
وقت لا بد از دخول وقت پس بعضی گفته‌اند که در اول وقت می‌توان تیمم کرد و بعضی گفته‌اند که واجب است تا آخر
وقت تأخیر [illegible] اظهر آنست که اگر امید زوال عذر باشد و ممکن باشد که آب پیدا شود [illegible]
صبر کند تا آخر وقت [illegible] وقت تیمم و نماز [illegible] و اگر [illegible] تیمم کند و نماز کند
و اگر امید زوال عذر نباشد در اول وقت می‌تواند تیمم کند و هرگاه کسی تیمم از برای نمازی کرده باشد و وقت نماز
دیگر داخل شود با آن تیمم نماز دیگر را در اول وقت می‌تواند کرد و شرط رفع عذر نکرده [illegible] و بیک تیمم چند

نماز

نماز می‌توان کرد و از برای نماز قضا هر وقت که اراده کند می‌تواند تیمم بکند و همچنین اظهر آنست که از برای نماز عید
در اول وقت می‌توان تیمم کند و از برای نمازهای کسوف و غیره هر وقت که خواهد می‌تواند تیمم کند و همچنین نماز
آیات. مطلب دوم هرگاه نمازی را با تیمم کرد دیگر بر او قضای آن نماز نیست و همچنین هرگاه بعد از نماز آب پیدا شود
و عذر زایل شود و وقت باقی باشد بر او اعاده واجب نیست خواه در سفر باشد و خواه در حضر ولیکن
مستحب است اعاده و اگر تیمم کند و هنوز نماز نکرده آب پیدا شود و عذر زایل شود که تواند بآسانی آن را استعمال کند
در وضو یا غسل از برای او استعمال می‌باید و تیمم او باطل می‌شود هر چند که قبل از استعمال آن آب مفقود شود
[illegible] و اما اگر آب پیدا
شود بعد از آنکه داخل نماز شده [illegible] تکبیر احرام را گفته [illegible] شروع [illegible] آنست که نماز را
تمام کند [illegible] رکوع رفته [illegible] نماز را از سر گیرد [illegible]
اینست که بهمان تیمم نماز دیگر را هم می‌تواند کرد و هرگاه بعد از فراغ از [illegible] تیمم [illegible]
نماز باطل نشده است و ظاهر اینست که فرقی ما بین نماز [illegible] واجب هم نیست مطلب سیم هرگاه جنب تیمم کرده [illegible]
و بعد از آن [illegible] حدث اصغری [illegible] تیمم بدل از غسل [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] تیمم بدل از [illegible]
غسل [illegible] تیمم بدل از غسل بکند و اگر [illegible] تیمم [illegible]
بدل از غسل جنابت [illegible] در مثال آنها [illegible]
مطلب چهارم کسی که نه آب یابد و نه خاک و نه چیز دیگر که با آن تیمم توان کرد نماز از او ساقط است و بعضی گفته‌اند
که نماز کند و اعاده هم کند و بعضی گفته‌اند [illegible] بمقدار [illegible]
و اما قضا [illegible] اظهر آنست که واجب است. باب چهارم در نجاسات و طریق ازاله آنها و انواع مطهرات

و در این چند فصل است فصل اول در نجاسات و در این چند مطلب است مطلب اول از جمله نجاسات بول و غایط حرام است
که حرام گوشت باشد به شرط آنکه آن حیوان خون رونده داشته باشد یعنی هرگاه رگی از آن حیوان را ببرند خون
از او به قوت روان شود و در مقابل آن خونیست که به تراوش و سستی بر می آید مثل خون ماهی پس بول
و غایط انسان و گرگ و شغال و شیر و روباه و موش و گربه و مثال آنها نجس است و بول و غایط ماهی حرام گوشت
و خوک و عقرب و ... و جعل و زنبور و مگس و پشه و مثال آنها پاک است و بعضی بول ... خوار را ...
از آنکه ... نجاست ... داشته ... و جماعتی قایل شده اند که بول و غایط هر پرنده ای
هر چند حرام گوشت باشد و بعضی از ... بول ... نجاست ... و حکم نجاست کرده اند و اقوی آنست
که فرق میان پرنده و غیر پرنده نیست و بول و غایط حرام گوشت آنها نجس است ... که دلیل نجاست
بول آن اقوی است از پرنده های دیگر و اما حیوانات حلال گوشت پس بول و غایط آنها همه پاک است
و در بول اسب و استر و الاغ خلاف کرده اند و اقوی آنست که همه پاک است اگر چه مکروه است و بول
... و کراهت بول ... و بعضی علما نجاست آنها را ... شده اند ...
... و ... حیوانات حلال گوشت که ... نجاست خوار ... آنها حرام میشود و همچنین گوسفندی
که ... خوک ... شیر ... را ... آنها ... بول و غایط آنها نجس است
و گوشت آنها حرام است مطلب دوم از جمله نجاسات منی و خون حیوانیست که خون رونده داشته باشد
و منی حیوان و خون رونده نداشته باشد نجس نیست و خون حیوانی که خون رونده داشته باشد نجس است خواه از سر
رگ ... بیاید ... نباشد ... و خواه کم و خواه بسیار ... خونیکه در میان
گوشت ... و خواه ... میان ... این جمله ... خونی که در میان
دل حیوان است اما خونیکه در میان شکم حیوان جمع میشود در وقت ذبح و معلوم نیست که ... کشیدن ... مرده

بلکه

برده است پاک است خونیکه در ... وقت ذبح در ... بوده است ... نجس است و حرام است و اما ... اگر
... که ... پاک است ... از ... نجس نیست و حکم ... است
هر چند حکم نجاست ... که ملاقی آن شده ... است ... شاید ... که هرگاه ... خون در ...
... اگر ... طریق ... تطهیر ... مثل اگر
... شده ... دیگر واجب باشد تطهیر بدن و جامه ... که ...
از ... خون ... و ... آن ... مثال آنها پاک
است و خونی که در میان تخم مرغ بهم میرسد نجس است و همچنین خونی که در میان ... پیدا
میشود و خونیکه معلوم نباشد که خون است یا خون نجس است ... است مطلب سیم از جمله نجاسات
مردار است از هر حیوانی که خون رونده داشته باشد خواه آدمی باشد و خواه غیر آدمی و خواه آبی و خواه
غیر آبی و ... است ... و ... مردار هم ... بسیار ...
اگر ... نجس ... نجس ... از ... نجس است
خواه از زنده ... از ... و اما اگر از زنده قطعه بریده شود ... از ...
... نجس است ... اگر ... روح ... شده ...
... است و اگر جدا شود ... روح ... و ... و ... مثل ...
... که ... خود ... جدا ... است ...
نجاست آنها معلوم ... اگر ... آن جدا میشود ...
مردار ... و ... چیزهای ... است که ... آن ... است ...
... و ... و ... و ... است ... اگر ... است ...

لثه و قی و مراد از پنیر مایه همان آنچیزی است که بچه حیوان در اوایل تولد میخورد و در شیردان او است می بندد
و بعضی گفته‌اند که از خود شیردان هم پاک است اما اظهر آن است که مطلقا پاک است و طاهر است جایی که شیر نشده
مخ هرگاه جای دیگر مردار باشد و رطوبت ملاقات کند و احوط آنست که از آن اجتناب کنند و در پنیر مایه از حیوانی که مردار
شده باشد حلال است و احوط اجتناب است در مردار هم و امثال آنها را هرگاه از مردار بکنند باید تراشیده شود
و تخم مرغ هرگاه از آنها بکنند نه مرده باشد پاک است و ظاهر آنست که حکم شیر و سم همچنین است
و عرق نیست در استخوان از مرده که ما بین حیوان ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم و نجس آنست که از آدمی زنده
جدا شده باشد از آدمی که او را غسل نکرده باشند نجس است و اگر از مرده جدا شود و در نجس است
و احوط اجتناب است هر چند نجاست ... مرتب خصوصا هرگاه از مسلم گرفته شد و اما اصل شک پس آن
بر نجاست و طهارت که در صورت علم باینکه از مردار گرفته شده و تخم هم پاک است و هرگاه خلاف نیست
در نجاست آدمی و سگ و خوک بغیر کوه و بدون گرمی و هم چنانکه خلاف نیست در نجاست هر حیوان حلال گوشت
بنا که بکاه میشود و خلاف کرده‌اند در حیوانات دیگر مثل شیر و گرگ و روباه و امثال آنها و در موغ
و حشرات ما فوق و در حیوانات در نده ... که میشود و ظاهر در نظر حقیر آنست که موغ و حشرات
همچنین باشد و اظهر آنست که ... ... آنها هم شرط نیست و مسوخ چنانکه در صورت صحیح وارد شده
فیل است و گرگ و خفاش و میمون و خوک و خرس که ... است و ... و ... سار و موش و عقرب
و خرس و کرم ... و زنبور و در بعضی روایات طاوس و در بعضی سگ هم وارد شده است در مرده از جمله نجاسات
حیوانات که در زمین جا بگیرند مثل موش و سوسمار و غیر آنها مطلب چهارم از جمله نجاسات سگ و خوک و
کافر است اما سگ و خوک پس نجاست ایشان اجماعی است و اما سگ و خوک آبی پس نجاست آنها معلوم نیست و فرقی
ما بین سگ شکار و غیر او نیست و بعضی از علما گفته‌اند که از ... ... سگ ... ... آنرا گرفته و جایز نیست

ان و این ضعیف است و مو و استخوان و ناخن و هر چیز از اینها بخس نیست و بچه آنها نیز نجس است اما اگر بچه متولد شود
از اینها که از آن سگ و خوک نباشد پس ظاهر آنست که حکم آن تابع است در قول اظهر است اقوی است و اگر کسی از اینها
بهم رسد آن نیز تابع اسم خواه حیوان که از اینها کافر باشد و اینها پس آنچه غیر یهود و نصاری و مجوس است پس شک در نجاست
آنها نیست خواه بت‌پرست و خواه آفتاب‌پرست و خواه غیر آنها و بالجمله هرکه ملک ... ... خدا و پیغمبر
محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نبوده باشد کافر و نجس است و اما یهود و نصاری و مجوس پس مشهور و اقوی و ظاهر آنها
نجاست و کسانیکه اظهار عداوت اهل بیت کنند مثل خوارج و نواصب همه کافر و نجس و نجس
هر کس انکار چیزی از ضروریات دین را بکند در حق او همان است که ذکر شد پس ... ... برای ... ... علم
بهم رسانیده باشد مثل انکار نماز پنجگانه و روزه ماه مبارک رمضان و زکوة و امثال اینها و همچنین
غالیان یعنی آنهائیکه خدا و پیغمبر و امیرالمؤمنین یا ائمه را از آنحضرت یا غولات آن قایل باشند و اما جبری و ... ...
پس بسیاری نجاست آنها نیست و اما مجسمه یعنی آنها که خدا را جسم میدانند پس بسیاری نجاست آنها نیز ظاهر است
و اظهر طهارت است و احوط اجتناب است و اما سنیان پس شک نیست در پاکی آنها و همچنین در ولد از زنا
و ... از دو کوری ظاهر آن شد و پاکست و مشهور است که اولاد کفار ... ... از جمیع احکام تابع آنها هستند و هرگاه مسلمان
آنها را اسیر کنند تابع مسلمانند در پاکی مطلب پنجم از جمله نجاسات شراب است و هر مسکری که از اصل روان
باشد مثل نبیذ که شرابیست که از خرما میسازند و غیر آن و فقاع هم نجس است هر چند مست نکند و اما مثل بنگ
و حشیش و غیر آنها که مایع نیستند بالاصل پس آنها پاکست هر چند آب داخل آنها کنند و همچنین آب انگور هرگاه
بجوش آید نجس میشود خواه بآتش بجوش آید یا بغیر آن تا دو ثلثش برود و اما آب مویز و خرما پس اظهر قول
بپاکی آنها است هرگاه بجوش بیاید و احوط اجتناب است و ... ... که از حرام ... ...
که کافر نجس است و احوط بلکه اظهر نجاست بعضی از علما قائل بنجاست عرق جنب ... ... که بر شده از زنا هم

آنها معفو است فصل دوم در ازالهٔ نجاسات و در آن چند مطلب است مطلب اول هر گاه واجب شد ازالهٔ نجاست از بدن

و بدن از برای نماز و طواف واجب و از خوردنیها و ظروف در استعمال مشروط در خوردن و آشامیدن چنانچه بتفصیل

هر یک مذکور خواهد شد مگر در حال اضطرار از باب عفو و بعضی آنها چنانکه بیان خواهیم کرد و واجبست ازالهٔ

نجاست از مسجد بر هر کس که مطلع شود و نجس کند نجاست را داخل مسجد کنند و آنچه تقویت است که واجبست در کردن

نجاستی که مسجد را آلوده کند پس اگر کسی معرفت جواز ادخال باشد یا احتمال انتشار همراه داشته باشد امثال آن احتیاط تمام

در زداشتن شرعی بلکه هر چیز که هر گاه نجس را از زمین مسجد زایل ازحرام شد هر چیز را طرح داشته باشد هر کس

اطلاق داخل کردن حرمت آن معلوم نیست و در عرف هر چیز را پاک فرش مسجد را نمی گویند اما احتیاط آنست

که نجاست از آنها زایل کند و مخفی نماند که بر در دیوار مسجد از علما گفته اند حکم مواضع مقدسه مشاهد مشرفه

و امثال محترمه آنها مثل قرآن و تربت و دو فرش مثل مسجد است مطلب دوم زوال حکم نجاست و وقت زوال عین

آن پس اگر عین نجاست زایل نکند بچیزی که مطهر باشد و اما رنگ یا بو یا مزه یا قوت باقی نبیند وابست

در بر داشتن بدن و ... به تدریج و در بدن و دست ... در جسم غیر جامد نیست بلکه در آن آب ... کافیست

شرط زوال عین و ... زوال عین در دفعه اول شود دوم که در بدن جسم لزوجت و غلیظ باشد

که با بول مخلوط شود مثل مذی و امثال آن که در مخرج بول آلوده باشد غالبا محتاج بدست مالیدن است

و اما در غیر بدن و بدن مثل چوب و تخته و سنگ و فرش ... احتیاط در هر چیز که در آن باشد مالیدن گفت

که داخل کردن چنین سایر ... آن ... عجلت اراقه و مس و امثال آن و اقرب

دانان ... اگر ... کفایت ... نیست ... برای احتمال ... داشتن دست ... داده

از آب نجس و بعد از آن مرتبه دیگر ریختن آب که گفتیم در نوم هر مرتبه در صورتیکه با تقییدیت بود و اما

در آب ... که یکدفعه کافیست و ... که اگر در آب کثیر باشد هم یکدفعه کافیست هر چند ایستاده باشد

و این هر دو شیوه احوط در هر دو مرتبه خصوصا در آب ایستاده و این حکم مذکور سوی غیر بول است مستحب و در بول

رضیع آب ریختن یکدفعه کافیست و فشردن ضرور نیست اما باید آب تمام آن را فرو گیرد و ظاهر آنست که مراد از

آب هم خوردن باشد یعنی که آب ... بول بپرسد کافیست و این فرقست که تا چیزی شیر خوارد و هنوز چیز ... نه

یعنی غذا از حیث شهوت و ... نخورده است اما دوا که با بچه ... غذای ... که اتفاق افتد ... اگر

اتفاق بیفتد که آن طفل هیچ غذا نخورده باشد تا دو سال او تمام شده باشد داخل حال ... که ظاهر آنست که در این

حکم داخل نیست هر چند هنوز غذا نخورده باشد و مشهور آنست که اصل این حکم مخصوص پسرست و بعضی دختر را هم ملحق

کرده اند و این ضعیف است و اما غیر بول از نجاسات پس وجوب هر تعدد معلوم نیست اما احوط در همه

مطلب سیم در طریق شستن ظرفها پس اگر در ظرف سگی و لوغ کند یعنی پاک ... ظرف ...

خود پس واجب است که سه بار آن را بشویند که اول آن سه بار خاک باشد و بعد از شستن با خاک چنانکه ادراک علما معلوم

میشود بهمان مجرد خاک مالیدن است هر چند خاک خشک باشد و بعضی گفته اند که باید بر خاک آب باشد که ... شستن

بعمل بیاید و این طهارت و احوط آنست که یکدفعه با خاک مالند و دفعه دیگر ... روان و بعد از آن دو بار بشویند

و ظاهر آنست که هر خاک و گل را اگر نریختن و حرکت دادن ... کافی باشد و دیگر ... دیگر

حضور ... در ظرف در آنها ... احوط ... و آن ... و امثال آن

کافی نیست ... در حال اضطرار و جمعی از علما گفته اند حکم لطع ... ظرف ...

مثل ولوغ است و این احوط است و اگر سگ در ظرف ... یا آب دهان او ریزد در غیر حال ولوغ

یا آبی که سگ در آن ولوغ کرده ظرف دیگر ریزد و امثال آنها هیچ یک اینها حکم سابق را ندارد بلکه مثل

سایر نجاسات که ... خواهیم گفت و ظاهر آنست که هر گاه سگ یک بار دفعه در ظرفی ولوغ کند یا زیاده ... شستن

بطریق مذکور کافیست و هر گاه خوک در ظرفی ولوغ کند مشهور آنست که واجبست که هفت مرتبه بشویند و ظاهر آنست

که در اینجا [illegible] در کار نیست و ظرفی هر از آب نجس شده باشد ظاهر آنست که به مرتبه شستن پاک میشود و احوط
مرتبه است و ظاهر آنست که بنا بر اطلاقات شایع شستن نمیشود دیگران نیز چنین باشد دو مرتبه است در تطهیر ظروف
از نجاسات و این ظروفی که از گل باشد یا از چوب یا از مس یا غیر آن و بعضی از علما گفته اند ظرف را که نجاسه
کدو یا چوب باشد پاک نمیشود و آن بعید است بلکه ظاهر آنست که دو چوب یا کوزه که در نجس نفوذ
کرده باشد تطهیر اعماق آن موقوف است به آنکه در آب بسیار بریزد که آب در اعماق آن نفوذ کند و پاک کند
و اما ظاهر آن پس بمجرد شستن پاک میشود و هرگاه [illegible] در ظرفی [illegible] بعد از آن [illegible] ظاهر آنست
که محتاج به شستن نیست و اما سایر نجاسات غیر آنچه ذکر کردیم پس ظاهر آنست که ظرف را از همه آنها یک مرتبه بشویند
و اما طریق شستن ظروف پس کافیست در آن آنکه آب را بریزد در ظرف و حرکت دهد که آب به همه جا رسد از
که محتاج است [illegible] و بعد از آن آب را بریزد و هرگاه ظرف بزرگی باشد که نتوان حرکت داد باید [illegible]
[illegible] مثل خم رنگ بزرگی و امثال آن پس طریقه آنست که آب را در اطراف [illegible] بریزند و در ته آن
که جمع میشود آن را با ظرفی بیرون باید آورد [illegible] چنانکه [illegible] هر مرتبه که ظرف را
که بیرون می آورد [illegible] و دیگر مرتبه [illegible] تمام آب را بیرون باید آورد [illegible]
قدری [illegible] که ظرف بیرون باید [illegible] که آب را [illegible] بیرون باید آورد [illegible]
که اعتبار عدد در باب [illegible] ساقط میشود [illegible] شستن [illegible] بشرط آنکه اگر شستن [illegible]
آن را العمل [illegible] و احوط آنست که عدد را العمل باید **مطلب چهارم** هر چیزی که با [illegible]
ملاقات کند با نجس آن [illegible] ملاقات [illegible] و [illegible] بعضی متاخرین در نهایت ضعف [illegible]
پس هر چیزی که عین نجاست [illegible] مثل آنکه چون [illegible]
پاک کننده [illegible] **مطلب پنجم** [illegible] در آنکه

تطهیر آن میشود در آنچه در داخل آن [illegible] باشد [illegible] که آب [illegible] یا آب [illegible]
و جمعی از علما [illegible] اینکه آب [illegible] نجاست [illegible] هرگاه [illegible]
در ظرفی که آب در آن [illegible] و دلیل این قوم تمام نیست و اظهر [illegible] است چنانکه
صریح صحیح [illegible] دلالت بر آن [illegible] که آب [illegible] باشد اما احوط قول اول [illegible]
آنست که [illegible] آبی که [illegible] و [illegible]
خواه از شستن اول [illegible] غیر آن [illegible] آب [illegible]
و دلیل تمامی [illegible] نجاست [illegible] آب [illegible] نجاست [illegible]
و این [illegible] غساله [illegible] خواه از [illegible]
حکم [illegible] نجاست [illegible]
است [illegible] حکم [illegible] نجاست [illegible]
که در آنجا البته اجتناب [illegible] که [illegible] نجاست [illegible]
پاک [illegible] اشیای [illegible] خواهر [illegible]
در [illegible] که این حکم [illegible] و هرگاه [illegible]
دیگر از مخرج [illegible] و هرگاه مخرج [illegible]
و غایط [illegible] البته اجتناب [illegible] و اظهر آنست که [illegible]
و اما رفع حدث [illegible] اجماع [illegible]
حمام [illegible] **مطلب ششم** هرگاه [illegible]
سطح آب [illegible] آن را [illegible] و احوط [illegible]

در شستن فرش و لحاف ضرور است و باید که در شستن [illegible] عین نجاست زایل شود اگر عین موجود باشد و در تطهیر
فرش و لحاف [illegible] و اکثر علما اطلاق کرده‌اند هر گاه عین نجاست زایل شود و آب بر وی [illegible] دیگر فشردن در کار
نباشد و احوط آن است که بعد از ریختن آب فشردن هر نحو که ممکن شود به عمل آورد و بعضی گفته‌اند که [illegible]
و [illegible] و بعضی [illegible] و در بعضی [illegible] هر گاه نجاست باطن
آنها رفته باشد اگر ظاهر آنها نجس شده [illegible] همان ظاهر را [illegible] و [illegible]
از آن بیرون رود [illegible] ظاهر هم نجس باشد [illegible] و اتصال باطن نجس
[illegible] و همچنین [illegible] هر آن نجس شود [illegible] اتصال اجزای نجسه دیگر آن
[illegible] و بالجمله [illegible] باطل است و بسیاران قایم [illegible] که گفته‌اند که هر گاه [illegible] شده
هر گاه [illegible] در [illegible] آن [illegible] در [illegible] همان [illegible] نجس
هر چند هزار فرسخ طول و عرض آن باشد و [illegible] آن پس تطهیر آنها [illegible]
[illegible] آب [illegible] هر گاه [illegible] به همه اجزای آن [illegible] زایل شدن نجاست
از آن پس [illegible] که [illegible] و بعضی علما تجویز کرده‌اند تطهیر زمین را به آب [illegible] که آب [illegible]
و [illegible] و بعضی گفته‌اند هر گاه زمین نجس را آب [illegible] از آن آب [illegible]
[illegible] جمع شود [illegible] و [illegible] آب جمع [illegible] است و این هم [illegible] است
[illegible] باشد یا آجر [illegible] در صورت [illegible] آن [illegible]
و [illegible] و امثال آن هر گاه [illegible] زمین نجس [illegible] آب [illegible]
و از هم [illegible] آب کثیر [illegible] تطهیر [illegible]
[illegible] آب [illegible] پس تطهیر آن ممکن نیست [illegible] و امثال آنها را هر گاه

آنها نجس شده است هر گاه [illegible] که آب [illegible] تطهیر کنند [illegible] و امثال آنها [illegible]
تطهیر آن [illegible] است و اما [illegible] هر گاه نجس شود [illegible] آب [illegible] تطهیر کرد [illegible]
نجس [illegible] و [illegible] تطهیر [illegible] مگر [illegible] آب
آن [illegible] و الله [illegible] در آن [illegible] آب [illegible]
و [illegible] که [illegible] که علم [illegible]
که [illegible] در میان [illegible] تطهیر [illegible] و این [illegible] در تطهیر
که در آب [illegible] تطهیر [illegible] و اما آن آب [illegible]
پس آن قابل تطهیر نیست و همچنین [illegible] سگ [illegible] و همچنین [illegible]
هیچ یک اینها قابل تطهیر نیستند مگر [illegible] که [illegible] در آب [illegible] که از کر [illegible]
و [illegible] آب [illegible] آن آب را [illegible] نجس [illegible] آن
و بعضی علما [illegible] که [illegible] در آب [illegible] تا مخلوط شود [illegible] جمع شود
و این در [illegible] که آب گرم [illegible] و این [illegible] و اما آب مطلق پس آن قابل تطهیر [illegible]
[illegible] هر گاه [illegible] که [illegible] آن [illegible]
[illegible] آب [illegible] اگر [illegible] خشک شود [illegible] در آب [illegible] آب
[illegible] و [illegible] قابل تطهیر نیست مگر [illegible] آب
[illegible] اگر [illegible] خشک شود [illegible] در آب کر [illegible] که آب [illegible]
طاهر [illegible] مطلب [illegible] هر گاه [illegible] است [illegible] و اگر [illegible]
و اگر [illegible] هر گاه [illegible]

وهمچنین است حکم بدن و اگر کسی از روی عادت به سه جانب نجس گشته و نداند که کدام است اگر محصور نبوده
و وجوه داشته باشد همه را بپوشد و در هیچ یک نماز نتواند کرد و اما در شبهه غیر محصوره مثل جامه بسیار را فرو بپوشد
باشد و داند که یکی از اینها نجس است و لیکن چونکه بسیار است آن را شستن همه موجب مشقت عظیم و حرج شده پس شود
پس شستن همه واجب نیست و همچنین هر شبهه که چنین باشد اجتناب از آن واجب نیست مثل آنکه دانی در
یک گاو یا دو گاو حرام است که شرعی در اندرون شهر همان شهر و اجتناب واجب نیست دانی در این شهر و شهر خانه
عظیم است واجب نیست اجتناب الا از طرف در هر جا نهاده و اظهر و اقوی آنست که ملاقی شبهه محصوره هر یک از آن
مشتبه نجس نمی‌شود مگر آنکه همه آن مشتبه ملاقات کرده و هرگاه در شک باشد رجس کند یکی بگوید که ملاقات کرده
ما بین چیزی و دیگری جو و گردا و در طهارت است و همچنین هرگاه کثافت معینی در ظرف بهم رسد و یکی از شاهدها بگوید
با نجاست رسیده و دیگری بگوید به جامه دیگر رسیده او در طهارت است و هرگاه علم به رسیدن نجاست بجای
بهم رسد به طهارت خود باقیست هر چند ظن به نجاست حاصل شود مثل آنکه در آن بسیار ترشح کند یا در آن را از
و مظنه شود که ترشحها یا شیده است خصوصا در وقتی که چند جا از آب او جاهای دیگر طهارت بکند و از اشتباه آنکه را از
و علم بهم رسانیده واجب نیست و تفحص هم ضرور نیست بلکه قول یک نفر عادل هم معتبر نمی‌باشد مگر آنکه از قول
او علم بهم رسد و اما هرگاه دو مرد عادل شهادت بدهند به ملاقات نجاست بپذیرند و اثبات است و حفظ
احتیاط است و اما قبول کردن صاحب ید لکن آنکه مال در دست او است بپذیرد معلوم نیست مگر آنکه از اینجا
معلوم است یعنی از برای او جنب باشد اما از برای غیر پس نجاست آن دلیلی نداشته و حوط آنست که بخود راه
ندهد و نماز بکند و شرط طهارت استعمال نه دیده اما اگر به طرف و ملاقات کند پس دلیلی بر نجس شدن ملاقی
آن نیست هر چند احتیاط است در قول صاحب ید عادل هم بشود و اما قول صاحب ید در طهارت مسموع است هر چند خبر علم
به نجاست آن داشته باشد و همچنین هرگاه جامه نجس را به دست مسلمانی بدهد هر چه بشوید چنین که گوید شستم و تطهیر کردم

کاینه

کافیست **فایده** از جمله اسباب به ملاحظه که در ضمن معرفت و نجس شدن آنها حاصل شود یا آنکه تر هم باشد
در این زمینها چیزی که روی آن ملاقات کند مثلا اگر نمک در رسیدن به بول جامه یک و خاک که نجس ملاقات
کند یا عرق جنب و در رسیدن و اشتغال به آنها مانع است که آب بر او منع باشد و همچنین هرگاه خواهد که در مسجد به نهد و فضای
نماز کند آیا رسیدن آن باشد و بعضی علما گفته‌اند هرگاه بدن یا جامه نجس ملاقات کند نجاست که بالمره **مطلب هشتم**
از جمله مطهرات زوال عین نجاست از بدن حیوان مثل منقار مرغ و دهن و چشم و بینی و گوش و فرج حیوان و زوال
عین نجاست دیگر احتیاج به شستن نیست و هرگاه در این دهانها نجاستی باشد و ... ان ... ه است
و دهان نجس شود مثل خون آمدن یا غیر آن با آن خلال هم برسد و ... یست که ... ه اند ...
و همچنین اعضای حیوانات هرگاه نجس شود به مجرد زوال عین نجاست پاک می‌شود هر چند از اطراف غایب نبوده
احتیاج به شستن نیست و همچنین آدمی هرگاه عضوی از او نجس شود و غایب شود و بعد از آنکه ممکن باشد که در ان وقت تطهیر
کرده باشد و بعضی شرط کرده‌اند که آن شخص که نجس شده علم به نجاست داشته باشد و اهل این هم باشد که ازاله نجاست
مثل طفل و مجنون نباشد و بعضی شرط کرده‌اند که مشروط به طهارت هم عمل آورده باشد مثل نماز زیرا که ظاهر اینست
و حق اینست که اگر خواهی حکم به طهارت کنی اقرب آنست که به این شرط اعتبار نمایی و اما از برای اینکه با او رطوبت
ملاقات کرده و نجس شود و اما عیب در زمانی که ممکن باشد ازاله کرده باشد تطهیر آن کافیست و دیگر ملاقی
آن محتاج به تطهیر نیست **مطلب نهم** از جمله مطهرات آنکه سوراخ سکنه و پیکر و نعل و بیرا بعضی به جفت
و غیره و اهم ملحق کرده‌اند و آن مبدل است ولی ظاهر اینست که فرق نیست در میان افراد پیکر و نعل و مثل کفش
چوبی و کیه و نعل چرمی و غیر اینها مثل چرب و شبه آن که معلوم نیست که پاک شده و فرقی نیست در نجاست
ما بین آنکه جرم داشته باشد مثل غایط و خون یا بی جرم باشد مثل بول و آب نجس و همچنین فرقی نیست ما بین آنکه
نجاست خشک شده و یا تری آن باقی باشد و حد تطهیر آنست که عین نجاست نابود شود و تری آن بر طرف شود

وفرقی نیست در اینکه زمین عادةً رطب باشد یا تر شده باشد و آخر را داد که پاک شود و در [illegible] از برای ان نیست و احوط
اکتفا کردن است که زمین پاک باشد شرط است که خاک آلوده زمین [illegible] اما اگر [illegible] اشکال
عظیم است و اگر قادر نیست بر تطهیر آنها برم حرج عظیم لازم بیاید چه حضرت در فصل زمستان و [illegible] احتیاط ترک
نکند و همچنین در سنگ و آجر و چوب و کلوخ و غیر اینها اشکال است و حق حالت که هیچ یک کافی نبود
بلکه اقوی در غیر سنگ و آجر عدم است مطلب دویم از جمله مطهرات آفتاب است و آن پاک میکند آنچه را
که برو بتابد و خشک کند از بول و از نجس دیگر به شرطی که جرمی نداشته باشد و از انجمله است [illegible] غایط که
عین باقی نمانده باشد که جزو زمین یا بوریا یا حصیر باشد و [illegible] رسیده
و بعضی مخصوص بول قرار داده اند و بعضی این حکم را مخصوص زمین و حصیر و بوریا گردانیده اند و اظهر عموم است
در آنچه گفتیم و اظهر و اشهر است که حقیقةً پاک میشود و بعضی گفته اند که هرگاه خشک کند زمین و بوریا و حصیر را
سجده بر آن میتوان کرد و اما هرگاه تری با او ملاقات نماید نجس میکند و این ضعیف است و هرگاه غیر
نجس را غیر آفتاب خشک کند مثل آنکه آب بر آن بریزی و آفتاب [illegible] پاک میشود و هرگاه مجموع دو [illegible]
باشد و نجس باشد آفتاب که بر روی آن تابید اندرون ان پاک میشود اما اگر اندرون نجس نشده و بیرون خشک
باشد تا بیرون آفتاب بر آن تابد [illegible] و ظاهر آنست که [illegible] هوا و باد در خشک شدن [illegible] اما احوط
خشک شدن به آفتاب است مطلب سیوم از جمله مطهرات استحاله است و آن این است که چیزی [illegible]
مثل غایط نجس العین و [illegible] نجس العین و [illegible] هرگاه [illegible] اشکال و همچنین [illegible]
و بعضی گفته اند [illegible] است و اما [illegible] نجس شده [illegible]
حلال گردانیده که نجس شده [illegible] اشکال است و [illegible]
با خاکستر آنها ملاقات کند [illegible] و اما اگر خاکستر نشده [illegible]

نجاست

اشکال است و تطهیر [illegible] واجب نیست و در [illegible] گل کوزه و آجر هرگاه [illegible] اشکال است
و اظهر نیست که پاک شود و تطهیر آن با آب ممکن است که کوزه و آجر را در آب [illegible]
آن فرو کند و همچنین نجس [illegible] پاک میشود و هرگاه غایط [illegible] خاک شود یا کرم [illegible] پاک میشود و همچنین هرگاه
سگ [illegible] نمک شود و [illegible] آب [illegible] نجس که حیوان حلال گوشت بخورد
و سرگین و بول و غایط شود و اما انتقال خون نجس [illegible] شکم پشه و کیک [illegible]
نیست نهایت چون در [illegible] عرف خون آدمی و خون [illegible] که [illegible] خون پشه
و خون کنه نمی گویند [illegible] خون زالو که [illegible] انسان [illegible] خون [illegible]
و [illegible] و احوط [illegible] اجتناب است و اما منقلب شدن شراب به سرکه [illegible]
معلوم نیست که از راه استحاله باشد ولیکن در طهارت آن اشکال نیست [illegible] اجماع و اخبار و فرقی
نیست در اینکه شراب بخودی خود سرکه شده یا اینکه چیزی در آن بریزند که سرکه شود و همچنین فرقی نیست [illegible]
مایع در آن مثل سرکه یا جامد و خشک [illegible] مثل نمک و اینکه آن چیز در میان آن [illegible] مستهلک
شود و اگر [illegible] سرکه بریزند [illegible] نجس میشود [illegible] مستهلک شود
[illegible] و اما پاک شدن آب انگور [illegible]
[illegible] کم شدن [illegible] از جهت [illegible] است بلکه از راه اجماع و اخبار است و [illegible]
حاصل میشود [illegible] دو حصه [illegible] فرق
نیست در اینکه [illegible] جوشیدن به آتش [illegible] آفتاب [illegible] جسم [illegible] آب
انگور [illegible] نجس میشود و ظاهر است که [illegible] پاک میشود مثل [illegible]
ذکر [illegible] ظرف [illegible] و لباس [illegible]

پاک میشود و در ریشه که آب اندک که جوشش باید وقت و تابه شیش هر گاه جای بجکید بجوید خشک شدن پاک شود هر چند در غیر باشد آن اعاده باید **مطلب چهارم** از جمله مطهرات اسلام است و آن مرحبه طهارت است ازنجاست کفر واگر این کافر نجاست و کر کجی شده و بشر با سلام پاک میشود و همچنین جا جهدی را و اسلام پیگرد خواه کجی شدن آنها جای کفشش باشد یا غیر آن و مرتد فطری یعنی مسلمان زاده که کافر شود و طهارت او به کردن اسلام او بودن در طهارت خلاف است **فصل سیم** در اقسام و احکام آبهاست و در آن مقدمه است و چند مطلب **اما مقدمه** پس مراد آنکه آب گفته میشود در هر چیزی که حقیقت است که آن را آب مطلق گویند و با از مضاف مثل آن جزای هر آن حسب فرو شده گردند مثل آب انگور و آب سیب و مثل آن یا از بخار چیزی بعمل آورده مثل عرق حاصل شود مثل گلاب و عرق نعناع و مثال آن یا آنکه ممزوج شود با مطلق چیزی دیگر که آن را اعتباری کی اطلاق آب نکنند مثل آب کرنب و آب دوغ و تربت و مثال آنها هر گاه شک بهم رسد در اطلاق مثل اغلب آبهای سیلاب و بعضی از آنها است پس در این حکم بهیچ یک از دو قسم ماشاء الله اطلاق نمیتوان کرد و در بعضی احکام میشود که بعضی از احکام هر یک در وجا ری شود مثلاً هر گاه در آب سیل شک بکنیم که آب باشد و در جواز غسل اسم از آن هم شک کنیم یعنی نمیدانیم که میتوان کشت آب نباید که در چنین صورتی هر گاه آب باشد آنها زکر باید حکم نجس شدن آن بمجرد ملاقات نجاست نمیتوان کرد و لیکن وضو هم از آن نمیتوان ساخت بجهت آنکه شرط است در آب وضو که آب مطلق باشد و هر گاه منحصر شود آب در استعمال این آب احتیاط جمع ما بین وضو و تیمم است و همچنین بجهت تطهیر بدن احتیاط را رعایت باید کرد و آب مطلق پاک و پاک کننده است از حدث و خبث بخلاف آب مضاف که آن هر گاه در اصل طاهر باشد پاک است اما پاک کننده نیست از حدث هر گاه آن کم و زیاد ان بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود بخلاف آب مطلق که در اقسام او فرق است چنانکه بتفصیل مذکور میشود و آب مطلق چند قسم است آب جاری و آب استنباطی و آب چاه و آب حمام

واب

مطلب اول و آب باران و آب ایستاده هم بر دو قسم است آب کر و کمتر از کر است و احکام آنها در ضمن چند مطلب خواهد آمد در آب ایستاده کمتر از کر است و آن بملاقات نجاست نجس میشود و بعضی قایل شده اند که نجس نمیشود و آن قول ضعیف است و فرقی نیست در نجاست میانه پاره کم خون و غیر خون و فرقی نیست در اینکه نجاست وارد شود بر آب یا آب وارد شود بر نجاست و حکم اول برف حکم آب قلیل است از هر چند بقدر بزرگ باشد هر گاه نمیمانع ملاقات نجاست نجس میشود و تطهیر آنها هم ممکن است و مقدار کر بنا بر اقوی هزار و دویست رطل عراقی است که هر رطلی صد و سی درهم است که عراقی بن برتری که مساوی سی شاهی بول ایستاده بنا بر احتیاط کمیده رطل نیمه من شاه میشود و اما بحسب مساحت پس اقوی و اظهر آنست که هر گاه سه وجب و نیم طول آب باشد و سه وجب و نیم عرض آن و سه وجب و نیم عمق آن پس بهر حال آن مقدار کر است و هر گاه مختلف در عرض و طول و عمق باشد حاصل ضرب انچه را گفتیم در نظر داشتیم و همان نتایج دیده اگر ملاحظه کنند پس میشود چهل و دو وجب و هفت ثمن پس هر گاه طول آب چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد و عرض آن یک وجب و عمق آن یک وجب پس آن کر است و همچنین هر گاه طول او بیست و یک وجب و نیم باشد و عرض او دو وجب و عمق او یک وجب کر است و همچنین و اقوال در این مسئله مختلف است و اقوی این است که گفتیم پس هر گاه آب از این مقدار کمتر باشد هر جهت کمتر باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود **مطلب دوم** در آب ایستاده که بمقدار کر باشد و آن بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه رنگ یا بو یا مزه او از نجاست متغیر شود و همینکه یکی از اینها متغیر شده هر گاه باقی کمتر از کر است همه نجس میشود و فرقی نیست که همه متغیر شود و هر گاه مردار در کنار آب باشد و آب بوی آن بگیرد نجس نمیشود مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسی است یعنی حقیقتاً متغیر شود و حس ادراک آن بکند پس اگر قدری بول بیرنگ در آب کر بریزد که اگر رنگ میداشت آب را متغیر میکرد و ما تغیر را حسی گرفتیم پس آب نجس نمیشود

آب بچاه یکی ... اند و شمول کل در ... و شمال آن ماء بعینه آب میگویند و هم آب ... و برکه است و ملاقات
نجاست نجس نمی‌شود و هرگاه آب کر متغیر بچاه یکی از اوصاف نجاست عارض شود ... [illegible] نجاست
در دو حال شده باشد حکم بنجاست آن نمی‌توان کرد و در ... نجس شدن که بملاقات نجاست ... آن
آب ساکن السطح باشد که ... آب کر نباشد ... هر کدام آب که هم ... [illegible]
و هر ... در میان آن ... که هم متصل باشد و اما اگر ... [illegible]
آب ... زیر و پایین ... جمع شود مجموع آب ... [illegible]
که ملاقات ... نجس میشود و بملاقات آب ... نجس میشود اما ملاقات ... [illegible]
نمی‌شود مطلب سیم در آب جاری است و آن آبیست که از زمین برآید و چاه نباشد خواه روان باشد ... [illegible]
باشد مثل چشمه ... که در کوه ... [illegible]
آنکه در بعضی از فصلها خشک ... و آب ... از زیر ریگ ... [illegible]
آمیزش ... آب جاری ... بملاقات نجاست نجس نمی‌شود ... [illegible] نجاست
متغیر شود ... [illegible] ملاقات نجاست نجس
نمی‌شود و آب ... که ... در میان نهرها ... قرار ... [illegible]
این ... آب که ... آب جاری ... [illegible]
نهری ... [illegible]
نجس است و ... آن ... حکم آب جاری ... [illegible]
قطع شده هرگاه ... ملاقات ... [illegible]
نجس نمی‌شود و ... نجس میشود ... که در روی زمین ... [illegible]

شود ... و هرگاه ... آب جاری باشد ... متصل شد این نیز در حکم آب جاری است
هرگاه ... باشد ... بملاقات نجس نمی‌شود مطلب چهارم
آب حمام ... حوضهای کوچک که در جنب خزانه ... بواسطه ... خزانه ... [illegible]
واین در ... عراق ... [illegible] در حکم آب جاری است ... متصل ... [illegible]
بشرط آنکه خزانه ... [illegible] نجاست ... [illegible]
... و ... [illegible] آب حمام ... [illegible]
... [illegible] آب ... جمع میشود ... [illegible]
آن ... [illegible]
واین ... [illegible] زمین حمام
وآبهای ... [illegible]
... که علم بنجاست زمین حمام ... [illegible]
یا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] آن ... [illegible]
بر آن زمین ... [illegible] مطلب پنجم
در آب ... در حکم جاری است ... ملاقات نجاست نجس نمی‌شود مگر آنکه ... [illegible]
نجاست ... [illegible]
... [illegible]

و هرگاه باران قطع شد دیگر این حکم ندارد و هرگاه قدر کر باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود و هرگاه قلیل
آب باران در گودالی جمع شد بعد از آن باران ببارد بمجرد دو رهوار باران باز همان حکم دارد که گفتیم مطلقا
اینست که اگر آب قلیل متغیر باران هم در جایی شود در وقت نزول باران بر آن آن نیز همین حکم دارد و باران
بر موضع نجس که فرود آید همینکه تمام آن را فرو گرفت پاک میشود بشرط زوال عین نجاست و چون شرط است
و هرگاه آب نجس در جایی باشد بمجرد دو رهوار باران بر آن پاک نمیشود مگر آنکه آب باران در میان او برسد
و در حوض قلیل آن دیگر ممزوج شود یا اعتبار جاری که با مجاری متصل است و لیکن نشود و قائلین باشتراط کریت
در آب جاری و آب باران قائلین نیستند از [مطلب ششم] در آب چاه است و مراد از آن چاهها است که آب
از زمین آن بر می‌آید و در آن جمع میشود و غالبا در آنجاست و بیرون نمی‌آید پس شامل چاهها و قنات که آبها
در زیر زمین جاری است تا آنکه بر روی زمین جاری شود و امثال آن داخل در این نیست و آنها در حکم آب جاری
و همچنین هرگاه کسی چاهی بکند و آب از آن بیرون نیاید و لیکن آب از بیرون در آن بریزد و آب در آنجا جمع شود
آن نیز در حکم آب ایستاده است اگر بمقدار کر است در حکم کر است و اگر نه در حکم قلیل است و در آب چاه متعارف
خلاف عظیم در میان علما است و مشهور قدما آنست که بملاقات نجاست نجس میشود و مشهور میان متاخرین آنست
که نجس نمیشود و این در نظر حقیر اقوی است و اقوال دیگر در مسئله است که ضعیف است و علی ای تقدیر هرگاه متغیر شود
بنجاست اشکال در نجاست آن نیست و اخبار مختلفه در نزح دلاء که از برای نجاسات چنانکه خواهد آمد
محمول است بر استحباب [مطلب هفتم] آب قلیل هرگاه بملاقات نجاست نجس شد پس تطهیر آن بچند طریق متعدد است
یکی آنکه کر آب یا بیشتر را بیک دفعه بر آن بریزند که با او ممزوج و مخلوط شود و بمجرد اتصال هم کافی نیست
و هرگاه متغیر بنجاست شد باید از زوال تغیر قدر کری بر آن بریزد تا آن را پاک کند و هرگاه مقدار کر را پیش کند
آن وقت فایده نخواهد بخشید [دوم] آنکه آب قلیل در کر بریزد ممزوج و مخلوط شود پس هرگاه کوزه آب نجس را که پر باشد

کسی در کر فرو برد بمجرد این پاک نمیشود با هرگاه آب کمی در آن باشد و آب کر در آن داخل شود و ممزوج شود پاک میشود
[سیم] آب جاری چنانکه مطهر کر است بشرط آنکه ممزوج شود و مجرد اتصال کافی نیست و همچنین است هرگاه آب انگور
که از کر بیشتر باشد چاهی و مجاری آن قلیل شده و هرگاه بعد از ملاقات و اتصال بکر قدر کر در آن جریان کند
یا بعد از زوال تغیر بیشتر هرگاه متغیر شده باشد قدر کری فرو ریزد کافی نیست و این در وقتی است که آن آب
در بالا آب قلیل باشد اما هرگاه مساوی باشند مثل دو گودال که یکی کمتر از کر باشد و دیگری قدر کر باشد پس در آب
مجرد ممازجه و مخلوط شدن کافی است مگر آنکه آن قلیل متغیر باشد و قدری از کر را متغیر کند پس در این صورت بعد از
زوال تغیر باید از کر کمتر نباشد تا آن قلیل را پاک کند و مجرد اتصال بدو آنها هیچ کدام کافی نیست و هرگاه که
در زیر آب قلیل باشد و در بالا آب کر باشد و در فرض قلیل نجس شود پس هرگاه بمجرد اینکه روی آب کر آید
سوی قلیل آن نیز ممازجه و ممازجه پاک میشود و نجاست آن مطهر راه از کر باشد مگر در صورتی که قلیل
متغیر نجس شود بعد از زوال تغیر از کر ناقص شود چنانکه گفتیم [چهارم] آب باران مطهر آن نیز کر و جاری چنانکه گذشت
و هرگاه آن آب نجس کر باشد مثل آنکه کمتر کم آب نجس جمع شده و بتدریج قدر کر رسیده باشد نجاست شده باشد پس آیا نیز
در حکم تطهیر مثل آب قلیل است و هرگاه متغیر شود بخودی خود زایل شود یا بسبب وزیدن باد و امثال آن پس پاک نمیشود و اما
و تطهیر آن بزوال تغیر نمیشود و اما آب جاری هرگاه نجس شود بسبب تغیر پس طریق تطهیر آن همان است که از جهت
آب چاه ممزوج و مخلوط شود با جریان تغیر را زایل کند و همچنان آب حمام و امثال آن است و لیکن در آنجا
که آن ماده از کر بیشتر باشد از اصل بعد از زوال تغیر هرگاه آن حوض کوچک متغیر شده باشد [مطلب هشتم] در تطهیر
آب چاه بنابر قول بنجاست و اظهر آنست که تطهیر آب چاه بکر و جاری و آب باران و غیر آن بتفصیلی که گذشت
ممکن است و دیگر کشیدن آب چاه در کار نیست و از بعض علما مشهور است که طریق تطهیر آن منحصر است در کشیدن
آب بتفصیلی که می‌آید و آن ضعیف است و اگر کسی آب چاه را اخراج کند پس اظهر آنست که هرگاه قدر مقدر

درنجه انه که باید کشید ازو درفت بی حرکت و اگر آب چاه وزور ده دلو بزرگ و دلیل ظاهر آنست که در گرمای چاه
بکشیدن آن بنفسه خصوصا هرگاه منبع چاه مثل آفتاب یا باران پاک نشود و هرگاه آب چاه نجس شود
پس او را نیاز مختار آنست که باید کشید تا تغیر زایل شود و بنا بر قول نجاست آب چاه بملاقات اقوال بسیار در آن
هست و مناسب ترین آن اقوال این مذهب آنست که هرگاه تغیر نجاست مقدار دو شرع داده باید کشید
هرگاه بیشتر است از مقدار زوال تغیر آن را العمل آورند الا کشیدن تا تغیر زایل شود و هرگاه تغیر خود بخود زایل شود
پس آن بکس مرشود مکه باید آن را کشید و در مقدار آن اشکال است و ظاهر آنست که هرگاه … تغیر
بی تر بود بچه قدر کشیدن زایل میشد همان قدر را کشد والا تمام آب چاه را کشند واما در صورت عدم تغیر آب
چاه بنجاست پس در بعضی نجاسات بخصوص تقدیری وارد شده و در بعضی نشده و در مالانص فیه اگر چه در وی خصوص
تقدیری از شرع وارد نشده مشهور است که تمام آب چاه را باید کشید و بعضی گفته اند چهل دلو و بعضی سی دلو و اول
اظهر است و بنا بر مختار استحباب هر یک العمل باید هر چند عمل بکثر افضل است و اما آنچه در وی تقدیری از شرع
رسیده پس ما بیان آنها در ضمن چند مسئله میکنیم **مسئله اول** در آنچه تمام آب چاه را از برای آن باید کشید و آن شراب
و مشهور آنست که فرقی میان کم و بیش او نیست و بعضی گفته اند که از برای قطره آن بیست دلو کشند و در ریختن
قطره آن در حکم مالا نص فیه باشد و مشهور آنست که سایر مسکرات مایعه مثل شراب است و همچنین فقاع را
هم ملحق کرده اند و این بد نیست و بعضی آب انگور را هم که غلی کرده و بجوش آمده … ثلثان
او رفته باشد و دیگر … است و اظهر و اشهر آنست که آن نیز همچنین حکم دارد و دیگر منی است و خون حیض و نفاس
و استحاضه و بعضی عرق شتر نجاست خوار و عرق جنب از حرام را ملحق کرده اند و دلیل بر آن نیافتم و هرگاه
کشیدن تمام آب چاه ممکن نباشد بسبب زیادتی و وفور آب پس … کمک … از آن آب
… آفتاب تا غروب آفتاب … و احوط اعتبار روز … است

و کشیدن در شب کافی نیست و مرکب از روز و شب هم کافی نیست و جمعی زنان و اطفال هم کافی نیست و جمعی گفته اند
که در روز … بر خواندن نماز و نان خوردن هم مجتمع شوند همه و هر یک در وقت … **مسئله دوم**
مشهور وجوب کشیدن کر است از برای مردن اسب و استر و الاغ و گاو و جمعی از اصحاب هرگاه در آب …
و این خوب است **مسئله سیم** واجب کشیدن هفتاد دلو است از برای مردن انسان …
در چاه بمیرد یا مرده آن در چاه بیفتد و هرگاه بدن انسان آلوده بنجاست دیگر باشد مثل منی یا خون یا غیر آن پس …
هفتاد دلو معلوم نیست و از اینجا معلوم میشود که حکم کافر … و این … از علما گفته اند
… تمام آب چاه را کشید … اجماع … و اظهر آنست که آن را از جمله ما لا نص فیه
دانیم و همچنین کافر زنده هرگاه بدن او مباشر آب چاه شود **مسئله چهارم** ظاهر آنست که از برای فضله انسان ده دلو
کشند هرگاه از هم پاشیده نباشد و هرگاه از هم پاشیده شده و آب شده باشد چهل یا پنجاه دلو افضل است
و در … که مجرد از هم پاشیدن هم همین حکم داشته … یا نه خواه تمام آن عذره …
شده … بعضی آن … خون بسیار هم پنجاه دلو گفته اند … که سی دلو تا چهل دلو کشند
از برای خون بسیار مثل خون سر بریدن گوسفند که در آن حال بچاه بریزد و خون …
که اقل آن سه دلو است … از برای خون کم مثل آنکه کبوتر را سر ببرند و بچاه بریزد یا مثل قطرات خون …
که انداخته … **مسئله پنجم** مشهور وجوب کشیدن چهل دلو است از برای سگ و خوک …
و گربه و گوسفند و مشهور نیز وجوب چهل دلو است از برای بول مرد …
… آنست که … تمام آب چاه …
بحث در غایط و خون **مسئله ششم** مشهور آنست که واجب کشیدن سی دلو است از برای آب بارانی که مخلوط شده به
بول و عذره و …

و در صورتیکه هرگاه معین بعض از نجاسات هم داخل چاه شده حکم او معین باشد زیرا که گاه هست که محکوم شدن
به بیرون آوردن را اثر باشد **مسئله هشتم** واجب کشیدن هفت دلو از برای مردن طیور و اما اعجب است از قبیل کبوتر
و بزرگتر از آن تا بجهت شتر مرغ و همچنین از برای غسل کردن جنب در چاه چنانکه مشهور است آن رفته اند ازاله…
که مجموع بر جنب آنجا و این حال … غسل نکند و ظاهر آنست که این حکم در صورتیست که بدن
او فاقد از نجاست باشد والله اعلم … حکم آن ثابت و اظهر آنست که غسل … جنب در چاه …
و بعضی گفته اند … و همچنین از برای … که در چاه … و … کشیده و همچنین دل
صبر و … از آن … که … داشته … و همچنین …
دلو کشند و مشهور آنست که این در صورتیست که … و اگر … دلو کافیست و بعضی گفته اند …
و … هم هست دلو کشند و بعضی مطلق هست … و اظهر قول اول است **مسئله نهم**
اظهر آنست که از برای … مرغ خانگی … دلو کشند کافیست … **مسئله دهم**
مشهور … بیست دلو است … و بعضی … واجب … از …
از برای … و بعضی … و … کافی … **مسئله یازدهم**
واجب کشیدن یک دلو از برای … آن … در چاه …
که … از … مرغ خانگی … حکم … چنانچه …
هم … و اگر علما … واجب … کشیدن یک دلو را از برای … طفل … حکم …
… که … و … **مسئله دوازدهم**
هرگاه نجاسات متعدده … آنست که … باید … آب … مساوی … در …
و مقدار … و … مختلف … از … مساوی … و بعضی … و اگر

مثل اگر خون … بچه … خون کمی … آب این خون … گفته اند در اینجا
حکم خون … و … دلیلی … بلکه اظهر آنست که حکم و خون کم … و از …
… و مجموع … خون … و هرگاه آب چاه … کشیدن متعدد … در …
متعدده … کشیدن تمام آب چاه کافیست و هرگاه متعدد باشند پس تراوح کنند چنانکه گذشت و در
که تراوح … نتوان … کرد و این … **مسئله سیزدهم** هرگاه پاره از اجزای … از …
متعدد … و … آن … و … نجس … آن … بحکم کل …
حیوان کرده اند و بعضی … و بعضی گفته اند … حیوان … حکم … بحکم …
اکتفا کنند و اگر … متعدد … و اگر پاره … متعدده از یک حیوان …
یک پاره از یک حیوان و پاره دیگر از حیوان دیگر که … مثل دست یک انسان و دست انسان دیگر
… دیگر … اظهر است که هر یک حکم … و همچنین پاره های حیوان …
حیوان … هرگاه معلوم شود که آب … یا حیوان … معلوم شود که آب
نجاست … پس … و اظهر … است که حکم … و … در اول …
و اما … **مسئله چهاردهم** آب کشیدن از برای … باید
… بیرون … تمام آب … کشیدن …
از بیرون آوردن … و هرگاه اجزای … پراکنده شده باشد …
… و همچنین … اگر موقوف باشد بیرون آمدن … کشیدن …
… تمام … و جمیع اجزا … بیرون … تمام شدن اجزا …
مسئله پانزدهم معتبر در دلو همان است که … آن … در عرف و عادت آن …

بعمل این زراب می‌کنند زوا اظهر آنست که عدد را ملاحظه باید کرد پس هر گاه از چاه ده دلو باید کشید کسی که قدرت
بر زرگی یا ده کند که بقدر ده دلو را پر دن مادام که فرضیت ها دیده ر که بجهت زوال تغیر می‌کشند یا جایی که
تمام آب چاه را باید کشید بمقدار آنکه باید کشیده در اکثر اوقات ده دلو کافی نیست مسئله یازدهم قطراتی که متقاطرست
که از دلو می‌چکد در چاه کشیدن معفوست دیگر آنکه از برای آنها جدا باید کشید و همچنین دیوارهای چاه و کنارهای آن
و همچنین که در آن رخت هم معفوست در طهارت شدن هم آنها پاک کند و قبل از اخراج بستن آن بکار است
و همچنین دلو و بند و چرخ و لنبانی که آب می‌کشند و بنا بر مجتهد شهید […] در هیچ یک نیست مسئله دوازدهم اگر کسی ده
چاه آب نجس که بیان آن گذشت […] هر که در آب آن غسل یا بول و سایر نجاسات انداخته […] سیوم که
نجاست آن ورتی آن چاه رسیده است پاک است و اظهر آنکه علم بهم رسد که رطوبت آن بچاه آب رسیده است
بنابر مجتهد نجس می‌شود مگر […] اوصاف او شود آن نجاست […] بنابر قول […] نجس میشود […]
و اولی آنکه از هم جدا باشند بقدر پنج ذراع هر گاه زمین […] چاه از زمین […] او بعد بلندتر باشد و در زمین سخت
باشد و سست دو ذراع هر گاه چنین نباشد و بعضی گفته اند که در همه جا […] بلندتر […] زمین است
منهج سوم در تعیین اوقات نمازهاست و در آن چند باب است باب اول در اوقات نمازهای یومیه
پنجگانه است و در آن چند مطلب است مطلب اول هر یک از نمازهای پنجگانه را دو وقت میباشد یکی وقت فضیلت که
ثواب آن بیشتر است و دیگر وقت اجزا یعنی نماز در آن وقت ادا است و قضا نشده است اما […] هر چند
معصیت هم دانسته باشد و بعضی گفته اند که وقت اول از آن […] وقت […] است و دوم از برای معذور
و مضطر یعنی کسی که […] نماز در آن وقت دوم معصیت کرده است […] بعضی گفته اند از قضا هم میشود […]
در آخر وقت […] و بعضی گفته اند که مراد […] عذر […] که آن از
یا دیگر […] داشته باشد و مراد […] اول […] دوم […]

حایض […] شد چهارم مجنونی که […] شد پنجم […] آیه و اشهر و اظهر قول اول است اما وقت اول نماز ظهر
پس آن از اول زوال است تا آنکه سایه که بعد از ظهر از برای هر چیزی بهم رسید […] و بعضی گفته اند تا آنکه
سایه که بعد از ظهر بهم رسد مثل آن شاخص شود […] اظهر […] و بعضی […]
خواهیم گفت و وقت دوم نماز ظهر باقی است تا آنکه باقی بماند از غروب آفتاب بقدر وقت که نماز عصر را
توان کرد پس آن وقت مخصوص عصر است و ظهر را نمی‌توان کرد اما وقت اول نماز عصر پس آن بنابر اقوی
و اشهر از فارغ شدن از نماز ظهر است تا آنکه آن سایه که بعد از ظهر از برای او هم رسید مثل آن شاخص شود
این چیز شود و وقت دوم آن منتهی میشود بغروب آفتاب و اقوال دیگر در مسئله است همه ضعیف اند و اما وقت
اول مغرب که فضیلت است پس آن از غروب آفتاب است تا آنکه شفق […] و سرخی […]
که در مغرب […] بعد غروب آفتاب و وقت دوم آن باقی است تا آنکه باقی بماند از نصف شب بمقدار چهار رکعت
که آن مخصوص عشا است بنابر مشهور و در نزد حقیر هر گاه بمقدار چهار رکعت بنصف شب باقی باشد نماز مغرب
و عشا هر دو را بکند بلکه اگر هر کس که یک رکعت از نماز را در وقت خود تواند دریافت همه آن نماز را ادا […]
چنانکه بعد خواهیم گفت و بعضی گفته اند که وقت مغرب و عشا باقی است تا صبح و این ضعیف است با اگر کسی در خواب
مانده باشد یا فراموش کرده باشد می‌تواند مغرب را […] تا آنکه باقی بماند از صبح بمقدار نماز عشا و در روایتی که مطلق
مضطر این حکم داشته […] و بهتر آنست که قصد قضا و ادا نکند و اما وقت اول نماز عشا پس بنابر اظهر و اقوی
بعد فراغ از نماز مغرب است تا ثلث شب […] و بعضی گفته اند از اول وقت آن بعد سقوط شفق است و اول اقوی است
هر چند […] افضل است و آخر وقت آن […] نصف شب است بنابر مشهور و اقوی و چنانکه گفتیم مضطر […] صبح […]
بکند و بهتر آنست که قصد ادا و قضا نکند و اما وقت اول نماز صبح پس آن از طلوع صبح دویم است تا صبح خوب
روشن شود و وقت دوم آن باقی است تا طلوع آفتاب مطلب سیم مشهور آنست که اول وقت ظهر مخصوص […]

بتر اینکه آخر نماز ظهر را مثلا از این تاخیر کنند تا بعد در وقت نماز اگر بعد از عصر جایز العود آفتاب و همچنین مغرب و عشا
و بعضی علما گفته اند از آن جمله نماز در همه وقت با هم شریک اند از اول تا آخر و دلیلی متفرع که از تکیه هر کاه کس
فراموش کند و اول نماز عصر را بکند و ظهر از آنکه آن ربع شد یا فراموش بیاید که ظهر را نکرده است لیکن اگر در
اول وقت مخصوص ظهر بوده است پس نماز عصر صحیح نیست و باید که اول ظهر را بعد از عصر ادا کند و اگر در وقت
مشترک العود است بعضی گفته اند اگر بعد از نماز ظهر که نشسته در عصر را که بعد است پس رسید نماز عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن
بجا بیاورد و همچنین در مغرب و عشا بخلاف اول و دیگر جا میگویند در هر وقت که نماز دوم را کرده است و بعد
فراغ بخاطرش آمده است صحیح است و اعاده نمیخواهد همین نماز اول را بعد از آن کند و قول اشهر آن است
هر چند در توزیع شده بعضی احتمال داده اند ترجیح مختار در شده بود اما بعضی گفتیم در وقتیکه بعد از فراغ باشد لکن
آید اما هر گاه در بین نماز یخاطرش بیاید پس در حال هر گاه ممکن است عدول کند به نیت نماز اول مثلا همچنین
قرار بدهد که آنچه کرده ام نماز اول باشد عدول کند اما هر گاه ممکن نباشد عدول مثل اینکه لازم آید زیادی
رکعتی لیکن این نماز باطل است مثل نماز عشا را مقدم داشته و بعد از رکوع رکعت چهارم بخاطرش آید
که مغرب را نکرده ام دیگر نمی تواند عدول کند به مغرب و اما اگر رکوع نرفته است می تواند عدول کند
و در نماز عصر می تواند عدول کند و اینکه سلام نماز را نداده است بلکه هر حیثیت که در نماز عصر ظهر را از
خلاص شدن هم عدول نیست تواند کرد چنانکه مرتبه صحیح است و اما دلیل آن است مطلب شناخته میشود زوال
آفتاب به زیاده شدن سایه بعد از کم شدن یا پیدا شدن آن بعد از تمام شدن و معنای این است که در وقت
طلوع آفتاب هر چیز که در روی زمین است سایه طولانی دارد به طرف مغرب و هر چه آفتاب بالا می آید
آن سایه کم میشود تا آنکه آفتاب برسد بخط نصف النهار و چون از آن بگذرد دیگر سایه از آن کوتاه تر
نمی شود و در بعضی بلاد بالمره سایه بر طرف میشود لیکن همین که شروع کرد سایه به زیاد شدن یا آنکه دیگر سایه

بر سایه تمام شدن دارد که آفتاب به مشرق میل کرد آن اول ظهر است و از برای ظن دایره نصف النهار دلیل
کون آفتاب از آن چند طریق گفته اند و بیان شده که یکی از آنها را در این رساله بیان کنیم و آن طریق دایره
هندیه است و طریق آن است که زمین را خوب هموار کنند که مطلقا پست و بلندی نداشته باشد بعد از آن به پرگار
دایره بر آن بکشند به اندازه که خواسته باشند و نصب کنند در مرکز دایره یعنی وسط حقیقی آن شاخص مخروطی که
کمتر از آن نباشد که طول آن تقریبا بقدر ربع قطر دایره باشد نصب کنند مستقیما به که مطلقا کج نباشد
و دانسته میشود استقامت آن به اینکه ریسمان اندازه کنند و از سر شاخص تا محیط دایره یعنی آن خط پرگاری
از سه طرف اندازه بگیرند که به یک اندازه باشد بعد از آن انتظار بکشند و ملاحظه کنند که آن سایه که در طرف
مغرب افتاده است و بیرون از دایره است هر وقت داخل دایره میشود همین که سر سایه داخل شد آن خط
پرگاری را که جای رسیدن نشان کنند پس بعد از ظهر هم انتظار بکشند تا اینکه آن سایه در وقتیکه میخواهد از خط پرگاری
بیرون رود و به جانب مشرق همان جای خط پرگاری را هم نشان کنند بعد از آن ما بین آن دو نشان را به خط
مستقیم وصل کنند پس دو منتصف آن خط دایره شبیه به هلال حاصل میشود یکی در جانب جنوب و یکی در جانب
شمال اگر در جانب شمال است آن را تنصیف کنند بخط مستقیمی که یک سر آن مرکز دایره باشد پس آن خط را
و یک سر آن بخط پرگاری برسد پس همین خط خط نصف النهار است و هر وقت که سایه شاخص بر این خط افتاد
هنوز ظهر نشده است و همین که شروع کرد که سر سایه از خط بیرون رود به جانب مشرق پس اول ظهر است بجهت
آنکه از این ظهر شناخته میشود نیز به اینکه آفتاب بگردد به جانب ابروی راست از کسیکه رو بقبله ایستاده
و این در همه جا صحیح نیست بلکه از مخصوص جاهاست که قبله آن در نقطه جنوب باشد مثل اطراف عراق عرب حرف
و اما در مثل عراق عجم که جاهاست که وقت آفتاب بابروی راست رسد در ساعت از ظهر گذشته است بیشتر
این علامت از برای تعیین کردن اول ظهر خوب نیست از برای که نیاید اول وقت ظهر و اما غروب آفتاب پس

بنا بر مشهور و احوط آنست میشود بزوال حمرهٔ مشرقیه یعنی آن سرخی که از جانب مشرق بالا می‌آید و می‌رود تا بالای سر
که برسد بطرف مغرب رود و آن اول مغربست و اما آنچه از جانب مغرب و لب زمین ظاهر میشود و آنست که همین که
قرص آفتاب پنهان شود و شعاع و روشنی آن از دیوارها و کوهها بر طرف شود اول مغربست و این قول
قوی است ولیکن احوط قول اول است و اما صبح دویم که آن را صبح صادق میگویند بیان آن مشهور است
که پهن میشود در افق و بزمین متصل میشود و اول آن مثل لفظ دایره است و صبح اول که آن را صبح کاذب
میگویند بیان مشهور است طولانی که کشیده است بجانب بالا در آسمان و بزمین متصل نمیشود و بین او و زمین
سیاهی است مایل است و در عقب مدتی طول میکشد تا صبح صادق شود و آنرا از آن جهت دنبال گرگ میگویند
مطلب چهارم اول وقت افضل است و تاکید و اهتمام بآن در احادیث وارد شده است در اول وقت نماز در اول
وقت و چند جا را استثنا کرده‌اند که تاخیر در آنها بهتر است اول کسی که نافله گذارد که تاخیر کند تا نافله را بکند
تا نافله را بکند دوم زن مستحاضه که ظهر را تاخیر میکند تا آخر وقت فضیلت آن تا بعصر یک غسل بکند
و همچنین مغرب را سیم تا امر عشاء تا سرخی مغرب برود چهارم تاخیر نماز مغرب برای کسی که از عرفات
او را مر کند بجهة اطفار حیف از زیرکی و تشویش از اطفار حضور قلب نمی‌تواند بهم رساند پنجم
کسی که بول و غایط داشته تاخیر کند نماز را تا دفع آنها را بکند و نماز کند ششم کسی که قضای نماز داشته باشد پیش نکنند
نماز حاضر را پس اندازد و قضا را مقدم دارد تا وقت تنگ شود هفتم کسیکه یقین بدخول وقت نداشته باشد و ممکن
نشد بدخول وقت داشته تاخیر کند تا یقین حاصل شود هشتم کسی که عذری داشته که امید زوال آن باشد
مثل لنگ و صاحب ارتقام در نماز بجهة مرض و امید دارد که حال آن بهتر شود نهم هرگاه بخواهد نماز را بجماعت
الحمد دهد بمثل انتظار جماعت قلیلی رفتن که آرام و حضور قلب بهتر حاصل شود و از جمله آنست تاخیر که
که نماز ظهر را تاخیر کند که هوا خنک تر شود هرگاه حضور قلب و کمال نماز در وقت آن باب دوم

در اوقات سایر نمازهای واجبی و در آن چند مطلب است مطلب اول وقت نماز جمعه بعد زوال است بنا بر اشهر و اقوی و
همچنین اشهر و اقوی آنست که خطبه را هم بعد زوال بخواند و قول بجواز نماز جمعه پیش از زوال ضعیف است و همچنین
جواز خطبه پیش از زوال و اشهر و اقوی آنست که وقت نماز جمعه باقیست تا سایه هر چیز مثل آن چیز شود و احوط
آنست که در اول ظهر شروع بخطبه شود و بعد از آن نماز شود و از آن بعد تاخیر نشود و قول وجوب اسلام حرامست
و قول بی ضعیف است و بسیاری از علما گفته‌اند هرگاه یک رکعت دیگر جمعه را نکنند و نماز ظهر را بکنند هرچند وقت ظهر
باقی باشد نباشد و اما اگر جمعه را در یک رکعت ادا میم حاصل شد و رکعت دیگر را با اتمام بکنند
و تمام میکنند و همچنین با درک امام در حال رکوع هم حاصل میشود و همچنین هرگاه
جمعه یک رکعت آن در وقت نبوده باقی در خارج وقت ادراک جمعه نشده است و بعضی مجرد شروع نماز را در وقت اهم
کافی دانسته‌اند در ادراک وقت و آن ضعیف است مطلب دوم وقت نماز عیدین از بعد طلوع آفتاب تا ظهر
و در اول طلوع آفتاب هم میزان گفته و سنت است در روز عید فطر تاخیر کند پیش از عید قربان از برای اخراج
فطره و افطار مطلب سیم در وقت نمازهای آیات است اما کسوف و خسوف یعنی آفتاب گرفتن و ماه گرفتن پس
ابتدای وقت نماز آنها از اول شروع در گرفتن است و وقت آن تمام است تا همه آن و شدید و بعضی گفته‌اند
تا شروع کند در وا شدن و اول اقوی است و این احوط است و اما زلزله پس وقت نماز آن تمام عمر است
و اظهر آنست که سریع است و بعضی فوری دانسته‌اند از مثل حر و بعضی علما هیچ یا یعنی فریاد که از هوا ظاهر شود
مثل زلزله دانسته‌اند و این خوبست و اما سایر آیات مثل بادهای سرخ و سیاه و تاریکیها که باعث خوف شود
پس اظهر آنست که همه آنها مثل زلزله باشند و اظهر آنست که هرگاه زلزله یا علامتی از این علامات
متعدد شود هرچند متعدد شود و اظهر آنست که حکم چنین است هر چند یا هیچ زلزله و نحو آن بعدد
نماز کسوف و صلوة شود باب سیم در اوقات نوافل یومیه و در آن چند مطلب است مطلب اول در وقت نافله

ظهر و عصر و در این خبر دلالت بر آنست که وقت فضیلت ظهر از اول ظهر است تا آنکه سایه که بعد از ظهر بهم رسد
بیک قدم رسد یعنی ربع او و در این عبارت از یک قدم و مراد از قدم هفت یک شاخص است چون غالب اینست که قامت
هر انسانی هفت قدم اوست پس وقت فضیلت عصر از آنست تا سایه بقدر ربع رسد که چهار قدم است
و بعضی گفته‌اند که وقت فضیلت ظهر باقیست تا آنکه که قدر سایه که بعد از ظهر بهم رسد بمثل شاخص
بقدر آن که فضیلت ظهر تا آن که و وقت فضیلت عصر باقیست تا بقدر دو مثل شدن سایه بهمین قدر
و بعضی گفته‌اند که وقت فضیلت باقیست تا اینکه وقت فضیلت باقیست و بسیار از احادیث دلالت میکند بر اینکه
فضیلت را بر وقت میتوان مقدم داشت و از وقت موخر هم میتوان داشت و بعضی آنها را حمل کرده‌اند
بر رخصت از برای کسی که از اهل خود داند که در وقت مانعی بهم خواهد رسید و بر حال نهایت افضل الحجت
و فضیلت باقیست الگه تا از مثل و مثلین مقدار را اداء فرایض و نوافل اخر مراتب فضیلت ظهر از نیم قدم
جایز است نهایت تاخیر افضل است و اولی آنست که در این قصد اداء و قضا نکند در هر حال همین که ادراک
کرد تمام بکند هر چند وقت فضیلت در رفته و تنها یک بار آورد تا بکلی فوت نکند بجا بیاورد و ذکر واجب در
رکوع و سجود و تجهیز مطلب دوم وقت فضیلت نماز مغرب است از زوال حمره مغربیه و در اینکه آنرا
تا آن کردن است و اینکه وقت نماز مغرب باقیست و در صورت زوال حمره فضل آخر است از مغرب و هرگاه
شروع کرد در فضیلت و حمره بر طرف شد فضیلت را تمام کند خواه در رکعت اول باشد یا در رکعت آخر و افضل
تقدیم فضیلت و تعقیب تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها وقت فضیلت عشا که آنرا وتره خوانند
لیکن باقیست و اینکه وقت عشا باقیست و ثلث است که آنرا بعد از نماز شب که در ثلث میکند مطلب سیم
وقت فضیلت بعد از شفق تا ثلث شب است تا طلوع صبح صادق و شناخته میشود بر این شیخ دشت رهایت که
در روایت عمر بن حنظله وارد شده و بعضی گفته‌اند که مراد ستاره‌ایست که در وقت غروب آفتاب طلوع میکند

و این

و این در اینست زیرا که افضل است در آن وقت زیرا که بر کسی معلوم نمی‌شود و گمان میکنند آنست که اینکه صبح
دمیده است از برای عوام که آن یقین نمی‌شود ... حاصل شود در چند شب دیگر ... که شب
ولی آنست که این تو ترتیب را هم ملاحظه کند از شب بیدار کرده اول آنکه شب ... بیدار
بیدار است که بگذارد در اول طلوع آفتاب طلوع که هم باشد و مشهور آنست که در صبح تا طلوع افضل است
افضل است و تا آنکه مراد ایشان این باشد که همه را در شب کنند نه اینکه این افضل باشد از تفریق در آخر
شب هم و در اینست که میگویم که تفریق افضل باشد که چهار رکعت بکند و بخوابد و بعد از آن یازده رکعت
بکند و بخوابد و بعد از آن شفع و وتر را در ما بین صبح کاذب و صادق بکند چنانکه در حدیث بسیار نقل است
که رسول خدا چنین میکرد و مشهور آنست که جایز است که نماز شب پیش از نصف شب از برای معذور مثل
مسافر و کسی که از جنب بترسد و قضا کردن در صبح افضل است از تقدیم و هرگاه چهار رکعت را ادا
و صبح شد تمام بکند مخفف چنانکه پیش گفتیم و هرگاه چهار رکعت را ادا کرده صبح شد فضیلت صبح را بکند و قضا
ادا کند بعد از نماز شب را تمام کند و هرگاه وقت وسعت نماز شب ندارد شفع و وتر را
قضا کند و در اینست که وتر را هم در این صورت ادا نیت قضا کند مطلب چهارم اول وقت فضیلت صبح و وقت طلوع
از نماز شب بنا بر مشهور را تا آخر آن طلوع حمره مشرقیه است و فضل تقدیم است بر صبح و جمعی از اصحاب
گفته‌اند که منتهی است کما آن هرگاه پیش از صبح که هشت و او لی اینست که میگویم که این در صورتیست که بعد از آن
خوابیده باشد و در اینست که اطلاق شرعی حاجت عمل کنیم هم بهتر باشد باب چهارم در احکام وقت
و لواحق است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجب است که نماز را در وقتش بکند و باید که علم به آن داشته
هم داشته باشد پس هرگاه جاهل باشد وقت نماز کند نماز او صحیح نیست هر چند اتفاقا که در وقت
که هشتم و همچنین هرگاه فراموش که باشد وقت ادا او در وقت بکند و تحصیل یقین بر وقت واجب است مگر آن

و واجبست و مطلقا می‌توان گفت و بعضی گفته‌اند که اگر در وقت مردد باشد احتیاط در این معنی است و در این
عذر می‌توان گفت که مگر آنکه به یقین حاصل شود و آنکه وضع او آن بجهت اعلام شده است یا از برای
معذور باشد یا از برای خوردن مردم که هر که را ممکن نشود ملاحظه کند و چون احتیاط کرد و عمل بگمان کند
عادل می‌توان که هر چند در علم کند مگر اگر چه از عدول عالم شود و ممکن است عمل به اخبار عدلین و مؤذن ثقه است
عدم امکان تحصیل یقین اظهر چون از عمل بمظنه است با امارات عددات و بعضی واجب دانسته‌اند از تأخیر را
تا یقین حاصل شود و این احوط است و اگر بعد از عمل بمظنه ظاهر شود که وقت داخل نبوده اگر تمام نماز پیش از وقت
واقع شده نماز او باطل است و اعاده می‌کند باتفاق علما و اگر ظاهر شود که وقت در میان نماز داخل شده
هر چند پیش از سلام داخل شده باشد اظهر و اشهر آنست که صحیح است و اعاده نمی‌خواهد و هر گاه که وقت
تنگ شده است و نیز نماز عصر را می‌توان کرد یا نیز نماز عشا را می‌توان کرد و [illegible] از آنکه عصر و عشا که [illegible]
که وقت فضیلت [illegible] در این جماعت [illegible] و مشهور اظهر این است که [illegible] است که [illegible]
نماز ظهر و مغرب را بجا آورد [illegible] پس اگر در وقت مشترک است ادا کند و اگر در وقت مختص نماز دیگر است
قضا کند و احوط ترک نیت ادا و قضاست بلکه اگر در ظهر و عصر یک چهار رکعت ادا کند و تعیین ظهر و عصر
هم نکند کافی باشد **مطلب** هر گاه کسی را ممکن شود که شرایط نماز را بعمل آورد و یک رکعت از نماز را در وقت دریابد
لازم است او را ادا در آن یعنی این وقت از برای این شخص وقت نماز او است و نماز را تمام بکند پس هر گاه
کسی بمقدار پنج رکعت نماز در آخر وقت دریابد باید ظهر و عصر را هر دو را ادا بکند و همچنین هر گاه سه رکعت از
آخر وقت را دریابد باید مسافر باشد هر دو را ادا بکند و همچنین هر گاه بمقدار پیش از نصف شب دریابد
بلکه هر گاه بمقدار چهار رکعت مغرب و عشا را دریابد باید هر دو را ادا بکند و مشهور است که پیش
کنیم خواه حاضر باشد خواه مسافر و اظهر آنست که ادا را که رکعت بسر بردن از آن ادراک [illegible] حاصل می‌شود

و بفقه

و بفقه گفته‌اند و ادراک رکوع کمتر از زمان لعبیدست و اما هر گاه بمقدار یک رکعت نماز از شرایط از اول وقت
دریابد و اولی از آنکه مانع پیش آید پس کافی نیست و در قضای آن تأمل است هر گاه بمقدار تحصیل شرایط و نماز
تمام را دریابد و مرده شد در قضا واجبست و بعضی گفته‌اند هر گاه اکثر نماز را در اول وقت دیده باشد نماز را
دریافته است و آن بعید است **مطلب سیم** هر گاه نماز آیات با فریضه حاضره جمع شود در هر کدام که وقت
او تنگ شده او را مقدم دارد و اگر هر دو وقت تنگ شده باشد فریضه حاضره را مقدم دارد و اگر
وقت هر دو گشاده باشد پس مخیر است و اولی آنست که مختارست در تقدیم هر یک و بعضی واجب دانسته‌اند تقدیم حاضره
و این احوط است و اگر در میان نماز آیات برسد که وقت فریضه حاضره فوت شود آن نماز را قطع کند
و فریضه را بجا آورد و بعد از آن از همانجا که مانده بود نماز آیات را تمام کند و بعضی واجب دانسته‌اند از سر
بگیرد و اول اقوی است و هر گاه معلوم او شده باشد که وقت نماز آیات تنگ است یعنی مشکل است اگر اول
شروع کردن اتفاق معلوم شده و نمی‌داند که بقدر خواهد گرفت که وقتش وسیع است یا کم خواهد گرفت
و در این صورت اگر وقت حاضره وسعت داشته باشد احوط تقدیم نماز آیات است هر چند وسعتش معلوم نیست
مطلب چهارم مشهور آنست که حرام است کردن نماز نافله در وقت نماز واجب یا در اسکه واجب ادا کرده باشد
از نوافل یومیه که ابتدا را در وقت فریضه می‌توان کرد و اظهر آنست که حرام نباشد بلکه مکروه است و ظاهر آنست
که کراهت در نوافل یومیه هم نیست هر گاه بسبب آن فوت فضیلت نماز فریضه فوت شود یا هر گاه نافله گذشته
باشد وقت نماز فریضه شود یا باشد از ان شود یعنی بر حسب توقیت بعض ادله جایز است آن شود و در این صورت
حرام است و همچنین است حال در نماز نافله کردن برای کسی که نماز قضا واجب بر ذمه او باشد هر گاه
که کردن این نافله باعث این شود که ترک واجب را بکنند آن نماز نافله را نکنند و اما اگر از حال خود می‌داند
که اگر نماز نافله را نکند نماز قضا را هم نخواهد کرد پس بهتر آنکه کردن آن نماز نافله در این حال است بلکه قول [illegible] است

هم در این حال صحیح است **مطلب پنجم** مشهور است که مکروه است نافله [illegible] می داده مانع
است که در همه اوقات درست است مکروه است نماز [illegible] و در وقت طلوع آفتاب و وقت غروب آفتاب
و وقت بلند شدن آفتاب تا به دایره نصف النهار [illegible] آن وقت از صبح و بعد از نماز عصر و بعضی قائل شده‌اند به
و بعضی تفصیلات دیگر داده‌اند و اظهر در نظر حقیر است که در هیچ یک از این وقتها کراهتی نیست و احادیثی که [illegible]
وارد است محمول بر تقیه است **مبحث سیم** در مکان مصلی است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** جایز نیست نماز
مگر در مکانی که مباح باشد [illegible] در آن شخص مصلی [illegible] باشد [illegible]
برادر [illegible] احوال اینها و همچنین است هر گاه صاحب مکان اذن داده باشد [illegible] نماز [illegible]
مثل اینکه بگوید [illegible] در اینجا [illegible] و قراین دلالت کند بر رضای صاحب منزل
خانه [illegible] از حال ایشان [illegible] در ملک ایشان و مثل صحراهای [illegible]
که هیچ [illegible] آن نیز [illegible] معلوم [illegible] باشد [illegible]
هم [illegible] در این مقام [illegible] از هر چیز [illegible] ولی [illegible] حاکم شرع [illegible]
و احوط [illegible] اظهر است که در غیر صحراها [illegible] بر علم رضای صاحب [illegible] باشد
و در مثل صحراهای که [illegible] عدم ظهور [illegible] که نماز در مکان غصبی باطل است و هم
[illegible] اجماع [illegible] ظاهر آنست که [illegible] در آن [illegible]
آن مکان را [illegible] شده [illegible] نماز کند [illegible] و دیگری [illegible] شده
و این [illegible] نماز کند و اظهر آنست که هر گاه کسی صحرای [illegible] نماز [illegible]
هر گاه [illegible] زیرا که [illegible] و هر گاه علم [illegible] غصبیت
مکان و در آن نماز کند نماز صحیح است و همچنین هر گاه فراموش کند که مکان غصبی است و در آن نماز کند مگر اینکه

غاصب باشد [illegible] نماز کند که ظاهر نیست که در این صورت هم باطل باشد و هر گاه جاهل باشد به آنکه نماز در
مکان غصبی باطل است ظاهر آنست که [illegible] و این اقوی است هر گاه علم اجمالی
بشرایع و احکام داشته و تفصیل آن را تحصیل نکرده و اما اگر کسی جبر کند که در مکان غصبی نماز کند نماز
صحیح است و اگر کسی را محبوس کنند در آنجا پس نماز او صحیح است نهایت اشکال در [illegible] که بعضی اعمال نماز
موجب ضرر صاحب مکان باشد مثل اگر محتاج باشد به تیمم و اعضای تیمم او زخم [illegible] و خون از آن [illegible]
و تیمم کردن موجب نجس شدن مکان باشد و صاحب مکان به این راضی نباشد پس در این صورت حکم به تیمم و نماز
مشکل است [illegible] همین قدر [illegible] مباح [illegible] معلوم است که مباح
کند [illegible] مکان غصبی که نماز در او باطل است [illegible] که [illegible] نماز
[illegible] خواه هوا [illegible] باشد و خواه زمین باشد و خواه فرش باشد و خواه [illegible]
سایر [illegible] آن غصبی [illegible] باشد [illegible] هر گاه [illegible] غصبی [illegible]
[illegible] و همچنین هر گاه [illegible] غصبی [illegible] اما هر گاه [illegible] نماز کند [illegible]
مباح باشد [illegible] که این هم [illegible] غصبی [illegible] در آن اشکال است و احوط اجتناب است
مطلب دوم واجب است که [illegible] سجده می‌کند [illegible] مکان [illegible]
[illegible] نماز صحیح است به شرط آنکه [illegible] یعنی [illegible]
و [illegible] بعضی [illegible] طهارت [illegible] مکان را شرط [illegible] بعضی [illegible]
مواضع [illegible] شرط [illegible] و اقوی آنست که هیچ یک شرط نیست و اظهر آنست
که هر گاه [illegible] باشد [illegible] مکان [illegible]
و در مثل خون زخم و دمل که معفو است هر گاه [illegible] مکان [illegible] اشکال است [illegible]

کسی مسجد نشود حضور صاحبگاه و جنب را ایستادن در مسجد حرام است و هرگاه جنابت از همه ابواب مسجد و در دکان
مگر اگر ممکن نباشد جنب بیاید حرج لازم آید **مطلب سیم** مشهور است از اصحاب که قرار دادن بلیغ جزئی در برابر
روی حق قرار دهد هر که مانع باشد از که نشستن انسانی یا حیوانی در پیش روی او و همچنین شود که شاغل او باشد
از نظر کردن ایجاد پراکنده شدن خاطر و همچنین تحقیق شده که نه کجی دیوار بسته یکسر در پیش روی او نه
یا بدن نشری کند احد همچنین رو به جنب یا جامه یا هر آنچه حتی عورت و کارهایی که هیچ مانند حائل در پیش
رو کشیدن از نجاست و صاحبان ایشان نیت ما ادب از نیات نفس و وصلت از آن اراده که از نیت ... سوی
از خود دفع کند و فکر آنها را از خاطر دور کند و مکروه است از برای دیگران هم که نشستن در پیش نمازگزار کند
در مکه معظمه که کثرت جهت انبوه عام مردم در آنجا **مطلب چهارم** مشهور است از برای مرد نماز کردن در مسجد بغیر نماز
عیدین در غیر مکه و تاکید بسیار در این باب است خصوصا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مسجد کوفه و مسجد اقصی و مسجد جامع
هر شهر و شهادت فضیلت بر ترتیب مذکور روایت در نماز واجب است اما نماز نوافل شب لیالی فهو در خانه هراست
که در خانه کردن افضل است از مسجد مگر نماز تحیه مسجد و نوافل روز جمعه و مساجد وارد شده که در آنها کرده شود
و اما زنان پس نماز ایشان در خانه افضل است خواه واجب و خواه مستحب بلکه در پستوی خانه افضل است از صحن
آن و در خانه افضل است از صحن خانه **فایده** مشهور است ساختن مسجدها و در این فضیلت بسیار است و همچنین تعمیر کردن
آنها مشهور است که مسجد بی سقف باشد و مکروه است که سقف ... اما سایه ... بر آن ...
داده که چیزی بر آن بیندازند که سایه کند و مشهور است که محل طهارت از غیر شود خصوصا در مسجد ساختن
نه در میان مسجد و مناره را در اوایل مسجد بلندتر نکنند بلکه از دیوار مسجد هم بلندتر نکنند و مشهور است بلکه اجماع است
که ... کردن مسجد و در مسجد ... خصوصا ... نماز ... وضو ساختن ... مسجد ... خط
کشتن کردن در در مسجد که نماز داخل مسجد کنند و در وقت دخول ... در خروج

چپ باشد و دعاهایی که وارد شده بخواند و جاروب کردن خصوصا روز پنجشنبه و شب جمعه و چراغ روشن کردن و مکروه است
نماز تحیت مسجد کردن پیش از نشستن و مکروه است ... و مصور ساختن ... در آن کشیدن و پای بر دیوار ... خود
مسجد شدن خصوصا کسی که سیر و پیاز و امثال آن خورده باشد که بد بوی آن ... و مکروه است ... گفتن
و شعر لغو خواندن و کم شدن و طلب گم شده کردن و تعریف گم شده کردن و صدا بلند کردن و بیع و شرا
و صنعت‌های دنیا و حدیث دنیا کردن و اطفال بی تمیز و دیوانه را راه دادن و حکم و مرافعه و اجرای
در مسجد و آب دهان و بینی ریزه انداختن ... و کشف عورت ... از این مطلب کردن و خوابیدن
در مسجد مکروه نیست مگر در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر **مطلب پنجم** مشهور میان متأخرین است که مکروه است از برای مرد
از مرد و زن که مساوی یکدیگر بایستند در نماز یا زن پیش از مرد بایستد و جمعی قایلند به حرمت و بطلان شده اند
و اول اقوی است و زایل می‌شود حرمت یا کراهت به حایل یا به ده ذراع فاصله و احوط آنست که در صورت
تقدم زن ده ذراع را از محل سجود مرد اعتبار کنند و اظهر آنست که در جایی که هر دو ایستاده باشند
ده ذراع ارتفاع داشته باشد و دیگری در پایین استاده باشد متصل به دیوار ... کمتر باشد و لیکن از محل قیام
تا پای دیوار و مجموع دیوار ده ذراع باشد یا ضلع ... از محل قیام دیگری ... ده ذراع باشد
دیگر عقب دارد ... در فاصله در کار باشد و زایل می‌شود حرمت و کراهت متقدم بودن زن به قدری که سجده
و ... اقرب است و افضل آنست که مرد زن عقب ... و جایی که گفتیم باید جسم ... دیوار
و پرده و ... و کرسی ... آن فایده ... که مانع ... باشد ... دیوار سنگ
... نماز ... اگر یکی از مرد و زن نماز ... باشد و آن دیگری ... که باطل است
نماز ... باطل است ... نماز ... دیگری ... و اگر علم ... دیگری ...
بایستد نماز ... و اگر هیچ ... دیگری ... نماز ... فارغ شده باشند

مطلع شده نماز بر او صحیح است و اگر دانسته مطلع شود نماز هر دو یکی از آنها اولی است که نماز را تمام میکنند
و صحیح است و هر دو ان نیز اگر هر کدام پیشتر ایستاده باز از مرد و زن نماز اخری باطل است و نماز اول صحیح است
و اگر هر دو به یکبار ایستند نماز هر دو باطل است و این همه مذکور است در حال اختیار است و با وجود اضطرار
نه حرمت است و نه کراهت هر گاه در جایی باشند که ممکن نباشد دور شدن از همدیگر پس اگر وقت تنگ است
هر دو با هم نماز کنند و اگر وسعت داشته مرد اول نماز کند و اگر مکان ملک زن نیست بهتر است که مرد دائم چنین کند
که اول نماز کند و در مکان مباح مشترک میان هر دو هر گاه زن مرخص نکند مرد را اشکال است و ممکن است
که به قرعه عمل کنند و احوط است که زن رخصت به مرد دهد که پیش نماز کند و اگر مرد مرخص کند زن را که اول
نماز کند هم اشکالی نیست مطلب ششم مکروه است نماز در میانه قبرستان و شدید میشود کراهت هر گاه قبری را
در پیش روی خود قرار دهد و ظاهر است که قبر را در پیش رو قرار دادن مکروه است هر چند در میان قبرستان نباشد نیز
و زایل میشود کراهت به فاصله ده ذراع ما بین او و ما بین قبر از هر طرف یا حایلی در زوال کراهت بپوشیدن
قبر مثل فرش اشکال است و بعضی منع کرده اند از نماز کردن رو به روی قبر ائمه نیز و این ضعیف است و احوط
است که مس قبر امام نماز نکنند و اما پیش روی قبر ایستادن پس ظاهر حرمت و احوط است که در نوافل
نماز هم اینست به قبر امام نکنند و مکروه است نماز در جاده ای راه ها بلکه مطلق میان راه ها هر چند بر آن عبور نباشد
که در میان راه ها نماز کنند و در خوابگاه اسب و اشتر و در گاه قرآن مخصوص اینجایی که جمع میشود نجاست
آبخانه و مکان خوابگاه و کاه و در کنیف نیز و رفع میشود کراهت ایکم میشود به پوشیدن و جاروب
کهنه و خانه که در وی شراب باشد و در جایی که در پیش روی آتش باشد خصوص آتش افروخته
مثل چراغ و شمع و خصوص هر گاه مرتفع باشد از زمین و از بعضی اخبار بر می آید که از برای بنی هاشم کراهت
نباشد و در جایی که برابر ادم صورتها باشد بلکه در خانه که در وی صورتی باشد و زایل میشود کراهت به ...

پوشانیدن

بپوشانیدن آن صورت و تغییر دادن و روشن کردن ان مثل تماثیل از بعضی اخبار مستفاد میشود که اگر یک چشم داده
یکی نیست و اگر دو چشم داده مکروه است و بهتر آنست که همه را بپوشانند و نماز کنند که در حال نماز چشم
با و نیفتد و همچنین خانه که در وی سگ باشد یا ظرفی که در وی بول میکنند و نماز مقابل آتش و بعضی گفته اند که مراد
آتشی نیست که از برای پرستیدن آن شده و بعضی دیگر تعمیم داده اند که شامل مطبخ و گلخن خواهد بود و همچنین
رو به روی مصحف گشاده یا کتابی که او را مشغول کند و رو به روی درگاه و دهلیزهای خانه که در وی مجوس باشد
و در خانه مجوسی و ... یا رو به روی دیواری که از نجس ترشح کرده باشد و رو به روی شمشیر و شمال
ان از ... و همچنین رو به روی مطلق آهن و مکروه است نماز در حمام و در ... خانه ... برخی گویند ان
و در میان ... که محل آمدن ... است و در میان آب و گل و در خانه ... و در میان نهرها و در زمین
شوره زار و در روی برف و در هر زمینی که اهل آن ... از ... مطلب هفتم
جایز نیست ... نماز واجب در حال سواری و راه رفتن در حال اختیار ... در حضر و لا
در حال ضرورت مثل خوف ... که اگر ... بر زمین قرار گیرد ... شدید ...
مانعی ... و واجب است که ... رو به قبله کند و افعال نماز را ...
نتواند ... و هر گاه ... سواره نماز کند ... هر کدام ...
افعال نماز ... و هر گاه سواره ... مشکل است ...
... در ... جمیع افعال ...
نیست نماز ... و هر گاه آنچه ... حرکت ... واجب است
که در ... میان ... و ... واجب است ...
که ... نماز ... و هر گاه ... نماز ...

کردن در کشتی پس اگر استطاعت بیرون آمدن نداشته باشد جایز است نماز در آن باتفاق علما و باید رعایت کند مراعات
قبله و قیام در رکوع و سجود بکند و با عجز اشاره کند و اگر تواند بیرون آید پس اگر متمکن نیست از استقبال نماز تمامی
بیرون آید و نماز کند و اگر فضا نمانده باشد از هیچ وجه فرق رسد اقرب جواز است اینکه کشتی در نماز واجب است اولی و افضل
پس جایز است کردن آنها در کشتی و سواره و پیاده در حال اختیار و اضطرار و در سفر و حضر و مستحب است الا استقبال قبله که ان
ذکر تکبیرة الاحرام و بعضی واجب دانسته اند و مجزی است ایما و اشاره از رکوع و سجود و اشاره سجود در ایما پستتر باشد از اشاره
رکوع و اگر آن کسی که راه میرود رکوع و سجود را رو بقبله بروجه صحیح حاصل تواند واجب است و بعضی از علما جایز و استقبال
قبله یا استقبال قبله در حال قرار نیز بدون عذر و آن مشکل است منهج چهارم در قبله است و در اینجا چند مطلب است
مطلب اول در حقیقت قبله است اکثر قدمای علما گفته اند که خانه کعبه قبله مسجد الحرام است و مسجد قبله حرم است و حرم
قبله دنیاست و اقوی در نزد حقیر آنست که قبله خود خانه کعبه است از برای کسی که ممکن باشد که علم بعین خانه
بهمرساند مثل اهل مکه و واجب است که محاذی خانه باشند هر چند خانه را نه بینند و هر که ممکن نشود علم بعین
خانه پس قبله رو بجهت خانه کعبه و سمت است و بعضی از علما قول اول را ترجیح کرده اند که این قول اکثر ابناء زمان است
دهند فی باشد و این اظهر است و مراد از جهت کعبه سمت آن فضائیست که خانه در وسط از زیر زمین تا باسمان
پس در بالای کوه ابو قبیس که بسیار مرتفع است از خانه نماز صحیح است و همچنین در جایی که فرو رود در زیر خانه است
و اما حجر اسمعیل پس حقیر میگوییم که در اصل داخل خانه کعبه بوده است نماز رو بحجر تنها نمیتوان کرد و نماز در قلعه
در میان خانه کعبه میتوان کرد و همچنین نماز واجب را در حال اضطرار روا اما در حال اختیار پس اقوی آنست
که نمیتوان کرد و در صورتی که از بهر دور رکعت نماز کند خوب است و نماز در پشت بام خانه جایز است و اظهر
اظهر آنست که ایستاده نماز کند در رکوع و سجود در اتمام تعجیل نماید و قدری از پشت بام را در پیش رو از برای قبله
بگذارد و احوط آنست که بدون اضطرار در پشت بام نماز نکند مطلب دوم واجب است که اهل اقالیم متوجه شوند

بجانب آن رکن کعبه که الحال در آنست و علامات آن بسیار است از جمله علامات چند ذکر کرده اند که در کتب مبسوطه
مذکور است و بعضی گفته اند که همه آنها از روی احادیث استنباط شده بغیر قبله عراق که در آن حدیث وارد شده
و از بعضی دیگر چنین می آید که همه آنها از حالات ستاره استنباط شده است و حکیمی هم بحسب تتبع و نظر حقیر رسیده
و آنچه گفته اند که از برای قبله عراق حدیث وارد شده است در آن نیز تطبیق نشده با آنکه قبله عراق است
نهایت تنقیح این مقام و ملاحظه اینکه راه دور از اهل که در نیست معلوم میشود که آن از برای اهل عراق است و چون در
که در قبله معتبر است ملاحظه جهت و جایز است ولی در بلاد دور ... کی مکشوف میشود در عراق هم در حقیقت
پس آن علامات هم نظر با ضابطه بیست در تسطیح آید مگر با اوسط عراق مثل کوفه و بغداد و نزدیک آنها
پس ما آن را علامات اواسط عراق قرار میدهیم و آنچه شهرت که محمد بن مسلم گفت که از یکی از دو امام
یعنی امام محمد باقر و امام جعفر صادق سوال کردم از قبله فرمود که بگذار جدی را در پشت سر و نماز کن
و این روایت نیکو است که گفت مردی از برای حضرت صادق گفت که من در سفر میباشم و در او خوف دارم
بقبله در شب و نمود آیا چیزی هست که آن را بدانم گفت جدی را می شناسی گفتم بلی گفت بگردان آن را از طرف راست
خود هر گاه در راه حج باشی بگردان آن را در میان دو شانه خود تمام شد حدیث و گفته اند که اطراف شرقی
عراق مثل بصره و آنچه مساوی او است جدی را بطرف روی راست گرداند و میل زیادی بجانب مغرب بکنند
و اما اطراف غربی آن مثل موصل و آنچه مساوی او است مشرق اعتدالی را بطرف چپ و مغرب اعتدالی
بطرف راست و آفتاب را در وقت ظهر بطرف ابروی راست بگذارند و گفته اند که از برای علامات اهل
شام اینکه جدی را بپشت شانه چپ بگذارند و سهیل را در وقت طلوع در میان دو چشم و در وقت غروب
بر چشم راست و بنات النعش را در وقت غایب شدن آن در پشت گوش راست و از برای اهل مغرب جدی را
بطرف چپ سر بگذارند و ثریا را بطرف راست خود و عیوق را بطرف چپ و از برای اهل بصره و فارس

جدی را بر طرف راست رو و لیکن طایر را در وقت طلوع در میان دو شانه خود گیرد و از برای اهل سند و هند جدی را

بر گوش راست و سهیل را در وقت طلوع پشت گوش چپ و بنات النعش را در وقت طلوع بر طرف راست رو و از برای اهل

یمن جدی را میان دو چشم خود گیرد و سهیل را در وقت غروب میان دو شانه خود و اگر شخصی به کعبه از قبله

خراسان و عراق کیست و آنچه علامه حلی ذکر کرده از جهت آنکه واضح میشود از این علامات تعیین که مساجد که امام

در مسجد ... و تعیین قبله عراق و اطراف آن به وجوه خلاف و ... در راه کعبه

... که معتبر در قبله علامه حلی جهت است و بعضی در امر قبله است و کوفه ... از ... ممکن معتبر در

میشود پس تحصیل علم به جهت کرده و از جمله وجوه تحصیل علم محرابی است که معصوم ساخته شده و کارات استعمال آن واقع

شده در بعضی اوقات اما در قطع مسجد اگر ممکن نباشد تحصیل علم به جهت ... کمانی که ... شده و او را

از علامات و علامات ... شده ذکر که ... میسر ... از کمانی افاده ظن کند و ... که ... خلاف

و از جمله آنها خبر عادل است دیگر است ... هرچند عادل نباشد و ... ظن اقوی ... مجتهد ...

ممکن نباشد ... کور ... که عمل به خبر غیر ... رسمان و ...

از جمله امور است که افاده ظن ... عمل ... به هر ... ممکن تحصیل علم تحصیل کند و ...

... و ... که اجتهاد در ... و ... قبله کند و ... عمل کند ... در ...

که بعضی جایز داشته اند اجتهاد ... را ... و ... قایم ... بعضی ...

و این احوط است ... هرگاه ... جهت از جهات تحصیل علم و ظن ...

... که نماز ... چهار ... جانب ... و ... بعضی ... و ... عمل کند و ...

کند ... و این در ... مطلب سیم هرگاه تحصیل ... قبله کند و نماز کند ... و ...

که خطا کرده است ... که ... نماز ... خطا ... نماز را اول ... اگر انحراف او از قبله:

از

مشرق و مغرب است پس هرگاه که برگردد به جانب قبله و نماز او صحیح است و اما اگر یقین به مشرق یا مغرب است ... قبله که

یا غیر اینها پس در این صورت اعاده کند نماز را مگر اینکه وقت تنگ باشد که نتواند که اعاده نماز کند و اگر یک رکعت از وقت

هم در نیابد پس برگردد به جانب قبله و نماز را تمام کند و هرگاه ظاهر شود که پشت او به قبله است و احوط در این صورت

این است که قضا را هم بکند ... و هرگاه خطا ظاهر شود بعد از فراغ از نماز پس اگر انحراف او ما بین مشرق و مغرب

را و چیزی نیست و اگر به جانب مشرق یا مغرب است پس اگر وقت باقی است اعاده کند و اگر نه بود قضا نیست و اگر پشت به قبله کرده

پس ... قول است اول ... که ... نیست و ظاهر نیست که حکم تحری که نماز ... چنانکه گذشت

حکم همین حکم است که ... و ... قبله کرده است ... است کسی که از روی فراموشی از قبله گشته است

... شده و اما جاهل ... که ... تحصیل ... ظاهر آن است که ... نیست و در علم کسی است که عمداً ... قبله

منحرف شده باشد و کسی که عمداً منحرف شود از قبله نماز او باطل است ... استقبال قبله واجب است در جمیع نوافل

و ... آن است در حال اختیار و اما نوافل ... که گذشت که ... در حال ... ترک قبله ... که

به صورتی که نشسته گفتیم منهج پنجم در لباس مصلی است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجب است پوشیدن عورت

در نماز و هرگاه کسی ... ممکن ... عمداً ترک آن کند نماز او باطل است و ظاهر آن است که هرگاه ... عورت

او پیدا است ... در ... شد ... نماز ... و ... نیست و اگر در بین نماز ... شد

... اگر ... کند ... بدن ... نماز او باطل است و ظاهر آن است که هرگاه ... و ...

... عورت ... لباس ... فرق ... و ... هرچند ... ممکن ... و اگر هیچ کدام ممکن نباشد

... بسته ... که در حال نماز ... و ساتر ... عورت ...

رکوع و سجود ... کند ... هرچند احوط تقدیم ... است

و اگر ... ممکن نشود ... که ... عورت ... هرچند ... احوط است

که رکن عورت را بپوشد و آن نماز را باید اعاده کند و اگر هیچ چیز ممکن نشود و نتواند تحصیل ساتری که هر چند بخرد

بقیمتی که مقدور او نرسد و ستر هم حرج باشد پس در این صورت برهنه نماز کند و رکوع و سجود را باشاره بجا آورد و ...

و اشاره را بسر کند و اگر ممکن نشود بچشم کنند و بعضی واجب دانسته اند از جهت مراعات وضع اصل رکوع و سجود باید

المقدور بکند و هم چون از انظار آنها بعید بود که عورت ظاهر نشود و همچنین برهنه ای بگذارد چیزی که بر روی سجود و آن ...

و هرگاه ممکن نشود مخل بحو و داخل کنند که نحو کسی نشود برهنگی و وجوب آنها در نحو تحری ترتیب هر چیز احوط است

واقفی آنست که هرگاه در جماعت که این است از عکس او را به هر یا نماز کنند و هرگاه ایمه قیمت نشسته نماز کند

و در جماعه برهنه نماز کنند بعضی در روایات و کلام مشهور علما آنست که از برای سجود هم اشاره کنند و بعضی

از علما تقویت این کرده اند که از برای سجود نشسته و اشاره کنند و این در نظر حقیر اولی است هرگاه جماعت عورت ...

و اقوی آنست که برهنه هرگاه گمان این داشته باشد که از برای او ساتری بهم رسد بلکه هرگاه امید آن داشته باشد

هم نماز را واجب است که تاخیر کند تا وقت تنگ شود یا امید او بر طرف شود و اگر در اثنای نماز ساتر بهم رسد پس اگر

ممکن است ستر بدون عمل منافی نماز بکند و اگر ممکن نشود پس اظهر صحت نماز است هر چند وقت وسعت داشته باشد

که نماز را از سر گیرد و هرگاه واجب است ستر عورت از غیر محرم پس هرگاه جامه پوشیده است که در حال

رکوع عورت ظاهر شود ... اما کسی دیگر نگاه نمیکند نماز درست است و هرگاه چنین باشد که ... از برای

غیر هم ظاهر شود پس نماز او باطل است و نماز اول باطل نیست بلکه صحیح است ... که در آنجا کسی ...

که عورت را در اکثر ... از پوشیدن عورت ستر خواسته که اگر ... که بغیر از آنجا ... توانند دید ... که بغیر در اثنای نماز باشد و این ... که در عرف ... عورت

کسی عورت را ... هرگاه ... که ... که در آنجا نبیند ... هر چند عورت را

که ملاحظه این است که در آنجا ... باشد و اتفاق افتد که در آنجا ... نماز را صحیح است هر چند عورت ...

دیده شد

دیده شد و اما اگر در اثنای نماز ... که ... باطل است هر چند در آن هیچ کس

عبور نکند و هرگاه عورتی ... جمع شود ... از ... خارج ... که ... و ...

... امام در میان ... و زانوهای ... از ... و ...

مطلب پیش ... عورت را ... واجب از برای مرد پوشیدن آن در نماز ...

که گذشت ... واجب ... و دستها ...

... و همچنین ... که ... و همچنین

... از ... که ... که ...

... واجب ... که ...

اما ... که ... حکم ... و اما کنیز ...

... که ... چنانکه ...

... و بعضی ... پوشیدن ... در ...

... و ... که ... چنانکه از ...

محمد بن مسلم ... و این احوط است و اما کنیزی که بعض او آزاد باشد پس آن در حکم آزاد است

مطلب واجب ... در نماز ... پس هرگاه ...

... نماز ... باطل است ...

کرده است در حکم عالم است ... و هرگاه عالم بنجاست ... از نماز فارغ

شود ... آنست که نماز را اعاده کند خواه وقت باقی مانده باشد ... و همچنین هرگاه در اثنای نماز ...

آید و اگر وقت تنگ است ... که نماز را تمام کند و اعاده ... و اما ... که ...

نجاست لباس نماز را مطلع بشود در اثنای نماز و در صورت اول اظهر عدم اعادت است خواه وقت باقی باشد یا نه و خواه

معذور باشد احتمال حصول نجاست بعد از تفحص و اجتهاد کرده و خواه نه و در صورت دوم یعنی آنکه در اثنای نماز مطلع شود

بر نجاست پس اگر معلوم شود که این نجاست پیش از نماز بهم رسیده است پس اظهر آنست که نماز را اعاده کند اگر تنگی وقت که ادای

نماز را اقامت میکند وقت واجب است و لیکن احوط است و اگر علم بهم نرسد که نجاست در اثنای نماز او رسیده

پس اگر تواند که ازاله کند بی آنکه منافی نماز بجا آورد مثل فعل کثیر یا اشتغال بغیر قبله کند پس ازاله کند بی آنکه

و از جهت آن قائم کند نماز را و اگر نتواند برداشتن ازاله نجاست کند و نماز را از سر گیرد اگر تنگی وقت که حکم

اول است بگیرد و اظهر آنست که در صورت شک در اینکه نجاست پیش از نماز بود یا در اثنا بهم رسیده همین حکم

جاری است و هر گاه لباس نمازگزار نجس باشد پس بپوشد شک کند که آیا در حال نماز او بود یا بعد بهم رسیده ولیکن از جای نجاست

مطلب چهارم هرگاه در چیزی که پوشیده شده است نجاستی که از آن احتراز نتوان کرد مثل خون زخمها و دملها که قرار دارد

شده است از بار عرضی جسد است و اظهر در نزد محققان آنست که معفو است مطلقا مادامیکه خون او باشد و قطع شده باشد

و احتمال داده که عفو شده باشد تا زمانی که باشد زخم و دمل هستند تو را در حالتی که شوید اول جوازست خونی مشقت

میان کم و زیاده و نه میان جامه و بدن و واجب نیست تبدیل جامه و نه سبک کردن نجاست و نه بستن و جدا کردن

زخم که بسته است و احوط علی الاظهر آنست که اکتفا کند در عفو بیانی که در حالت خون زخم و دمل

میرسد پس اگر زخم در پا باشد و خون او بر بیان سرایت کند مقدار معلوم نیست که معفو باشد و اما اگر چیزی دیگر

با خون ممزوج شود مثل مرهم و آب و عرق پس در این اشکال است و اظهر آنست که جزو زاید متنجس است پس اگر

ممزوج شود مثل عرق که غالباً ملابس این باشد در او اشکال است که عین خون زخم و دمل

و روی یا رو جامه پیش را آلوده نمیتوان خواست که الله رحم فعل را که داخل آنست که در حد و در مقدار درهم عفو باشد

و مراد از درهم اکثر است نزدیک به آن و در تقدیر مقدار این اشکال است و آنچه علما ذکر کرده اند درهم

بعضی گفته اند مقدار کف دست است و بعضی گفته اند مقدار بند اول انگشت ابهام است و بعضی گفته اند از جنس دیگر

اشرفیست و هر لوازمیت همانست که منقال شرعیست و ظاهر آنست که روایت همین مقدار فهمیده میشود

و هر گاه مکرر کنند تو جایی و احتیاط آنست که از مقدار مجموع حساب کرده از آن اکثر مقدار باشد واجب نشمارند

شده است از این حکم خون حیض و نفاس و استحاضه و بعضی علما ملحق کرده اند به اینها خون نجس العین را و دلیل این بر چنین

ظاهر نیست و احتیاط در این است و در خون متفرق در جمیع قطره از این مساوی درهم باشد خلاف

مشهور و ظاهر آنست که هر گاه به قدری باشد که اگر جمع شود به هم میرسد در هم میشد از آن اجتناب کنند و در حکم

خون کثیر است یا متعدد دست ملحوق رجوع میکنند پس هر گاه خون از روی جامه به پشت آن رسد از روی دیگر

یکی است خواه جامه کهنه و نازک باشد و هر گاه مشتبه شود خون معفو یا غیر معفو اقرب معفو است و همچنین هر گاه

خون کثیر مشتبه شود اصل طهارت است (red: سیم) نجاستی که در چیزی باشد که ساتر عورت نشود خواه از جمله لباس

باشد مثل عرقچین و جوراب و بند زیر جامه و کمر و جبه و انگشتر و خلخال باشد مثل تعویذ و کار دو دستمال

امثال اینها خواه از جمله لباس است در غیر مخصوص مثل عرقچین در سر و جوراب در پا باشد مثل آنکه انگشتری کند

اینها یا بعضی از آنها باشند و در عمامه بر روی شکی که آیا عفو است و در این حکم ممنوع نیست

و جوراب و بند زیر جامه است که همه از اینها حکم عفو است و تعیین او را از حکم عمامه نیست

و بنابر این لیوانه ها که متعارف است که مرهمی بر او باشد و اشکال در این نیست و البته احتیاط

در این ترک کنند و از اینها است و اگر کسی مجروح باشد در اینجا پس حکم تبدیل است و هر گاه نتوانند ابدا

تواند او نماز کند بلکه هر گاه در ثوب مخصوص در دامن و مثل او تواند نماز کند بلکه مراد از

هر گاه در خصوص لباس مرد تنها نجس باشد او را کند و در دامن کند از حکم تبدیل باشد و همچنین

آنچه از اشیا باشد معلوم میشود که به مصاحبه هر که بر تن او باشد یا یکی از اینها نجس باشد و الله

مطلقا همراه داشتن آلات جایز داند پس معلوم شد که واجب طاهر داشتن آنچه عورت را ساتر باشد در صحت نماز
ترک نکنند و اما غیر ساتر پس نیز جایز داند و بهر حال چنانچه گفتیم پس هر گاه شیشه پر از بول باشد و در آن بسته باشد
کراهت بیرون و جامه نکند یا لوح باشد مطلق جایز نیست و همچنین هر گاه خون نجس لیده در زیر پوست داخل گشته
و از جمله بدن شده هر دو صورت حکم آن لیز واجب نیست و اما خون که در لب کوفته شده گوشت اندرون آید
جمع شود و بعضی از آن بطریق اولی جایز نداند و همچنین هر گاه ملیا ... مثل استعمال حیض و نقدان نجس ... اشتر
بطریق اولی جایز داند و همچنین طفل در بغل داشتن و نماز کردن و جریان هلال گوشت همراه داشتن ...
جایز داند **چهارم** جامه نمازی که ترتیب عمل میکنند و نجاست در شبانه روزی یک رتبه اشویر کافیست
و بعضی از متاخرین صیغه آنرا حکم کرده اند و این در زینت نجکه اگر در حدیث لفظ مولود واقع شده است و آن
شامل هر دو ماده است و ممکن است که مرد هم بر حکم باشد بزن مربیه و همچنین زنی که از آن بکی باشد هم یکی
هر گاه مضطر گردد و همچنین بیشتر اکیر لفظ بیک لفظ و همچنین قایل بطهر بول و در الحاق بدن بجامه اشکال است
و اقوی آنست که کفایت کند ان حکم جنس بنا باشد و ل لیز شیر خواره باشد بلکه شیر و در آخر روز شستن که هم
نماز را با جامه پاک کند یا کمتر است و بعضی از اصحاب ملحق کرده اند ... مربیه جامه ... که برای او ... و بعضی بر آن رفته اند و حدیث ... که ملاحظه حرج را کند ... عظیم الدم ...
در ازاله لیت که تمامی نکند و هر گاه ... شستن ... حرج باشد بهمین کفایت کند **پنجم** هر گاه جامه
نجس شده و مشتبه شد ... دو جامه دیگر ... باشد خلافی نیست در اینکه اگر جامه را پاک ... اول
عوض آن نماز کند صحیح است ولیکن خلاف کرده اند که آیا جایز است در جامه ... که اولی گفته اند ...
داند که عوض این نماز کند یا جامه نجس نماز کند و بعضی واجب دانسته اند برهنه نماز کنند و این در کتب ... است
و اگر مضطر شود که در یکی از جامه نجس نماز کند یکبار جامه ... بخوانند ... اما هر ... و جمعی گفته اند ... از علامه ...

اعوطاست

احوط است و اقوی عدم وجوب است و هر گاه هر جامه را دو دفعه یکی را از دیگری نجس است و بعضی اند که اقرب است اشهر و اظهر آنست
که واجب است در هر یک نماز کند و بعضی گفته اند هر دو را بیندازد و عوض این نماز کند و این ضعیف است و احوط
آنست که فرق میان هر جامه و بیشتر باشد و باید نماز کند بعدد جامه ... مگر آنکه حرج
و مشقت لازم آید و در این صورت احتمال ... و در هر یک نماز کند و احتمال دارد که بقرعه عمل کند
و احتمال دارد که بعد رجوع کنند و هر گاه وقت تنگ باشد و حکمان هر نماز را در هر جامه بیشتر ادا نشود که
احتیاط رواست که بعد ... وقت در هر یک از جامه که خواهد نماز کند و هر گاه احکام ... العصر است
در ... که باید آنرا اختیار کرد و از احد از ... بر طرف شود احوط آنست که نماز را در آنکه ماند بکند
و هر یا هم نماز ... در نماز ملاحظه ترتیب با کند پس اگر بخواهد نماز ظهر و عصر را در هر جامه بکند
اول هر دو نماز را در یک جامه بکند بعد از آن هر دو نماز را در جامه دیگر بکند و میتواند که یک ... در هر یک جامه بکند
و ... و دیگری را ... در هر جامه بکند اما اگر ظهر را در هر جامه بکند و عصر را در جامه بدیگر بعد از ظهر را
در ... و عصر را در جامه اول ... صحیح ... بعد ظهر زیرا ممکن است که ...
یک ... **مطلب ششم** جایز نیست نماز در پوست ... مردار حیوان
حلال گوشت خواه دباغی شده باشد و خواه نشده ... خواه ... باشد و خواه کوچک
خود مرده باشد یا ... بغیر طریق شرعی کشته باشند ... شرعی کشته ... خواه ... باشد
و خواه ... و خواه صید و خواه غیر آن ... در پوست ... نماز کند و ثابت شدن ... اهل علم است
... از دست مسلمان ... مسلمان خواه شیعه باشد خواه سنی و خواه
... و هر ... از مسلمان ... علم ... خواه ... باشد و خواه
... اهل کتاب ... اهل کتاب

یا لگه [illegible] داده چه پر کاحیوانات و نجس واجب نیست بلکه مستحب هم نیست مگر دانست و پرستی که جامه
نجس و چیزی در بلاد مسلمانان و دست مسلمانان نباشد در این نماز توان کرد هر چند حکم بطهارت و فرق آن
هم معلوم است و در شک در بلاد مسلمانان و همچنین اشکال است و هر چیزی که در بلاد مسلمین حکم به طهارت آن بشود
و لحم چیزی که مطهره که از پوست ساخته از دست کسی و مثال آن هر گاه حرام شود که از قافله مسلمین اخذ کرده باشد
احوط آنست که از پوست مردار چیزی که چون [illegible] از فضلات حیوان حرام گوشت باشد نماز نکند و اظهر است
که همراه داشتن چیزی از مردار هر چند ملبوس نباشد مبطل نماز است مثل چشم گرگ و قطعه از پوست که [illegible]
اما آن و از قبیل است سر کسی که از پوست مردار باشد و این غلاف کارد و شمشیر که بپیچند [illegible]
که از پوست مردار غلاف کارد و شمشیر بکنند با اینها نماز نتوان کرد و اجزای مردار که در [illegible]
گوییم با اینها نماز می‌توان کرد مطلب ششم جایز نیست نماز در جامه که از پوست حیوان باشد که حرام گوشت
هر چند تذکیه آن بعمل آمده باشد مگر آنچه را که استثنا خواهیم کرد و همچنین در جامه که از پشم یا مو یا کرک
آن حیوان باشد و اظهر و اقوی آنست که فرق نیست ما بین [illegible] و غیر آن مثل [illegible]
و غیر آن و همچنین اظهر و اقوی آنست که همراه داشتن هر جزئی از آن حیوان در این حکم داخل است هر چند [illegible]
مثل موی گربه [illegible] و غیر اینها [illegible] با اینها نماز کرده باشد در این اشکال است
و دلیل [illegible] نیست هر چند احوط است [illegible] مخلوط [illegible]
غیر ماکول اللحم [illegible] مثل [illegible] پشم [illegible]
ماکول در این اشکال است [illegible] عدم وجوب اجتناب [illegible]
اما اگر جزو غیر ماکول اللحم [illegible]
و به لگه [illegible] غیر ماکول اللحم [illegible] نماز [illegible]

در [illegible] و همچنین [illegible] و مثال آن [illegible]
[illegible] پس نماز کردن با شمع و عسل و مثال اینها جایز نیست و اما آنکه وعده کردیم که استثنا خواهیم
آن در حریر است اول خز است که نماز در وبر آن جایز است بلا خلاف [illegible]
[illegible] در حقیقه خز است و اهل عرف [illegible] اختلاف [illegible]
گفته‌اند [illegible] و بعضی [illegible]
گفته‌اند که [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible]
[illegible] و اظهر [illegible] آنست که [illegible] و حکم آن مذکور شد دوم سنجاب [illegible]
[illegible] و اظهر آنست که جایز است نماز در آن بشرط آنکه تذکیه [illegible] بعمل آمده [illegible]
مطلب هشتم حرام است پوشیدن ابریشم خالص بر مردان و مبطل نماز است از برای ایشان [illegible]
[illegible] و مبطل نماز [illegible] و [illegible] از برای مردان [illegible]
پوشیدن و نماز کردن در [illegible] آنست که [illegible]
و غیر آن [illegible]
[illegible] و اظهر [illegible]
[illegible] و اما غیر [illegible]
[illegible] و اظهر [illegible] آنست که مبطل نماز است و اما [illegible]
جامه که [illegible] آن پس اظهر آنست که مبطل [illegible]
[illegible] و احوط آنست که [illegible]

گریبان بر این ... و در صد دامان ... و امثال آن و بند قبا و ... جایز است اینها
جامه که غیر ابریشم در لیف ابریشم ممزوجات لیکن جایز است نماز در او بجهت مردان و همین که ... بند
ممزوجات کافی نیست ظاهر اینست که هرگاه ... غیر ابریشم ... هم خالص ... هرگاه ابریشم باشد
و ... آن کتان ... هرگاه ... باشد و ... آن تمام حریر باشد و یک تمام ...
هم خالص اما هرگاه جامه از قطعه‌های چند ... باشند که بعضی حریر باشد ... تمام ... هم ...
اما هرگاه جامه ... و بعضی ... از قبیل ... چند ... جامه را ... که ...
اشکال است و اظهر جواز است و همچنین هرگاه ... شده ... ابریشم ... کنند ...
بهم بسته از قبیل ... که در این زمان متعارف است و اما هرگاه ... در جامه پنبه ... ابریشم ...
در لیف ... و احوط اجتناب است **تتمه** ... پوشیدن ... و حریر ... مردان ...
است که نماز هم ... آن ... **مطلب نهم** حرام است پوشیدن طلا از برای مردان و باطل است نماز در آن ...
در ... هرگاه ... از طلا ... اگر ... طلا جامه ... و در جامه ...
... و همچنین ... طلا ... جامه ... از ... طلا ... باشند و در
... اگر ... طلا ... و طلا ... نماز در اینها ... و ... حرمت طلا است
و این احوط ... است و همچنین ... طلا ... مردان حرام است ... طلا ... که ...
و بعضی ... و ... طلا ... که ... و احوط اجتناب است ... احوط ...
حرمت استعمال ... طلا ... جامه ... و همچنین احوط ... طلا ... در اینها و اما ...
... که جایز است ... طلا و نماز ... و اما ... طلا ...
... و ... نماز ... در ... نماز ... باشد بلکه

اگر خوف ... یا ... باشد ... که ... است جایز ... ان ...
یا اگر در جای ... که خاطر جمع است که ... آن ... است **مطلب دهم** جایز نیست نماز کردن در جامه عصبی
... جامه ... یا ... یا لون ... در ... باشد ... است در حال ... نماز ...
و بعضی ... که ... و هرگاه ... است جایز است نماز در آن **مطلب یازدهم**
مکروه است نماز در ... که ... و ظاهر آنست که کراهت مخصوص ... از ...
در ... و ... اینها ... چند ... و در احادیث ... و همچنین مکروه است
نماز کردن ... که در ... است و کراهت ... یا ... که ...
یا ... دیگر ... آن ... باشد ... باشد ... و همچنین
مکروه است نماز کردن با آهن ... مگر ... آن آهن ... باشد و در ...
و ... مکروه است ... آهن و همچنین مکروه است نماز در جامه ... از ...
... در ... که ... مثل ... و جامه ...
مکروه ... و همچنین مکروه است در جامه ...
که ... باشد که ... که در ...
... مکروه است ... نماز کردن ... هرگاه جامه ...
از ... یا ... اگر ...
... و ... که جامه ... یا ...
جمع کند ... که ... و ... است که ...
... نماز ... که ... و ... و ...

و مستحب است [illegible] عمامه کردن و در کیفیت تحت الحنک اختلاف است [illegible] و در [illegible] بعضی
ظاهر می‌شود که مستحب است که قدری از عمامه را وا گذارند و در آخر در زیر چانه در آورند و مراد [illegible] طرف دیگر
عمامه فرو هشته [illegible] از بعضی دیگر ظاهر می‌شود که آن را از زیر چانه بیاورند و بر روی سینه و از بعضی اخبار ظاهر می‌شود
که هر دو طرف [illegible] بر روی سینه
بیاویزند و بعضی گفته اند که [illegible] معنی اول از اخبار مستفاد است [illegible] بعضی دوم را [illegible]
و ممکن است [illegible] که هر دو خوب و جمیع [illegible] عمامه
[illegible] در سینه [illegible] تحت الحنک [illegible]
که از جمله [illegible] اولی باشد [illegible] مکروه نباشد و مکروه است نماز در قبای تنگ [illegible]
[illegible] باشد خواه لباس [illegible] باشد [illegible] و مکروه است در حال [illegible] و همچنین [illegible]
در جامه [illegible] که [illegible] در نماز [illegible] و اما اگر
حجم عورت نماید [illegible] اظهر کراهت است و بعضی باطل دانسته اند و احوط اجتناب است و اما [illegible]
عورت [illegible] چنانچه گذشت و همچنین مکروه است که مرد در حال [illegible] نماز کند
و زن با [illegible] نماز کند [illegible] در جایی که [illegible]
کردن باشد و مکروه است نماز در حال [illegible] و همچنین مکروه است [illegible] عمامه و [illegible]
و در جامه [illegible] و همچنین در [illegible] باشد [illegible]
مثل [illegible] که در این زمانها متعارف است [illegible] و اکثر فقها حرام دانسته اند
و این احوط [illegible] که کراهت [illegible] باشد هر گاه [illegible]
نماز را [illegible] و اما اگر چنین نباشد [illegible] کراهت دارد و نه حرمت مثل نعل عربی [illegible]

کردن

کردن است فایده [illegible] در حال نماز شب [illegible] آن چنانچه از حضرت [illegible] وارد
شده است که [illegible] نماز کسی [illegible] فائده
در اقسام نماز و احکام آنها و در آن دو باب است باب اول در اقسام نماز واجب و احکام آنها و در آن
سه فصل است فصل اول در اعداد نماز یومیه و نماز جمعه و احکام آنها و در آن چند مطلب است مطلب اول
نماز یومیه پنج نماز است ظهر و عصر و هر یک از آنها چهار رکعت است و مغرب و آن سه رکعت است و عشا و آن نیز چهار
رکعت است و نماز صبح و آن دو رکعت است و وجوب آنها در هر شبانه روز بر هر مکلفی که شرایط تکلیف داشته باشد
به بدیهی دینی است و کسی که [illegible] مطلب دوم
نماز ظهر در روز جمعه بدل می‌شود به نماز جمعه با شرایطی که مذکور خواهد شد و در زمان وجود [illegible] واجب است نماز جمعه [illegible]
نماز ظهر را [illegible] که این [illegible] که امام [illegible]
[illegible]
کردن آنها [illegible] نماز ظهر را [illegible] جمعه را [illegible]
گفته اند که در [illegible] نماز جمعه حرام است [illegible] که جمعه [illegible] نماز ظهر را هم [illegible]
در [illegible] احتیاط [illegible]
مطلق نماز جمعه واجب [illegible]
که در حال غیبت امام [illegible] نماز جمعه [illegible]
[illegible] مطلب سوم [illegible] نماز جمعه [illegible]
در امام که بالغ و عاقل باشد [illegible]
و همچنین [illegible] عادل باشد [illegible]

درچیزی که این عدالت از او شناخته شود اختلافست که حق علما در این باب بنحوی که در حدیث صحیح عبدالله بن ابی یعفور
از حضرت صادق مروی است روایت کرده است سوال کرد از آنحضرت که بچه چیز شناخته میشود عدالت مرد در میان مسلمانان
تا قبول شود شهادت او از برای ایشان و از برای ایشان پس فرمود آنحضرت با آنکه بشناسند او را بستر و عفاف
و نگاه داشتن شکم و فرج و دست و زبان و شناخته میشود به دوری کردن از گناهان کبیره که خدا عز و جل
وعید آتش برآنها داده است مثل شرب خمر و زنا و ربا و عقوق والدین و گریختن از جهاد و غیر اینها و چیزی که دلالت
میکند براینها آنست که پوشیده باشد همه عیبهای خود را تا آنکه حرام شود بر مسلمانان آنچه در پس است از لغزشها
و عیبها را و بر آنچه غیر عیبها است که در دل آنها هست و حرام میشود تفتیش و تجسس از آنها
و واجب شود ذکر ایشان بخوبی و عدالت در میان مردم و آنکه تخلف نکند از جماعت
مسلمانان مگر از روی علتی پس هرگاه براین نحو دارد و در قبیله او و محله او بگویند ندیدیم از او مگر خوبی
و اعتقاد او درست باشد و بنا بر هر لفظ هر کنیه اتفاقست اینها را و حدیث طولانی است و در نسخه ها زیاده و کم
در مواضع هست از آنکه گفته شد و حاصل آنست که اگر بجنت از آنکه از گناهان اجتناب نماید صلاح
و طاعات و خیرات او در طلب او در کار باشد که معصیت از او ظاهر شود و اگر کسی مواظب از سعی
بجهت او در جهت دفع آن باشد و ظاهر بیان علامات که در عدالت معتبر است آنکه منافی مروت از تعجیل
بیاید و مروت را تعریف کرده اند باینکه پیروی و تمسک بعادت امثال خود کند از آنهائی که منشاء نقص او گردد
است باشد چنانکه کسی از اهل علم بر سر بازار بخورد یا گرد بازار در راه و بیرون رود وقت آن در میان مردم
بازار و اسافل عوام در او ظاهر شود و مثل آن آنچه گفته شد در میان مردم
و مثل تغییر دادن لباس و کم کشیدن ترازو و امثال اینها باین که این عادت ایشان است
و از اینجا یکی از جمله منافی مروت در عدالت است و در این باب که در حدیث باید گفت شده و دانسته

عالی

دا است که اگر کسی که چیزی که منافی عدالت باشد از کسی بصادر شود و توبه کند بعدالت رجوع میکند و مجرد ظهور
رتبه کافیست و حیثیت قابل باشیم با آنکه عدالت عبارت از ملکه راسخه است و حصول آن ملکه از کما اینکه
شرطست در امام جمعه از اهل ایمان و سلم اول از خوره و صبی و مجنون و اعرابی بلدان و کرکر و اخرس
امامت حید بسبب در زوال منعقد شدن جمعه است و طبه مذکور خواهد شد و در حدیث که امام اهل آن اهل غیر
کرکر در امام جمعه شرط باشد و تمام این شرایط در نماز جماعت مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **مسئله چهارم** واجب نمیشود
نماز جمعه بر مرد از اهل بالغ عاقل که مسافر نباشد و سالم از کوری و آزاد و هم و فاصله میان او و نماز
جمعه کمتر از دو فرسخ باشد و در این اهم مسائل بر آنان نماز جمعه واجب نیست و همچنین بر بنده و هر کس بعضی از
آن آزاد باشد در لزوم اشکال است و در حدیث که ساقط میباشد از پیر در جمعه در روز اتفاق افتد آن را
اقامت جمعه از کراهت شرح و همچنین در حدیث که از شخص هم ساقط شود و مراد از آن زمینگیر است که رفتن
واجب نباشد خواه در خانه جمع شده باشد یا کسی از الغربه باشد یا در محل اقامت باشد و هم بشو نمیکنند و لیکن اینها همه در مکلف
حاضر شده و در حالی که مخرج است میان قصر و اتمام مثل اماکن اربعه در لزوم اشکال است و در حدیث که ساقط است
و در اوقات رجوع بوقت میشود پس هرگاه کسی بلد مرلی در آمده ساقط شد و مراد از آن هم مرتبه
که صاحب اهل تحصیل شد و بعضی گفته اند که مرکسی که به دو فرسخ تمام در است و واجب است که حاضر شود و او مکلف
که مرد و واجب نیست خلاف در این باب است بلکه اگر چنین در فرض کم میتواند که حاضر شود و
تمام شرح که نه زیاده و نه کم و اکثر فقها متفقند که دو فرسخ و بیشتر در این مقام مراد است و واجب است
اما اهل از آنکه حاضر شود یا نه و بعضی از آنها قائل اند که این کل او را مسافت
میرساند و حق آنست که هر چه بر بعضی از جمعه و جماعت ساقط میشود و از این جمله است کسی که بجهت
تعب باشد و هر گاه یکی حاضر نماز جمعه از این ساقطات اتفاق افتد که حاضر شود بر او نماز جمعه واجب است

از برای ادای نماز جمعه و بجز از ظاهر امست ملکه متعین میشود بر اینها که نماز جمعه کنند بغیر از ان و مبنزه و مسافر که در آنها
خلافست و اکثر علما بر آنند که نماز در وجوب الشهادة ز روایتی ظاهرست و ظاهر از اینکه اینها حاضر شده نمو و نماز برایشان واجب شد
بحاشیکی نیست که عدد دری که در جمعه معتبرست چنانکه خواهد آمد باینها حاصل میشود و جمعه باینها منعقد میشود بغیر از ان
که او از جمله عدد محسوب نمی گردد و در بنده و مسافر خلافست و ظاهر رینکه اقرب بتحقق دم فرع اینها **مطلب پنجم**
هرگاه از پنج نفر کمتر باشند جایز نیست که ادا جمعه و شرطست در انعقاد دو جمعه اجتماع پنج نفر که یکی از آنها
امام باشد و لیکن در این صورت وجوب جمعه متعین نمیشود و اما هرگاه هفت نفر جمع شوند که یکی از ایشان امام باشد
در این صورت متعین است جمعه **مطلب ششم** شرطست در صحت جمعه اینکه جمعه دیگر از آن به نشود که مجموع میان آنها کمتر
از یک فرسخ باشد و معتبر میدهد خطاء فریکه از جمیع جهات است پس اول جمعه دیگر لیکر از فضا اول باید تحمیمت
که عدد و جمعه ان منعقد میشود پس اول جمعه دیگر که پنج فرسخ شرعی نیست باطله معتبر حد حفظ مایین مصلی آخر آن
جماعت و امام آن جماعت دیگرست پس هرگاه اتفاق افتد که دو جمعه در مایین حد یک فرسخ در یک بعبارت نماز کنند
میان هر کدام هر دو یکبار تکبیر تواند حرام همچو نیت نماز هر دو باطلست و باید جمعه را اعاده کنند و اگر یکی پیشتر
شروع کند نماز دیگری باطلست و آن دیگری نماز ظهر را اعاده می کند و مقدار فرسخ سه میل است و هر میلی
چهار هزار ذراع است و هر ذراعی مقدار عرض بیست و چهار انگشت است غالبا و هر انگشتی مساوی عرض
هفت دانه جو است و بعضی گفته اند شش دانه و هر جو مساوی هفت دانه مو از مو اسب **مطلب هفتم**
شرطست در صحت جمعه خواندن دو خطبه پیش از نماز و مشهور آنست که واجبست در هر خطبه حمد الهی تعالی و صلوات
بر پیغمبر و آل او و موعظه و قرائت قرآن و ظاهر آنست که از غیر کلمات احمد که در کار فرق میان هر لفظ که باشد
هرچند که اکمل و فضل خصوص بروایت شده است بجا آوردنست و در قرائت قرآن ظاهر آنست که واجبست در خطبه اول
یک سوره تمام بخواند و قل هو الله احد از ان بهترست و در خطبه آخر یک آیه تمام فایده هم خواندنست و در دیگری

واو بشده که او خدام او آیه ان الله یامر بالعدل و الاحسان تا آخر بخواند و مشهور آنست که واجبست که خطبه را
بزبان عربی بخوانند و ظاهر آنست که هرگاه عدد جمعه عربی نفهمند بعجمی بگوید و احتیاط در اینست که بهر
زبان بگوید و اگر واجب دانیم عربی را در این صورت که بر عدد جمعه واجب باشد یاد گرفتن معنای آن و اگر ممکن نشود
لهذا از ان بعجمی بگوید و ظاهر آنست که واجبست که امام و خطیب یکی باشد و واجبست ایستادن در حال خطبه
و تردد و تحرک غایب شد مگر عاجز در این صورت نشسته هرگاه ممکن باشد بایستی بگردد در خطبه و نماز نیابت مجاز
یا از برای خطبه خواندن نیابت و قول بجواز قوی برای امام و خطیب بیمار گردد و اگر خواهد نشسته خطبه بخواند و از واجبست
طمانینه و آرام در حال قیام برای خطبه خواندن و واجبست که در میان دو خطبه بنشیند و آرام گیرد
و اظهر آنست که طهارت شرطست در حال خطبه چنانکه از احادیث معلوم میشود که خطبه بمنزله دو رکعت نماز است
و اظهر آنست که واجبست جهر کردن بصدا بقدری که عدد معتبر در جمعه بشنوند و اقرب وجوب گوش دادن
ایشان است نیز حکم ساکت بودن هم و اقرب حرمت کلام است بر خطیب در اثنا ملکه بعضی علما حرام دانسته اند
بر دوم هر چه را که حرام است بر مصلی و بهتر آنست که در میان دو خطبه هم حرف نزنند اما بعد از فراغ از خطبها و قبل
از اقامه نماز حرمتی نیست و سنتست از برای خطیب امورات بلیغ باشد و آنکه عمامه داشته باشد و تکیه کند بر عصا
یا کمان یا شمشیر و آنکه روی خود بمردم کند و سلام کند در اول وقتی که بر منبر رفته است و بنشیند تا مؤذن
اذان بگوید و فارغ شود و آنکه بلیغ باشد با کلام و عظمتی که بیند بر منبر تا بشنید او در دیگران تاثیر کند
مطلب هشتم سنتست در روز جمعه غسل کردن و حکم او در ابطال گذشت و اول او در رفتن به مسجد اعظم
بعد از آنکه سر را تراشیده و ناخنها و شارب را گرفته باشد و در هم اوقات این امور سنتست و پوشیدن
خوشبو کردن خود و شانه کردن ریش و پوشیدن بهترین جامهای خود و پاکیزه ترین آنها ملکه مطلق
زینت کردن و آنکه با آرام تن و آرام دل باشد و با تمام حضور در کار خیر کند و دعا کرد الله شده است بجا آرد

بجز تسبیح و غیره ذکر دیگر [illegible] بعد از آن تکبیر مستحب رکوع را بگو پس برو به رکوع و بعد از سجده ها برخیزد
و باز حمد و سوره بخواند و تکبیر بگو پس چهار مرتبه و بعد از هر تکبیری قنوت بخواند پس تکبیر مستحب رکوع را بگو پس برو به رکوع
و بعد از آن نماز را تمام کند و احکام وجوب و استحباب تکبیر و قنوت و کیفیت تکبیر و تعیین سوره و باب
قرائت نماز و قنوت و غیر آن ذکر خواهد شد و حرام است سفر بعد طلوع آفتاب و مکروه است قبل طلوع
صبح و بعضی از صبح گفته اند **مبحث دوم** هرگاه مختل شود شرایط نماز عید پس مستحب است که آن را بجا آورند [illegible]
و ساقطات نماز عید آنهاست که نماز جمعه از آن ساقطات است و مستحب است از برای این حضور [illegible]
[illegible] و احوط [illegible] که زنان صاحب هیئت [illegible] جایز نباشد که بیرون [illegible]
مبحث سیم سنت است که این نماز را در صحرا کنند [illegible] که در مسجد الحرام کنند و هرگاه عذری
[illegible] و غیر آن پس نماز را در مسجد [illegible] سنت است که بر زمین سجده کنند
[illegible] بر زمین [illegible] و سنت است از برای امام [illegible]
در وقت بیرون رفتن [illegible] و سنت است غسل پیش از بیرون رفتن
و خوشبو کردن [illegible] از برای بیرون رفتن و زینت کردن و بهترین جامه ها پوشیدن و عمامه
[illegible] و دعا [illegible] و آنکه از راهی برود و از راه
دیگر برگردد و بعضی گفته اند که در وقت رفتن راه [illegible] اختیار کند و سنت است که در عید فطر
[illegible] بیرون رفتن و در عید قربان [illegible] و آنکه [illegible] در عید فطر [illegible] و بعضی گفته اند
[illegible] و در عید قربان [illegible]
که [illegible] و سنت است که منبر را از مسجد [illegible] نقل کنند
[illegible] آواز بلند [illegible]

و حرام است سفر کردن در روز جمعه بعد از دخول ظهر [illegible] نماز جمعه [illegible]
که آن [illegible] در [illegible] و [illegible] حرام است و [illegible]
چون [illegible] از ظهر [illegible] نماز جمعه [illegible]
[illegible] که نماز جمعه [illegible] سفر حرام [illegible]
جمعه [illegible] و [illegible]
پس فقها گفته اند که [illegible] حرام است [illegible]
[illegible] در وقت نماز جمعه [illegible]
که [illegible] **فصل دوم** در [illegible] نماز [illegible]
مطلب اول در نماز عیدین یعنی عید فطر و اضحی و در آن چند بحث است **بحث اول** واجب است نماز عیدین [illegible]
و وجوب آن مشروط است به چند شرط و [illegible] در ذکر شرایط نماز جمعه [illegible] امام عادل معصوم
یا نایب خاص او که معصوم [illegible] و شرایط عدد و [illegible]
امام باشد و بعضی [illegible]
[illegible]
[illegible] که نماز عید واجب [illegible] امام [illegible]
[illegible] شرایط [illegible]
و [illegible] خطبه [illegible]
عیدین [illegible] نماز [illegible]
[illegible] نماز [illegible] حمد و سوره [illegible]

الصلوة بجا آوردن آن کم موهوم ضرر باشد و بعضی گفته اند که اظهار آنگاه که جواب شنیده شد بجا آورده نشود که ...
بگوید هم سنت باشد و سنت است که تکبیرات را بگوید در عید فطر عقب چهار نماز که اول آن مغرب شب
عید است و آخر آن نماز عید است و بعضی واجب دانسته اند و اول اظهر است و کیفیت آن اینست الله اکبر
الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد والله اکبر علی ما هدانا و در عید قربان عقب پانزده نماز
بگوید که اول آن ظهر روز عید است اگر در منی باشد و در غیر منی عقب ده نماز و بعضی این را نیز واجب دانسته اند
و اول اظهر است و بهتر آنست که در کیفیت آن چنین بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد
الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا و مکروه است که اسلحه
بیرون رود مگر در وقت ترس دشمن ... و مکروه است که نماز سنتی پیش از نماز عید بگذارند در روز عید
مگر دو رکعت در مسجد مدینه پیش از بیرون رفتن ... و بعضی حرام دانسته اند و احوط ترک است و بعضی قضای
نماز عید هم سنت دانسته اند و اما بعضی دیگر گفته اند ... فصل **سیم** هرگاه اتفاق افتد
عید و جمعه ... کسی که نماز عید کرده مختار است در حاضر شدن جمعه و حاضر نشدن آن و بعضی گفته اند
این مخصوص کسی است که خانه او دور باشد و بعضی واجب دانسته اند حاضر شدن را و اول اظهر است و اما امام
پس ... واجب دانسته اند حاضر شدن را ... **مطلب** ... در نماز آیات است و در آن چند
مبحث است **مبحث اول** در وجوب نماز آیات ... و وجوب نماز آیات از برای کسوف یعنی گرفتن آفتاب
و خسوف یعنی گرفتن ماه و همچنین از برای زلزله و از برای ... که اغلب مردم از آن
خوف می کنند مثل تاریک شدن ... و بادهای سیاه ... و بعضی گفته اند که خارج از آن
باشد ... و اقوی وجوب است و هرگاه کسوف و خسوف ... و وقت
نماز ... آن ... و اقوی وجوب است یعنی اینکه در وقت کسوف و خسوف

شروع می کند ... و اتمام می کنند و هرچند ... آن ... و ... اول وقت نماز کسوف و خسوف وقت
در ... **مبحث دوم** در کیفیت آن ... دو رکعت ... و در هر رکعت پنج رکوع و چهار سجود که ... در رکعتی
پنج رکوع است و در رکعت اول حمد و قنوت ... و در رکعت دوم سوره ... می خوانند و تفصیل قرائت آن در رکوع
و قنوت و سایر احکام آن در ... رساله ... **مبحث سیم**
سنت است که این نماز را در زیر آسمان بکنند و اگر در مسجد می کنند ... سقف مسجد بکنند و ...
و سنت است که طول بدهد نماز را به مقدار کسوف و خسوف ... هرگاه وقت وفا نکند و اگر ... و ...
می کنند نماز را تمام کنند ... اعاده کنند ... اعاده ... آن ... سنت است که در وقت زلزله ...
... و دعائی که وارد شده بخوانند ... در ... می شد
بعد ... اگر ... که وارد شده بخوانند **مبحث** در نماز طواف و استیجار و آنچه نذر و شبیه
آن لازم شده ... اما نماز طواف پس آن واجب است از برای طواف واجب و سنت است از برای طواف سنت
و تحقیق ... در آن کتاب حج است و اما نماز استیجار پس آن واجب می شود به عقد اجاره و شرایط اجاره در آن
معتبر است از تعیین اجرت و تعیین عمل و مقدار آن ... و ... نماز ... مکلف ... همان ...
نیابت ... قضا می کنند که نماز ... قضا می کنیم ... واجب است ... و اگر ... قضا هم ...
... و جهر و اخفات را مراعات کنند ... و ...
در ... نماز ... که ... و ...
که نماز حج ... در جهری جهر کنند و در اخفاتی اخفات و در ... آن ...
... که در مواضع جهر جهر کنند و در مواضع اخفات اخفات کنند و اما نماز ...
که بنذر و شبه آن مثل عهد و قسم واجب می شود پس واجب است که به نحوی که نذر کرده است عمل آورد ...

غالب ... که ... یا ... از هشت فرسخ باشد ... اخبار معتبره ظاهر می شود که ...
... معتبر ... متوسط ... متوسط است و ... است ... کند ...
... کند ... مثل کشتی ... هشت فرسخ را ... و همچنین هرگاه ...
مسافت را ... روز ... اگر هشت فرسخ ... کند ... پس ... آن ...
مسافر ... و همچنین هرگاه ... سفر ... حال ... خود ... تمام ... که ...
... و داخل ... **مبحث سیم** شرط است ... قصد مسافت ... خواه ...
تفصیل ... یا اجمال علم تفصیلی ... که ... هشت ...
فرسخ است و قصد می کند که این هشت فرسخ را طی کند و علم اجمالی مثل اینکه قصد کند ...
که ... هشت فرسخ است ولیکن ... هشت فرسخ ... و این ... فایده ...
چنین ... قصد ... علم ... که این مسافت هشت فرسخ است و ... نماز ...
... نماز را قصر می کند و ... این شرط یعنی قصد مسافت است که هرگاه کسی ... قصد مسافت
راه ... که ... مسافت شرعی ... قصد ... مثل کسی که ...
یا ... که ... گاه ... و ... در هر جا ...
... مسافت ... هشت فرسخ ... قصر می کند ...
... که ... فرسخ ... و ... هشت فرسخ ...
در ... است که ... فرسخ ... قصر می کنند ... که ... فرسخ ...
... و ... در ... قصر ... کند ... است که ...
و معتبر ... مسافت ... و در قصد مسافت جزم ... است یعنی ... عازم ... باشد ...

... جزم ... آن ... یعنی اینکه در وقت راه ... و تردد ...
در ... هرگاه ... برسد که اگر ... فرسخ که ... هم ... پس ...
... این ... است که جزم ... وقت ... هم ... که ...
... مثل ... گرفتاری ... یا ... بیرون ... و عازم ... و ...
... که ... یا ... است ... راه ...
... آیا ... هرگاه ... این راه ... و ... رسیده ...
... آن ... هرگاه ... و ... قصر کند ... آیا
آن قصر صحیح است یا نه و ... جزم ... یا جزم ...
که جزم ... و ... جزم ... قصر می کنند ... وقت ...
در ... که ... که ... هرگاه ... اگر ...
... که ... مسافت شرعی ... است که ... قصر می کنند و ...
... حال ... و ... هرگاه ... و ...
... که ... و ... که ...
... هرگاه علم ... که ... مسافت شرعی ...
... هرگاه ... قصر ... و ...
... که ... **مبحث چهارم** ... تمام می کنند
شرط است در قصر ... که از راه برگردد ... و ...
نماز را تمام کند ... هشت فرسخ ...

قید مباحی که بعضی مثل اینکه نذر کرده که در رکعت نماز شب ببندد و در باب ظهر و عصر ... این
نماز را در بیان اینجا نه کنیم لیکن ظاهر علما آنست که قید وقت را اعتبار نکنند و میگویند که باید که در همان
وقت بعمل آورده و در قید مکان خلاف کرده اند و اقوی در نظر حقیر آنست که در اتمام لازم نیست بعمل
به وعده و با بر دیگری نتواند که هر چند افضل باشد مثل مسجد به انتقال در وقتی که شده نذر کند که
نماز ظهر را امروز در خانه میکنم که حقیقه نذر مکان راجح شده نه نماز ظهر لیکن بنا بر اینکه رجحان در آن
شرط نیست صحت نذر ظاهر است و میتواند در روز دیگر بکند اما در کلام علما ذکری از این مسائل نیست

فصل نهم در قصر و اتمام است و در آن چند بحث است **بحث اول** واجب است بر مسافر قصر کردن نماز بعضی
در رکعت کردن نمازهای چهار رکعتی و کسی که با وجود علم بمسئله عمداً ترک کند و نماز را تمام کند نماز او باطل است
و اما هر گاه جاهل باشد بوجوب قصر و تمام کند نماز او پس مشهور آنست که نماز او صحیح است و اعاده هم بر او
واجب نیست هر چند وقت باقی باشد و هنوز وقت باقی است و بعضی علما گفته اند که هر گاه وقت باقی است
اعاده کند و بعضی واجب دانسته اند اعاده را مطلقاً و اقوی قول مشهور است و بنا بر اینکه جاهل معذور است
و در این مسئله مراد آنست که هر گاه در اصل مسئله قصر جاهل باشد و بخصوص که نماز را باید قصر کرد
معذور است اما هر گاه اصل ثبوت قصر را داند لیکن در بسیاری فروع مسائل قصر و اتمام معذور نیست و بعضی
علما گفته اند که جاهل بوجوب تمام هم معذور است یعنی هر گاه کسی از روی نادانی نماز تمام را قصر کند و این
ضعیف است و اما اگر کسی قصر را فراموش کند و تمام کند پس در این خلاف است و اظهر آنست که اگر در وقت
یاد او آید اعاده کند و اگر بعد از وقت یاد آید چیزی نیست **بحث دوم** شرط است در وجوب قصر اینکه سفر او بعد از
مقدار شرعی باشد که کمتر نباشد و اصل این مقدار هشت فرسخ است و مشهور آنست که باید هشت فرسخ
متصل یکدیگر باشد یا چهار فرسخ باشد که در همان روز برگردد و بعضی علما در هر روز ... قایل بتخییر شده اند

دراز

در قصر و تمام و هر گاه در آن روز نخواهد برگردد پس جمعی قایل بتخییر شده اند و بعضی گفته اند نماز را قصر کند اما
روزه را نگیرد و این اقوالی است که نقل شده است در هشت فرسخ ممتده و چهار فرسخی که همان روز ارادهٔ عود
داشته باشد یا پیش از ده روز دیگر خواهد برگردد در همه قصر میکند و اقوی در نزد حقیر همین قول است
و ظاهر آنست که همین که اراده داشته باشد که پیش از ده روز برگردد و کافی باشد دیگر ضرور نیست که قصد کند که
پیش از ده روز برگردد اگر چه این احوط است و اظهر در نظر حقیر این است که در همه جا در رفتن و برگشتن تمام کند
که در چنین سفری خلاف است و ظاهر این در مواضع آن اشاره بان خواهد شد و وجه این را تفصیل در کتاب
غنایم الایام ذکر کرده ام و بدانکه اگر کسی که سفر میکند یا امید که مسافت بقدر مسافت را میداند
و اگر میداند در او اشکال نیست و اگر نمی داند بهیچ وجه که چه قدر است پس یا امید ممکن است بتحصیل علم
بآن یا ممکن نیست و اگر ممکن نباشد پس نماز را تمام میکند و اگر ممکن باشد پس در وجوب تحصیل علم ... اشکال است
و اظهر و احوط آنست که باید تفحص کند بجائیکه هر گاه مریض احتمال بدهد که به سؤال آن یا بجهت دیگر
تحصیل ظن بعدم ... آنرا استعمال کند و در صورت جهل بمسافت و عدم امکان تحصیل علم هر گاه
نماز را تمام کرد و ظاهر شد که بقدر مسافت شرعی بوده است پس بر او اعاده لازم نیست و همچنین
هر گاه از اول وقت معتقد بر اراده اتمام نماز که تشخیص نشده و هنوز نماز نکرده بود باید قصر کند و عقب ... باطل
است و اظهر آنست که در وقت ... علم ... شروع کند یعنی که مجموع آن راه که طی کند
قبل از علم ... فرسخ است کافی نیست و دیگر باید که از جائی که علم هم رساند ... است
فرسخ دیگر مانده ... و مقدار مسافت ... میشود و ممکن است که بعد از آن هم ... کمتر
که ... که ... تعلیم کند ... اکتفا است ... با تین ... علیم است
... اگر ... از ... فرسخ رفتن و ... اینکه ... قرآن ... جد

علما در جائی که بیرون رود بقصد مسافت شرعیه و در بین راه رای او قرار گیرد که بایستد چند روزی تا به رفقا
و منتظر آمدن اینها شود که همراه آنها رود و بجز قرار به هر که اگر اینها بیایند و اگر نه برگردد و اظهر آنست
که هر گاه چهار فرسخ رفته است پس باید قصر کند مگر اینکه در آنجا قصد اقامه عشره کند یا سی روز مترددا
بماند و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته است واجب است که تمام کند مگر اینکه باز روانه بقصد سفر شود و بعضی گفته اند
هشت فرسخ کمال که اگر هشت فرسخ تمام رفته است قصر میکند و اگر نه تمام میکند و هر گاه قبل از قطع مسافت چهار
فرسخ با هشت فرسخ نماز قصری کرده باشد و بعد از آن تردد و شک طاری شد پس نمود لیکن اظهر آنست که اعاده نمیکند
و بعضی گفته اند که هر گاه وقت باقی است اعاده میکند **بحث پنجم** شرط است در قصر اینکه در اول مسافت معهود به
منقطع نشده باشد مثل که در بین آن مسافت ده روز در جائی اقامه کند و بعضی علما شرط کرده اند که باید قصد عدم
اقامه بکنند و دلیل بر ظاهر ندارند بلکه همین که قصد اقامه نداشته است هر گاه کسی در اول عزم قصد
نداشت که در بین مسافت اقامه کند لیکن در بین عزم قصد کرد در منزلی که ده روز بماند پس آن باید انکار
در محل اقامه است تمام کند و ظاهر آنست که ده روز شب صبح میشود بلکه اول طلوع آفتاب روز اول داخل
این محل شود در روز دهم که آفتاب بغروب کرد بیرون رود که شب اول و همچنین طلوع صبح آفتاب ... در
منا باشد اما باید روز را حساب بکند هر جز از طرفین اخیر باید دیگر روز را با و حساب کند و اظهر آنست
که هر چه را در عرف ده روز گویند اقامه میکند کافی است لیکن اقامه در دو جا میکند بر دو اوطن ... و ...
و ... نگاه ... و محل ... که اگر آن ... از ... تا ... هر چند ... حمص
باشد و همچنین ... ابتدای ... اقامه ... کسی از محل اقامه بیرون ... مکانی
که کمتر از مسافت ... آنست که در عرف ... آن ... اقامه ... میکنند
کم فاصله ... در ... اقامه ... اولی ... آنست ... که ... اقامه ... و اگر ... عرف ... میکنند

لم راز

که اراده قصد بیرون رفتن مثل اینکه برود بقریه دیگر ... باشد که کمتر از هشت فرسخ باشد و در آنجا ... روز یا دو روز
هم جائز است اگر منظور او این باشد که از آن قریه برگردد و ده روز تمام در این قریه بماند ... و هر گاه
و نماز و روزه او در رفتن و برگشتن و در آنجا هم تمام است و اگر اراده ... بر ... از ... مدان ... اقامت
و خلاف عظیم است از علما ... که هر گاه ... قصد هشت فرسخ ... از آنجا ... هر چند که از ... تمام ...
بنیت اقامه تمام کند و اگر اراده نکرده که بیرون رود ... مسافت فرسخ مسافت تازه ... هر چند ... اول است
قصر میکند و این ظاهر است از ... و ... در ... و ... در ... اقامه ... بیرون
دیگر ... و ظاهر آنست که همین که از ... اقامه ... برگشت ... و ... مسافت ... تصور کند هر چند
آن مسافت قصر ... رفتن و برگشتن ... و ... از ... آنست که ...
رفتن از ... اقامه قصر کند هر چه ... مسافت ... و ... آنست که در رفتن
این قریه تمام میکند و در برگشتن قصر میکند ... قصد رجوع ... اقامه ... و ...
و این در وقتی که از ... اقامه ... شرعیه شد ... این ... در ... که ...
محل ... و ... آنست که رفتن و برگشتن ... است و اظهر در نظر حقیر آنست
که رفتن و برگشتن ... و ... مسافت شرعیه ... در آن ...
... احتیاط در این مسائل ... و ... اگر کسی در ... قصد اقامه عشره نکند ...
از ... قصد ... رجوع ... نماز چهار رکعتی ... که ... نماز ظهر که ... است
نماز و روزه را تمام میکند و اگر ... از قصد اقامه ... بعضی گفته اند که اگر از محل ... گذشته است
... داخل ... تمام کند و اگر نه قصر کند ... محل ... اگر ... اظهر قول ...
هر گاه از محل ... گذشته ... نماز را ... و ... قصر میکند و اگر کسی ... نماز تمام نکرده ...

گرفته باشد و اراده برگردد ولی بعضی گفته‌اند که از کافرست روزه واجب است هر چند تمام کردن نماز پیش از رجوع از قصد
اقامه و بعضی گفته‌اند از کافرست مطلق و بعضی گفته‌اند از کافرست اگر بعد از ظهر رجوع کند از قصد اقامه و قول
اول اقوی است پس هرگاه اتفاق افتد که روزه واجب گرفته و نماز تمامی نکرده عمداً یا سهواً و بعد از تمام روزه
از قصد اقامه رجوع کرد پس بعد از آن نماز را قصر می‌کند و هم روزه فردا را افطار میکند پس کسی که تنها
وقت نماز چهار رکعتی وجود گذرد نموده هذا العهد و همچنین است نظر و عصر اکنون هم فایده نداده
بلکه الان حکم از برای نماز چهار رکعتی تمام است و اما هرگاه مسافر در بین نماز ظهر قصد اقامه کند پس آن
نماز را تمام میکند و کافی است که چنین نماز تمامی هم درست است پس کافی باشد یعنی هرگاه در بین نماز جلد از
فراغ از نماز پشیمان شد از قصد اقامه حکم اقامه او بر هم نمیخورد **بحث ششم** در قطع است در قصر که قطع
نمود سفر در بین این حد حضر و ادعا از ولی در عرف عادت که او را اهل بلکه حضر قرار داده و او را که وطن
اقامت و شغل مسکن و مسکن کرده‌اند او را در نظر داشته و اغراض بلد هم نمود در بعضی اوقات باینکه در ایام
عید او در وقت عزیمت مسکنی ونوع میانه و ثمال اینها و قطع علاقه از غیر آن هم میخواهد بر او و
پیران او در ای باشد یا باشد و همچنین است لازم این نیست که در این ملکی داشته تماماً یا خانه او خود داشته
بلکه کافی است او به کم آن نه اگر چه تا آخر عمر او بدین حضور در بلد دیگر این تعارف شامل ایام کن
متوطن پس کسی که در بلد معتاد بجز مرتضی مجاور شود و مقرره خانه قرار نداده است او را بر این است
کما دام العمر خانه او را که نه و نشنیده صدق نمی‌آید که در ای توطن کرده است و اما اگر کسی باشد که کوچ و عیال
و خانه هر سال میشود در زمستان متوطن میشود در وی توطن کرده و هرگاه آن به سال
است و تا آخر عمر خانه از ان مسکن هر سال بخود و وطن مقرر شد که گویا باشد مثل و ترانه شده که نیز شد
شامل اگر چنین قرار داده که در سالی شش ماه در بلدی باشد و شش ماه در بلد دیگر چنانکه اغلب اهل ولایت

در ییلاق و گرمسیر کنند بلکه میتوانند شد که گویا در هر دو وطن داشته باشند و در چهار قریه منزل هر سال ولایت باشد
که هر ضیعه از آنها برابر همه اینها العرف وطن است بیند و هر یک از اینها که رسید دیگر قصر نمی‌توانند که حکم
که منظور داشته باشد در حال اهل هر سال از جای سکنی باشند و در قصد توطن و اتفاق شود که دو یا بیشتر کند
در و قرار داد و گویا این منزل قصد اقامه ده روز نماز را تمام کند بلکه بعد از اینکه اراده توطن در آن کرده است
که وجود این نماز را تمام میکند در حضر و دار خواهر الغیر داعی ظاهر در نظر چه اینکه توطن بالفعل نموده است
و حصول توطن سابق برای وجود قطع علاقه از آن در حال کافی نیست و همچنین الظهر اینست که همینکه قصد
توطن و بنا را نموده که در آنجا دوام و استمرار او و ظاهر شد مثل بنای عمارت و بیع و اشتغال اگر در وقت
بلوغ و غیره که در آنجا بود و قصد اقامه تمام میکند در حضر بلد این وقت گذشته هم نماز تمام کرده
و حیا صدق قطع عرف است در حال خواه از اول جنابت که مقصود همیشه در آنجا ماندن باشد یا سالی شش
ماه ماندن باشد و خواه آن قصد او که منظور داشته که در آن مکان در هر سال بعد بگذرد تمام تحقق شده
باشد یا نشده و توطن سابقه قطع علاقه از آن حسب زائد و خواه در ای بیت سال ماندن باشد یا شش
ماه ماندن و لیکن مهر جهت بوده بینند که در کس نشستن او در جای توطن کرده است همین که بجا رسید تمام میکند هر چند
قطع علاقه از آنجا کرده باشد و دلیل ثابت و وضوحی که در الا چون بعضی از ثابتین دعوای اجماع کرده‌اند
اگر نتوانند در ای قصد اقامه ده کنند و تمام کنند و اگر نتوانند قصر و اتمام هر دو را بکنند احوط است و جمهور از علما
که کافی داشته‌اند مجرد توطن شش ماه را با وجود قطع علاقه و شرط کرده‌اند که در آنجا ملکی هم داشته باشد هر چند
یکدرخت هم باشد حتی اینکه بعضی از این ملک را شرط کرده حقیقه استطابن منزل کرده است و بعضی گفته‌اند که
منزل و بعضی از آنجا عبث تصریح کرده‌اند که در منزل مملوک بودن شرط است و خانه او بر دو علاوه هم خوب است
و اظهر در نظر حقیر اینست که هیچیک از اینها شرط نیست و همان صدق قطع عرفی در حال کافی است و وجه

مطلقا چنانچه در صدوق ترک حرفی زاده اند اگر شک [illegible] در سابق که هم بجهة نقل اجماع و گفته‌ایم احتیاط [illegible]
خواستن در عبارت که در این باب [illegible] و اما اگر مطلقا [illegible] و در اینجا [illegible]
اجماع در این معلوم نیست چنانکه واضح است [illegible] احتیاط در این باشد و در ترتیب نیست **بحث دهم**
در قصر [illegible] در این راه [illegible] و روزه [illegible] هر گاه به [illegible] رسیده [illegible]
و قصد ده روز هم [illegible] و روزه را قصر کند تا [illegible] تمام شود و همین کسی [illegible] تمام
باید که تمام کند [illegible] در این ماه [illegible] عقب [illegible] تمام شود [illegible]
حرفی تمام است [illegible] و در [illegible] هر گاه در [illegible]
[illegible] در این [illegible] حکم این [illegible] **بحث هشتم** [illegible] در قصر که آن
مسافر شغل و عمل او سفر باشد مثل مکاری و ملاح و امثال آنها [illegible]
که [illegible] دائم [illegible] علما [illegible]
و این [illegible] شرط [illegible] و بعضی دیگر گفته‌اند و بعضی [illegible]
عبارت گفته‌اند [illegible] معلوم [illegible] و [illegible] هم در آن
در عبارت [illegible] که در اول [illegible] پس هر گاه کسی [illegible] صادق آید که شغل او سفر است [illegible] خانه [illegible]
[illegible] تمام [illegible] و [illegible]
[illegible] مکاری [illegible] و ملاح و [illegible]
که [illegible] هم [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible]
و بعضی گفته‌اند که [illegible] و [illegible] جمع کنند [illegible] که شغل و عمل او

سفر است یا کسی از این [illegible] عرف بر او صادق آید حکم او این است که [illegible] بر این شرط که بعضی ذکر کرده‌اند
ظاهر نیست پس هر گاه کسی ده [illegible] یا [illegible] کند [illegible]
که مکاری [illegible] ظاهر نیست که [illegible] عرف او را مکاری [illegible] این است که [illegible] مکاری
[illegible] است که [illegible] تمام [illegible] اصل [illegible]
و اینها [illegible] کنند [illegible] تمام [illegible]
بسیار [illegible] این کار را [illegible]
و این [illegible] اول و دوم جمع کنند [illegible] تمام [illegible]
تمام کند [illegible] معلوم [illegible] هر گاه مکاری
و جمال [illegible] منزل [illegible]
[illegible] و [illegible] که آن [illegible]
که [illegible] تمام [illegible]
که شغل و عمل او [illegible] هر گاه [illegible]
[illegible] قصر [illegible]
[illegible] که هر گاه [illegible] ده روز [illegible]
ده روز [illegible] هر گاه [illegible] قصر [illegible]
علی [illegible] قصر [illegible] تمام
میکنند و [illegible] که هر گاه [illegible] ده روز [illegible]
ده روز [illegible] اجماع [illegible]

والبعضی روزه‌ی روزها را در غیر بلد خود قایم مقام قصد اقامت ده روز که از و بعضی ده روز مترددند بدل روزها
علی‌ای حال که از روی اعتبار آنها فاطمه از و بعض شاه هنوز در شده شغل الهی اثبت و مشهور علمای آنست که اقامه شده
ده روز که اجل نباید قصر می‌کنند و جمعی از علما قایل شده‌اند که هر گاه پنج روز یا بیشتر تا به ده رسیده باشند
نماز هر روز را قصر می‌کنند و روزه را بگیرند و نماز شب را تمام می‌کنند و اقوی قول اول است و اگر
احادیث در باب ... عدم ... در خصوص ... وارد شده است و مشهور آنست که فرقی میان این مسافت
نیست و خلاف نقل کرده از محقق که در کتاب مختصر النافع نقل خلاف کرده و ابن فهد علی ... آن
گذشته است که این خلاف در هیچ کتابی نیست ... علما ... **بحث نهم**
در کثرت ... سفر ... آن سفر ... اجداد و ... غلام از اقامت
حد و اعراض ... از ... اگر قصر کند آن ... و ...
که هر اشکال اینکه ... مال حرام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در نماز جمعه اولی است اما احتیاط در ترک [illegible] که نافله ظهر و عصر و وتیره هم سنت باشد اما روز [illegible] پیش
آن عبارت است در نماز [illegible] اتمام [illegible] و جمعی [illegible] از اول هرگاه کسی او را [illegible]
که درین اماکن نماز تمام کند و طلب [illegible] او قرار کرده در رکعت که [illegible] و سلام [illegible] **مطلب دوازدهم**
هرگاه در خانه وقت داخل شود [illegible] مکلف [illegible] تمام و نماز [illegible] که واجب
کرده کنند [illegible] که نماز [illegible] اول [illegible] و همچنین در [illegible]
هرگاه [illegible] وقت نماز داخل شود [illegible] نماز [illegible] نماز [illegible]
و در هر [illegible] و اقوی آن که مذکور شد والله العالم **مبحث سیم** در نوافل است و در آن
چند فصل است **فصل اول** در نوافل یومیه است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** عدد رکعات نوافل [illegible]
رکعت است [illegible] نافله ظهر است که قبل از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله عصر که پیش از نماز عصر باید کرد
و چهار رکعت نافله مغرب که بعد از نماز [illegible] باید کرد و دو رکعت نافله وتیره که نشسته می‌کنند و [illegible]
باید کرد [illegible] در رکعت [illegible] و هشت [illegible]
[illegible] هشت رکعت نافله شب [illegible] رکعت نافله شفع [illegible] یک رکعت نافله وتر [illegible]
از آن دو رکعت نافله صبح [illegible] و در کردن این نافله‌ها که [illegible]
و در [illegible] آنها [illegible] والله [illegible]
[illegible] **مطلب دوم** [illegible]
رکعت نافله مغرب [illegible] آنها و نماز مغرب [illegible] خصوصا تسبیح فاطمه زهرا
و [illegible] نافله مغرب [illegible] تسبیح [illegible]
[illegible] که [illegible] نافله صبح [illegible] آیه آخر آل عمران را [illegible]

ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار [illegible] و دعا [illegible] تحیت بخوانند و دوم
[illegible] سجده و راه رفتن هم مذکور شده است [illegible] و اول افضل است و خواب [illegible]
مکروه است **مطلب سیم** هرگاه نماز [illegible] نماز [illegible] و نافله شفع و وتر را [illegible]
ثواب نماز شب را در [illegible] در [illegible] است مثل اینکه [illegible]
[illegible] **مطلب چهارم** در روز جمعه [illegible] رکعت چهار رکعت [illegible]
دیگر و در [illegible] رکعت [illegible] عصر [illegible] و [illegible]
[illegible] و همچنین [illegible] شش رکعت آن را [illegible]
بکنند و شش رکعت [illegible] ظهر و [illegible] اول ظهر [illegible] جمعه [illegible]
[illegible] شش رکعت در اول روز و شش رکعت [illegible] ظهر و [illegible] عصر [illegible]
[illegible] **مطلب پنجم** [illegible]
در سفر نافله ظهر و عصر [illegible] که وتیره هم ساقط [illegible]
[illegible] **فصل دوم** در نماز [illegible] است [illegible]
[illegible] و خطبه [illegible] و در [illegible] و خطبه [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] که سه روز [illegible] روزه [illegible]
[illegible] جمعه [illegible] غسل کند [illegible] نماز [illegible]
[illegible] و [illegible] خشوع [illegible] و مردان [illegible]
[illegible] و ماه [illegible] کریه [illegible] امام [illegible]

[illegible] اقامه [illegible] اذان [illegible] اقامه [illegible] که [illegible]
[illegible] و همچنین هرگاه [illegible] اذان
[illegible] اذان و اقامه [illegible] **مطلب چهارم**
[illegible] که در [illegible] اذان و اقامه [illegible] در اقامه [illegible]
از [illegible] مکروه است [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] اقامه [illegible] اذان [illegible]
[illegible] اقامه [illegible] که اذان [illegible] و آرام [illegible]
[illegible] اقامه [illegible] و همچنین
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] در کلام عرب [illegible] و بعضی گفته‌اند [illegible]
والله العالم است و آن [illegible] و اما [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] و همچنین [illegible]
[illegible] اعراب و حرکت [illegible]
[illegible] و در آخر اسم [illegible] و آخر صلوة [illegible]
[illegible] اذان [illegible]
[illegible] اذان و اقامه [illegible]
[illegible] تسبیح [illegible]
[illegible] والله [illegible]

[illegible] و اوقات [illegible] هر کدام [illegible] و قطع [illegible]
[illegible] نافله [illegible] نماز [illegible]
خواندن دعا که والله [illegible] اذان و اقامه [illegible] اذان [illegible]
[illegible] اذان [illegible]
[illegible] اذان در حال نماز [illegible]
[illegible] والله [illegible]
[illegible] اذان [illegible] اول اذان [illegible]
[illegible] **مطلب پنجم** مکروه است سخن گفتن در اثنای اذان و اقامه [illegible]
در اقامه [illegible] قد قامت الصلوة [illegible] آن جمع که [illegible] جماعت کنند
[illegible] قد قامت الصلوة سخن گفتن [illegible]
[illegible] و بعضی علما [illegible] اقامه [illegible]
[illegible] هرگاه کسی سخن [illegible] اقامه [illegible] سخن گفتن [illegible]
[illegible] امام [illegible] صف [illegible] اشهد ان علیا ولی الله
[illegible] اذان [illegible] اذان [illegible]
[illegible] اذان [illegible]
مطلب ششم اگر ترک کند اذان و اقامه را [illegible] نماز [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
و اقامه را [illegible] نماز [illegible]

و اذان زن هم مستحب است اما بکوی منافات و در بعضی اخبار صحیحه هست که زن در اذان بتکبیر و شهادتین
اکتفا می‌تواند کرد و در حدیث صحیح دیگر در اقامه اکتفا بگفتن تکبیر و اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا عبده و رسوله و جایز است که زن از برای زنان اذان بگوید و اکتفا کنند و بعضی گفته‌اند
که مردان محرم می‌توانند باذان او اکتفا کنند بلکه بعضی بی‌جهت محرم هم کافی دانسته‌اند و مرد هم خالی از اشکال
نیست حضور مرد او اوز بلکه اظهر و اشهر در اخیر عدم جواز است و بعضی علی التفصیل گفته‌اند و آنچه حکم خنثی
هم حکم زن است مطلب چهارم ساقط میشود اذان در چند جا اول در نماز عصر و عشا است هر گاه کسی جمع کند
انها را با ظهر و مغرب لیکن اگر فاصله بسیار قرار دهد میانه دو نماز یا اگر نافله بکند اذان ساقط نمیشود
و سقوط اذان در اینجا رخصت است و لیکن ظاهر است و شاید بزرگ که ترک افضل باشد و اگر مشهور شده
که هر گاه دو نماز را در وقت فضیلت نماز اول جمع کند اذان را بنیت نماز اول بگوید و اگر در وقت فضیلت
دوم جمع کند بنیت دوم بگوید دلیلی از برای آن نیافتم دوم عصر روز عرفه در عرفات و عشاء مزدلفه
و جمعی گفته‌اند در اینکه سقوط اذان در اینجا کراهت است یا حرمت یا محض رخصت است و اظهر حرمت است
سیم عصر روز جمعه است خواه جمع کند آن را با جمعه یا ظهر یا تفریق کند و در کیفیت سقوط اذان در اینجا نیز خلاف
و احوط ترک اذان است چهارم کسی است که نماز را قضا بکند در یک وقت پس اذان در اول نماز
قضا بگوید و در باقی نمازها اقامه تنها بگوید و مشهور آنست که ترک اذان در اینجا رخصت است
و گفتن اذان افضل است و این در نظر حقیر خالی از اشکال نیست و بعضی متاخرین توقف کرده است و قول بکراهت
تکرار رجحان دارد و با عمل بر سقوط است پنجم مرکسی است که در مسجد در هر جماعت که اذان را ترک کند ششم
هر گاه بشنود اذان غیر را خواه آن اذان را از برای جماعت دیگر گفته باشند و خواه در مسجد و خواه در غیر
مسجد و خواه اذان تمام را بشنود یا آن را بگوید اکتفا کند حکم اقامه هم چنین است بلکه اقامه را باید کفت تمام در این

صورت

صورت اقامه را از سر گیرد و ظاهر این است که منفرد هم می‌تواند باذان غیر اکتفا کند و سقوط اذان
در اینجا رخصت است پس باز استحباب باقی است اما اینها در غیر اذان جماعت مخصوص است پس در اینجا امام
می‌تواند اذان را از سر گیرد و نه مأموم و آنچه بحکایت اذان معنی درست است و مشهور است هر گاه منفردی
اذان و اقامه گفته باشد و تحقیق کند که جماعتی دیگر بیایند و خواهند که نماز را بجماعت کنند اذان و اقامه را
از سر گیرد هشتم مشهور آنست که هر گاه جماعتی در مسجد جمع شوند و خواهند نماز جماعت کنند و جماعت دیگر پیشتر
از ایشان نماز جماعت کرده باشند و هنوز صفها متفرق نشده باشند جماعت ثانیه باذان و اقامه آنها اکتفا
کنند و بعضی از ایشان تصریح کرده‌اند که منفرد نیز می‌تواند اکتفا کند اما ظاهر احادیث دلالت بر حکم
داده بلکه و منفرد ظاهر است و وجهی از برای تخصیص بجماعت انچه در نظر حقیر است اما حال بر اشتراک
ظاهر است و اظهر است که اتحاد نماز معتبر است یعنی آنها که داخل میشوند همان نماز را خواهند بکنند
که آن جماعت کرده‌اند مطلب پنجم مشهور و اقوی آنست که فصول اذان هجده است الله اکبر چهار مرتبه و اشهد ان لا
اشهد ان لا اله الا الله دو مرتبه اشهد ان محمدا رسول الله دو مرتبه حی علی الصلوة دو مرتبه حی علی الفلاح
دو مرتبه حی علی خیر العمل دو مرتبه الله اکبر دو مرتبه لا اله الا الله هر یک از اینها را دو مرتبه بگوید و اقامه
هفده فصل است و فصول اقامه نیز مثل اذان است که دو تکبیر از اول ساقط میشود و یک تهلیل از آخر و در میانه
قد قامت الصلوة دو مرتبه بعد از حی علی خیر العمل افزوده میشود و هر گاه در سفر باشد یا عذری داشته باشد می‌تواند
این فصلها را در اذان و اقامه هر دو کم کند مثل اینکه اذان را یکی یکی بگوید و همچنین می‌تواند هر یک از فصلها را
یکی یکی بگوید در اذان و اقامه و در حدیثی هست که اقامه را تمام بگو و اذان را یکی یکی بهتر است از اینکه اذان
و اقامه هر دو را یکی یکی بگوید و واجب است که همان ترتیب که مذکور شد رعایت کند اگر عمدا تغییر کند باطل است
و اگر سهوا فصلی را بر فصلی مقدم دارد باید که در فصل پیش را بگوید و بعد از آن فصل بعد را بگوید و همچنین هر گاه

بعکس این گفته‌اند و ظاهر صحیح نیست و بعضی گفته‌اند که می‌تواند از سر گیرد و در صورت نسیان مادامی که از نماز فارغ
نشده است و احوط آنست که هر گاه داخل رکوع شود دیگر برنگردد و تا رکوع نرفته هر گاه چیزی از واجبات
کلام فراموش شود بجا آورد و مشهور آنست که هر گاه اقامه را گفته باشد از برای اذان تکلم کند و بعضی
اجماع هم بر این دعوی کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که از برای اذان نیز هم کراهت دارد و حکم آن از احادیث ظاهر نمیشود
و بعضی علما تخصیص داده‌اند این احکام را بموضعی که تعقیب واقع نشود در امام و منفرد و جماعت
مطلب هفتم جایز نیست تقدیم اذان بر وقت نماز در غیر صبح و اما در صبح پس مشهور جواز تقدیم اذان است و جمعی
منع کرده‌اند از آن هم و ظاهر از احادیث این است که جایز است اذان پیش از صبح که بگوید
اذان صبح نیست کرده و آن که گفته‌اند از برای نماز صبح بجهت تنبیه و اعلام و بیدار شدن مردمان است
و مشهور آنست که جمعی که منع کرده‌اند از اذان نماز صبح را منع کرده‌اند و آنها که اثبات کرده‌اند اذان اعلام
اثبات کرده‌اند پس بر اخیر در میانه نخواهد بود ابن جنید و ابن ابی عقیل و گفته‌اند که رسول خدا دو مؤذن
داشت یکی بلال و دیگری ابن ام مکتوم و آن کور بود پیش از صبح اذان میگفت و بلال در وقت طلوع صبح
اذان میگفت و آنحضرت میفرمود که هر گاه اذان بلال را شنیدید پس باز دارید خود را از خوردن و آشامیدن
پس بنا بر این اولی آن است که هر گاه اذان گوید پیش از صبح اعاده کند بعد از دخول وقت
مطلب هشتم شرطست در مؤذن بعد از آن اذان کافر صحیح نیست و اظهر است که اذان هم شرط است و ممیز
پس آن شرط نیست بلکه طفل ممیز اذان او صحیح است و از برای نماز او اکتفا میتوان کرد و در دخول وقت
و اذان طفل غیر ممیز صحیح نیست و همچنین اذان دیوانه و پیش گفتیم که اذان زن از برای زنان خوبست و غیر
آنها و مستحب است که مؤذن عادل باشد و صاحب آواز خوش و آواز بلند و اینکه صدا را بلند کند و اینکه
بعد از بلندی بایستد و رو بقبله باشد و اینکه باطهارت باشد و در وقت و اینکه کور نباشد و چند چیز است

ارکان

ارکان که هم هر گاه که کسی شک کند او را راهنمای کند و در جماعت اکتفا کند و اذان کسی که جاهل بوقت نماز است
هر چند که رسیدن وقت در وقت گفته شود اگر تحقق معتمد او را راهنمای نکند پس جایز نیست و در حرام اشتباه اذان
کسی که اجرت بگیرد در اذان گفتن اشکال است اظهر عدم جواز است و اجرت گرفتن واما روزی دادن
از بیت المال مسلمین پس کی منع نیست باب دوم در قیام است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجب است قیام
در همه نمازهای واجب و قیام در حال تکبیر احرام و نیت رکن نماز است که ترک آن عمدا یا سهوا نماز باطل میشود
و همچنین قیام متصل برکوع رکن است یعنی که باید که رکوع از قیام حاصل آید و غیر آن در بعضی اوقات
ظاهر میشود مثل اینکه شخص از ضعف عاجز شده از ایستادن و نشیند و بعد از قیام شروع در قرائت از جهت
قوت بیابد که می‌تواند بایستد پس باید برخیزد و راست بایستد و برکوع رود پس اگر در آن حال خم شده بحد
وجوب راست بایستد و برکوع رود و نماز او باطل است و همچنین مأموم هر گاه خواهد داخل شد در وقتی که
امام برکوع است باید تکبیر را بگوید در حال قیام و از قیام برکوع رود که اگر تکبیر را در حال رکوع رود
نماز او باطل است و قیام در حال تکبیر را هم در نیت شده است در اینجا این رکن داخل هم شده است و
قیام آنست که فقرات پشت که آن را صلب میگویند بر روی یکدیگر بوضع مستوی و استقامت قرار گیرند
پس در حال نماز خم نشود و پاهای را از هم نرسد تا نماز نیست هر چند ترک آن شرط است و واجب است که بر هر دو
پا بایستد و تکیه بر چیزی نکند بنحوی که اگر آن چیزی را بردارند بیفتد و بعضی مکروه دانسته‌اند تکیه کردن را و بنابر
عمل بر مشهور است و اما تکیه کردن بر چیزی مثل دیوار یا غیر آن را بر خواستن پس آن مکروه است و بعضی
این را هم مثل اول دانسته‌اند و اقوی ضعیف است و واجب است استقرار در حال قیام یعنی در وقتی که نماز را ادا کند
و حرکت ندهد بدن را مگر در جائی که تنفس شده مثل نماز جماعت در بعضی احوال چنانکه خواهد آمد
و اما اینکه کسی که سنگینی خود را بر یک پا بیندازد و گاه بر آن پا پس آن مکروه است و همچنین مکروه است که کاهل

یا رایجتر بکذارد و کاهی پس بکذارد و این در وقتی است که در خوف از ضرر استعمال آب رنج شود و اکر نه نماز
او باطل است در وقتی بیش فوت ولی اعادهٔ آن از روی احتیاط بر داده علما از قرار بکذارند **مطلب چهارم**
هر کاه کسی عاجز شود از ایستادن پس تکیه کند بچیزی و بایستد و اکر تواند بعضی قیام را بعمل آورد و بعد از آن بقدر
بعمل آورد و هر کاه قیام با خوف تواند بعمل آورد و اما راست ایستادن بقدر ممکن باشد باید بایستد
و هر کاه تواند قیام را بعمل آورد و اما رکوع و سجود را نتواند درست بجا آورد و اکر بنشیند رکوع و سجود را
درست می‌تواند بکند البته قیام را مقدم دارد و رکوع و سجود را بقدر ممکن در بجا آورد هر چند با شد و ایما
نمی و هر کاه قیام هیچ مقدور نباشد نشسته نماز کند و در صورت عجز از جلوس با حال خوابیده کند تکیه کردن آن
با حال خود چنانچه پس هر کاه داند که عاجز است از نشستن بیاید و ست بنشیند و هر کاه طبیب بکوید ایستادن
ضرر دارد و نمی تواند بعمل آید مکر آنکه از باب خوف علم بعدم ضرر حاصل شد و همچنین هر کاه بیم باشد
چند روز بخوابد یا بنشیند بجهت رفع آب چشم و غیر آن هر چند از ایستادن عاجز نباشد و ضرر رسیدن اعم
از هلاکت یا طول آزار یا زیادتی آن یا شدت کرفتن آن و در چنین صورت تمام رکعات قیام می‌تواند کرد
و در حکم مذکور است هر کاه از دشمن یا درنده بترسد یا در زیر سقف کوتاه محبوس شده هر کاه تواند که راه
رود و نماز کند یا بنشیند و نماز کند نشستن را مقدم میدارد و همچنانکه در صورت امکان از راه رفتن
و ایستادن با تکیه ایستادن با تکیه را مقدم میدارد و هر کاه از نشستن عاجز باشد تکیه کرده بنشیند و همچنین بسیار آنچه
کیفیت در قیام مثل آن را در نشستن ملاحظه کند و هر کاه از هر دو عاجز است بخوابد رو بقبله و دست
رکوع و سجود را اشاره کند و اکر از آنهم عاجز شود بپهلوی چپ بخوابد و روش مذکور و اکر از آنهم عاجز شود رو
بالا بخوابد مثل حال محتضر و اشاره کند و فرق در حکم رکوع و سجود در حق خوابیده آنکه سر بلند کند هر کاه
که هر دو را لیکن در اشاره بچشم بوده باشد و اکر از نشستن عاجز است بپهلو راست بخوابد و همچنین حال

آنچه و همچنین این هر کاه ضعف و قوت باید هر حالی از حال دیکر الا آنکه از حال شاق بیشتر در حال بالا بلند
از هم است پس اکر قبل از قرائت عاجز از ایستادن شود بنشیند و قرائت کند و هر کاه در بین قرائت ضعف
عارض شود مشهور آنست که در حال فرود آمدن هم قرائت بکند و بعضی کفته‌اند ترک شود تا بنشیند و علما اینکه
بجا آورد اول اظهر است و اکر از برای ضعف قوت بهم رسد پس ترک قرائت بکند تا برخیزد و اداء کند نماز را
بجا آرد و همچنین هر کاه از خوابیدن بنشستن منتقل شود و بعضی کفته‌اند که از تکبیر و اینکه کفت
و هر کاه بعد از تمام قرائت قوت بهم رساند باید برخیزد و راست بایستد و رکوع را بعمل آرد و طمانینه را
ندید قیام را واجب است **مطلب پنجم** در بیان نشستن در نمازهای شرعی در حال اختیار و رخصت که در آخر
سوره برخیزد و سوره را ایستاده تمام کند اکر چه دو آیه یا یک آیه باشد پس بر رکوع رود که ثواب نماز ایستاده برای
او نوشته می‌شود و ظاهر آنست که در نمازهای واجبی اکر کسی همین قدر ممکن آید یا دو آیه تواند بایستد در
چهار قرائت نمی واجب باشد که آن را در آخر قرائت بر هم که رکوع را از قیام بعمل آورد و مستحب است از برای کسی
که بایستد و اکر عاجز کند در نماز نافله رخصت هر رکعت کفته خواه نوافل یومیه باشد یا غیر آن
و در و تیره خلاف کرده از کلمات در این فضیلت نشستن و کویا خلاف در جواز هر دو نماز نشسته
در شرایط نشستن فرو ادای آورد و نافله در جایی که به پهلو خوابیده یا به پشت خوابیده باشد
در حال اختیار پس بعضی آن را جایز دانسته‌اند و آن اظهر است و در نشستن مختار است هر نحو که خواهد بنشیند
خواه مربع و خواه چهار زانو و خواه پاها را دراز کند و مکروهست اقعاء و تفسیر آن خواهد آمد و مستحب است
تربیع و بعضی آن را تفسیر کرده‌اند باینکه در حال نشستن دو قدم و دو زانو را بر زمین بگذارد و در حال
سر بلند در کیفیت رکوع نشسته دو کونه است یکی آنکه خم شود بحدی که نسبت او بنشستن کسی که راست نشسته
مثل نسبت کسی است که راکع است و نشستن راست ایستاده است و دویم آنکه خم شود بحدی که پیشانی او برابر محل سجده

او شود و اقل او است که پیشانی او برابر پیش روی زانوهای او باشد و ظاهر این است که اول اظهر است و احوط آنست
که را نهایا از زمین بر دارد و بعضی علما آن را واجب دانسته‌اند **مطلب ششم** بدانکه خواندن نماز خوابیده
شده است و در حال ایستادن بنماز و تکیه بچیزی یا بر جدار را بلند کرده و ظاهر کلام علما میان آنها اختلاف
فضیلت است که اکثر رخصت داده نکرده باشد و اکر آن تکیه جب و شانه خود را باد و نیز دو دستها خود را
بلند و برود بر زانوهای خود بکذارد برابر زانوها و نظر او بکاه سجده باشد و حالت و کمال را در وجوب
الحمد بخواند و نشست نباشد و خاشع و خاضع باشد و چشمها را بزیر اندازد و بجای انکاه نکند
و بجانب چپ و راست ملتفت نشود و دل را مشغول بنماز نماید و مثل بنده که نزد پادشاهی باشد که در پیش روی
پادشاه زانو بگذارد البته در نهی دعا را و ما تنزه کارکن است که نماز را رد باطل میکند که کویا دیگر از او اصلی غم کرده
نماز و ابرو ریش و دست خود بازی نکند و انگشتان خود را نشکند و یکی از آنها مقدم پای خود نکذارد و سایر
بکذارد و زیر انگشتان پاها هم بقبله شود و پنهان نکند و دهان کشاده نکند و زن پاهای خود را از هم جدا نکند
و دستهای خود را بر سینه خود بچسباند بلکه آن بجهت ستر و متصل بسینه بکذارد و بعضی چنین فهمیده از کرده دستهای
خود را بر روی رانها بکذارد و این درست و اما تکفیر در حال نماز پس مشهور و اقوی حرمت آنست بلکه
نماز باطل میشود بآن و تکفیر چنانکه در حدیث صحیح وارد شده آنست که کسی دست راست را بر پشت دست چپ
بکذارد و بعضی کفته‌اند که چپ را بر راست کذاشتن همین حکم دارد و ظاهر آنست که فرقی نباشد میان آنکه
دستها را در بالای ناف بکذارد یا پایین و بعضی تعمیم کرده‌اند باینکه فرقی نباشد در آنکه حایلی میان دستها
باشد یا نه و بعضی اشکال کرده‌اند در کذاشتن دست بر روی ساق دست دیکر هم و احوط اجتناب از همه است
و آنچه مذکور شد در حال تقیه است و در حال اضطرار حکم دیکر است که واجب است بجا آوردن آن که کند
در حینی که نماز را در هم باطل شود و تیغ طاهر و فیها است که تطبیق هم حرامست یعنی کف را در کعبه دا بر دیکری

بکذارد و میان زانوهای خود بکذارد و دعوی اجماع بر آن کرده است **باب سیم** در نیت و تکبیر و قیام و احکام
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در واجب نیت در نماز و تحقیق آن در در ذکر کرده و حاصل کلام
در اینجا این است که آنچه میزان فعل است از نماز باید قصد کند و همین که نماز معین شده در نظر او قصد کند که از برای رضای
خدا است پس هر کاه مکلف در اول ظهر مشغول ذمه بنماز دیکر نباشد و اداء نماز دیکر بر او نبوده باشد
معین است در نظر او که نماز ظهر می‌کند هیچ کاری است پس همین که میداند که نماز ظهر را میخواهد بکند برای اخدا
و این قصد را دارد بجا بیاورد اکر و اکر کاهی نماز قضا میکند و محتاج است باینکه تعیین کند که اینکه قصد ادا است
حکم نماز ادا است نه قضا پس باید قصد ادا بودن را بکند و همچنین هر جا که تعیین فعل در ست از غیر است
از وجوب و استحباب و ظهر و عصر و قضا و ادا و غیر اینها باید در نظر داشته باشد و قصد کند و قربت او کره
و معنی قصد قربت و سایر احکام نیت ذکر شد و در این مقام است تکبیر نیست که نیت حدوث نماز از اول
او تا آخر کسی عارض نشود و با همان قصدی که داخل شده بود و واجب است استدامهٔ حکمی تا آخر نماز یعنی قصد کند
که می‌کند نماز را پس اکر در بین نماز قصد کند خروج را یعنی بکوید که از نماز بر کردم اما کارهای منافی نماز شد
بجا نیاورده و ظاهر آنست که نماز او باطل میشود و اما اکر تردید کند و بکوید که نماز را میکنم یا بر میکردم
از نماز است پس در این اشکال است و ظاهر بطلان است و اما اکر خروج از نماز را معلق کند
بر چیزی که یقین است که حاصل میشود بر وقوع آن در بین نماز مثل اینکه مثل صلوات بکند
و اکر معلق کند بر چیزی که ممکن است که واقع شود یا نه پس در این اشکال است و احتیاط در اتمام و اعاده است و اما
آنچه شارع تجویز کرده است قطع نماز را در آن پس تعلیق بر آن ضرر ندارد مثل آنکه بکوید اکر طلبکار یا کسی دیکر آمد
که بعید نماز را قطع میکنم و او را اصلاح کنم و امثال اینها پس آن ضرر ندارد هر کاه قصد فعل منافی نماز بکند
مثل اینکه قصد خوردن بکند یا قصد حرف زدن بکند آنچه اظهر است باطل نشدن است تا آنکه بکند

نماز ظهر نیت شود و اظهر آنست که اگر غافل است از نیت آن منافی نماز نیست پس اولی عدول نمی‌کند و اما اگر شک کرد در آن
پس اگر در شک ساقی بوده نماز بعد از فراغ نیت باطل است نماز لعصر خروج در نیت چنانکه اظهر آنست پس اظهر در نماز نیت باطلان
خواهد بود و اما اگر صحه کند بخوانی در نماز غیر نماز را شک یکه تکبیر بگوید و قصد خیر کند اگر چه خوف آن ضمیر کند
یا رکوع کند و قصد آن داشت چیزی را هم دهم که بدو بر آن باطل کند پس چه از علماء حکم بطلان کرده اند
و اما این خبر را بی فایده باید دانسته و در این در دو رکن شک در رکعت که لکه اعاده عبث است و در رکن می‌شود
و اما در غیر رکن مثل قرائت و ذکر رکوع و امثال آن پس اظهر بطلان است هر چند اعاده لبس مبطل خصوص
در وقتیکه متمیز نیت ربا باشد در احتمال صحت در صورت اعاده در وقتی و آن که اول اولی فعل کند تعلیل
در وقتیست که بگوییم قرائت زیادتی با ذکر زیادتی در نماز مضر است پس حضور نماز چنین و قرائت و ذکری که بقصد
قربت بجا آورد باطل اگر از رفع ابانند و اما صورت اکمال بر جواز مطلق ذکر و قرائت در نماز مسامحه است
و قرائت و ذکریست که بقصد قربت بجا آورد مثل اینکه قصد مثل یا بیا نماید و اما هر گاه ذکر چیزی بکند بقصد
اعلام غیر مثل سبحان الله و الله اکبر یا آیة قرآنی بخواند بجهة اعلام پس ظاهر آنست که ضرر ندارد و اما حکم
ضمیر در این کار رد قول است تجویز پس ظاهر آنست که آنها را هم بقصد قربت ضمیمه کند و شاید کدام در آنها اصل است
باشد **مطلب پنجم** جایز نیست عدول کردن از نمازی بنماز دیگر مگر در چند
موضع اول عدول از نماز لاحقه بنماز سابقه مثل اینکه نماز عصر کند بخاطرش آید که نماز ظهر را نکرده است عدول
می‌کند و چنین قرار میدهد که همین نماز ظهر بوده و بعد از تمام نماز عصر را می‌کند و همچنین عشا و مغرب اما
هر دو ادا باشند یا هر دو قضا یا اول قضا و دوم ادا باشد مثل اینکه در نماز صبح بخاطرش آید که نماز عصر را
نکرده است چنین قرار دهد که این نماز عصر بوده و آن را چهار رکعت تمام کند و ظهر اینکه صبح را بعد بکند و همچنین
هر گاه عشا را فراموش کرده تا داخل نماز صبح شده و بخاطرش آید صبح را فراموش کرده تا داخل نماز ظهر شده و اما

علی التعیین در یکی نماز قضا باشد و خواه عدول کند بنماز ادا که باید در آن قصد کند یا قصد آن نیت قضا است و قول
دوم قصر است که هر گاه وقت نماز حاضر تنگ نباشد عدول کند و نماز قضا را تمام کند و بعد از آن اوراد کند
و هر گاه وقت حاضر تنگ باشد پس آن قضا را بر هم زند و حاضر را بجا آورد و اگر دانند که میتوانند آن را
در وقت بجا آورد هر چند یک رکعت باشد و اگر وقت وفا کند حتی یک رکعت هم در آن صورت عدول در جواز
نیست تردد و احتمال است و اظهر عدم عدول است و اظهر اتمام قضا نماز حاضر را اگر نفس دهد **دوم** عدول
از ماموم بودن بامام در وقتیکه امام میرد یا عارضه او رو دهد که از نمازش بماند از کرده و اقتدا کنند
و نماز را تمام کنند **سیم** عدول از ماموم بودن بمنفرد شدن که در کدام و این در صورتیست که عذر مثل اینکه تشنگی اکبر
یا شغل ضروری که تخلف از آن ضرر داشته باشد و اما بدون عذر جایز است در صورت عدول
نیز مشهور جواز است و علامه دعوی اجماع بر آن کرده ولیکن احوط آنست که بی عذر منفرد نشود **چهارم** عدول
از تنهایی بماموم شدن و شیخ طوسی دعوی اجماع جواز آن کرده و منع نقل است **پنجم** عدول از اقتدا بامامی
بامامی دیگر و اقوی آنست که جایز نیست مگر در صورتیکه عارضه با امام رو دهد چنانکه در صورت دوم عدول
نکند **ششم** عدول از فریضه بنافله از برای کسیکه ترسد جماعت فوت شود که فریضه را میکند اگر نیت کند
و بعد دو رکعت نافله تمام میکند و این در وقتیست که نماز نافله سه رکعتی نکرده باشد مثل اینکه هر گاه در رکعت سیم نماز ظهر
در حال رکوع شروع کرده باشد این کار را بکند و اگر در بین قرائت باشد و ترسد که جماعت بسر برسد و سلام
بگوید و ملحق شود بجماعت و همچنین کسیکه در روز جمعه فراموش کند قرائت سوره جمعه را او سوره دیگر شروع داد
هم نیت را بنافله میکند و در رکعت تمام میکند و نماز ظهر را با جمعه بنماز میکند **هفتم** عدول از قصر بتمام
هر گاه در بین نماز قصد اقامه بکند و اما از اتمام بقصر پس مشهور نیز جواز است و اما در وقتیکه در رکعت
اول شک و هنوز نماز تمام نکرده باشد محل تأمل است و هر چند در این مرتبه ام و بعضی مراضع دیگر هم استثنا

کرده اند که دلیل بر آنها واضح نیست و بدرستی که مرضع عدول اثنا عشر است و بعضی بعد از فراغ هم جایز دانسته اند
در جایی که مکلف نماز ظهر و عصر را بیک نیت در نماز بجا آورده و سهوا نماز ظهر را بعد از نماز عصر صحیح دانسته که چهار رکعت
عدول بعد از فراغ از عصر بظهر کند و عمل آن خوب است **مطلب ششم** تکبیر احرام واجب و رکن نماز است
هر که آن را عمدا یا سهوا ترک کند نماز باطل میشود و همچنین زیاد کردن آن پس هر گاه دو تکبیر بگوید نماز او باطل است
هر گاه سه تکبیر بگوید صحیح است و بعضی گفته اند تکبیر دوم مبطل نماز است اما باطل نیست پس قصد دوم صحیح خواهد
بود و این ضعیف است و صورت آن هر گاه عمدا بگوید و واجب است که تکبیر را بلفظ معهود بگوید که الله اکبر است پس اگر بگوید الله الاکبر
و الله الجلیل و غیر آن صحیح نیست و عمدا اگر هر دو را قطع کند از ما قبل و وصل کند و همزه الله را اشباع کند
و همچنین مخرج حروف را ادا کند و هر گاه عاجز باشد از این لفظ سعی کند تا یاد گیرد و اگر عاجز باشد از ترجمه
آن را بعربی گفتن ادا کند بهر لغتی که تواند ادا کند و اگر هیچ نتواند زبان خود را حرکت بدهد و اشاره
کند و سنت است که دستها را حین تکبیر بالا ببرد و بعضی واجب گفته اند و احوط آنست که ترک نکند و
امام جماعت تکبیر را بلند بگوید و این استحباب مطلق است اما تحقیق حاصل میشود بهر یک از وجوه که دستها
دست را با ابتدای تکبیر بر دارد و وقتی دست برابر بناگوش رسید تکبیر تمام شده باشد و اکثر اخبار ظاهر میشود
که بعد از تکبیر هم میتوان دست انداخت و سنت است که انگشتها را بهم بچسباند و کف دستها را رو بقبله کند و انگشتان را
بهم بچسباند و بعضی گفته اند که انگشت ابهام را از سایر انگشتان جدا کند و در برابر یکدیگر بچسباند و این هم خوبست
و سنت است که تکبیر را بلند بگوید هر گاه امام باشد و ماموم آهسته بگوید و منفرد مخیر است و بعضی مطلق سنت دانسته اند
و سنت است شش تکبیر دیگر بغیر تکبیر احرام و اما نیز آنها را آهسته میگوید بنا بر اختیار داده اند که هر یک
از هفت تکبیر را خواهد تکبیر احرام قرار دهد و در افضلیت خلاف است بعضی گفته اند که افضل آنست که اول
تکبیر احرام قرار دهد و جمعی گفته اند آخر را تکبیر احرام قرار دهد و در مصباح شیخ طوسی نقل شده که آخری

ستین است از این که تکبیر احرام و اظهر در نظر جمعی منضبط تکبیر آخر است چنانکه از عبارت فقه الرضا مستفاد میشود
و اما در جمیع ده تکبیر و اما در سکه تکبیرات نماز بجا آورده بهر نحو که است تکبیر اینها در سفر آید و اینکه
شش تکبیر را در نماز بین تکبیر ششم تکبیر احرام خواهد بود و سنت است که تکبیر اول را که گفت بگوید اللهم انت
الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی لا شریک لک ربی انی عملت سوءا و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی
فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت و بعد از آن دو تکبیر دیگر بگوید لبیک و سعدیک و الخیر
فی یدیک و الشر لیس الیک و المهدی من هدیت عبدک و ابن عبدیک منک و بک و لک و الیک لا ملجأ
و لا منجا و لا مفر منک الا الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت
بعد از آن دو تکبیر دیگر بگوید و بعد از آن بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بعد از آن شروع بقرائت
کند و بعضی علما گفته اند روایتی وارد شده که بعد از تکبیر ششم بگوید رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی ربنا
و تقبل دعاء ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب و در روایتی هست که بعد از تکبیر
احرام بگوید یا محسن قد اتاک المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء و انت المحسن و انا المسیء فبحق
محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی بنابر آنچه اخبار بکند بهتر است که پیش از تکبیر بخواند
پس همینکه آنرا بگوید تکبیر ششم را بگوید رب اجعلنی مقیم الصلوة را بخواند و این دعا را بعد از تکبیر احرام
بگوید و اگر بعضی این شش تکبیر را در هر نماز سنت دانسته اند و بعضی مخصوص فرایض دانسته اند
و بعضی مخصوص هفت جا قرار داده اند اول هر نماز واجب و اول رکعت از نماز شب و در مفرده وتر و در
اول رکعت نافله ظهر و در اول رکعت نافله مغرب و در احرام و ویتره و قول اول اظهر است و گفته در
موضع تکبیر ترتیب و این سه نافله هم نکته است از این رو در نوافل تکبیر ترتیب **مبحث چهارم** در قرائت است و در آن چند
مطلب است **مطلب اول** واجب است خواندن سوره فاتحة الکتاب در هر نماز واجب و فرض در هر حال

نماز او درست است از برای کسی که تنها نماز می‌کند و برای شکیات در هر رکعت نماز صبح کند و در رکعت اول
هر سه رکعتی و چهار رکعتی و باطل می‌شود نماز به ترک آن عمداً و اگر فراموش کند یا اگر در قنوت یا در رکوع
رکعت یا طرف آن پس نماز او صحیح است و هرگاه پیش از رکوع رفتن یادش آید باید قرائت را بجا آورد
و اگر چیزی لبعض آمده مثل سوره و قنوت و غیر آن نظر از آن هر مرتبه بجا آورد و در صورتی که عمداً ترک کند
فاتحة الکتاب و داخل سوره شود نماز او باطل است و هر چیز در رکعت و فاتحه را بخواند و در صورتی که سهواً
ترک کند فاتحه را و داخل سوره شود و یادش آید برگردد واجب است که همان سوره را که اول خوانده از سر
بگیرد بلکه سوره دیگر هم می‌تواند خواند و اگر همان را بخواند شاید احتیاط است و اگر وقت داخل سوره شد
شک کند که آیا حمد را خوانده است یا نه پس جمعی برآنند که برگردد و حمد را بخواند و اولی در نظر حقیر این است
که برنگردد چنانکه جمعی دیگر از علمای اخیار آن را گفته‌اند بلکه در نظر حقیر بر هر شکی که اگر کسی در بعضی
آیه شک کند بعد از آنکه داخل آیه دیگر شده است که آن نیز برنگردد بلکه آنکه احادیث صحیحه دلالت دارد
بر اینکه هرگاه فارغ شدی و داخل شدی در چیز دیگر و شک کنی تو چیزی نیست و بعضی علما چنین فهمیده‌اند
که مراد از چیز فعل عمده است از افعال نماز مثل قرائت و رکوع و سجود نه اجزاء و اولی آنچه
دلیل واضحی بر این نیست و بعضی دیگر گفته‌اند و لهذا این را احتمال واجب گفته‌اند هرگاه کسی شک
در حال قرائت کند در قرائت باید برگردد و این نیز دلیل واضحی ندارد و خلاصه مقتضای قواعد
عمومات این است که هرگاه کسی در چیزی شک کند باید آن را بجا آورد الا آنچه یقین است مخصوص شده و لیکن
این احادیث صحیحه دلالت بر عدم اعتنا به آن می‌کند در وقتی که داخل در چیز دیگر می‌شود و الله العالم بأحکامه
مطلب سیم بدانکه در نمازهایی که واجب است خواندن فاتحة الکتاب دو مرتبه اگر دو سوره بخواند و هرگاه
سوره را تبعیض کند در دو رکوع این نحو که یک سوره را پاره پاره کند و هر پاره را بر آن هر رکوعی بخواند

براد

بر دو مرتبه واجب است که حمد بخوانند مثلا در رکعت اول حمد می‌خوانند و بعد از آن می‌گوید بسم الله الرحمن الرحیم
انا انزلناه فی لیلة القدر و به رکوع می‌رود و بعد از آنکه راست شد می‌گوید و ما ادریک ما لیلة القدر و بعد
قنوت به رکوع می‌رود و در رکعت سیم می‌گوید لیلة القدر خیر من الف شهر و همچنین تا آخر و بعد از کمال سجده
برمی‌خیزد و از حمد بخواند و ابتدا در سوره دیگر همین نحو می‌کند و به همین نحو تمام می‌کند و در تبعیض
یک آیه و بیشتر می‌تواند اکتفا کند و جایز است تبعیض در هر رکعت و جایز است تمام کردن سوره در هر
رکعتی و جایز است که در یک رکعت پنج سوره تمام بخواند و در رکعت دیگر تبعیض کند سوره که پنج آیه
باشد و جایز است که تفریق کند در هر رکعتی از آن بعضی یک سوره تمام بخواند و بعضی دیگر پاره پاره سوره
و احوط آن است که در صورت تبعیض حمد را نخواند الا به سوره تمام شود و احوط آن است که سوره را که در رکعت
اول قطع کرده آن را بخواند آن را در همان رکعت تمام کند خواه سوره دیگر را نخوانده یا خوانده باشد
و همچنین احوط این است که تا سوره را تمام نکند سوره دیگر نخواند بلکه سوره را که بعضی آن را خوانده است هم از سر
بگیرد تا آن را تمام کند و نهایت احتیاط آن است که در هر رکعتی حمد و پنج سوره تمام بخواند یا حمد و یک سوره پاره پاره
والله العالم مطلب چهارم در بیان علما در اینکه مخیر است در رکعت آخر سه رکعتی و دو رکعت آخر
چهار رکعتی که حمد بخواند یا ذکر کند و نهایت در اول اینکه ذکر چه چیز است و چند مرتبه است
دویم در اینکه کدام افضل اند و در هر یک از اینها اقوال مختلفه نقل کرده‌اند و اظهر در نظر حقیر آن است که مطلق
ذکر کافی باشد از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و امثال آن و احوط آن است که این عبارت بگوید که سبحان الله
والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و از این احوط آن است که این عبارت را سه مرتبه بگوید و در قنوت
امام و منفرد ... واجب و آن
ضعیف است و ... اقوال مختلفه است

و اظهر در نظر حقیر آنست که تسبیح افضل است خواه امام باشد و خواه ماموم و حدیث دلالت که افضل
و حدیثی در این باب نیست که تسبیح سه مرتبه لیکن بهتر آنکه بعضی گفته اند که این اول افضل است و افضل از آن
پنج مرتبه و بالاتر از آن هفت مرتبه است و اکثر این نیست و هرگاه در حمد اند عدول از حمد به تسبیح یا عکس
همچنین شروع کند در یکی از اینها و خواهد برگردد و آن دیگری را بخواند اشکال است و احوط ترک
است و همچنین اگر معلوم است که یکی از اینها را بخواند فراموش کرده و دیگری را خوانده و در اثنای آن یا بعد از
اتمام بخاطرش آمد در این نیز اشکال است و در رجوع اقوی است که رجوع کند به نیتی که اول کرده
یا اگر چنین را که بعد اخواند در مرتبه او بر کجا باشد و احوط است که قصد وجوب نکند و این الحقیقه قربت
بکند و هر گاه کسی از دو رکعت اول قرائت را فراموش کرده باشد واجب نیست که در دو رکعت آخر بخواند
بلکه مخیر است میان قرائت و تسبیح و اگر شک کند در عدد تسبیح بنا را بر اقل بگذارد و ملاحظه کند
اخفات در تسبیح و احوط بلکه اقوی است که اخفات کند مطلب چهارم واجب است خواندن یک سوره تمام بعد فاتحة
الکتاب در هر دو رکعت اول نماز واجبی در حال اختیار و قول استحباب آن ضعیف است و همچنین قول بجواز
تبعیض یعنی بعض سوره را خواندن نیز ضعیف است و احادیثی که در این وارد شده محمول است بر تقیه
یا اضطرار و همچنین جایز نیست قران یعنی دو سوره خواندن در نماز واجبی بعد حمد و در نماز سنتی
هر قدر که بخواند و اظهر آنست که دو سوره و بیشتر خواندن در نماز واجبی مبطل نماز است و بعضی علما
تفریع کرده اند بر اینکه زیاده بر یک سوره خواندن و چیزی دیگر هم همین حکم دارد بلکه یک سوره را بار
خواندن یا بعضی از آن را هم دو بار خواندن هم همین حکم دارد بعضی اخبار هم دلالت بر آن دارد و احوط
حکم اقوی است که ملاحظه این را هم بکند و مراد از قران در اینجا آنست که بقصد قرائت سوره
بلکه حمد بخواند اما گر آیه در بین قرائت بخواند بقصد ذکر و دعا پس آن قران نیست بلکه اخبار دلالت

رجوع از آن دارد و همچنین قرائت در حال قربت و غیر آن الحمد لله هر چند سوره تمام باشد
بلکه صریح است که هر گاه بقرائت سوره بخواند یا بعض سوره دیگر بخواند اما نه بقصد قرائت سوره
که بعد حمد فرمودند از جمله خلل نیست لکن قرائت قرآن است و خواندن باطل نیست اما احوط ترک است
و بعضی از علما تفریع کرده اند که چند حرف در هیئت جایز است قربت خواندن بعضی آیات
و در اینکه قصد کند اول ولی کسی را که میخواهد و اقوی فساد نماز است بلکه بعضی گفته اند و احوط
است که سوره تمام دیگر در نماز واجبی بخواند هر چند در قربت و بخوان باشد و جایز نیست که در نماز
سوره طولانی بخواند که بخواندن آن وقت الا نماز فوت شود هر چند که یک رکعت تمام باشد و وقت
در حین وجه علم همین ظاهر است که بمجرد شروع در آن نماز باطل میشود چنانکه بعضی علما تفریع
آن کرده اند با اگر گمان داشته که وقت وسیع است و بعد از شروع معلوم شود که وقت تنگ است از آن
سوره دست بردارد هر چند از نصف گذشته باشد و سوره دیگر بخواند و مراد آنکه سوره والضحی و الم نشرح یک سوره
حساب میشود و همچنین سوره لایلاف و الم تر کیف هر گاه در نماز واجبی بخواند باید هر دو را با هم بخواند
و بیکی اکتفا نکند و بسم الله الرحمن الرحیم را ما بین آنها بخواند و بعضی قایل شده اند که بسم الله سوره
دوم ساقط میشود و این ضعیف است مطلب پنجم جایز نیست خواندن سوره که سجده واجب دارد در نماز
واجبی و نماز باطل میشود بخواندن آن خواه اکتفا کند یا سوره دیگر هم بخواند و بعضی علما تفریع کرده اند
که شروع کردن در آن نماز باطل میشود هر چند سجده را نخوانده باشد و این سخن قوی است و اگر سهوا بخواند
پس اگر قبل از خواندن آیه سجده بخاطرش آید عدول کند بسوره دیگر هر چند از نصف گذشته باشد و اگر بعد از تمام
کند سوره را پس بعضی گفته اند برای سجده اشاره کند و بعد از نماز قضای سجده را بکند و بعضی گفته اند از نماز
در میان اینجا و بعضی گفته اند نماز را تمام کند و قضای آن سجده را بعد از نماز بکند و دلیل هیچ کدام

و ضعیف است و احوط آنست که سجده کند و نماز را تمام کند و نماز را اعاده بکند و اگر سهوا آیه سجده را از
بخاطرش آید هنوز سوره تمام نشده پس آن نیز احتیاط مذکور را بکند و ممکن است که او در نیت حکم
از سجده عدول کند بسوره دیگر از اتمام نماز بکند و اما در نماز های سنتی پس میتوان خواندن
آنها و در وقتیکه آیه سجده را خواند سجده بکند پس اگر سجده در آخر سوره است برخیزد و سوره حمد بخواند
و برکوع رود و بعضی گفته اند سوره دیگر یا آیه بعد حمد بخواند و برکوع رود و اگر تتمه از سوره مانده است
برخیزد و آن را تمام کند و برکوع رود و هرگاه فراموش کند سجده را هر وقت که بخاطرش آید از آنجا بکند
تتمه بدانکه سجده های که در قرآن است پانزده است چهار واجب و باقی سنت اما واجب پس در
چهار سوره است در الم تنزیل و حم السجده و در حم فصلت و در آخر سوره
والنجم و اقرأ باسم و اما سنتها پس آن در اعراف است و در رعد و ظلالهم بالغدو والاصال
و در نحل و یفعلون ما یؤمرون و در بنی اسرائیل یزیدهم خشوعا و در سوره مریم خروا سجدا و بکیا
و در حج ان الله یفعل ما یشاء و در موضع دیگر حج وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در فرقان و زادهم
نفورا و در نمل رب العرش العظیم و در ص و خر راکعا و اناب و در اذا السماء انشقت و اذا قرئ علیهم
القرآن لا یسجدون و در وقت تلفظ بکلمه سجده سجده نکند بلکه وقتی که آیه تمام شد سجده کند چنانکه بر اکثر
ان کلهم و سجده واجب بر کسی است که خود بخواند آیه را یا گوش بدهد بکسی که میخواند و لیکن اما اگر
بگوش او رسد بدون آنکه گوش داده باشد پس در آن خلاف است و اظهر در نظر حقیر وجوب است و در غیر
عزایم مطلقا مستحب است و اظهر آنست که طهارت شرط آن نیست بلکه زن حائض و جنب و امثال هم
سجده میکنند و احوط آنست که حائض گوش ندهد به آیه سجده و اگر شنید سجده را بکند و قضا هم بکند
و اما ستر عورت و ... و استقبال قبله پس ظاهر عدم لزوم آنهاست و اظهر نیت اگر بعضی

احادیث بر آن ... که توجه بقبله واجب در وقت ... باشد و احوط آنست که ترک نکند و اما وضع غیر پیشانی
از اعضای سبعه بر زمین و سجده کردن بر چیزی که صحیح باشد سجود بر آن پس در آن اشکال و خلاف است هر چند
دلیل بر لزوم آنها قایم نشده و اما احوط مراعات آنهاست و بهر تقدیر واجب مکان پیشانی بر زمین
گذاشتن است ... و در وقت ... میکند
و تکبیر احرام ندارد و تشهد و سلام هم ندارد و در وقت برداشتن از سجده هم تکبیر واجب نیست بلکه
سنت و بعضی واجب دانسته اند و از این احوط است و مشهور است که ذکر بجود ... واجب نیست و احوط
نیست که ترک نکند و ذکر سجود نماز هم ... و مستحب است که در ذکر سجود بگوید لا اله الا الله حقا
حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا
و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر و احوط آنست که نیت سجده را در وقت ...
و بعضی در وقت سر برداشتن ... و وجوب سجده فوری است بعد از تمام شدن آیه فورا بکند و اگر نکند گناه
کرده است و باید بجا آورد هر وقت که ... در کار نیست و همچنین سجده ...
خواندن و شنیدن سجده علیحده واجب خواه از یک مرتبه بیشتر سجده کرده باشد و خواه نکرده باشد
مطلب ششم واجب است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در اول حمد و سوره و آن جزء است از هر سوره که در قرآن
است بغیر سوره برائت که در اول آن بسم الله نیست و واجب است خواندن حمد و سوره بر نحوی که وارد شده
بلفظ عربی و باید که هیچ حرف آن کم نکند هر چند یک حرف ... و بعضی ...
خالی از اشکال نیست و همچنین اعراب از ضمه و فتحه و کسره و سکون و غیر اینها هم را مراعات کند
است که تغییر اعراب ... هر چند باعث تغییر معنی نشود بلکه هر چند ...
و جایز است خواندن قرآن بهر یک از هفت قرائت مشهوره که ...

ذکر کند تکبیر و تسبیح و صلوات و تهلیل و اگر آن را هم نتواند ترجمه حمد را بگوید و اظهر آنست که باید ذکر بقدر حمد باشد
و کسی که گنگ باشد بهر نحو که ممکن است بجا آورد و مشهور آنست که زبان خود را حرکت دهد و دل خود را بآن بندد
قرائت و بعضی اشاره بانگشت را هم زیاد کرده اند و واجب نیست بر وجهی که همه را بشمرد و … ترتیل قرائت
یعنی بتأنی و آرام خواندن بر وجهی که حروف ظاهر شود و … مستحب … چنانچه نقل شده بعمل
آورند مگر در جایی که از ائمه علیهم السلام … و در علیهم السلام و محسنانی که قرآن
عجب … از تعجیل … آنها … در … که از … لازم و … متصل … عام
و اظهار … است که هر گاه بخوانند آیه که در آن ذکر بهشت … سؤال کند و هر گاه ذکر آتش
… پناه بخدا … که … که … و محقق … سوره … قل هو الله احد را
بیک نفس خواندن فایده و ام … آیه … بلکه … واجب است و … که در … جایی نماز
مطلب ششم جایز است عدول از سوره بسوره دیگر خواه در اول از … سوره … خواه
کرده و سوره دیگر شروع کند … شروع … و … برکعت … بود و … بر قبل
هو الله و قل یا ایها الکافرون که بجهت شروع در … بسم الله … شده … کفته باشد … نمی تواند
برگردد مگر در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه که مشهور و اقوی در آنها آنست که می تواند عدول کند از این دو سوره
بسوره جمعه و منافقین و اینها در صورتی که اراده جمعه و منافقین داشته … و … خواند … است
واضح است و در صورتی که از اول … ان دو سوره … جمعه و منافقین … باشد
… که … عدم … خود … مرضی … عدول است و موضع عدول
در جایی که جایز است عدول … که … نگذشته … و بعضی گفته اند از … نرسیده است
و … الضعف … صورت … و … آنست که … نتواند … آن … سید المرسلین

کرده اند و علاوه … که بهترین قرائتها در نزد علماء قراءت عاصم است از طریق ابی بکر بن عیاش و طریق …
عمرو بن العلاء و بهترین قرائتهای … اول است کرده … نوشته شده است … و جواز …
دیگر … لازم و … متصل و امثال اینها پس ظاهر نیست که مراد قراء …
لزوم وجوب شرعی است چنانکه از محققین … نقل کرده اند بلکه مراد … تأکید است پس ترک آنها
مخل نماز … احتیاط در مراعات … حروف از مخارج …
… که … شبهه در وجوب … بلکه … آنچه …
… وقف … و وصل … مراعات صفات آنها … مستعلیه و مطبقه و جهر و همس
… آن واجب نیست و واجب که … و … است و …
… در … قراءت … که … بخواند … و سوره … بخواند
و هر گاه … از … است و هر گاه سهواً … آن را … ازایی که …
… اعاده کند و اگر … که … نماز … قرائت … نماز …
باطل است و … را … و اگر عاجز … که از روی قرآن بخواند … باشد
که … از روی … بخواند و هر گاه … که …
… است و … که … هر گاه … عاجز … اگر حمد … بخواند …
اکتفا کند و سوره عوض … و اگر بعضی حمد را داند … است که آن را بخواند
… آیات … و ظاهر آنست که هر گاه … است که … قرآن … عوض …
بخواند و در عوض … که چه … بخواند … از قرآن هر گاه … داند …
تکرار کند … حمد … خواه … و اگر از حمد هیچ نداند اگر از قرآن چیزی میداند …

بلوغ نصف میشود و اگر وقتی تنگ باشد هر کس تجدید نصف سوره کند که هرگاه تبدیل می‌تواند برگردد و هر چند نصف را خوانده باشد و همچنین
در النصف گذشته هر چند که تجدید بر دیگری تواند را بعد و همچنین هرگاه کسی در بین سوره غلط کند و قرائتش کند
یا لکنت داشته باشد و تمام کردن سوره بعدی ترتیب کرد وقت تنگ شود در صورت تنها عدول بر کند سوره دیگر
بهتر آنست که عدول کند لیکن هر اندازه عدول جایز که قرائتش که غلط کرده واجب است در صورتی
که پیش از که هم ضرورت است و اگر کند بعضی از انعقاد و در تو چیز است که تعیین سوره محض در نماز واجب
نیست بلکه همین که حمد و سوره خواند کافی است هر چند قبل از قرائت قصد خواندن سوره معین کرده باشد بقصد
سوره مطلق کرده باشد یا قصد سوره دیگر داشت و بعد از این سوره را هم بدون قصد تعیین خوانده باشد و همچنین است
کلام هرگاه قصد خواندن سوره را داشته باشد و با زبان او را گرداند و بعضی گفته اند که این صحیح نیست
بلکه لازم است ترتیب نماید و آن ملاک است و هرگاه عادت نماید خواندن سوره داشته در حکم قصد و تعیین است
لیکن امر در این آسان است و اما قصد و تعیین بسم الله در اول هر سوره در نظر خود و جوب تعیین است تنوع
میشود در این لکنه هرگاه کسی عدول کند از سوره بسوره دیگر بسم الله را اعاده کند بقصد سوره دوم و همچنین هرگاه
بعد از حمد بسم الله بگوید بدون قصد تعیین سوره معینی در آن وقت قصد کرد شود و مردد شود در تعیین سوره بعد از
تعیین سوره بسم الله را اعاده کند بقصد آن سوره و این منافات ندارد با آنکه پیش گفتیم که هرگاه بدون
قصد سوره معینی بعد از حمد سوره را خوانده باشد کافی است بجهت آنکه معلوم است که بسم الله همان سوره که است
که خوانده است و در عرض همان سوره در عرض اسم او هم هست و قصد و نیت و در عرض هم یک جزء است و مثل
بسم الله است کلام در اجزاء مشترک که در اول سوره ها مثل الحمد لله و حم و الم مطلب ششم واجب است جهر در حمد
و سوره در نماز صبح و در رکعت اول مغرب و دو رکعت اول عشاء و جهر آنست که بشنود کسی که نزدیک او باشد
و کسی صحیح داشته باشد و حد اخفات آنست که خود نفس خود بشنود اگر ... هرگاه که گوشش صحیح باشد و از آواز کسی که

کرتی

کر ثیاد بشنود تقدیر ... بلکه هرگاه گوشش صحیح باشد و در ... و حق اینست که همین که صدا کرد ... شد در تجدید جهر
و اخفات کافی نیست بلکه باید در حروف صادق بیاید ... جهر وان ابن ... ظاهر میشود که جوهر صدا ظاهر شود
در جهر ضعیف باشد لیکن کافی است که کسی جوهر صدا را ظاهر کند و کسی را که نزدیک ... باشد بشنود که بلند تر گذرد
بیکو ... و کافی است که عکس اینست که جوهر صدا را ظاهر کند و لیکن شنیده نشود اما کسی که نزدیک او باشد
میشنود و بر زنان واجب نیست که در نمازهای جهری جهر کنند خواهند جهر کنند و خواهند اخفات بلکه
اظهر است که در اخفاتی هم بر ایشان اخفات واجب نیست اما احوط آنست که در اخفاتی اخفات کنند و
علما گفته اند که زن جهر کند در صورتی که نامحرم صدای ایشان را بشنود و دلیل آن و فتوی بر آن
اینجا که حرمت شنیدن اجنبی صدای ایشان را از دلیل و حکم مرا ... در صورت خوف فتنه و تلذذ
بر فرض تحریم هم باطل بودن نماز معلوم نیست و اگر کسی فراموش کند جهر و اخفات را یا جاهل باشد بآن
و در موضع جهر اخفات کند یا عکس نمازش صحیح است و در صورتی که دانستن قبل از رکوع هم تدارک ... اعلام
نمی خواهد و خلاف ظاهر است در میان علما که فرق میان ادا و قضا نیست در جهر و اخفات و اما سایر
اذکار نماز غیر حمد و سوره لیکن از برای امام سنت است جهر به تشهد و تکبیر که در اول نماز میگوید جایی که
و مکروه است جهر از برای ماموم در همه آنها حتی در قنوت هم و خود خلاف است مگر در جایی که مستحب است
مذکور شده و بعضی گفته اند مطلب نهم سنت است استعاذه قبل از قرائت حمد در رکعت اول هر نمازی و فقط در
در این هر صورت است یکی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و دیگری اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در غیر
رکعت اول هم گویند هر چند در رکعت اول قرائتش که هرگاه ... اخفات کنند در این خواه امام
و خواه ماموم و خواه منفرد و سنت است که بسم الله الرحمن الرحیم را در نماز اخفاتی بلند گوید خواه امام باشد
و خواه منفرد و خواه در رکعت اول و خواه در غیر آن و در این مسئله اقوال دیگر است و اقوی در نظر ...

اینست که مذکور شد و مستحب است که در نماز جمعه جهر کند در قرائت و در ظهر جمعه خلاف است و اظهر و اشهر در آن
نیز استحباب جهر است و بعضی از علما منع کرده‌اند و بعضی جایز دانسته‌اند و اقوی قول اول است و احوط
قول آخر است و مستحب است جهر کردن در نافله‌های شب یا آهسته میشود و اخفات کردن در نافله‌های روز
مطلب دهم مستحب است در نماز خواندن سوره‌های مفصل و آن از سوره محمد است تا آخر قرآن پس سوره‌های
دراز را در نماز صبح بخوانند و آن از اول است تا سوره عم است و سوره‌های متوسط را در عشا بخوانند و آن
از سوره عم است تا والضحی و کوتاه‌ها را در ظهر و عصر و مغرب بخوانند و آن از سوره والضحی تا آخر و
از برای سوره قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلة القدر فضیلت بسیار است و عجب از آنست که بسیاری غافلند
کنند و سنت است که خواندن انا انزلناه در رکعت اول و قل هو الله در دویم بهتر از عکس باشد و در حدیث
است که هر کس ترک کند سوره‌ای را که در آن ثواب است و بخواند انا انزلناه را و قل هو الله را ادراک میکند
حق تعالی او را ثواب آن سوره را که ترک کرده و روایت شده که هر که بخواند در نماز صبح پنجشنبه
و پنجشنبه هل اتی و هل اتیک حدیث الغاشیه را خدا او را از هر روز و سنت است قرائت سوره جمعه و منافقین
در نماز جمعه و ظهر جمعه و بعضی واجب دانسته‌اند در نماز جمعه تنها و اول اقوی است و مستحب است خواندن آنها در عصر
جمعه نیز و خواندن جمعه و قل هو الله احد در نماز صبح روز جمعه و در رکعت دوم آن منافقین هم وارد شده است
و در مغرب و عشای شب جمعه سبح اسم ربک الاعلی جمعه در رکعت اول سبح اسم در دوم در هر دو نماز
و بعضی گفته‌اند در مغرب آن جمعه و قل هو الله بخوانند و در عشا جمعه و سبح اسم و شاید این بهتر باشد و در
رکعت دوم عشا منافقین هم وارد شده است باب پنجم در رکوع است و در آن چند مطلب است مطلب اول
واجب است رکوع در هر رکعتی یکمرتبه بغیر نماز آیات که در هر رکعت آن پنج مرتبه واجب است و رکوع رکن نماز است
و باطل میشود نماز بترک آن عمدا و سهوا و همچنین هرگاه زیاد کند رکوع را عمدا یا سهوا اگر فراموش کند رکوع را تا داخل

آید پیش از سجده پس اگر در حال قیام است رکوع را بجا آورد و بعد از آن بسجده رود و اگر بعد از سجده شود و قیام کرده
آید باز بجا رکوع را بجا آورد و اقوی و اظهر آنست که در غیر رکعتین اخیرتین باطل است و در آنجا رکوع رود
و این در صورتی است که رکوع را از اول فراموش کرده باشد و اما اگر بعد از رکوع شدن بقصد رکوع
فراموش کند و بزمین فرود آید پس اگر بزمین نزدیک شده باشد بحدی که راکع این صدق میکند میگردد
و بعد از آن فراموش کند باطل نمیشود و آن است که جایز است که منحنیا راست شود تا بحد رکوع را بجا آورد
و اگر کمتر فرود آمده باشد پس بهمان قدر بلند شود و رکوع را بجا آورد و اگر بعد از آنکه بحد رکوع
از روی عمل آمده باشد فراموش شده باشد که بحد راکع خم میشود و بدون ذکر و آرام رکوع را فراموش کند
و بزمین فرود آمد پس در رکوع بدار که ذکر و طمانینه واجب است بجهت اوم الکاد و ترک رکن چنین است
خلاف است در آنکه بعضی گفته‌اند و احوط آنست که بر نگردد و نماز را تمام کند و اعاده کند و اما اگر راست شدن
بعد رکوع را فراموش کند پس ظاهر اکثر آنست که بر نگردد چنانچه خواهد گفت و قول بتدارک آن این حکم در جزو
و راست ایستادن با آرام بگرداند و احوط آنست که طمانینه را ترک کند و اگر بعد داخل شدن در سجده یاد آید
که رکوع را فراموش کرده است هر چند که یک سجده را کرده باشد پس اظهر آنست که واجب است که بر گردد و رکوع را بجا
آورد و بعد سجده‌ها را بکند و اما اگر بعد از داخل در سجده دوم یاد آید و هنوز سجده را کامل نکرده باشد
پس در این اشکال است و اقوی بطلان است و اگر بعد از اکمال سجده دوم یاد آید پس اشهر و اقوی بطلان است
بجهت آنکه اگر برگردد لازم میآید زیاده در رکن بجهت آنکه چهار سجده میشود و اگر بر نگردد ترک رکن کرده است که آن
رکوع است و اگر شک کند در رکوع پس اگر در حال قیام است رکوع را بجا آورد و اگر در حال راست شدن
بجهت بودن شک کند که رکوع کرده است یا نه پس ظاهر در این آنست که بر نگردد و بسجده رود و اگر شک کند
در رکوع در حال قیام و مرتکب شود از رکوع تا بحد رکوع و پیش از راست شدن یاد آید که

رکوع که واجب است پس اگر از شخصی چنین یابند که نماز او باطل شود و جمعی از فقها می‌گویند که از همان جا خود را
به سجود میندازد و نماز او صحیح است و احتیاط در بنیت اعاده است و اگر او را میسر شود احتیاط این است که بنا بر اطلاق
کذا اطلاق احوط است مطلب یازدهم واجب است در رکوع خم شدن بقدری که در وقتی که دستها را او بر زانوهای او
بگذارد بقدری که سر انگشتان دستها بر زانو رسد چنانکه در مقام علیه دعوی اجماع بر این کرده اند و فرق میان مرد و زن
نگذاشته اند و از بعضی احادیث معتبره ظاهر میشود که اندامهای زن از این کمتر خم کافی است و احوط آنست که
زن هم از این کمتر خم نشود و واجب است در حال رکوع ذکر کردن و جمعی از علما گفته اند هر ذکری که بکند خوب است
و هیچ لفظی از [illegible] نیست و اما مشهور آنست که باید تسبیح باشد و این اولی است و در کیفیت و عدد تسبیح خلاف کرده اند
و اقوی و احوط آنست که یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله بگوید و بهتر احتیاط در این است
که سه مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده بگوید و لفظ بحمده هر چند در اکثر احادیث نیامده اما شکی در فضیلت گفتن آن
نیست چنانکه احوط است که ترک نکند و واجب است در رکوع طمأنینه و آرام بقدر ذکر واجب و اگر [illegible] خم شده
به حد رکوع لیکن قبل از آنکه به حد راکع رسیده باشد شروع در ذکر کند و تا ذکر تمام نشده [illegible]
راست شود و هرگاه کسی عاجز باشد از آرام گرفتن پس ظاهر آنست که ذکر ساقط نمی‌شود ولیکن اگر تواند که بعد
اقل واجب رکوع که رسید شروع کند به ذکر و بعد از حرکت به پایین [illegible] حرکت لطف است
و جایز است که ذکر را بگوید چنانکه اگر این هم ممکن نشود اما تواند که در اول رسیدن شروع به ذکر کند و در
راست شدن تمام کند هر ذکر را ترک نکند و طمأنینه در رکوع رکن نماز نیست و اگر فراموش کند نماز
نماز صحیح است و همچنین ذکر رکوع و واجب است راست شدن از رکوع و راست ایستادن [illegible]
مستقیم شود و آرام گرفتن در آن بقدر آنکه در عرف بگویند آرام گرفت و این طمأنینه هم رکن نیست و اگر
فراموش کند راست شدن را تا به سجود رود یا فراموش کند آرام گرفتن بعد از رکوع را تا به سجود رود نماز او صحیح است

است که اگر در برابر نشستن [illegible] به سجده هم عاجز باشد پس باید [illegible] و این حکم در باب طمأنینه مثل [illegible] است
بجهت آنکه بقدر رکن لازم نمی‌آید خصوص [illegible] و حرف اینکه شیخ طوسی این طمأنینه را هم رکن دانسته است
مطلب سیزدهم هرگاه از رکوع عاجز شود و اقل واجب را نتواند [illegible] بقدر ممکن خم شود و هرگاه
خلقت او مثل راکع باشد پس ظاهر آنست که واجب است که قدری زیادتر از آنکه هست خم شود تا فرق باشد میان خم
شدن عاجز باشد پس باید اشاره کند و اگر از آن عاجز باشد به چشمها اشاره کند و بدانکه معتبر در حد رکوع
که گفتیم حال کسی است که مستوی الخلقه باشد پس کسی که دستهایش بلند باشد و قامت کوتاه که [illegible]
خم شدن دستهای او بر زانوهایش می‌رسد و بعضی بعکس آن پس باید ملاحظه کرد که بقدری که مستوی الخلقه خم شود
او خم شود مطلب چهاردهم مستحب است تکبیر قبل از رکوع در حالی که راست ایستاده است و بعضی واجب دانسته اند این تکبیر را
و اول اقوی است و دستها را بلند باید کرد چنانکه گذشت پس به رکوع رود و قبل از ذکر رکوع بگوید اللهم
لک رکعت و لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری
و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر پس سه مرتبه بگوید سبحان
ربی العظیم و بحمده و افضل از آن پنج مرتبه و از آن افضل هفت مرتبه بلکه مستحب است که بقدر استطاعت طول
بدهد تا شصت مرتبه و بیشتر هم روایت شده است مگر آنکه امام باشد که او باید ملاحظه حال مامومین را بکند
که اگر در میان ایشان کسی باشد که طاقت [illegible] و تمام بگوید [illegible] با هم [illegible]
که [illegible] پس باید در میان آنها [illegible] واجب [illegible]
و [illegible] دستها را بر زانوها بگذارد [illegible] انگشتان را از هم [illegible]
[illegible] پشت خود را راست نگاه دارد بحیثیتی که اگر قطره آبی بر پشت او بریزند
هیچ طرف نریزد و گردن خود را بکشد و راست نگاه دارد و [illegible] نظر او در میان

در پهلو اثنین ما بعد از حمد را گفت ید و در ان ال که با ظهر حمد بکند رانده است بسه و لو حرکت عنق یعنی ایان
آن قوم بجا آورده حتی گمان می نموده و مستحب است صلوات بر محمد و آل او در رکوع و بگوید بعد از آن اجبار سر
یلی پله از رکوع راست استاد و بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة
لله رب العالمین و طلبه کرده آنرا کمر آنکه ماموم باشد و بعضی گفته اند که ماموم در وقتی که امام سمع الله لمن حمده
میگوید بر گفتا کند مقتضی الحمد لله رب العالمین بهتر است [illegible] از افعال است و متنفل است سر
حب رد الحدیق کلدم علی ایت که فرقی میان [illegible] کنند و بعد تا تکبیر و السجود را بعد حجر از اعلی
گفته اند و مستحب است از اول آن در وقتی که رکوع میکنند نهند رحمه ما بالای زانو او از حفظ [illegible]
بکند الله تعالی آنکه بر خم نشود که کفتها را و ما بعد رد و چنانکه مضمون [illegible] در داده است و در اعمال ظاهر آن که اکمال
است بلکه باید مراعات بعضی را بکنند که اقل واجب از رکوع الجمل آید چنانکه گذشت با وجه آنکه جمعی از علما تصریح
کرده اند که مرد و زن در همه احکام مساوی اند مگر در جهر و اخفات **باب پنجم** در سجود است و در آن چند مطلب است

مطلب اول واجب است در هر رکعت دو سجده و هر دو سجده با هم رکن است یعنی که اگر هر دو سجده را با هم فراموش کند تا داخل
رکوع شود نماز باطل است و همچنین هرگاه دو سجده را زیاد کند عمداً یا سهواً نماز او باطل است و اما هرگاه یک
یک سجده یا هر دو سجده را فراموش کند و پیش از آنکه برکوع رود و بی طرف آید بر گردد و سجده را بجا آورده و اگر
از قرائت و ذکر ظاهر آن است علامه و بعضی گفته اند هر دو سجده رکن است در هر رکعت اول و در رکعت سیم و بعضی ترک
یک سجده را هم مبطل دانسته اند در دو رکعت اول و بعضی مبطل دانسته اند مطلق و اقوی قول اول است و ظاهر آن
علماء است که سجده سهو واجب است از برای فراموش کردن یک سجده و بعضی واجب ندانسته اند و اول احوط است
و در صورتیکه قبل از رکوع بیاد آورد ترک سجده را هرگاه آنچه را فراموش شده یک سجده باشد طمانینه های
سجده تنها یعنی طمانینه را بر پای آورد و بعد از آن سجده را بکند و حکم شک در سجده مثل شک در رکوع است در محل

مخفی

خوش است و دعا و قبل فعل و ترک آن مثل تشهد و قیام آنرا بجا باید آورد و اگر در محل خود نباشد و ترک آن عمداً کند

مطلب سوم واجب است در سجود که نقصد هم شود بر هفت جای او مساوی محل پیشانی او شود چنانکه در عرف و عادت
آنرا مساوی گویند و اگر قبلی بلندتر باشد بکمی نیست و ظاهر آن است که تا اندازه خشتی هرگاه بلندتر باشد بکمی نیست
و تحدید آن بمقدار چهار انگشت معموم کرده اند و خلافی در این نیست که هرگاه از این بلندتر باشد نماز صحیح نیست
و چون بلندی جای سجده بر روی محلی است که اینکه اصل زمین بکمی [illegible] بلند داخل است [illegible]
خشت و امثال آن در روی زمین بلند است و دوم آنکه اصل زمین کج است که [illegible]
از دیگری اما مطلق جویی در سطح آن بیشتر ده است [illegible]
محل سجده و در طرف بلند بلندتر آن است که از یک خشت بیشتر نباشد و افضل آنست که از همه جنبه ها مساوی
باشد و اولی آنست که پیش محل سجده هم از موضع پا زیاده از یک خشت نباشد و احوط آنست که در زمین کجات
هم همین را ملاحظه بکند که محل جبهه زیاده از یک خشت بلند نباشد و ظاهر آنست که در این صورت هرگاه
خشن و بیشتری در پیشانی بلند باشد [illegible] و بعضی اعتبار کرده اند در سایر مساجد بعض
که در تنها و زانو ها هم که زیاده از یک خشت از جای پا بلند نباشند و این احوط است و اما این محل سجده هرگاه
بلند نیست [illegible] بیشتر از مقدار خشت هم بیشتر باشد هرگاه در حال سجده گمان [illegible] پیشانی او بر بلندی
واقع شود [illegible] اختلافی دارد و در کلام علما هم اختلاف است بعضی گفته اند هرگاه [illegible] زیاده از یک خشت
بلند است آنرا بر دارد [illegible] بر سجده گاه [illegible] و بعضی
وجوه دیگر گفته اند و احوط در [illegible] تخییر است هرگاه ممکن شود [illegible] که تا پیشانی را از سجده گاه [illegible] و
خواه بلندتر از مقدار خشت [illegible] و همچنین هرگاه پیشانی او بر چیزی [illegible] که سجده بر آن صحیح نباشد مثل فرش
ابریشمی یا پوست یا امثال آن و هرگاه کسی در پیشانی او [illegible] جراحتی باشد که [illegible] در آن محل

یا بجهت آنکه جای صحیح پیشانی بر زمین قرار گیرد و هرگاه از این قبیل زخمی بر یکی از جبهه چنین سجده کند و بهتر آنست
که طرف راست را مقدم دارد و اگر نتواند بر جبهه سجده کند هرگاه این هم متعذر باشد بر زنخ سجده کند
و بهتر آنست که اگر ریش انبوه داشته باشد مو را از هم بگشاید که پوست زنخ بر زمین رسد مطلب سیم هرگاه از
گذاشتن بر زمین عاجز باشد پیشانی را از زمین بلند کند... که بعضی از جهت بیماری مثل ... شل
مثل که آن را ... بلند کند و اگر از این هم عاجز باشد اشاره کند و عاجز از این هم چشمها اشاره کند
و بهتر است که در حال ایماء ... تواند از آن بلند کند ... بر پیشانی خود گذارد و بعضی واجب دانسته‌اند
و این احوط است و احوط آنست که این ... را در جمیع احکام ... سجده گیرد و ... در رکوع
و دانسته که سهو و زیادی نقصان و ... در کار نیست ... که اینجا چه سجده از مطلب چهارم
واجب است سجده و ... یعنی پیشانی و دو دست و دو سر زانو و دو سر انگشت بزرگ پا اما پیشانی اینجا
واضح است که باید که هست بر سر ... بر زمین ... که ... مثل مسواک و دستمال
و مثل اینها لجل آمد کافی نیست و بعضی گفته‌اند که واجب است که تمام پیشانی بر زمین باشد و آن معیوب است
اما افضل است که بر تمام پیشانی سجده کند و بعضی گفته‌اند که به ... مقدار درهم پیشانی بر زمین رسد و دلیل آن
واضح نیست و ... در مسجد ... و در زمین ... و احوط پیشانی ... و اما
ابرو ... پیشانی نیست و اما دستها پس ظاهر آنست که در اینجا مسمی کافی است و بعضی ... که ... از
و احوط آنست که تمام کف هر دو دستها را بر زمین بگذارد و همین قدر کافی است ... کفها ... کف دست
و اشکال آن در مثل آنقدر ... احتیاط در کار نیست ... دستها را بر زمین گذاشتن صورتی ... و اما
زانوها پس مجرد ... آمدن کافی است ... و اما انگشتان پا ... کافی است و بهتر آنست
که بر سر هر دو انگشت سجده کند ... و بهتر آنست که ... سجده کند و باید که اعضا بر زمین ... بعنوان

اعتقاد ... اگر ... مثل لحاف یا نهالی ... بر جبهه ... که ... واجب است که ... سجده ... عضو ... گیرد
و بعد از قرار ... سجده ... مطلب پنجم جایز نیست که ... در حال سجده ... بر چیزی
یا آنچه از او ... بر چیزی که خوردنی باشد یا پوشیدنی ... سجده جایز نیست مثل ... و ...
و ... و ... و ... مثل اینها و همچنین بر چیزی که ... از زمین مثل
شیشه ... و ... و ظاهر آنست که ... مثل ... جایز است ... مثل ... اگر
و بعضی ... حکم ... که ... بر ... و احوط ... است
و اما ... مثل آجر و ... و کاسه و کوزه ... عالیه ... جایز است ... حکم ... سجده ... از
و احوط اجتناب است ... از ... است ... که الفعل ... اذ ... نیست ...
آن ... مثل پنبه که ... و ... مثل گندم و جو که ... که ... آنها
... می‌شود ... که ... قرآن ... و ... از انگشتها ...
... قرآن ... و همچنین ... و ... آن ... قرآن
... و ... مثل ... قرآن ... و ... آن ... و ... حوزق
... قرآن ... قرآن ... که ...
و ... مثل ... و ... مثل ... کاشی ... سجده ... قرآن
و همچنین ... و ... آن ... سجده ... و ظاهر آنست که ... بحث ...
باید ... که اگر ... و ... که ... قرآن ...
حکم ... و ... و ... سجده ... و ...
... و ... سیاه ... که ...

ست بر زمین گذاشته و در حالی که پیشانی را ... بر زمین گذاشته ...
و در ... مقعد خود را بر زمین گذاشته و در وقت برخاستن بگوید بحول الله و قوته اقوم واقعد یا بگوید
اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم واقعد و اگر خواهد ... هر ... رکوع و ... و در حال برخاستن
ابتدا زانوها را از زمین بردارد ... از آن دستها را ... و در وقت سجده کردن ... دستها ... پیش
از زانوها بر زمین گذارد و سنت ... و در وقت ... اول زانوها را بر زمین گذارده
و در حال سجده خود را ... و ... خود را از زمین ... کند و ... دستها ... و در وقت
نشستن ... سجده ... مطلب اول
... که اول ... را ... در قنوت و ... چند مطلب است
... که ... در ... نماز ... و بعضی واجب دانسته‌اند ... در نماز ...
اول قنوت و محل آن در رکعت دوم ... از قرائت و قبل از رکوع ... در ... قنوت
... اول ... که در ... قنوت ... در رکعت اول پیش از رکوع و در
رکعت دوم ... رکوع ... که ... از رکوع ... و ظاهر ... که ... قنوت ... رکعت
دوم ... و بعضی گفته‌اند که قنوت ... در رکعت اول قبل از رکوع ... اول ...
دوم ... که در آن نه قنوت ... واجب ... قنوت ... در رکعت اول ... در رکعت
دوم ... قنوت ... تکبیر ... و در ... در رکعت اول پنج تکبیر ...
احرام و تکبیر رکوع و در رکعت دوم چهار تکبیر ... تکبیر رکوع و ... اتوار ...
... آنست که قنوت ... که روایت شده و بعضی واجب دانسته‌اند ... دست
برداشتن در تکبیرات چنانکه گذشت ... تکبیرات ... نشستند در نماز ... که ... بعضی ...

... و ... مثل ... با ... بیشتر ... و ... وجوب ... معلوم ... و هرگاه ... کند ...
تکبیر ... قنوت ... را قبل ... قنوت ... در ... دعا ... علما ... را ... می‌کنند
... و ... هم ... و ... که ... رکعت ... قنوت ... باشد ...
... در ... و ... که ... و ... از ... آن
... و ... در ... که ... قرائت ... از
و ... و بعضی ... صحیح ... قرائت ... که ...
که مخصوص ... و در ... که ... از ... رکوع ... تکبیر ... الله ... مقام ...
... دعا ... سجده مطلب ... هرگاه قنوت را فراموش کند تا رکوع ... از رکوع
... و سجود ... و اگر ... از رکوع ... سجود ... که ... از ... قضا ...
... و این ... و ... صحیح است که هرگاه ... رکوع ... بسته ...
بجا آورد و هرگاه در قنوت شک کند و هنوز به رکوع نرفته باشد آن را بجا آورد و اگر به رکوع رفته دیگر ... نکند
مطلب سیم ... در قنوت ... نماز ... و در ... اشکال است و اولی آنست که ماموم ...
بجا آورد ... و ... از قنوت تکبیر ... و دستها را به تکبیر بلند کند ... تکبیرات ...
... تکبیر ... و ... آن تکبیر قنوت ... تکبیرات ... که در اول نماز ...
... در هر نماز ... رکعتی ... تکبیر ... و در صبح ... تکبیر ...
که در حال قنوت دستها ... کف ... و ... کند ... دستها ...
کند ... و بعضی ... که ... زمین ... کند ...
... و ... که در حال قنوت ... دستها ... و ... قنوت و ...

٨٠

باو برسد و بعضی گفته اند که سجده بر کاغذی که از حریر ساخته شده باشد مکروه است و بعضی کاغذی را که از کتان و پنبه
ساخته شده باشد هم تجویز کرده اند و دلیل اینها و فرقی نداده اند و اینها همه در حال اختیار است و اما در حال اضطرار
پس هرگاه از شدت گرما یا سرما نتواند بر زمین سجده کند و چیزی که بر آن روا است سجده کند مثل کاه و برگ
درخت و مثال آن برای او میسر نشود بر مثل دامن یا آستین و جامه سجده کند و هرگاه مثال این هم برای او
میسر نشود بر پشت دست خود سجده کند و ظاهر آن است که در اول وقت می تواند که چنین کند و تأخیر واجب نیست
و ظاهر آن است که با وجود عدم مثل جامه و غیره و سنگ آهن و مثال آن آنها جامه را می تواند مقدم داشت و بعضی
جامه مقدم است بر برف و در پشت که تقدیم معادن بر برف و لی تخییر در این نیست که تقدیم است و بسیار
اولی آن است اما در تقدیم آن بر معادن اشکال است اما کل این در حال اختیار است و هرگاه از
چاره دیگر نتواند که سجده را با اشاره عمل بیاورد و بعضی ره عمل نکند چنانکه بعض علما گفته اند از وجه مشهور
است که چاره کافی نیست و وجه ظاهر آن است که در حال اختیار آن چیزی را که بر او سجده می کند در زیر عمامه گذارده
نگاه دارد بلکه پیشانی را بر او بگذارد مطلب ششم واجب است ذکر در حال سجود و حکم آن همان است که در رکوع
مذکور شد مگر آنکه در اینجا به جای سبحان ربی العظیم سبحان ربی الاعلی بگوید و واجب آرام گرفتن است در حال
سجود بقدر ذکر واجب و بعضی آن را رکن دانسته اند و آن ضعیف است و نیز کسی از آنکه هفت عضو بر زمین
قرار گرفت از جمیع کند در ذکر و وقتی که فارغ شد برخیزد و همچنین واجب است سر برداشتن از سجود و نشستن
و آرام گرفتن بعد از سجده اول و سجده دوم آرام کافی نیست و اما آرام گرفتن بعد از سجده دوم پس اولی است بلکه
تأکید داده و احوط آن است که ترک نکند مطلب هفتم در سنتهای سجده است پس اولی آن است که در حال قیام بعد از رکوع
اینکه تکبیر بگوید در حال که ایستاده است چنانکه گذشت و دستها را نیز با تکبیر بالا برد و نیکو گذشت و بعد
از آن سجده کند و دستهای خود را پیش گذارد و انگشتان خود را ... بگذارد و بازوی خود را بر زمین بگذارد

حقق

٨١

خود بچسبانند بلکه دور تر گذارد و بهتر آن است که بر زمین بگذارد و هم چنین که بر روی زمین
هم چنین است و چیزی از آن حق بر چیزی دیگر بگذارد بلکه اعضا را از یکدیگر جدا کند و نزد انجام
خود را از زمین دور نکند بلکه بر دارد و ... جوف را و ... علاوه بر شکم از ساق بر طرف بینی
بینی هم سجده کند بلکه آن را بر چیزی که صحیح باشد سجده بر آن بگذارد و بعضی طرف بالای بینی را گفته اند و اول
اظهر است و سبحان ربی الاعلی و بحمده را سه مرتبه بگوید یا بیشتر چنانکه در رکوع گذشت و بعد از آنکه سر
بردارد بنشیند و بگوید الله اکبر و در حال نشستن بر ران چپ بنشیند و پشت پای راست را
بر شکم پای چپ بگذارد و بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه پس باز الله اکبر بگوید در حالی که نشسته است
پس سجده دوم رود و چنان کند که در سجده اول کرده و مکروه است اقعا و آن چنین است که هر دو بر پیشانی
علی در التسبیح است که کف پای خود را بگذارد و بر پاشنه بنشیند و بعضی گفته اند که مکروه
خود سینه و بعضی تفسیر کرده اند به آنکه کف پای خود را بر زمین بگذارد و ران ها و ساق ها را بر پای بنشیند
و دستها را بر زمین بگذارد چنانکه سگ می نشیند و احوط اجتناب از هر دو است و اما آن است که امام در تطبیق
که از امام ... و بر پای نشیند آنکه کف پای را بر زمین گذارد و بهتر آن است که از نشستن بعد سجده دوم
هم ترک اقعا کند بلکه در جمیع حالات نشستن در نماز و سجده کردن بر زمین افضل است از غیر آن
و افضل اجزای زمین تربت مقدس جناب سید الشهدا است و سنت است که پیشانی را بر سجده کاه بگذارد
که اثر سجده ... حاصل شود و سنت است که پیش از ذکر سجود بگوید اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت
و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و الحمد لله رب العالمین تبارک
الله احسن الخالقین و هرگاه سر بردارد بگوید بعد تکبیر اللهم اغفر لی و ارحمنی و اجبرنی و ادفع عنی
و عافنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین و سنت است که در حال برخواستن است ...

دعا کردن برای مؤمنین به مهمات ایشان در کار دنیا و دین و [illegible] و جمعی از علما تجویز کرده اند دعا در قنوت را
بزبان فارسی یا غیر آن و احوط آنست که بلغت عربی بخوانند و بهتر آنست که دعاهای که از معصومین علیهم السلام وارد شده
بخوانند باب هشتم در تشهد است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجبست تشهد در رکعت دوم هر نماز بعد از سجده دوم
و در هر نماز در رکعت سیم از نماز سه رکعتی و در رکعت چهارم از نماز چهار رکعتی و واجبست نشستن در حال تشهد
و آرام گرفتن و تشهد رکن نماز نیست اما ترک او عمداً باعث بطلان نماز است و اگر ترک کند سهواً اگر تشهد
اول باشد [illegible] بعد از آنکه برکوع رود [illegible] تشهد را بخواند و آنچه بعد
[illegible] در سجده سهو [illegible] واجبست که [illegible] کند
و سجده سهو [illegible] و قضای تشهد را [illegible] و بعضی قضا را واجب [illegible] و اگر [illegible]
که تشهد دوم [illegible] و ظاهر وجوب قضاست و بعضی [illegible] یکی از اجزای نماز [illegible]
دانسته اند و بعضی قضای اجزای [illegible] سجود و تشهد را لازم دانسته اند و دلیل
آنها [illegible] اما سجده سهو بجهت تشهد دوم پس بعضی حکم [illegible]
و دلالت [illegible] روایت [illegible] ابی بصیر و این احوط است و این [illegible]
که اگر تشهد [illegible] سلام [illegible] نماز [illegible] و این قول
ضعیف است و احوط آنست که [illegible] و محتمل است [illegible]
اگر [illegible] تشهد [illegible] نماز عمداً یا سهواً و بعضی گفته اند [illegible]
پس [illegible] نماز را تمام کند و اول [illegible] احوط است و اگر [illegible]
پس اولی و احوط آنست که نماز را تمام کند [illegible] قول بوجوب سلام [illegible]
قول البته احتیاط را ترک نکنند و بعضی [illegible] تشهد [illegible]

رکعت [illegible] که آن [illegible] رکعت را [illegible] و تشهد را نخوانند و نماز را از سر گیرد و عمل آن [illegible]
مطلب دوم [illegible] علما [illegible] در ذکر تشهد [illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمداً رسول الله [illegible] اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله [illegible]
و مثل آن [illegible] احوط آنست [illegible] و بعضی واجب دانسته اند [illegible] اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و این احوط است و واجبست بعد از ذکر تشهد [illegible] صلوات
بر پیغمبر و آل او و بهتر آنست که صلوات را بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید [illegible] تشهد
[illegible] و این صلوات [illegible] تشهد واجبست و اما صلوات فرستادن [illegible] ذکر اسم آنحضرت
خواه [illegible] واجب البته [illegible]
و خواه [illegible] و اقوی عدم وجوب است [illegible] علما [illegible]
[illegible] که ترک [illegible] احوط آنست که ترک نکنند [illegible] لازم نیاید
مطلب سیم [illegible] تشهد چنانکه گذشت [illegible]
و مکروه است [illegible] چنانکه گذشت و همچنین [illegible]
[illegible]
در حال [illegible] اللهم [illegible] و [illegible]
[illegible] تشهد اول [illegible] چنانکه گذشت
باب نهم در تسلیم است و در آن چند مطلب است مطلب اول [illegible] چنانکه واجبست [illegible]
[illegible] واجب [illegible] تشهد [illegible] صلوات
بر پیغمبر و آل او صلوات الله علیهم اجمعین و اقوی آنست که سلام واجبست [illegible]

آن عمداً باطل نمازست و اظهر آنست که اگر عمداً از روی تعمد قبل از سلام نماز را اعاده کند چه در این سلام
هم نیز چنین است اما اگر سهواً بی اختیار را زود سر زند لیکن خالی از اشکال است و احتیاط تمام و عمل است چنانکه
پیش گذشت در باب [illegible] و اقوی در نظر حقیر آنست که خروج از نماز به یکی از این دو عبارت میشود یکی السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین و یکی السلام علیکم و هر کدام را اختیار کند جایزست و هر کدام را که گفت از نماز بیرون رفت
و گفتن دیگری واجب نیست و در صورتی که السلام علینا را اول بگوید گفتن السلام علیکم بعد از آن سنتست و احوط
آنست که هر دو را بگوید و جواز تقدیم السلام علیکم بر السلام علینا خالی از اشکال است و احوط بلکه اظهر آنست که [illegible]
بلی ابتدا اگر السلام علیکم دیگر السلام علینا را نگوید و بنابر مختار حقیر در صورتی که السلام علینا را گفت باید
اعتقاد خروج از نماز داشته باشد و نیت خروج در سلام بمعنی که در وقت سلام باید قصد خروج از نماز بکند
ضرور نیست بلکه همین قدر که میداند که السلام گفتن از نماز [illegible] کافیست و هر چند در [illegible] باشد که [illegible]
و از بعضی متاخرین [illegible] فهمیده که نیت دخول در نماز همین قدر [illegible] نیست و آن [illegible]
[illegible] آنها را باید از [illegible] احتیاط [illegible] لفظ و رحمة الله را بعد از السلام علیکم واجب دانسته اند
و بعضی و برکاته را هم بعد رحمة الله واجب دانسته اند و دلیل [illegible] بر اینها نیست و احوط در فضل گفتن اینها است
مطلب [illegible] بدانکه [illegible] ذکر سلام میدهد [illegible] و مشهور آنست که امام هم یک سلام میدهد [illegible] و بعضی گفته اند
اگر در پهلوی صف باشد [illegible] سلام میدهد از طرف خود و اول [illegible] ماموم [illegible] آنست که دو سلام
میدهد یکی بطرف راست و دیگری بطرف چپ و هرگاه در طرف چپ او کسی نباشد یک سلام میدهد بطرف راست
خواه کسی در طرف راست [illegible] باشد و بعضی گفته اند که هرگاه دیواری در طرف چپ باشد [illegible] سلام [illegible]
[illegible] و بعضی گفته اند اگر ماموم [illegible] سلام میدهد [illegible]
علما آنست که [illegible] در وقت سلام [illegible] بگوشه چشم [illegible] بطرف راست و امام بصفحه روی اشاره کند

بطرف

بطرف راست اما رو را از قبله نگرداند و همچنین ماموم بصفحه روی اشاره کند بطرف [illegible] و بدانکه ظاهر احادیث
و کلام علما آنست که السلامی که مخرج از نمازست این احکام مذکوره از برای او ثابتست و هرگاه السلام علیکم و رحمة الله
[illegible] را بگوید [illegible] حکم [illegible] و همچنین هرگاه السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین اکتفا کند و اما هرگاه هر دو را بگوید پس جریان این احکام در سلام دوم با وجود
اینکه سلام اول مخرج از نمازست خالی از اشکال نیست و همچنین [illegible] این احکام در سلام اول و اما [illegible]
گفتن سلام دوم [illegible] که هر چند السلام علینا در اول مخرج است اما [illegible] مستحبات را در سلام دوم توان
کرد و گویا خلافی هم در این نباشد و [illegible] مستحبات را [illegible] السلام علیکم گفتن
مشکل است و [illegible] که قصد کند در سلام [illegible] بانبیا و ائمه و ملائکه حفظه را و امام ماموم را و همچنین ماموم
نیز [illegible] امام را [illegible] و بعضی قصد رد بر امام را واجب دانسته اند و [illegible]
و همچنین [illegible] و بعضی گفته اند [illegible] سلام در [illegible] و این [illegible] خصوص السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین مطلب [illegible] بدانکه سلام در نماز [illegible] سلام [illegible]
[illegible] سلام [illegible] سلام را [illegible]
که سلام [illegible] و اگر جایز [illegible] سلام [illegible]
[illegible] که [illegible] سلام [illegible] و همچنین [illegible]
[illegible] نماز [illegible] در رکعت اول [illegible] سلام [illegible]
[illegible] سلام [illegible] شیخ طوسی [illegible] روایت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] رسول [illegible]
[illegible]

سوره دوم سوره اخلاص خوانده [illegible] آنکه با آن پس از رکوع [illegible] و سجده نماید و دو رکعت دیگر بجا آورد [illegible]
که بخواند در رکعت اول آن حمد یک مرتبه و قل اعوذ برب الفلق صد بار و در دوم بخواند حمد یک مرتبه و قل اعوذ برب
الناس صد بار پس برخیزد و هشت رکعت نماز دیگر بدو سلام و بخواند در هر رکعت از آن حمد یک مرتبه و لو انزلنا
هذا القرآن [illegible] و قل هو الله احد [illegible] بار پس [illegible] فارغ شود از نماز پس بگوید سبحان رب العرش الکریم
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هفتاد مرتبه پس قسم بکسی که محمد را برگزیده است به نبوت که نیست مؤمنی
و مؤمنه که این نماز را ادا کند [illegible] مگر آنکه [illegible] از او [illegible] بهشت را [illegible]
[illegible] اینکه خدا گناه او و پدر و مادر او را بیامرزد **باب دوم** در تعقیبات و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
تعقیب آنست که کسی مشغول شود بعد از نماز به دعا و ذکر و آنچه شبیه باینهاست مثل تلاوت قرآن و [illegible]
[illegible] و [illegible] خوف عذاب و [illegible] که [illegible] داشته باشد [illegible]
[illegible] که [illegible] تعقیب [illegible] و فایده دنیا و آخرت [illegible]
و افضل انواع تسبیح فاطمه زهرا است [illegible] روایتی از حضرت صادق [illegible]
که تسبیح فاطمه در هر روز عقب هر نماز محبوبتر است [illegible] از نماز هزار رکعت در هر روز [illegible]
و اینست که اول بگوید الله اکبر سی و چهار مرتبه و بعد از آن بگوید الحمد لله سی و سه مرتبه و بعد از آن بگوید
سبحان الله سی و سه مرتبه و در بعضی روایات تقدیم سبحان بر الحمد لله است [illegible]
که بعد از تمام شدن تسبیح فاطمه زهرا یک مرتبه لا اله الا الله بگوید و از جناب [illegible] که دعا خواندن در تعقیب
افضل از قرآن خواندن است [illegible]
دعا [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] تعقیب [illegible] مرتبه بگوید الله اکبر [illegible]

حمدا

[illegible] برابر روی خود [illegible] دستها را [illegible] بلند [illegible] دستها [illegible] قبله [illegible] مرتبه
[illegible] تعقیب [illegible] نماز [illegible]
[illegible] افضل [illegible] تعقیب [illegible]
[illegible] تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام [illegible]
که در تعقیب وارد شده [illegible] و [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] که در حال تعقیب [illegible]
[illegible] **مطلب دوم** [illegible] تعقیب
[illegible] نماز [illegible] شکر [illegible]
[illegible] تعقیب [illegible]
[illegible] شکر [illegible] تعقیب [illegible]
نماز [illegible] سجده شکر [illegible]
تعقیب [illegible] سجده [illegible] نماز [illegible]
[illegible] تعقیب [illegible]
[illegible] شکر [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible] سجده [illegible]
[illegible]
[illegible] سجده [illegible]

برتیمن که ادا کرده شود و در نماز اداء آنکه ادا آن کنند شکی نیست و بر جنین صحیح خشت بجود در آن اشکال است و دلیل و نحو
خواه واقل ذکری که در این میشود آنست که بگوید شکر الله سه مرتبه و در روایتی آنست که صد مرتبه بگوید
شکراً شکراً و اگر خواهد بگوید عفوا عفوا و اذکار و ادعیه بسیار وارد واقع شده و در کتب بسیار دعاها ذکر کرده است
خاتمه چهارم در لواحق نماز است و در آن چند باب است باب اول در جماعت است و در آن چند مطلب است مطلب اول
سنت است جماعت که از اعلی نمازهای واجبی حضوری نماز یومیه و ثواب بسیار دارد و فضیلت بیشمار در این وارد شده
و در احادیث بر ترک آن تهدید شدید و تهدید و وعید در احادیث بسیار است و تاکید در اعاده و قضا
همه بر ترک است و بعضی در مثل نماز نذری و نماز آیات و نماز طواف اشکال کرده اند بجهت آنکه از احادیث
و دعوی اجماع اینها بر بعید و منع و تعیین و آیات ... و در حدیث ... نماز ...
اشکال است و در مذهب شیعه نماز جماعت کون واجب نیست مگر در جمعه و عیدین که بشرط آنکه شرط
کمتر باشد بعذر از جهة و نیمی و کسر در قرائت او صحیح نباشد و جمعی ... در بعضی قرائت نماز کرده شد
و در نماز مستحبی جماعت جایز نیست مگر در نماز استسقاء و نماز عیدین با اختلال شرایط چنانکه گذشت و بعضی از اهل
دیگر که نذر او غیر اهل شد مثل اعاده نماز کرده او بر نماز و غیر آنکه او را بر فضیلت جماعت و اخبار کثیره
و دلالت دارد بر جواز جماعت در نافله در ماه رمضان محمول بر تقیه است و همچنین عمل جاری
کرده است بر جواز امامت زن در نوافل ضعیف است چنانکه خواهم گفت و بعضی از علما جایز دانسته است
جماعت را در نماز عید غدیر و دعوی روایت نموده اند و عمل آن در مذهب هر چند احوط ترک آنست
و جماعت منعقد نشود به دو نفر که یکی از آنها امام باشد هر چند ماموم کودک باشد و در زن که کودک ممیز
هم کافی باشد و در جواز امامت صبی ممیز خلاف است و اقوی عدم جوازست مطلقا بلکه بجهت اطفال
امامت کنند و همچنین صحیح نیست امامت مجنون و مجنون ادواری که گاهی عاقل است در جواز امامت او در حال
عقل او خلاف و اقوی جواز است چون هرگاه شخصی که عادت معینی داشته باشد امام شیعه اثنی عشری باشد
و عادل باشد و ولد زنا نباشد چنانکه گذشت و زن امامت از برای مردان نمیتواند و همچنین برای خنثی
و امامت میتوانند کرد از برای زنان در نمازهای واجبی و لیکن بعضی گفته اند که از برای زنان هم نمیتواند مگر
مگر در نمازهای سنتی و بعضی گفته اند که در هیچ نمازی از برای هیچکس نمیتوانند کرد و اول اقوی است و امامت
و احادیث بسیاری که دلالت دارد بر جواز امامت آنها در نمازهای مستحبی و واجبی در اول حیرت و ول اینجا بحث نیست
خواست یعنی امامت در جماعت واجب مثل جمعه نمیتواند کرد مطلب دوم اظهر آنست که جایز است که خنثی
پس حوزه دارد بغیر و بعضی گفته اند که از برای اشکال خود نمیتوانند امامت کنند و مثل آنست که کور
میتوانند امامت کنند هرگاه کسی باشد که متوجه او شود و او را بقبله بدارد که ظاهر این است و قول
بمنع از نقل شده و آن ضعیف است و اما اعرابی یعنی صحرانشینان خواه عرب باشند و خواه غیر آن لکن ظاهر آنست
که اعراب اهل خود نمیتوانند که امامت کنند و اما شامل خود لیکن امامت نمیتواند و اینها در صورتی است
که سایر شرایط امامت از عدالت و غیر آن موجود باشد و اگر نه از برای هیچکس نمیتوانند امامت کنند چنین است
کلام در غیر اعرابی هم از آنچه بیش گفتیم و آنچه ظاهر خواهم گفت و ظاهر آنست که وجه منع همین باشد که ایشان ترک
واجب میکنند که عبارتست از تحصیل معرفت و علم و احکام دین آنچه موقوف علیه عبادت است لیکن بر آن
عادل میشود و از بنی میبایست که اینها که در دهات می نشینند با وجود قدرت بر شهر رفتن و تحصیل علم
کردن آنها هم حکم اعرابی دارند چنانکه بعضی علما این را هم تصریح کرده اند و حلال خوانده اند در کسی که
حد شرعی بر او جاری شده و مطلقا از توبه و اکثر جایز دانسته اند و بعضی تجویز کرده اند امامت او را از برای مثل خود
و در صورتی که جواز او نیست بجهت آنکه موضوع آنست که عادل است و مال الاعمی تر از کافر که ابو لهب
که مسلمان شده و شرط لیکن جایز خواهد بود که امامت و اما اعنف یعنی کسی که او را ختنه نکرده باشند پس در امامت او ...

واظهر اینست که اگر مقتدی در این دو وجه عدالت که نماز می‌کند در حقیقت که آن خود یعنی جایز نیست امامت او
نه از برای مثل خود و نه دیگران و اگر قادر نیست پس جایز است مطلقا یا کراهت و جایز نیست که امی و ملحن
امامت کنند از برای غیر مثل خود هر لو از امی کسی است که قرائت را نمی‌داند خواه هیچ یاد نداشته باشد و خواه بعض را
و اما این دو وجه انجام داده و کرش آن است و اگر تقصیر در یاد گرفتن کند نماز او از اصل باطل است و هر لو
از ملحن کسی است که غلط بخواند اینکه تغییر دهد حرفی از حرفی یا حرکتی را به حرکتی دیگر و عدد را است که هر کسی که در وقت
زبان او میل دارد و تکرار میکند یا در حرف فا و مثل آن اظهر جواز است و در وجوب اقتدا که آن را امی و ملحن بر
که نماز او صحیح باشد اشکال است و اظهر عدم وجوب است و همچنین زن و مرد و اجب نیست که اقتدا کند بکسی و همچنین
جایز نیست که نشسته امامت کند بر ایستاده و در امامت کور از برای مثل خود اشکال است مطلب سیم در کراهت
در صحت نماز جماعت اینکه حائلی میانه امام و ماموم نباشد که مانع از دیدن امام باشد مثل دیوار یا پرده و مشهور
و اظهر آن است که پنجره و دیوار مشبک هم مانع است و بعضی از علما می‌گویند جایز است و همچنین یکی دیگر
که مانع از شنیدن باشد خصوصا هر گاه در شبهه حال خود از وقت امام یا مقتدا احوط است که هیچ نیست
اینها حایل نباشد و بنا بر قول به بطلان پس ظاهر این است که یعنی نماز ماموم باطل است نه امام و کافی است
از برای ماموم که امام را ببیند یا کسی که آن امام را می‌بیند یا کسی که او کسی را ببیند که امام را می‌بیند و هکذا
همچنین یا در پیش او یا در ماموم و واضح است مثل صفهای متعدد که در برابر روی ایستاده باشند و امامت
از پهلو پس ظاهر فتوی اکثر علما است که انهم کافی است مثل اینکه در بیرون مسجد صفی بسته که آن
که در برابر در ایستاده باشند یعنی ماموم را امام را می‌بینند و اما آن جماعتی که در طرف راست و چپ آنها
ایستاده‌اند که مجموع یک صف می‌شوند آنها کسی را نمی‌بینند بغیر از آنها بیشتری که برابر در ایستاده‌اند و آنها
امام را یا صف میان مسجد را می‌بینند و بعضی در صحت این توقف کرده‌اند و هر چند بطلان این جماعت ظاهر نیست

ولیکن

ولیکن احوط ترک آنست خصوصا هر گاه پهلوی در طول کشیده و اما اگر همین یک نفر باشد در طرفین اشکالی نیست
ایستاده باشند که نه امام را ببینند و نه صف داخل مسجد را پس ظاهر اشکال است چنانکه در مسجدها تجربه
شده است که برابر آنها که در میان ستونها می‌ایستند کسی نیست بلکه چون اطراف ستونها تمام مسجد را فرا گرفته
عوض صحن که جمعی در پشت آنها می‌ایستند و آنها بغیر طرفین را نمی‌بینند پس ایشان مثل اینست که
طرف صف را برابر هم نمی‌ایستند صحیح باشد خصوصا که مشهور است و بعضی گفته‌اند که باید اندکی جلو بایستند در میان
امام و ماموم دلیل و صحیح تر آن است و این حکم که مذکور شد از برای مردان است و اما زنان هر گاه در عقب مرد
نماز کنند پس اشهر و اظهر آن است که مانع نیست این صحیح است هر چند دیوار حایل باشد و هر چند در نماز نباشند که
سر در همه و شبکه و پنجره نداشته و جایز نیست که میان امام و ماموم فاصله بسیار باشد مگر اینکه صفها که در میان باشد
هر چند صفها بسیار باشند و در حد فاصله که باعث بطلان نماز ماموم می‌شود خلاف است و مشهور آن است که هر چه
که در عرف و عادت نگویند که امام پیش ایستاده است و ماموم در پشت سر او ایستاده است یا در طرف
راست او ایستاده است خوب است و اگر چنین نباشد نماز باطل است و بعضی گفته‌اند به قدر سجده و بعضی ذراع گفته‌اند
و بعضی از علما گفته‌اند که اگر ماموم و امام یا ما بین دو صف پیش از گام باشد نماز ماموم
صحیح نیست و این احوط است و ظاهر آن است که بنا بر این قول هر گاه در موضع ماموم در حال سجود
امام گام باشد کافی نیست و ظاهر این است که صف آخر نمی‌تواند احرام نماز ببندد
پیش از آنکه صفهای پیش احرام بسته باشند و احوط آن است که صبر کند تا صفهای پیش احرام ببندند
هر چند این بکوشش که بعض احرام بسته باشند و همچنین هر گاه در بین نماز صفهای پیش نماز را
تمام کنند مثل اینکه مسافر باشند یا عذر دیگر داشته باشند نماز صف عقب صحیح است مطلب چهارم جایز نیست که امام بلندتر
از ماموم بایستد مثل اینکه در بالای دکانی بایستد و ماموم در پایین آن بایستد پس در صورتی که

نماز ماموین باطل است اما اگر زمین سراشیب باشد تجویز کرده اند که امام در جای بلند بایستد و ماموین در عقب او
و ظاهر این است که بلندی زمین امام معتد به عرفا است و شک آن کمتر است و از بیش از آن احتیاط کنند
و بعضی تحدید کرده اند به یک وجب که اگر کمتر از وجب باشد باطل است و بعضی به قدر گام برداشتن تحدید کرده اند
و اینها دلیل واضحی ندارد و اما ماموم پس جایز است که بلندتر از امام بایستد هر چند از بلندی بسیار باشد
و امام در میان و احوط آن است که همه در زمین مساوی بایستند مگر آنکه جای تنگ باشد و محتاج شوند بالا
رفتن و مکروه است که ماموم پیش روی امام بایستد و مشهور آن است که مساوی امام در پهلوی او بایستند
و بعضی علما واجب دانسته اند که متأخر از امام بایستد هر چند در پهلوی او باشد و قلیلی پس تر از او بایستد
و این احوط است و افضل این است که هرگاه دو مرد باشند و خواهند یکی از آنها با دیگری نماز کند ماموم
در طرف راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشند ماموین در عقب سر امام بایستند و بعضی این را واجب
دانسته اند و این ضعیف است پس اگر ماموم یک نفر در طرف چپ یا پشت سر امام بایستد نماز صحیح است و همچنین هرگاه
بسیار باشند و همه در طرف راست بایستند یا همه در طرف چپ بایستند و در این صورت که ماموین در عقب
می ایستند هر چند بسیار باشند جوز ... جانب راست صف بر بندد که در طرف چپ هیچ کس نباشد
و بالعکس و در عبارت معتبر تقدم و تأخر ماموم معیار ... کلام ...
میشود و در ... نماز ماموم ... صحیح است و هر چند
پا ... پیش از امام ... و بعضی ... گفته اند و احوط آن است که عدم تقدم را
در همه این اعضا ملاحظه کند **مطلب پنجم** واجب است متابعت امام در افعال نماز که در رکوع و سجود
و قیام و قعود از امام پیش نیفتد بلکه یا بعد از او بکند یا همراه او و این با بودن اعمال را که گفته شد که در صورتی
که همراه او بکند ثواب جماعت ... بلکه باید بعد از امام بکند تا ثواب جماعت را دریابد و اما آنکه پیش

افتد و از امام عمداً ... نماز میشود یا نه در این اشکال عظیم است و احوط بلکه اظهر آن است که هرگاه عمداً
پیش افتد نماز را اعاده کند اما در صورت سهو و خطا پس نماز باطل نیست و مشهور میان علما این است
که هرگاه ماموم عمداً پیش از امام سر از رکوع بردارد صبر کند تا آنکه امام برسد و ... و اگر سهواً بردارد
پیش از امام برگردد و با امام رکوع را تمام کند ... رکن باطل نیست و بعضی برگشتن را
در صورت سهو واجب دانسته اند و این ضعیف است و ظاهر این است که خطا و سهو حکم واحد و ... آن
در صورت سهو و خطا خوب است اما اعاده در صورت عمد پس دلیل آن در ... ضعیف است و عمل آن
بسیار مشکل است و احوط بلکه اظهر بطلان است و نهایت احتیاط این است که از طریق مشهور عمل کند و نماز را
هم اعاده کند و هرگاه پیش از امام بر رکوع رود یا پیش از او بسجود رود پس مشهور میان علما همان تفصیل است
که مذکور شد که هرگاه عمداً کرده است باید بهمان حال بماند تا امام باو برسد و اگر سهواً یا خطا کرده برگردد
و با امام بجا آورد و ... لیکن دلیل این است و احتیاط همان است که مذکور شد و اما متابعت در اقوال
و اذکار پس هر چه امام میخواند بخواند و غیر او نخواند و لیکن پیش از او ... بلکه همراه او یا بعد او
بگوید پس اینها ... اظهر عدم وجوب است و لیکن احوط است و این در غیر تکبیرة الاحرام است و اما تکبیرة الاحرام
پس تقدم ماموم در آن بحث البطلان نماز است بلکه اظهر آن است که همراه گفتن هم جایز نیست و جایز نیست
مفارقت از امام بدون عذر و هرگاه قصد فرادی کند و ... در مثل تشهد و قنوت هرگاه از امام
پیش افتاده شد و تشهد و قنوت خود را خواند و جایز است مفارقت کردن و قصد انفراد هرگاه عذری
داشته باشد مثل آنکه در درد ... بول ... یا امر دیگر شغلی پیش آید و اما هرگاه عذری نداشته باشد
و مفارقت کند و قصد انفراد پس در آن خلاف است اکثر و اظهر جواز مفارقت است و اما جواز عدول از فرادی
بجماعت پس در آن نیز خلاف است و شیخ دعوی اجماع بر جواز آن کرده است و سخن در این گذشت و احوط ترک آن است

و در صورتی که حاجت کند از قصد فرادی برگردد و مفارقت اختیار کند پس واجب است که نماز را از همان جا تمام
کند پس اگر پیش از قراءت مفارقت کند قراءت را بکند و اگر بعد از قراءت بکند برکوع رود و اگر در بین قراءت
باشد اشکال است و احوط آنست که همان سوره که در میان اوست از سر گیرد خواه حمد و خواه سوره و در
وجوب نیت مفارقت [illegible] خواه با عذر و خواه بی عذر و کیا
که در اینجا قصد انفراد هم واجب نباشد اما قصد مأموم [illegible] هم بکند **مطلب ششم** در حکم قراءت مأموم است
در عقب امام عادلی که با او اقتدا میکند و احادیث و اقوال علما در این باب مختلف شده [illegible]
علما آنچه که خلافی در آن نیست که قراءت کردن بر مأموم واجب نیست اما اشکال در حرمت و کراهت
و استحباب و فرق مابین نماز جهری و اخفاتی بسیار است و آنچه در نظر حقیر اظهر است اینست که در دو رکعت
اول نماز اخفاتی حرام است قراءت کردن بر مأموم و در دو رکعت اول جهری هرگاه قراءت امام را میشنود
هرچند صدای ضعیفی باشد که حروف کلمات از یکدیگر جدا و ممتاز نشود که در اینجا واجب است که ساکت شود و گوش دهد
و اما اگر هیچ نشنود دلیل اظهر استحباب قراءت است و تسبیح [illegible] و شاید که در دو رکعت
اول اخفاتی هم تسبیح کند تا امام فارغ شود خواه [illegible] و خواه سبحان الله [illegible]
سبحان [illegible] احوط [illegible] در رکعت آخر [illegible] احادیث در این متعارض [illegible] دلالت بر قراءت دارند
و بعضی بر ترک قراءت و احوط بلکه اظهر ترک قراءت است و [illegible] که در دو رکعت آخر [illegible] تسبیحات اربع را
بگوید چنانکه [illegible] که هم ترک قراءت در دو رکعت آخر در نماز جهری [illegible] و این احکام
که مذکور شد در غیر مأموم است که در رکعت دوم و سیم و چهارم ملحق شود و حکم آن بعد مذکور خواهد شد
و اما هرگاه در عقب امام مخالف نماز کند از راه تقیه پس البته قراءت واجب است و اقلش [illegible]
ساقط نشود بلکه [illegible] که او آهسته بخواند و اگر از آن هم خوف کند که مطلع شوند [illegible] بخواند بعضی [illegible]

الحمد را

بلکه الحمد قراءت را و اگر تقیه این شود که باید ترک کند مثل آنکه باید در حال رکوع ملحق شود و در بین
قراءت ملحق شود اگر بعضی از قراءت را مانده بخواند هرچند حمد تنها باشد یا بعضی از سوره حمد را چنان کند
و نماز او صحیح است و هرگاه قراءت تمام نشده امام برکوع رود و بعضی گفته‌اند که در حال رکوع قراءت را
تمام کند و این دلیلی ندارد بلکه [illegible] آنقدر که خوانده است کافی است و بر تقدیر اظهر اینست که این محل اعادت
از برای او اعاده [illegible] هرچند احوط [illegible] اگر میسر شود و در جایی که تقیه واجب باشد بلکه مستحب است
اکتفا به [illegible] قراءت کند و [illegible] که اول در خانه نماز خود را بکند و ظاهر آنکه نماز ثانی او [illegible] شود
و ظاهر اینست که مستحب است که قراءت سوره را زودتر از امام تمام کند و مشغول ذکر شود تا امام فارغ شود
[illegible] او زودتر فارغ شود و قراءت او [illegible] در [illegible] در عقب [illegible]
[illegible] که نماز کند [illegible] در صف اول [illegible]
که نماز [illegible] در عقب [illegible] در صف اول **مطلب هفتم** جایز است که اقتدا کند نماز واجب [illegible]
در [illegible] مثل ظهر را بالعصر و بالعکس [illegible] و همچنین جایز است که در عدد
رکعات مختلف باشند مثل مغرب [illegible] و بالعکس و قصر تمام و بالعکس بلکه جایز است که [illegible]
[illegible] اقتدا کند [illegible] بلکه قضا را با ادا [illegible] و صبح را بالظهر و ظهر را بالمغرب و همچنین [illegible]
[illegible] که از شرط [illegible] موافقت در عدد رکعات [illegible] و اینها که مذکور شد
در وقتی است که نماز [illegible] در کیفیت مختلف نباشند پس نماز [illegible] را به نماز آیات و بالعکس [illegible] اقتدا [illegible]
اقتدا [illegible] و بالعکس مثل آنکه کسی نماز [illegible] که نماز واجب میکند و
[illegible] اقتدا کند چنانکه [illegible] و بالعکس در صورتی که نماز واجب [illegible] اقتدا کند [illegible] که تنها نماز کند [illegible]
دیگر [illegible] چنانکه [illegible] و همچنین [illegible] مشغول [illegible] موضعی که مذکور شد قبل از این

مطلب ششم آنست که مأموم هرگاه یک مرد تنها باشد باید که در پهلوی راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشند پشت سر او بایستند
و همچنین هرگاه یک زن یا بیشتر باشد و هرگاه یک زن باشد و جهت اولی است در عقب امام بایستد و اگر یک مرد
همراه زنان باشد مرد در پهلوی راست او بایستد و زنان در عقب او بایستند و هرگاه پسری یا پسران چند باشند از اهل
پسران پیش از زنان بایستند هر چند بسیار باشند و هرگاه زنی پیشنمازی زنان می‌کند زنان در پهلوی او
بایستند و هرگاه محتاج به دو صف و بیشتر شوند امام زنان در میان صف اول بایستد و خود از زنان پیش نایستد
بلکه مساوی ایشان بایستد و همچنین جماعتی که عریان باشند و خواهند که نماز جماعت بکنند نشسته صف می‌بندند و امام
در میان صف می‌نشیند ولکن زانوهای خود را از ایشان پیش می‌دارد و مشهور آنست که باید نشسته باشند و بعضی
گفته‌اند که اگر ایمن باشند از مطلع شدن غیر بایستند و اولی آنست و از برای رکوع و سجود اشاره می‌کنند و بعضی
گفته‌اند امام اشاره می‌کند و آنها که در عقب او هستند رکوع و سجود می‌کنند و اول اظهر است مطلب نهم
آنست که در صف اول اصحاب علم و عقل بایستند و نزدیک امام بایستند و هر که افضل است بیشتر نزدیک شود و در افضل
مواقع صفوف بایستد و افضل مواضع نزدیک امام است و بعد از آن طرف راست صف اول و بعد از آن طرف
چپ و بعد از آن صف دوم و همچنین تا آخر اهل جماعت در پیش می‌ایستند و در صف‌ها آنهایی که در رتبه
از آنها پست‌ترند و همچنین بعد از آن اطفال می‌ایستند و بعد از آنها زنان می‌ایستند و بعضی علما گفته‌اند که مستحب است که امام
در میان رو بروی وسط صف بایستد و از بعضی اخبار ظاهر می‌شود که در طرف چپ بایستد که طرف راست صف هم بسیار بهتر است
و در احادیث وارد شده است و مکروه است که با وجود گنجایش صفها کسی تنها بایستد و هرگاه صف گنجایش نداشته باشد
باکی نیست و اولی آنست که برابر پیش سر امام بایستد و سنت است که کسی در میان صفها راه نکنند و هموار
متصل بایستند و صفها را راست بدارند و شانه‌ها را برابر یکدیگر بدارند و در حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
می‌فرمودند که صفها را راست کنید

و هرگاه صف تنگ باشد و برابر مأموم باکی نیست که در این نماز پس رفتن صفوف بیشتر ...
امام را از قبله گردانیده و هرگاه صف نماز بهم متصل نباشند نماز آن صف باطل می‌شود هر چند فاصله بسیار
و متعدد باشند و اما منع که در عقب ایشان صفوف هست و فاصله در نماز آنها هم ...
برداشتن فاصله می‌شود و احتیاط در ترک آنست چنانکه پیش گفتیم هر چند بطلان آن ظاهر نیست و آن فاصله
بقدر یک نفر یا قلیلی بیشتر باشد پس آن ضرر ندارد مطلقا مطلب دهم هرگاه جمعی در خانه باشند و خواهند نماز جماعت
بکنند و قابلیت امامت در صاحب خانه و آنها باشد صاحب خانه اولی است از دیگران و همچنین در مسجدی که امام معین است
مسجد را اولی است از دیگران و ظاهر آنست که هرگاه اینها غیر را اذن بدهند که امامت کند ...
حضور هرگاه غیر افضل باشد و ظاهر آنست که ... که در این باشد هر چند ...
و ... مالک او و جمعی از علما گفته‌اند که هاشمی اولی از دیگران است و ظاهر ... از اینها ...
که مذکور شد و مشهور آنست که بعد از اینهایی که پیش گفتیم هر که اقرء قرآن است مقدم است بر اعلم و در معنی آن
خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند یعنی آنکه قرائت را بهتر داند و حروف را بهتر از مخرج ادا کند و بعضی گفته‌اند
یعنی آنکه بیشتر تلاوت قرآن کند و بعضی گفته‌اند که اعلم و افقه مقدم است بر اقرء و این اظهر است و مشهور
آنست که بعد از اعلم هر که هجرت زودتر کرده است مقدم میدارند و معنی هجرت در پیش گذشت و بعضی علما
گفته‌اند که مراد کسی است که زودتر اسلام آورده باشد یا زودتر از دار الحرب به دار الاسلام آمده باشد و از
اولاد کسی باشد که هجرت او مقدم باشد بر دیگران و بعد از آن آنکه سنش بیشتر است مقدم میدارند و جمعی
این را الغیر گفته‌اند یا بیشتر در اسلام ... که ... وجوه دیگر هم ... ترجیح ذکر کرده‌اند
... که اینها در صورتی است که مأمومین اختلاف کنند و اگر اتفاق کنند
هر که را آنها مقدم بدارند اولی است و همچنین هرگاه همه خوش داشته باشند از غیر آنها او هم امامت نکند

و مروی است که هرگاه آن مرد خود بستوده شمرد امامت او مکروه باشد و کسانی که بر او امامت کرده آن را ناخوش
دارند و آنچه از اخبار ظاهر می‌شود آن است که این امر مکروه است ترجیح می‌شود هر چند اختلاف در میان
ماموم نباشد اما علما چنین گفته‌اند که مذکور شد مطلب پانزدهم مکروه است که امامت کند مسافر حاضر را
حاضر و بالعکس و همچنین گفته‌اند که هر یک به دیگری اقتدا کنند و ظاهر آن است که معنی کراهت در اینجا این باشد که ثواب
امام [illegible] کمتر است نه آنکه ثواب او از فرادی هم کمتر باشد و بعضی علما کراهت را مخصوص
جائی کرده‌اند که نماز مسافر در عدد رکعات مخالف باشد پس در نماز صبح و مغرب مکروه نخواهد بود و اولی
از ترک است پس هرگاه امام مسافر باشد و فارغ شود ماموم در سلام متابعت او نمی‌کند و برمی‌خیزد و نماز
خود را تمام می‌کند و ظاهر آن است که در بقیه نماز مخیر است [illegible] هرگاه اهل بیت امامت داشته
باشند [illegible] هرگاه امام را [illegible] در جائی که عدد نماز ماموم کمتر از عدد نماز امام باشد و ماموم
فارغ شود افضل آن است که سلام نگوید بلکه بنشیند و ذکر کند تا همراه امام سلام گوید و اگر خواهد پیشتر گوید
بعد [illegible] و اگر عدد نماز ماموم بیشتر باشد افضل آن است که صبر کند تا امام سلام گوید پس برخیزد
و اگر خواهد هم پیشتر برخیزد و در هر صورت افضل آن است که امام سلام نگوید تا ماموم بقیه نماز خود را تمام کند
[illegible] از آن سلام بگوید و همچنین مکروه است [illegible] امام [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در وقتی که [illegible] و الاصح [illegible] و همچنین
امامت [illegible] و همچنین امامت [illegible]
که هرگاه اعلم قوم باشد امامت کردن او [illegible] کراهت ندارد [illegible]
در وقت آنکه گفتن [illegible] مطلب [illegible] [illegible] قد قامت الصلاة و
[illegible] حی علی الصلاة [illegible] امام [illegible]

بلکه سنت است [illegible] که جمیع ذکرها را بلند بگوید تا ماموم بشنود و سنت است از برای ماموم که هیچ چیز را
به امام نشنواند و سنت است از برای ماموم که هرگاه فارغ شود امام از سوره حمد بگوید الحمد لله رب العالمین و [illegible]
وقتی که امام بگوید سمع الله لمن حمده [illegible] بگوید الحمد لله رب العالمین و سنت است که امام [illegible] جمع [illegible]
[illegible] و سایر مومنین هم باشند مثل اللهم اغفر لی و لوالدی [illegible]
اللهم اغفر لنا و لوالدینا و سنت است که امام مراعات حال ضعفا و ارباب حاجت از مومنین را بکند و نماز
[illegible] و همچنین در دعاها [illegible]
[illegible] و سنت است که هرگاه امام فارغ شود [illegible] فارغ [illegible] تا ماموم فارغ شود
که امام [illegible] [illegible]
[illegible] مطلب [illegible] سنت است [illegible] هرگاه [illegible] نماز را
به جماعت [illegible] خواه امام باشد خواه ماموم و احوط آن است که [illegible] اعاده کند [illegible] ظهر را
[illegible] و همچنین [illegible] و همچنین احوط
اظهر آن است که هرگاه نماز را به جماعت کرده باشد [illegible] به جماعت [illegible]
[illegible] و همچنین هرگاه جماعتی [illegible] نماز را فرادی کرده باشند [illegible] خواهند به جماعت
اعاده کنند [illegible] است [illegible] وجوب و استحباب [illegible] و همچنین [illegible]
[illegible] استحباب بکنند و بعضی قائل به وجوب شده‌اند [illegible] ضعیف است و سنت است که هرگاه [illegible] نماز کند
و در [illegible] نماز جماعتی منعقد شده [illegible] و هر در رکعت سلام [illegible]
و هرگاه در رکعت سیم و چهارم باشد [illegible] و تمام کردن رکعت [illegible] است و بعضی علما منع
کرده‌اند [illegible] و بعضی گفته‌اند [illegible] نماز را قطع کند [illegible]

که باقی گفتیم و اگر مشغول اقتدا باشد در جماعتی منعقد نزد لیکن بعضی علما جازم شده‌اند باینکه اگر ترسد که جماعت از او فوت شود
بر حمد فاتحه را قطع کند و اگر نترسد از این پس تمام کند دو رکعت را و داخل جماعت شود و این هم خوبست
مطلب پنجم مسئله ثابت در اینکه کی درک جماعت حاصل میشود بادراک رکوع یعنی هر گاه امام را دریابد قبل از
رفتن برکوع هر چند همین قدر باشد که تکبیر احرام گوید و هر چند که فرصت تکبیر رکوع نشود اما هر گاه در حین
رکوع ملحق شود پس در آن خلافست و اشهر و اقوی آنست که هر گاه تکبیر احرام را در حال قیام بگوید و بعد از آن
برکوع برود که هنوز امام ترک رکوع را نکرده نماز او صحیح است و در همین نماز جمعه و غیر آن فرقی نیست
و بهتر آنست که بقدر ذکر واجب امام را در حال رکوع دریابد و اما اگر در وقتی رسد با امام که امام ترک رکوع
را نشده ولکن ابتدا کرده آن کفایت نکند و اگر شک کند که آیا امام را قبل از برخاستن دریافته یا نه پس آن
رکعت را کافی کند و بعضی گفته‌اند که یعنی که در حال تکبیر رکوع امام رسیده و دیگران برکوع آن جماعت نشود
و اول اقوی است و بعضی گفته‌اند که احوط ترک لحوق در حال رکوع است و این در جماعت غیر جمعه است
مثل نماز جمعه خصوص در رکعت اخری و هر گاه داخل مسجد شود و ترسد که رکعت نماز از او فوت شود اگر برسد
تا داخل صف شود پس از آنجا تکبیر احرام بگوید و مشغول رکوع و سجود شود و در راه رود تا داخل صف شود
و اظهر آنست که مخیر است در آنکه در حال رکوع راه رود یا بگذارد رکوع و سجود را با او اداء و در قیام راه رود
راه رود تا داخل صف شود و بهتر است که در وقت راه رفتن پای را نکشد و این بیشتر شد که امام را احاطه کرد
امام را نه قبل از رکوع دریابد و نه در حال رکوع پس آن رکعت از او فوت شده است و بهتر آنست که تکبیر گوید
و سجده‌ها را با امام بجا آورد و آن را از نماز حساب نکند خواه قبل از سجده‌ها دریابد یا در اثنای آنها و بعضی در این
توقف کرده‌اند و اگر استحباب دارد اظهر آنست که سجده‌ها که تمام شد و امام فارغ شد از تکبیر احرام و بگوید
و به این تکبیر اول اکتفا نکند و بعضی علما اکتفا کرده‌اند و به این تکبیر و میگویند که زیاد شدن رکن در اینجا معفو است و اول

احوط و اظهر است و اگر در تشهد امام را دریابد تا تشهد او تمام شود پس بعضی گفته‌اند درست است که تکبیر بگوید و با امام بنشیند
و تشهد بخواند و بعد از آنکه امام سلام گفت برخیزد و نماز کند و تکبیر اعاده نکند در کافی نیست و این هم خوبست و بعضی
در این صورت قائل شده‌اند که مخیر است در خواندن تشهد و نخواندن آن و در هر صورت که خواندن بهتر باشد
و به هر تقدیر حکم با درک فضیلت جماعت با درک تشهد تنها مشکل است هر چند مطلق فضیلت و استحباب حاصل است
مطلب ششم هر گاه ماموم وقتی حاضر شود که امام یک رکعت یا بیشتر را کرده باشد آن را اول نماز خود قرار دهد
و با امام نماز میکند و بعد از فراغ امام تتمه نماز خود را بجا می‌آورد و اظهر آنست که در رکعت اول و دوم ماموم
که در رکعت سیم و چهارم امام است قرائت فاتحه واجب است و در اثنا بر ماموم قرائت حمد و سوره واجب است اما این در وقتی است
که تمام رکعت را دریابد یا آن قدر را که بتواند حمد و سوره یا حمد تنها را بخواند اما اگر آن قدر وقت نماند باشد
قرائت واجب نیست بلکه بی‌صورت است و اگر گمان داشته که می‌تواند حمد و سوره بخواند یا حمد تنها را بخواند و شروع
کرد بخواندن و امام در این بین برکوع رفت هر گاه معلوم میشود که تمام کند و با امام در رکوع برسد که فاصله از
شود تمام کند و با او ملحق شود هر چند حمد تنها باشد و اگر چنین نباشد از همان قطع کند و با امام ملحق شود و اما علم
در رکعت آخر این ماموم که در بین فاصله رسیده پس آن مثل سایر نمازهاست که مخیر است ما بین حمد و تسبیح و قول
در وجوب حمد ضعیف است و مستحب است که این ماموم در قرائت و تشهد متابعت امام کند و در جایی که جای تشهد ماموم
نیست مستحب است که برپا نه‌نشیند و در تشهد خود را از زمین بلند کند و هر جا که محل تشهد اوست بازمین قرار گیرد
و تشهد را بخواند و با امام ملحق شود و از بعضی اخبار بر می‌آید که در قرائت که تسبیحات میکند و دیگر در محل قنوت هم
قنوت بخواند و لکن حکم لسقوط استحباب تسبیح در جاییکه قرائت ماموم بعد از فراغ امام اتفاق می‌افتد مشکلات است
و بهتر آنست که ماموم صبر کند تا امام سلام بگوید بعد برخیزد و اگر پیش از سلام هم برخیزد جایز است و نیت انفراد
هم واجب نیست مطلب نهم هر گاه امام بمیرد یا بیهوش شود ماموم غیر امام را بگیرند بعد از جماعت اتمام شد در حال

باشد و کسی را پیش اندازد و نماز را با او تمام کنند هر چند کسی باشد که از جمله ماموم نباشد و همچنین هر گاه امام را
حادثه رو دهد مثل اینکه کافر باشد یا آنکه بی‌طهارت بوده است یا از او حدثی سر زند یا مرضی او را عارض شود
یا رعافی و امثال اینها مستحب است که امام هم کسی را پیش اندازد هر چند از غیر ماموم باشد و اگر امام پیش نیندازد
مستحب است که ماموم کسی را پیش دارند و مکروه است هر کسی را پیش دارند که با قی به نماز نرسیده و تنها در نماز است
هر گاه یک رکعت یا بیشتر را درک کرده و هر گاه کسی را پیش دارند که یک رکعت یا بیشتر را درک نکرده است
در وقتی که ماموم در رکعت آخر رسند امام بنشیند تا فارغ شوند و آن ره کند لطیف است و بجای خلیفه سلام
بگوید بعد از آن برخیزد و نماز خود را تمام کند مطلب دهم هر گاه بعد از نماز ظاهر شود که امام کافر بوده یا فاسق
بوده یا جنب بوده یا بی‌وضو بوده ما بین اعلام واجب نیست و نماز ایشان صحیح است و ضرور نیست که امام هم این
بگوید که من بی‌طهارت بودم و همچنین است حکم هر گاه معلوم شود که امام بر غیر قبله نماز کرده بوده است و هر گاه در اثنای
در اثنای نماز معلوم شود هم اظهر آنست که نماز ماموم صحیح است و تمام میکند بقصد انفراد و ملحق است بنماز امام
در مسئله فروع در غیر نماز تنی که با او میکند فرادا اما هر گاه در اثنای نماز معلوم شود که امام مشغول است بنماز دیگر مثل اینکه
امام سوره را نیت داشته اند و ماموم واجب دانسته یا آن نماز جمعه را واجب عینی دانسته و این سنت داند پس از صحت
اقتدا این نماز اشکال است و در صورتی که سوره را ترک کند اظهر بطلان اقتدا است بجهة آنکه ماموم آن
نماز را ناقص اعلام ابطال میدانند هر چند بکمان او نیت دو صورت هم ترک امام با قصد استحباب هم در صحت
اشکال است و اما در صورت قصد استحباب به همین بقصد قربت اکتفا کنند در نیت که اقتدا صحیح باشد و اما
هر گاه ماموم نماز جمعه را حرام داند یا معتقد کسی باشد که حرام داند پس جایز نیست کردن او به شخص
و اما با همین جماعت فوق امام شد و سایر نمازها و اقتدا میتوانند کرد چنانکه در اول این جا رو گفتیم باب سوم
در منافیات نماز است و در آن چند مطلب است مطلب اول حرام است قطع کردن نماز واجب بدون سبب جهة

در حال اختیار و اما هر گاه او را عذری باشد مثل اینکه غلام او گریخته باشد یا او را درین نماز دیده که کسی که از او طلب داشته
و خواهد رفت درین نماز پیدا شده یا آنکه دشمنی پیدا شده یا کسی قصد جان او یا مؤمن دیگر را داشته باشد
و مثل اینها بلکه از اینها پست‌تر هم مثل ماری بجهت کسی که مستحق قتل باشد یا کسی که برای رشاد او ضرر داشته باشد و مثل
اینها هم جایز است که جایز باشد و اما آنچه گفته شد که بعضی قائل شده‌اند که مستحبات مثل اذان و اقامه که
فراموش شده ترک کرده و یا قرائت سوره جمعه یا آنکه بعضی گفته‌اند که هر گاه فراموش کند بهتر آن است که کل نماز را
هم بر جهت قطع نکند و هر کس حقیقه نماز را دانسته و فهمیده که این جایز است و گفتگو کرده که آیا مضطر شود
رجوع داده قطع نماز خواه واجب و خواه مستحب مطلب دوم هر گاه در این نماز از او حدثی سر زند
حکم حدث در حال تشهد آخر در محل خود ذکر شد و اما در غیر آن پس اگر میدانند که در حال نماز است و عمداً او حدث
میکند شکی نیست که نماز او باطل است و همچنین هر گاه در خیال این است که نماز را تمام کرده و هر گاه فراموش کند
که در این نماز است و حدثی از او سر زند باز ظاهر آنست که صحیح در بطلان نماز نیست و اما هر گاه
بی‌اختیار از او حدث سر زند پس مشهور روایات بر بطلان نماز است و بعضی گفته‌اند که بعد از آن وضو بگیرد
و از همان جا که مانده است تمام کند و بعضی گفته‌اند که هر گاه با تیمم نماز کند و چنین امری اتفاق افتد و آب بهم رسد
وضو بگیرد و از همان جا تمام کند و در غیر تیمم باطل است و احتیاط این است که در این صورت چنین کند و اعاده هم
بکند مطلب سوم باطل میشود نماز بسخن گفتن بدو حرف یا بیشتر هر گاه از روی عمد باشد و اما تکلم بیک حرف
پس آن مبطل نیست مگر اینکه دلالت بر معنی و مطلبی کند مثل ق و ع که در لغت عرب مفید معنی
بر میگیرد و ع بمعنی بشنو و دل بدو است که آن نیز مبطل است و هر گاه سهواً تکلم کند پس آن مبطل
نماز نیست لیکن سجده سهو بر او واجب میشود و در این صورت شدن صحت در اینکه حکمی کند که از نماز فارغ شده
و سخنی گوید و بعد از آن معلوم شود که نماز تمام نشده پس آن مبطل نماز نیست بلکه جایز است که تنحنح مطلبی را بفهماند مثل آنکه

کسی در میرند و میخواهد اهل خود را خبر کند که بر میخیزد و همچنین جایز است لوا بعض مطالب کلمات قرآن یا کون
بقرآن و ذکر و دعا مثل آنکه کسی خواهد داخل خانه شود و اذن خواهد بگوید ادخلوها بسلام آمنین یا کسی اورا
صدا زند در نماز است بگوید سبحان الله و همچنین امثال اینها و مطلب واما آه کشیدن در نماز پس هرگاه
دو حرف و بیشتر از آن بهم رسد پس باطل است مگر آنکه از خوف خدا باشد که در آن خلاف است و احوط
حوارث و همچنین است ناله کردن هرگاه از دو حرف ظاهر شود باطل است بلکه الحق اخبار ظاهر میشود که هرگاه
ناله کند یعنی کلمه است ولکن اظهر آنست که اگر دو حرف نشود باطل نیست مطلب چهارم هرگاه مسلمانی در حال نماز
بر کسی سلام کند واجب است جواب او مثل آنچه گفته است یعنی اگر بگوید سلام علیکم در جواب علیک السلام نگوید
و در روایت است که هرگاه او سلام علیک بگوید در جواب سلام علیکم توان گفت ولکن اگر مثل همان گفته است
بگوید احوط است حتی اگر او بگوید سلام علیک و این بگوید السلام علیک خلاف احتیاط است و همچنین زیاد کردن
ورحمة الله در کاته بر آنچه او گفته است که جایز نباشد اما احوط ترک آنست و هرگاه سلام کننده بگوید
علیک السلام اظهر عدم وجوب جواب است و احوط آنست که در جواب سلام علیک السلام علیکم بگوید بقصد قرآن
و دعا ان نحی و همچنین هرگاه سلام غلط بگوید مثل سام علیک و سام علیکم و امثال اینها
و اینجا احتیاط و اولی جواب نیست و البته ترک نکنند و احوط بلکه اظهر آنست که جواب رحمت را
اهم [illegible] در جواب سلام اول سلام علیک بگوید و در جواب آخر سلام علیکم بگوید اما تحیات
متعارفه غیر سلام مثل صبحک الله بالخیر و امثال اینها پس جواب آنها در نماز واجب نیست [illegible]
و نه السلام و نه بغیر سلام و در روایت است که بقصد دعا توان بعبارت دیگر جواب گفت نه بقصد تحیت
و واجب است که جواب سلام را چنان بگوید که آن شخص بشنود و اگر آن شخص کر باشد آنقدر بلند بگوید که او بفهمد
[illegible] و هرگاه جمعی باشند که بر ایشان سلام کنند یکی که جواب گفت از دیگران ساقط است خواه همه در نماز

باشند

باشند یا بعضی در نماز باشند و وجه آنکه بعضی در نماز نیستند هم جواب از نماز گذار ساقط است و هرگاه
در تکلیف مساوی باشند مگر آنکه شخصی که نماز نمیکند جواب بگوید مطلقا از آنکه او جواب گفت اظهر آنست که نماز گذار
نمی تواند جواب بگوید و اما جایز است که هر دو باهم جواب بگویند و هرگاه کسی جواب نگوید یا کسی که سلام گوید
مجاز نیست و هرگاه صبی ممیز [illegible] در میان این جمع باشد و جواب بگوید اظهر آنست که از دیگران ساقط
میشود و احوط آنست که یکی از مکلفین هم بقصد دعا جوابی بگوید نه بقصد رد سلام و هرگاه نماز گذار
عمدا ترک رد سلام کند و کار بیرون نماز او باطل نیست و بعضی باطل دانسته اند و بعضی گفته اند اگر
در آن حال مشغول ذکر یا قرائتی باشد باطل میشود و اگر نه باطل نمیشود و این هر دو قول ضعیف است و وجوب رد سلام
در روایت [illegible] هرگاه در اواخر آیه باشد یا کلمه ناتمامی داشته باشد آیه و کلمه را تمام کند و جواب بگوید و بعضی
و بعضی از علما سلام کردن بر مصلی را مکروه دانسته اند و مشهور استحباب است و در روایت که در [illegible] است
چون [illegible] مطلب پنجم [illegible] غلط ترک آن باشد
نیست از برای مصلی هرگاه عطسه کند یا مومنی عطسه کند آنکه بگوید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد
و آله اجمعین چنانکه در غیر حال نماز هم مستحب و مشهور آنست که سنت در حال نماز دعا کردن بمومن عطسه
کننده باینکه بگوید یرحمک الله مثل حال غیر نماز و بعضی در این اشکال کرده اند و مشهور آنست که در جواب یرحمکم الله
گفته شود یغفر الله لکم و در حکم و در روایت که از برای نماز گذار هم جایز باشد جواب گفتن هرگاه دیگری
باو بگوید یرحمک الله مطلب ششم از جمله مبطلات نماز فعل کثیر است و در تحقیق معنی فعل کثیر خلاف شده
در میان علما است و مسئله در نهایت اشکال است و آنچه بفهم قاصر حقیر اقرب است اینست که هرگاه از کسی صادر
شود افعال که عرفا کثیر باشد مثل [illegible] طول [illegible] و در عرف عادت بگویند که از نماز بیرون رفته است
آن مبطل نیست مثل آنکه نماز گذار در بین نماز زنبیل بدست گیرد و مشغول شود در بافتن یا آره دست بگیرد

وترجیع کند بسوره دیگر و در مثل اینها [illegible] بعضی گفته اند که اهل عرف را باطل میدانند حکم بمبطلیت
پس چگونه حواله بعرف میشود جواب آنست که محکم دانستن بعرف رجوع میکنیم نه آنکه بیرون رفتن
از این عمل بعمل دیگر را رجوع میکنیم و اهل عرف بعضی را می دانند هر چیز حقیقت عمل است اندیشه
میدانیم که اهل عرف فرق میان جوی تنگی و نماز کردن و جوی خواندن و نماز کردن می کنند و فرق
میان حال مشغول شدن به یکی از اینها را می کنند و بنابراین ذکر میان خطبه و بهم خوردن آن در نماز
ما این علما است که هرگاه فعل کثیر را بهوا کنند نماز او باطل نشود و بعضی دعوی اجماع هم کرده اند و بعضی
از علما گفته اند که این در صورتی است که صورت نماز زایل شود و اما باطل خواهد بود و هر حال اظهر در فعل
حقیقت اینست که هیچکس مرکز بنده از نماز دست بر داشته و نماز نمی کند نماز او باطل است خواه عمدا باشد و خواه
سهوا و از ملاحظه احادیث بسیار معلوم میشود که کار بسیار زیاد نیست و در احادیث رخصت در کارها داده
داده شده مثل کشتن مار و عقرب و کیک و شپش و پشه و شمردن رکعات نماز و عدد تسبیحات را
با سنگ ریزه و رسیدن آخر یا بچه خورد سالی از برای انسان است ... با زره جیزی که باو داده شده دادن
و نان خوردن ... در حال تشهد و دست مالیدن به ... و شستن خون رعاف در بین نماز و دست
بلند کردن بر دیوار از برای خرد کردن کسی و دست بر هم زدن از برای خبر کردن کسی و تسخ کردن لقمه
کسی که در نماز کند که چاه آب بردار حاجتی و کلاه از زمین بر داشتن و بر سر گذاشتن و امثال اینها ولکن در همه جا
مراعات تعمیق نماز حکم بجان طول فکر که در عرف نگویند که از نماز دست بر داشت چنانکه دالحجز اجباز
داده شده که هرگاه ترک کام رسیده ... و ما ورای کند خرمی است و اگر دیر است تمکنه و همچنین کشتن ...
هرگاه بسیار طول بکشد ... نماز گذاشتن تمکنه و اعاده کند و در نماز که [illegible] که آیا این فعل کثیر است کم
فعل کثیر است یا نه و آیا محو صورت نماز زاین فعل میشود یا نه لیکن اظهر عدم بطلان نماز است و احتیاط در هر حال

تحقیق

حضور میلاحظه اعاب نماز در حضور قلب و آنچه مطلوب است از آن عمرا از وقار و آرام دل و بدن و حضور خشوع
و اما اکل و شرب پس اظهر آنست که مبطل نماز است مطلق و بعضی گفته اند هرگاه بقدر کثیر از آن واقع شود مبطل
و بعد تقدیر ظاهر آنست که هرگاه کسی چیزی خورده باشد و بعضی اجزاء غذا در بن دندان او مانده باشد و در بین نماز
فرو برد ضرر ندارد و همچنین هرگاه شکر یا نبات یا امثال آنها را در دهان گذاشته و بتدریج آب شود و بحلق
فرو رود مبطل نیست بلکه بعضی گفته اند هرگاه لقمه را قبل از نماز خائیده باشد و بعد تکبیر احرام فرو برد مبطل
و این در روایت است که آنکه اگر کسی را که در نماز و تر باشد و تشنه باشد و آبی در نزدیک
او باشد و خوف کند که صبح شود و صبح آنست را خواهد روزه بگیرد میتواند برود آب بخورد و برگردد و نماز
خود را تمام کند و بعضی تجویز این معنی را در مطلق نوافل کرده اند در هر حال و این در صورت عذر مذکور است
اما بدون آن این حکم مشکل است و آنچه مذکور شد حکم صورت عمد است و اما در صورت سهو پس ظاهر آنست
که ضرری نیست و دلیل آن اکل و شرب مبطل نماز نیست و بعضی دعوی اجماع کرده اند از ایشان مطلب هفتم هرگاه کسی
عمدا خنده قهقهه بکند نماز او باطل میشود هر چند بی اختیار باشد مثل اینکه از کسی در پیش او راه بازی کند
که ضبط خود را نتواند کرد و اما هرگاه خنده کند که در تعمد است و بحدی که نماز او باطل شود و تبسم
که آن مبطل نماز نیست خواه عمدا باشد یا سهوا و اما مطلق خنده صدادار یا خنده که آنست که صدا از آن
باشد پس خالی از اشکال نیست و احوط بلکه اظهر بطلان است و همچنین گریه کردن بجهة امور دنیویه
از قبیل تلف مال یا فوت دوستی مبطل است جمعی گفته اند که هر چند بی اختیار شود گریه هم همین حکم است
و اما گریه بسبب اینکه ... بی اختیار ... گریه کردن از برای فوت شدن امری از امور دنیا مبطل است
و اما گریه بجهة حصول مطلبی مثل طلب ولد ... بسبب بیماری ... ان ... در بیت و بعضی از علما گفته اند
که آنچه مبطل است گریه با صدا است نه گریه بی صدا و احوط اجتناب از هر دو است و اظهر آنست که هرگاه

از رو و از سر کمی که مبطل نیست اما کراهتی از جهت فوات خضوع دارد و نقلی از بعضی از فقها است
و بهیچ وجه جزئی به آن **مطلب ششم** هرگاه عمدا تمام بدن خود را از قبله گردانید هر چند در ما بین مشرق
و مغرب باشد مبطل نماز است و اما هرگاه روی خود را به تنهایی از قبله گردانید پس هرگاه به پشت سر گرداند
نماز او باطل است و کذا اینکه به جانب مشرق و مغرب مبطل نیست و احوط اجتناب است و کراهت شدید دارد
و اما التفات به چشم تنها پس آن در هیچ صورت مبطل نیست اما کراهت دارد و هرگاه سهوا التفات کند پس در این
خلاف است و مشهور این است که حکم او مثل حکم کسی باشد که در نتیجه قبله مذکور شد در حکم کسی که رو به غیر سمت قبله نماز
کرده باشد و احوط آن است که او را در حکم عمد بدانند و همچنین حال مسئله را **مطلب هفتم** مکروه است نماز کردن کسی که
کمر کرده بول و غایط خود را نگاه داشته باشد چنین نیست بحکم بلکه و اگر در بین نماز او را این حال عارض شود پیش از رفت
شکی هر دو نماز اما باعث فوت نماز شود ولی اگر حبس آنقدر متضرر نمی‌شود نماز کند و اگر متضرر میشود نماز را
قطع نماید و ظاهر آن نماز کند و مکروه است نماز کردن با حالت و ریختن در روی عبا ده کند که مکروه است
کردن و نگشتان خود را شکستن و در حالی که خواب آلود است و تعب و باید که کسالت و کاهلی
رغبتی باشد و جمع و آرام دل و اعضا و جوارح باشد و حضور قلب داشته باشد که همچو بنده ذلیلی
میگوید نماز که حضور قلب در روایت مثل بدن بی روح است و قبول نمی‌شود از نماز مگر آنقدر از او که دل
او متوجه است و مروی است که حضرت امام زین العابدین در وقتیکه بنماز می‌ایستاد مانند ساق درخت
بی‌رو و حرکت نمی‌کرد و چیزی حرکت نمی‌داد مگر آن چیزی که باد او را حرکت دهد و در وقتیکه بنماز می‌ایستاد رنگ آنحضرت
متغیر میشد و در وقتیکه بسجود میرفت سر بر نمی‌داشت تا اینکه عرق از او روان میشد و باید نماز را چنان باشد
که گویا وداع میکند او را و این نماز آخرین او است **مطلب نهم** در شک و سهو و وهم و حکم آنست
که در نماز حاصل میشود و مراد از شک این است که شک داشته باشد که فلان کار را کرده یا نه و بهمه طرف او

ساهی باشد و هرگاه در نظر او یکی از دو طرف قوی تر باشد آن طرف که قوی تر است را گمان میگویند و آن طرف ضعیف تر را
وهم میگویند و سهو عبارت است از فراموش کردن یعنی اینکه یقین کند که فلان کار را بایستی بکنم و نکردم یا
فلان کار را که نبایستی بکنم کردم و در این چند مطلب است **مطلب اول** هرگاه کسی یک رکعت از نماز را کم کند
عمدا نماز او باطل است و همچنین هرگاه سهوا زیاد کند و بخاطرش نیاید تا رکوع بعد خواه پیش از آن
رکعت تشهد را خوانده باشد یا نه و خواه تشهد خوانده باشد یا نه و خواه در نماز چهار رکعتی باشد یا نه
و اگر پیش از رکوع بخاطرش آید بنشیند و نماز را تمام کند و سلام بگوید نماز او صحیح است و هرگاه یک رکعت
نماز را کم کند عمدا نماز او باطل است و هرگاه سهوا کم کند پس هرگاه بعد از سلام فعلی که منافی نماز باشد به
هیچ وجه بعمل نیاورده باشد و بخاطرش آید نماز را تمام کند بی اشکال بر وجهی که بیاید بعد سجده سهو بجهت
سلام گفتن و اگر بخاطرش نیاید بعد از آنکه از او فعل منافی نماز سر زده باشد پس اگر آن فعل منافی مانند
حدث و فعل کثیر باشد که صورت نماز را محو می‌کند که حصول آنها عمدا و سهوا هر دو مبطل نماز است نماز
او باطل است و بعضی گفته‌اند اتمام کند در هر وقت که خاطرش آید هر چند در شهر دیگر باشد و قول اول
اشهر و اظهر و احوط است و اگر آن فعل منافی مانند سخن گفتن باشد که کردن آن عمدا مبطل نماز است
نه سهوا پس اقوی و اشهر آنست که نماز را تمام بکند و در اعاده نیست و بعضی اعاده را لازم دانسته‌اند
و بعضی گفته‌اند در غیر نماز چهار رکعتی اعاده کند و این در غایت ضعف است **مطلب دوم** واجب میشود سجده سهو
در چند موضع از جمله آنها هرگاه سخن بجهت فراموشی گفته شود در نماز یک کلمه یا دو کلمه و دو حرف یا دو
بنا بر هر چند در وجوب سجده بجهت این فعل کلام بر ادله واجب اما احتیاط در آن در نهایت تاکید است و ترک نکند و دیگر
در جائیست که سلام گفته شود در غیر موضع خود و دیگر در شک میانه چهار و پنج است بطریقی که می‌آید
و بعضی واجب دانسته‌اند در جائیکه سهوا ایستادن بجای نشستن یا نشستن بجای ایستادن و این حالت احتیاط است

هرگاه فراموش شده قیام و قعود تنها باشد مثل اینکه سهوا تشهد را ایستاده بخواند یا قرائت را نشسته بخواند و
احتیاط را در بخواندن مثل که مرتبت شود اینکه تشهد را یا سجده را فراموش کند و در جزئی دیگر از رکوع یا خاطرش
آید و بر گرد و بجا آورد و بعضی واجب دانسته‌اند در هر زیاده و کم کردن سهوا در نماز حاصل شود و بعضی در شک
کردن در هر زیاده و کم واجب دانسته‌اند و بعضی در جایی که شک کند در زیاده کردن و کم کردن از رکعتها
یا سجود و مشهور و اقوی در همه اینها و جوب است لکن مستحب است **مطلب سوم** سجده سهو را باید بعد از سلام نماز
بجا آورد خواه از زیادتی باشد خواه از نقصان و واجب است در آن تشهد و سلام و احوط بلکه
اقوی آنست که تشهد سبک بگوید مثل اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم
صل علی محمد و آل محمد و در سلام هم اکتفا می‌تواند که السلام علیکم و واجب است که در حال سجود و احوط
بلکه اقوی است که ذکر مخصوصی که وارد شده است در حدیث بگوید و آن یکی از این لفظها است که یکی از چهار
خوانده است اول بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد دوم بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد
سیم بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و واجب است در سجده که آنچه معتبر
که در سجده نماز مذکور شد سجده کند و چیزی سجده کند که سجده نماز بر آن جایز است که واجب است که باید
باشد و رو به قبله باشد و ساتر عورت داشته باشد و مشهور این است که واجب نشستن مابین هر دو سجده و اینکه بعد
سر برداشتن کفایت نمی‌کند مانند سجده شکر و احوط آنست که طمأنینه و آرام را مراعات کند و اولی
و اظهر آنست که تکبیره الاحرام در اول سجده ضرور نیست اما بهتر است سجده کند و سجده بوده و قول بوجوب
آن نداده‌ام و بعضی سجده را لازم دانسته‌اند و از امام است که در اول تکبیر گوید تا موافق مطلع شود
بعد از سر برداشتن هم تکبیر بگوید چنانکه در بعضی روایات وارد شده است و واجب است که سجده سهو را بعد از سلام بی
فاصله و بدون فعل منافی بجا آورد و اگر فراموش کند واجب است که هر وقت بخاطرش آید بکند و اگر چه

ترک کند اثم و اقوی آنست که نماز او صحیح است و ظاهر از قول فوریه در وجوب آن اشکال است و احوط آنست
که بجا آورد چنانکه در صورت سهو و هرگاه موجب سجده متعدد باشد مثل فراموشی سجده و فراموشی تشهد
و سخن گفتن سهوا سجده را نیز متعدد بکند خواه همه آنچه موجب سجده است از یک جنس باشد مثل اینکه چند مرتبه
سخن گفته شود یا از دو جنس مثل اینکه سخن گفته و سجده هم فراموش کرده و ظاهر آنست که هرگاه چند سخن
هم بتوالی سخن گفته باشد که در میان آنها سهو که نماز نشده پس یک سجده کافی است و هرگاه در میان آنها
سهو که شده متعدد بکند و بهتر آنست که سجده‌ها را ترتیب موجبات متعدد به کند مثل اینکه اول سخن گفته
و بعد از آن سجده فراموش کرده اول سجده برای سخن گفتن بکند و بعد از آن برای سجده و هرگاه فراموش کند
از اجزا نماز چیزی را که قضا آن لازم باشد بکند مثل تشهد و سجده اظهر آنست که سجده سهو را بر قضا آن
مقدم میدارد **مطلب چهارم** هرگاه شک کند در عدد نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و جمعه و عیدین و آیات
و نماز سفر یا سه رکعتی مثل نماز مغرب یا در رکعت اول از نماز چهار رکعتی نماز او باطل است و اما شک در
اجزا این نمازها مثل قرائت و رکوع و سجده و تشهد و غیر اینها پس ظاهر آنست که نماز او باطل نمیشود
و حکم آن حکم ما بقی است که در آتی مذکور شد که باید در محل آن فعل مذکور شده بجا می‌آورد و هرگاه که در گذشته است
نماز او صحیح است خواه رکن باشد و خواه غیر رکن و در نمازهای نافله هرگاه شک کند در عدد رکعت باطل
میشود و هرگاه در عدد رکعتها مختار است در اقل بنا کند مگر در صورتی که شک در آن باعث شدن زیادتی عدد
رکعتها باشد مثل اینکه شک کند که رکوع پنجم است یا ششم هر دو رکعت دوم بجا آورد و همچنین باطل میشود
نماز هرگاه مصلی نداند که چه قدر از نماز کرده است خواه پی کوچکی کرده باشد و نداند که چه کار کرده است
یا نداند که چند رکعت کرده است ابتدا داشته باشد میانه هم چهار رکعت یعنی نداند که یک رکعت کرده یا دو رکعت یا سه
رکعت یا چهار رکعت یا بیشتر در همه این صورتها نماز او باطل است **مطلب پنجم** هرگاه شک کند در هر رکعت آخر

نماز چهار رکعتی پس صورت تمام متعلق رفتن آن که غلبه ظن حاصل است ابتداء آن حاصل میشود پنج صورت است اول
شک میان دو و سه بعض از آنکه جزم بدو داند اما شک دارد که دو یا سه را هم کرده است میانه و این در صورت
که از سجده دوم رکعت دوم سر برداشته باشد اما هرگاه پیش از سر برداشتن باشد ظاهر بطلان نماز است در این صورت
که هرگاه سجده تمام بعمل آمده باشد کافی باشد و نماز او صحیح باشد هر چند سر بر نداشته باشد و حکم این شک
آنست که بنا را بر سه بگذارد و بگوید آنچه کدام سه است و یک رکعت دیگر میکند و بعد از اتمام نماز یک رکعت نماز
احتیاط میکند ایستاده یا دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده احوط است و احوط آنست که نماز را اعاده کند
دوم شک میان سه و چهار در هر حال که باشد بنا را بر چهار میگذارد و نماز را اتمام میکند و دو رکعت نماز
احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده میکند و دو رکعت نشسته در اینجا احوط است سیم شک میانه دو و چهار است
هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد نماز او باطل است چنانچه مذکور شد و اگر بعد از اکمال سجدتین است بنا
بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند چهارم شک میان دو و سه و چهار هرگاه پیش
از اکمال سجده تین باشد چنانچه گفتیم نماز او باطل است و اگر بعد از اکمال سجده تین باشد بنا را بر چهار
میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند و دو رکعت نشسته و مشهور آنست که مخیر است در تقدیم و
تأخیر هر یک و احوط تقدیم دو رکعت ایستاده است بلکه اظهر است و اگر بعد از رکوع باشد پیش از این شک را
بکند از برای نشستن و رکعت را تمام میکند و نماز احتیاط را میکند پنجم شک میانه چهار و پنج است پس هرگاه این شک
بعد از اکمال سجدتین باشد همان معنی که گفتیم نماز او صحیح است تشهد میخواند و سلام میگوید و دو سجده سهو
وجوباً بجا می‌آورد و اگر در حال قیام است مشهور میان علما آنست که رکعت را خراب میکند و می‌نشیند
و تشهد میخواند و سلام میگوید و دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده میکند بجهت آنکه این رکعت
شک میانه سه و چهار رو بعضی سجده سهو را هم لازم میدانند و این حکم هم خالی از اشکال نیست و احوط آنست

اعاده

[illegible]

که رکعت را تمام کند و نماز را اعاده کند و اما هرگاه بعد از رکوع و پیش از اکمال سجده باشد خواه از رکوع
سر برداشته باشد یا نه پس در این دو قول است ظاهر در نظر حقیر صحت است و احوط اتمام و اعادت است و بعض
قول بعضی علما آنست که بعد از دخول در رکوع حکم صورت اول را داده‌اند که تمام میکنند و دو سجده سهو
میکنند و آن ضعیف است و در اینجا فروعات است ده چند فایده اول آنکه واجب است در نماز احتیاط
نیت و تکبیر احرام و قرائت و تشهد و سلام و در عوض حمد تسبیحات اربع جایز نیست و این نماز بلند
و قرائت نمی‌کند و مشهور وجوب فوریه است بعد نماز و اظهر عدم وجوب است و لکن احوط است اما اگر
فعل منافی نماز پیش از نماز احتیاط صادر شود ظاهر عدم بطلان نماز است پس هرگاه بعد از نماز حدثی از او
صادر شود و نماز احتیاط را بجا آورد و همچنین اجزای نمازی که فراموش شده و قضا باید کرد مثل تشهد
و سجده و اظهر آنست که فعل منافی قبل از آن ضرر ندارد اما نه ... ترک قبله و طهارت
در وقت و در آن معتبر است و احوط آنست که آنها را فوراً بجا آورد و مشهور میان علما نیز وجوب فوریت
و هرگاه کسی نماز احتیاط را عمداً ترک کند در این مدت اظهر آنست که گناه کار است اما نماز او باطل
نمی‌شود و واجب بود که آن نماز احتیاط را بکند و اگر وقت نماز بیرون رود به نیت قضا کند و اما
اگر سهواً ترک کرده باشد پس هر وقت که بخاطرش آید بجا آورد و بر او چیزی نیست و هرگاه اجزای منسیه
نماز را عمداً ترک کند نیز اظهر عدم بطلان نماز است هر چند گناه کار است و هرگاه وقت بیرون رود
یا از آن ترک نکند و همچنین هرگاه فراموش کرده باشد نماز او صحیح است و هر وقت بخاطرش آید بکند هر چند
وجوب قضای آن در غیر وقت معلوم نیست دوم آنکه هرگاه بعد از نماز معلوم شود عدم احتیاج نماز احتیاط
یعنی یقین کند که نماز او تمام بوده دیگر احتیاجی به نماز احتیاط نیست و هرگاه یقین کند که نماز او ناقص بوده
یک رکعت یا دو رکعت پس آن در حکم کسی است که سهواً سلام گفته باشد دیگر رکعت یا دو رکعت را فراموش کرده باشد

و حکم این پیش گذشت پس اگر بعد از آن فعلی باشی از فعل منافی بجا آورده و بجهت اعاده کند و هرگاه بعد از نماز احتیاط
معلوم شود که احتیاج باین احتیاط نبود در او چیزی نیست و ثواب نافله دارد و اگر معلوم شود که نماز او ناقص
بوده و احتیاج باین بوده هم بر او چیزی نیست با اشکال هم میرسد در وقتی که نماز احتیاط موافق نقصان نبوده باشد
مثل آنکه شک کرده بود میانه سه و چهار و دو رکعت نشسته کرده و بعد بخاطرش آمد که دو رکعت کرده است
و همچنین کسی که شک میان دو و سه و چهار کرده باشد و دو رکعت ایستاده احتیاط را کرده و بخاطرش آمد
که سه رکعت کرده بود احوط در این صورت اعاده نماز است و هرگاه در اثنای نماز احتیاط معلوم شود
که احتیاج باین نیست نماز را بر هم میزند و بر او چیزی نیست و در نیت که به نیت نافله تمام کند ثواب آن از او می‌برد
و اگر بخاطرش آید که احتیاج باین هست و نماز او ناقص بوده پس اگر پیش از رکوع اول بخاطرش آید تشهد
و تسلیم است که دست بردارد ... نقص را تمام کند و زیادتی تکبیر احرام ضرر ندارد و این خالی از اشکال
نیست چنانچه خواهم گفت و اما اگر بعد از دخول در رکوع بخاطرش آید پس در آن اشکال بیشتر است و احتمال دارد
که مجزی باشد مطلق و آنکه مجزی نباشد مطلقا و آنکه مجزی باشد اگر موافق ناقص باشد و مجزی نباشد اگر مخالف
باشد و بنا بر مجزی بودن احتمال دارد که این به تکلیف او در اول باشد که قضا کند و احتمال دارد که تمام
کند در نماز احتیاط بعد دل نیت و کم کردن رکعت و زیاد کردن رکعت دیگر آنکه موافق قدر نقص شود
و این احتمال دوم دلیلی ندارد و آنچه در نظر حقیر راجح است آنست که در صورت موافقت نماز احتیاط با نقص
نماز بجز آنکه در شرع وارد شده حکم بصحت کنیم و بگوییم که نماز احتیاط را تمام کند هر چند پیش از رکوع بخاطرش
آید و در صورت مخالفت اعاده کند نماز را و احوط آنست که در هر جا که یقین بنقصان کند اعاده کند خواه
بعد از نماز و خواه در اثنا خصوصاً در اثنا و روایت عمار ساباطی دلالت دارد بر آنکه هرگاه بعد از نماز بخاطرش
آید نقصان موافق اعاده لازم نیست و در عمل آن حرجی نیست سیم هرگاه در بعض نماز احتیاط باشد و

[illegible]

و قضای اجزای نماز هم باشد اظهر آنست که مخیر است در تقدیم و تأخیر هر یک و اولی در تقدیم هر یک سبب او
مقدم شده و هرگاه دو نماز احتیاط بر او باشد مثل آنکه شک کند میان دو و سه و بنا را بر سه گذارد و بعد از آن
شک کند میان چهار و پنج در حال قیام مقدم دارد آنکه سببش مقدم است و همچنین اجزای منسیه
هرگاه متعدد باشند آنها را بترتیب بعمل آورد چهارم هرگاه کسی را نماز احتیاط واجب شد جایز است
که نماز را اعاده کند و ترک احتیاط بکند و اگر چه تمام صحیح نیست اگر کسی نماز را که در او شک کرده بوجوب
احتیاط باشد هرگاه بهم زند و از سر گیرد نماز او صحیح است هر چند گناه کار باشد پنجم اظهر آنست که اگر کسی
نماز دیگر پیش از نماز احتیاط بکند صحیح است بلکه عقیب آن هم رو است و بنا بر قول بفوریه گناه کار است
بلکه بنا بر وجهی باطل است و اگر یک نماز ... بکند پس بعضی گفته‌اند هرگاه نماز سابق باشد نماز واجب است
محل عدول نیت گذشته است نماز باطل است و اگر نه عدول نیت میکند و صحیح است و این قول دلیل
معتدی ندارد و در نیت که جایز باشد که نماز را تمام کند و بعد از آن نماز احتیاط را بکند یا نماز را از سر گیرد
و نماز احتیاط را بکند پس هرگاه کسی احتیاط ظهر را فراموش کند و داخل عصر شود میتواند که عصر را بر هم زند
و نماز احتیاط را بکند و عصر را از سر گیرد یا عصر را تمام کند و بعد از آن نماز احتیاط را بکند ششم هرگاه کسی
احتیاج طبرسی روایت کرده از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری آنکه او نوشت بجناب حضرت صاحب الامر
در خصوص مردی که از اصحاب ما بود که نماز ظهر را کرده و داخل شد در نماز عصر پس چون دو رکعت از نماز
عصر کرد یقین کرد که ظهر را دو رکعت کرده بود چه میکند آنحضرت جواب فرمود که اگر امری در میان
دو نماز رود و لو باشد که نماز بسبب آن قطع میشود اعاده میکند هر دو نماز را و اگر امری در میان نباشد که
دو رکعت آخر را تتمه از برای نماز ظهر و بعد از آن نماز عصر را میکند و شهید ثانی ره در روض الجنان اشاره باین نموده
که و این را از نوادر شمرده که زیادتی رکنی در نماز ضرر نداده و عمل بحدیث مانعی ندارد مطلب ششم

هرگاه ظن یکی از دو طرف شک غالب شود و ظاهر تر باشد خواه در دو اول یا رکعتها باشد مطلقا که مساوی …
ظاهر میشود بنا را بر آن باید گذاشت و این را ظن میگویند پس هرگاه ظن مقتضای صحت است بنا را بر صحت
میگذارد و اگر بطلان است بنا را بر بطلان میگذارد و دیگر نماز احتیاطی در کار نیست هر چند که … و این
دلالت بر آن دارد مثل اینکه هرگاه شک میان سه و چهار کند و گمان او بر سه باشد باید بنا را بر سه بگذارد
و یک رکعت دیگر بکند و هرگاه گمان او بر چهار باشد بنا را بر چهار میگذارد و همان کفایت میکند و کار ظنی که
کم نیست رکعت که نماز او باطل است و همچنین سایر مقامات و اظهر آن است که فرقی نیست درین میانه در رکعت
آخر نماز چهار رکعتی و در رکعت اول و نماز دو رکعتی و سه رکعتی و همچنین فرقی نیست مابین اعداد رکعات
و اجزاء نماز و بعضی اخبار معتبره دلالت دارد بر اینکه در صورت ظن سجده سهو کند و عمل باین حدیث
فایده بهتر است شهید ثانی رحمه الله حکم کرده است بوجوب توقف یعنی هرگاه شک عارض شود فورا عمل بمقتضای
آن نکند بلکه تامل کند و تفکر کند پس اگر ظن بر یکی از دو طرف حاصل شد بمقتضای ظن عمل کند و اگر نه
عمل کند بمقتضای شک و این قول قوی است و حدیث معتبر دلالت بر آن دارد چنانکه … ذکر
کرده ام مطلب هشتم هرگاه امام شک کند در چیزی و ماموم شک نداشته باشد امام رجوع میکند بماموم و همچنین
ماموم هرگاه شک کند رجوع میکند بامام مثل اینکه امام برای سجده میرود و شک کند که آیا سه رکعت کرده ام
یا چهار رکعت و ماموم را اعتقاد این باشد که سه رکعت کرده است و بفهمد از حال امام که شک کرده است بگوید
سبحان الله یا بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد که اشاره باین است که باید برخیزد پس امام عمل میکند بحفظ
ماموم و مثال صورت عکس واضح است و این مسئله در صورتی است که یقین داشته باشد یکی از ایشان و اما …
و اظهر آنست که هرگاه یکی از ایشان شک داشته باشد و دیگری ظن هم شاک رجوع میکند بظان و همچنین است
که ظان رجوع میکند بصاحب یقین و درین اشکال است مگر اینکه ظن ظان حاصل شود بسبب یقین دیگری

سه اول شود باطل بحذف یکی و هرگاه یکی از ایشان یقین داشته باشد بحذف و دیگری ظن بیقین خود عمل میکنند و همچنین
هرگاه هر یک ظن داشته باشند بخلاف دیگری و اما هرگاه هر دو در شک باشند پس اگر شک هر دو یکی است
مثل اینکه هر دو شک کرده باشند میانه سه و چهار پس هر دو بمقتضای شک خود عمل میکنند و هرگاه شک ایشان
مختلف باشد پس اگر رابطه میان آنها است رجوع میکنند برابطه مثل اینکه یکی شک کند میان دو و سه
و دیگری شک کند میان سه و چهار پس هر دو بنا را بسه میگذارند چونکه یکی از ایشان یقین بسه دارد و یکی
دیگر یقین بعدم چهار و نماز احتیاط بر هیچ یک نیست و همچنین هرگاه یکی شک کند میان سه و چهار و دیگری
میان دو و سه و چهار حکم هر دو راجع میشود بشک میان سه و چهار و … صورت …
و فرقی نیست میان اینکه یکی از شکها مبطل باشد یا نه مثل اینکه یکی شک کند میان یک و دو و دیگری یقین
دارد که دو است یا دیگری شک دارد میان دو و سه … پس در هر صورت بنا را
بر مسئله … و هر یک از امام و ماموم بدیگری رجوع میکنند هر چند ظن بخلاف او حاصل شود بلکه هر چند
ماموم … امام باو رجوع میکند … و جایز نیست رجوع کردن امام و ماموم بغیر ایشان هر چند
عادل باشند مگر در صورتی که ظنی از … حاصل شود و مسئله اگر امام کاری کند که موجب سجده
سهو باشد بر او لازم است سجده هر چند از ماموم سهوی صادر نشود و بر او سجده لازم نیست هرگاه سهو
از او صادر نشود هر چند از ماموم صادر شود فاما ماموم پس در او خلاف است و اظهر آنست که هرگاه
از او سهوی صادر نشود بر او سجده لازم نیست هر چند از امام سهو صادر شود و احوط آن است که سجده کند و هرگاه
از او سهوی صادر شود بر او سجده لازم است هر چند از امام سهوی صادر نشود و مسئله هرگاه ماموم مسبوق شده
بیک رکعت هرگاه امام سهوا یک رکعت زیاد کند جایز نیست که ماموم رکعت آخر خود را باو اقتدا کند مطلب نهم
هرگاه کسی شک بسیار کند در نماز که … در عرف و عادت بگویند که فلانی بسیار شک میکند حکم … هم

ازو … عرف … را … پس چنین شخصی اعتنا بشک خود نمیکند و عمل بمقتضای آن نمیکند بلکه بنا
را بر صحت میگذارد پس هرگاه مقتضای صحت این است که … را کرده … باید که او را
… و اگر این است که … کرده … مثل اینکه هرگاه شک کند میان سه و چهار
بنا را بر چهار میگذارد و دیگر نماز احتیاط نمیخواهد و هرگاه شک کند میان چهار و پنج بنا را بچهار میگذارد
و دیگر سجده سهو هم نمیخواند و همچنین هرگاه شک کند که یک سجده کرده یا دو بنا میگذارد که دو کرده
و اگر شک کند که دو کرده یا سه بنا را بر دو میگذارد و همچنین … این که این رخصت است یا حتم
و بعضی این را از باب رخصت دانسته اند و آن ضعیف است و قول دیگر هم در مسئله است که مختار … میانه
این دو قول است … بنا گذاشتن بر اقل … هم ضعیف است و … از ظاهر اخبار … و کلام …
ظاهر میشود که حکم کثیر السهو هم شامل کثیر الشک میشود و … و بعضی از علما ادعای اجماع
کرده اند که کثیر السهو … آنچه فراموش کرده در محل خود … آنچه فوت کرده است
هرگاه از محل خود گذشته و … نماز هرگاه از محل گذشته … اقول …
که سجده سهو … است … که سجده سهو را هم ترک میکند … از … علما …
که کثیر السهو شک … و این سخن بسیار … حکم …
… لفظ سهو را در اخبار و کلام علما حمل بر شک کنیم و در غیر شک عمل کنیم بمقتضای احکام سابقه
که در محل خود گذشت و فرقی نیست در مسئله کثیر الشک مابین شک در دو رکعت اول یا در رکعت سیم
و نماز دو رکعتی و سه رکعتی و در عدد رکعات و اجزاء نماز و غیر اینها و کثیر الشک در وضو و غسل و طهارت
و … نیز … هم … حکم … و در … اینکه کسی شک بسیار کند که چیزی …
… و … مگر … کند …

در نماز سهوا و در شک … و بعضی … کثیر الشک … و شک او …
احوال نماز جاری است … اظهر آن است که … کثرت … و … عمل بمقتضای
شک میکند … در تحقق کثرت شک رجوع بعرف میشود و در خروج از آن هم رجوع بعرف میشود
و هرگاه شک کند که آیا کثیر الشک شده ام یا نه بنا را بر عدم آن میگذارد … که این هم از
شیطان است … کثرت شک میکند و همچنین هرگاه شک در خروج از کثرت شک کند بنا را
بر کثرت شک میگذارد … که کثیر الشک … از … و … شک
و وسواس از شیطان است پس باید در علاج آن کوشید … از … که … بنا گذاشت
که … چنانکه گذشت و … و … هم … از … در … و ذات
و … و … و … و … و … و … او را
… و … و … و … و … در … و … که
در … دنیا و … و … و … در … و …
دل … عبادات میشود و شک کم میکند … بسیار … از شیطان چنانکه … و …
وارد شده که هرگاه داخل نماز شوی … بگو بسم الله و بالله
توکلت علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم چون چنین بگوی شیطان از تو دور میشود و در روایت
دیگر … بسم الله … من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و …
دیگر هم وارد شده … که … یا … که از …
… در رکوع و سجود …
… است و … مراتب … است در … و … مطلب دهم

هرگاه کسی در عدد رکعات نافله شک کند جایز است که بنا را بر اکثر گذارد و افضل آنست که بنا را بر اقل گذارد
و اظهر آنست که هرگاه شک کند در اجزای نماز نافله بنا را بر صحت گذارد و در خبر وارد شده که ...
که احتمال شک را در او راه نباشد مگر آنکه در آنجا نیز گمان او شود و هرگاه شک در عدد نماز کند
نه در عدد رکعات مثل آنکه شک کند که در رکعت اول نافله ظهر است یا در رکعت دوم ظهر اظهر در این بنا را
بنا را بر اکثر است و احوط بنا را بر اقل است چنانکه ... مطلب ... هرگاه شک کند که نماز کرده است یا نه
اگر وقت نماز باقی است نماز را بجا آورد و اگر وقت بیرون رفته باشد بر او چیزی نیست و هرگاه بعد از نماز
شک کند بنا را بر صحت نماز گذارد و ... مثل آنکه بعد از نماز شک کند میان سه و چهار بنا را بر چهار گذارد
و نماز احتیاط بر او واجب نیست و اگر گمان او به یک طرف غالب شود پس اگر گمان او موافق صحت نماز است
پس در آنجا ... مثل آنکه در صورت شک گذشته گمان او به چهار باشد و اما هرگاه گمان او این باشد که یک
رکعت کم کرده است احوط آنست که برخیزد و یک رکعت دیگر بکند چنانکه در صورت سهو ... که ...
... و لکن اظهر آنست که نماز او صحیح باشد و ... آن گمان نمی‌کند و همچنین اظهر در صورتی که گمان کند
که رکعت زیادی کرده است ... صحت ... اعتنا به گمان نمی‌کند و احتمال البطلان نماز است و احوط اعاده است
مطلب ... هرگاه شک کند در عدد رکعات نماز احتیاط یا در اجزای آن یا در عدد سجده سهو یا در اجزای آن
یا در اجزای تشهد و سجده که بعد از قضای آنها ... هیچ یک اعتنا نمی‌کند و بنا را بر صحت می‌گذارد
در جمیع ... سجده سهو ... لازم نمی‌شود و هرگاه شک کند در ... شک کند
... اعتنا نمی‌کند ... و اما اگر شک کند که آیا ... میان سه و چهار ...
سه و چهار ... میان دو و سه و چهار ... رکعت ... و همچنین
هرگاه شک کند که ... آیا میان دو و سه ... سه و چهار و همچنین قیاس کن ...

و هرگاه شک کند که در فعلی از افعال نماز و سهو از محل او گذشته باشد شک کند که آیا بجا آورده است یا نه
اظهر آنست که بجا می‌آورد و احتمال ... و همچنین هرگاه سهو در نماز احتیاط یا سجده سهو
یا اجزای ... حاصل شود و از محل گذشته ... اعتنا نمی‌کند و اگر در محل ... احوط ... اظهر آنست
که آن را بجا می‌آورد و احوط آنست که در نماز احتیاط اعاده نماز را بجا آورد ... رکنی باشد ...
... و از محل ... باطل است و نماز احتیاط را اعاده کند اما وجوب آن معلوم نیست و همچنین سجده سهو
از برای سهو در امور مذکوره ثابت نیست و اما هرگاه شک کند که آیا که نماز احتیاط را که لازم ... بود
که نماز بجا آورده و همچنین هرگاه شک کند که سجده سهو را که لازم ... و همچنین اجزای ... و اما هرگاه شک کند
که آیا آنچه فراموش کرده لازم ... سجده ... تشهد ... احوط آنست که ... قضا کند و ...
سهو بعمل آورده و اگر شک کند که آنچه فراموش کرده لازم رکوع ... سجده احوط آنست که سجده ... بکند
و نماز را هم اعاده کند در ... که ... در هر دو صورت ... شده ...
و نماز را ... که سهو در صورت ... لازم است باب چهارم در روایت و احکام قضای نماز و در آن
چند مطلب است مطلب اول واجب است قضا بر کسی که ترک کند نماز واجبی را با وجود همه شرایط ...
... یا فراموشی و ... و ... قضا واجب است ...
واجب نیست ... قضای نماز ... در آخر وقت ... که ...
... اگر ترک کرده باشد قضا واجب ... هرگاه در اول وقت ...
طهارت ... رکعت نماز ... باشند ...
... تمام نماز ... هرگاه کسی در وقت ...
... که ... قضا ... و لکن اظهر وجوب قضاست و همچنین هرگاه کسی ...

... و او را خواب ... بود ... قضا واجب است و اظهر آنست که هرگاه کسی ...
... قضا واجب است و کسی که ... بیهوش شود قضا واجب نیست بلکه مستحب است ...
بیهوشی ... قضا ... روز آخر تا سه روز ... و هرگاه ... که بیهوش شود ...
اظهر عدم وجوب است و لکن احوط آنست که ترک قضا نکند و واجب است قضا بر ... هرگاه ...
بعضی ... و حکم ... حکم ... است و حکم ایشان آنست که ...
... نماز ایشان صحیح نیست ... و جاهل باشند ...
و ... عبادات ایشان ... باطل است ...
... و هرگاه ... از طریقه ... شیعه اثنی عشری ...
صحیح ... پس دیگر ... قضا واجب نیست ... که ...
...
... عبادات ایشان ...
... صحیح ... قضا ...
مذهب صحیح ... هر چند ... و اما ... پس بر او واجب است قضای ...
... صحیح ... و اظهر آنست که ...
... هرگاه ...
... مطلب دوم
نماز جمعه و عید قضا ندارد و نماز آیات پس هرگاه علم بهم رساند ... که نماز را در وقت
... قضا ...

و در زلزله و سایر آیات ... اظهر آنست که ...
... و هرگاه علم بهم رساند ... پس حکم کسوف و خسوف آنست که ...
... و مطلع ... قضا بر او واجب است ... و هرگاه ...
... و اقوی عدم وجوب قضاست و اما زلزله و سایر آیات ... وجوب قضاست
... مطلب سیم
قضا ...
... عبدالله بن سنان ... از حضرت صادق ... روایت کرده است ... از آن حضرت ...
... روایت ... نماز ...
که ... نماز کند که ... پس هرکه چنین کند ...
این ...
... که آن ...
...
...
...
...
...
...
...
از برای هر رکعت ... نماز ...

پس نماز صبح که اکثری از زمان چهار رکعت از نماز روز دیگر متعدد ... که هر قضا در نیت نمود پس اگر کسی
یکی از زمان نماز شب جمعه و یکی از زمان نماز روز و سه مرتبه فرض نماز افضل است و مشهور استحباب
تعجیل قضا است پس نماز روز در شب فوت شده در همان روز قضا کند و نمازی که در روز قضا شده
در همان شب بجای آورد و انتظار نکشد که نافله شب را در شب قضا کند و نافله روز را در روز و بعضی
از علما قایل شده اند باستحباب موافقت در روز و شب یعنی قضای نافله شب را در شب کند و روز را
در روز و اول اقوی است **مطلب چهارم** هر گاه چند نماز از کسی فوت شده باشد و ترتیب آنها را داند واجب است
که همان ترتیب قضا کند و قول اکثر است که مستحب است و این ضعیف است و آنچه از اخبار مستفاد
میشود حکم ترتیب با نمازهاست که پیوسته باشند مثل اینکه نماز ظهر و عصر یک روز از او فوت شده یا عصر
و مغرب یک روز و همچنین اما مثل اینکه نماز ظهر یک روز فوت شده باشد و نماز مغرب روز دیگر از او و نماز
صبح روز سیم پس دلالت احادیث بر وجوب ترتیب در این ظاهر نیست هر چند ظاهر کلام اکثر فقها
بلکه صریح بعضی در همه صورت مراعات ترتیب است و همچنین ظاهر کلمات ایشان این است
که ترتیب در روزها و ماهها و سالها معتبر باشد هر چند دلالت اخبار بر این واضح نیست و از اینجا معلوم
میشود حال نماز استیجاری ... ترتیب پس هر گاه چند نفر استیجار نماز یک کس بکنند نمی توانند
هر یک با هم بکنند در یک وقت که بجماعت هم توانند کرد ... هر چند احوط آنست که
هم مراعات ترتیب کنند لکن وجوب بلکه معلوم نیست و مؤید این مطلب هم میشود آنکه در روزه
قضا ترتیب را شرط نکرده اند هر چند در غیر استیجار هم باشد اما اگر جاهل به ترتیب باشد پس اقوی عدم وجوب
ترتیب است و بعضی قایل بوجوب شده اند و چون این ممکن نیست مگر بتکرار نماز پس واجب دانسته اند
تکرار را آنقدر که علم بحصول ترتیب بهم رساند پس هر گاه کسی نماز ظهری از روزی و نماز عصری از روز دیگر

عصر

عصری از روز دیگر و نداند که کدام پیش بوده است گفته اند باید که یک نماز ظهر میان دو نماز عصر بکند یا یک نماز عصر میان دو
نماز ظهر کند پس به سه نماز که بکند ترتیب حاصل میشود و هر گاه علاوه بر آن ظهر و عصر مغربی هم از روز
دیگر از او فوت شده باشد و نداند که کدام پیش است آن سه نماز را که گفتیم پیش از نماز مغرب بکند و یک بار بعد
که هفت نماز میشود و هر گاه علاوه بر آن سه نماز عشائی هم از او فوت شده در تاریخ باقی همان هفت نماز را
یک بار پیش از عشا بکند و یک بار بعد که پانزده نماز میشود و همچنین و این قول مرجح جمعی و جمع دیگر از علما است
و ... گفته اند که ترتیب واجب باشد اما هر گاه ... فوت شده اند مثل نماز
کسوف و خسوف و زلزله پس ظاهر آنست که در آنها هم مراعات ترتیب لازم نیست هر چند علم به ترتیب
داشته باشد و همچنین لازم نیست ترتیب بعمل آوردن میان آنها و نماز یومیه مثل اینکه کسی نماز کسوف
و نماز ظهر از او فوت شده باشد لازم نیست که هر کدام که پیش بوده است مقدم دارد **مطلب پنجم** اختلاف کرده اند
علما در اینکه وقت قضای نماز ... مضیق است یا موسع جمعی بر آنند که مضیق است و نماز قضا ...
تا آنکه وقت او تنگ شود بلکه بعضی گفته اند مشغول هیچ کار دیگر نمی توان شد حتی گفته اند جواب را
هم ... مشغول بقضا ... و بعضی ...
خواندن آن را هم بکند علاوه ... معصیت ... باطل است و اقوی آنست که وجوب آن موسع است چنانکه
جمعی دیگر از علما قایل شده اند و ... بعضی مستحب میدانند که هر گاه وقت حاضره
وسعت داشته باشد فوت شده را مقدم دارند و بعضی مستحب میدانند که فائته را مقدم دارند تا وقت حاضره تنگ شود
و این ... ملاحظه کردن ... وقت فضیلت ... را از وقت فضیلت بیرون کردن
هم ... از وقت نیست و بعضی از علما گفته اند که هر گاه یک نماز قضا داشته باشد آن را مقدم دارد
و اگر متعدد است لازم نیست و بعضی گفته اند فائته همان روز را مقدم میدارند هر چند متعدد باشد و این

هر دو قول ضعیف اند لکن هر گاه عمل بقضا را کند احوط است و این چند قول که مذکور شد در غیر صورت فراموشی است
اما هر گاه فراموش کند قضا را و مقدم دارد نماز حاضره را ... نماز او صحیح است
اجماعا و اگر در بین نماز حاضره فوتی بخاطر آید ... پس عدول جایز کند به نیت هر گاه ممکن باشد
چنانکه در مباحث نیت گذشت و این مستحب است بنابر قول بتوسعه و واجب است بنابر قول بتضییق و هر گاه
وقت عدول گذشته باشد نماز را تمام کند و بعد از آن نماز قضا را بکند **مطلب ششم** هر که ... در سفر
فوت شده باشد قضای آن را باید قصر کند هر چند در حضر باشد و بعکس همچنین است و هر گاه از او فوت شده باشد
در یکی از آن چهار موضع که مخیر است ... احوط آنست که قضا را قصر کند و هر گاه در اول
وقت ... و نماز را ...
باید قضا را تمام بکند و همچنین بعکس هر گاه در اول وقت در حضر بوده و ...
کند قضا آنرا قصر بکند و بعضی علما گفته اند که اعتبار ... اول است و این ضعیف است چنانکه
سابق بیان کردیم ... **مطلب هفتم** ...
هر گاه یکی از نمازهای یومیه از او فوت شده و نداند که کدام بوده است ... یک نماز صبح و یک نماز مغرب و یک
نماز چهار رکعتی ... [illegible]
چهار رکعتی میان جهر و اخفات ... و بعضی واجب دانسته اند ... و اول اقوی است و هر گاه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چنانکه بعضی علما گفته اند ... [illegible]

واجب

واجب است و این ... **مطلب هشتم** اظهر آنست که ...
در وقت ...
داشته ... **خاتمه** در احکام جنایز است و در آن چند مطلب است
مطلب اول در احکام محتضر ... **بحث اول** واجب است ...
او را بقبله ...
و این ...
ساقط میشود ...
و اظهر ...
اولی ...
و ...
است و هر گاه ...
... **بحث دوم** ...
با ائمه اثنی عشری علیهم السلام ...
که هر که آخر کلام او لا اله الا الله باشد داخل بهشت میشود ...
و ادعیه را اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک و اقبل منی الیسیر من طاعتک ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]

او لیکن و همچنین او را حرکتی کم برود دشوار نیست و هر گاه باشد اجنبی الا کسی او شود دوست که بطریق فرد آن چشم
و دو آن او را دارم که اند و چانه او را ببندند و جامه بر رو او بپوشند و دستها و ساقهای او را به پهلوی او
بکشند و اگر در شب بمیرد چراغ در نزد او روشن کنند و در نزد او تلاوت قرآن کنند خصوصا سوره یس
و الصافات را در حال احتضار دوست که برادران دینی او را خبر کنند که حاضر شوند در تکفین او
و دیگر زنها او را باردار هر گاه اشتباهی در موت او نباشد و هر گاه اشتباهی باشد واجب است تاخیر تا علم
حاصل شود بر آنکه متغیر شود یا از علامات مرگ ظاهر شود یا سه روز بگذرد و از جمله علامات مرگ
و فرو رفتن شقیقه و کج شدن بینی او و کشیده شدن پوست رو او و جدا شدن دستها از ساقها و ورم شدن
پا و او کرد یا استخوان نداشته و پا او رفتن مگر آنکه او را یاد او کنی نزدیک آنها **بحث سیم** مکروه است که جنب یا حائض
حاضر شوند در نزد محتضر در حالت مثار شدن ملائکه میشود و اظهر آنست که جنب هر گاه تیمم کند یا غسل
رفع کراهت میشود و همچنین حائض هر گاه خون او قطع شده باشد هر چند تیمم هم کرده نباشد و مکروه است که آهن
بر روی شکم او بگذارند بلکه هیچ آهن را هم نگذارند و میت را در خانه تنها نگذارند **مطلب دوم** در غسل میت و در آن
چند بحث است **بحث اول** غسل میت واجب کفائی است بر همه مکلفین و واجب است بر مردان و هر گاه از یکی از اهل
آمده باشد دیگران ساقط میشود و مشهور آنست که هر کس اولی به میراث میت است احق است بغسل او است که اگر او اراده غسل
بکند و اگر نه هر کس را که او رخصت بدهد بکند و در اینجا اعتبار زیادتی را در حصه میراث نکرده اند و اولی است
که هر کدام که عقد نکاح او است بیشتر باشد مقدم باشد چنانکه گذشتم که پدر بر پسران مقدم میشود و هر گاه اولیا
متعدد باشند و او و اولی تر باشند باشند از ایشان هر کدام که حاضر باشند بکنند و مشهور آنست که هر گاه اولیای میت
و زنان باشند احتیاط بر مردان است و هر چند میت زن باشد و شوهر حاضر از همه کسان اولی است که هر گاه ولی
باشد امام ولی او است و اگر غایب باشد حاکم شرع ولی او است و هر گاه نباشد مسلمانان احتیاط بر داران

دو نه

و شوهر زن اولی است بزن در جمیع احکام خواه دائمه باشد و خواه متعه و خواه آزاد باشد و خواه کنیز و در غسل
و لوازم که از زن و شوهر هر دو یکدیگر را اختلاف است و اولی آنست که جایز است غسل هر یک از ایشان دیگری را و افضل
آنست که جامه بر روی او بپوشند و غسل بدهند و اظهر آنست که ستر عورت هم واجب نباشد و لکن در غسل مستحب
در شدن نیست و فرقی نیست در آنکه زوجه دائمه باشد یا منقطعه آزاد باشد یا کنیز و زنی که در عده طلاق
رجعی است در حکم زوجه است بخلاف طلاق بائن بلکه ظاهر آنست که هر گاه از عده رجعیه بیرون رفته هم در حکم
زوجه است و هر گاه زوج او در بین عده بمیرد او را کنیز خود را هم میتواند غسل بدهد و در عکس آن خلاف است
و صحیح آنست که جایز باشد خصوصا هر گاه ام ولد باشد **بحث دوم** واجب است که غسل مسلمان از اسلام
به شرط مماثله در ذکورة و انوثة مگر در محرمان باشند هر گاه مسلمان مماثلی نیست و محرم هم نباشد
مشهور علما آنست که کافر غسل دهد مرد مسلمان را و زن کافره غسل دهد زن مسلمان را بلکه از آنکه
خود ایشان غسل بکنند و بعضی از علما را در این توقف کرده است و مشکل است کافر و عدم صحت نیت و نیز
از دور مختصر آن تر در آن جهت است و لکن احتیاط آنست که نیت را مسلمان بکند و کافر آن غسل را بکند
یا به این روش اند که مثل آنکه بکند یا بکند و مثل آن نیت است و از او دیگری لیکن با بر حق آب بریزد و کافر
طهارت غسل کند و مسلمان ظاهر بشود که توانند غسل بدهند در جایی که در حرمت حمل غسل در قول است و اظهر عدم وجوب است
احتیاط عادل است **بحث سیم** شرط است در غسل دهنده که مماثل میت باشد در ذکوره و انوثه مگر در جاهایی که
استثنا که محارم و در این خلاف قول است و اکثر علما بر آنند که هر گاه مماثل نباشد غسل بدهند از فوق ثیاب
یعنی چنانکه پیراهن پوشیده و از زیر پیراهن آب بریزند و غسل بدهند و بعضی دیگر بر روی او هم اندازند
و غسل بدهند و بعضی تجویز کرده اند که با وجود مماثل هم میتوانند غسل داد و بعضی از متاخرین علما بر رفته است
به اینکه با وجود مماثل برهنه هم میتوانند غسل داد لیکن به شرط ستر عورت و معقول قوت است و احوط قول اول است

و اگر محرمی هم باشند اظهر و اقوی آنست که غسل ساقط میشود و تیمم هم ساقط است و بعضی گفته اند از فوق ثیاب
غسل بدهند و بعضی گفته اند چشم هم بپوشند و مراد از محارم کسی است که حرام شده باشد بر او به سبب
خویش یا رضاع یا مصاهرت مثل زن پسر یا زن پدر یا خواهر زن محرم نیست چون که همیشه حرام نیست و همچنین مادر زن
که هنوز با آن دخول نکرده باشد و هم چنین مشهور هر گاه محرمی باشد محرم اولی از غسل به هر نحو که مذکور شد در
محارم و هر گاه محرمی نباشد پس در این اشکال است مگر آنکه طفل کوچک باشد کمتر از سه سال که در دختر سه سال را
غسل بدهد از مرد و بالعکس بلکه ظاهر است که کمتر از سه ساله را هم میتوانند غسل داد **بحث چهارم** در اوصاف
مشهور آنست که واجب است غسل دادن هر کس که اقرار بشهادتین کند مگر خوارج و نواصب و غلات که دین اهل بیت را
دارند و طایفه ایشان دشمنی کرده اند با امیر المومنین و دشنام دادن ایشان جناب علیهم السلام و بر ایشان و اولاد ایشان
و ایشان اجمعین و همچنین سایر مذاهب یعنی هر که اظهار عداوت کند از اهل بیت یا بکند و همچنین غلات یعنی آنکه
علی را خدا میدانند یا پیغمبر را یا یکی از ائمه را ملکه هر که را اهل از ایشان را خدا دانند و همچنین هر کسی
که انکار یکی از ضروریات دین بکند مثل نماز پنجگانه و زکوة و روزه ماه رمضان و امثال اینها با وجود شبهه
در حق او و راه نداشته باشد که تواند گفت که من نمیدانستم که این از دین پیغمبر است و مجسمه نیز از جمله اینها
شمرده اند که غسل نباید داد و در این اشکال است بلکه هر گاه اعتقاد کند و هم او به این قدر رسیده و لیکن
اقرار به شهادتین داشته باشد و مطیع دین است اظهر در نزد حقیر آنست که نجس نیست و نه ربطی به بر که و جمعی از
اهل سنت مخالفین را نیز اخراج کرده اند و حکم کرده اند به غسل دادن ایشان جایز نیست و این قول اظهر است
و احوط آنست که ترک نکنند و بطریقه ایشان غسل بدهند و هر گاه کسی نباشد که بطریقه ایشان را داند بطریقه
امامیه غسل بدهند و مشهور علما است که با وجود مخالف هم دادهات که ترک غسل میکنند باید بدهند در حکم مسلمانانست
طفلی که از زنا متولد شده و دیوانه و اطفال ایشان و لقیط در دار الاسلام یعنی طفلی را که در بلاد اسلام پیدا بکنند و اگر

در طفل

و طفلی و لد الزنا است که ملحق بمسلمان شده و احوط لحوق است در غسل **بحث پنجم** کسی در جهاد کشته شود
با اذن امام یا نایب خاص او او را غسل نمیدهند و کفن نمی کنند و بر او نماز می کنند و با جامه او را دفن
میکنند و ظاهر آنست که در هر جهادی که واجب باشد چنین است مثل آنکه کفار حمله کنند بر مسلمین و خوف تلف اسلام
بر اطراف شود در آن وقت بر همه کس واجب است دفع ایشان و لو آنکه امام حاضر نباشد و فرقی نیست در احکام
مذکوره ما بین مرد و زن و کوچک و بزرگ و کسی که بسلاح خود کشته شود یا بغیر سلاح و هر گاه او را بکشند با و غیر آن
و مشهور میان متاخرین آنست که پوستین و سایر پوستها مثل جامه های او را از او می کنند هر چند به خون آغشته نباشد
و اما مثل کسی که بطاعون بمیرد یا بزیر سنگ یا غرق شود یا خانه بر او خراب شود یا زنی در ولادت بمیرد
یا کسی که در راه دفع مال خود کشته شود پس حکم آنها این نیست هر چند که در ثواب ثواب شهید را داشته باشند **بحث ششم**
کسی که قصاص او واجب شده مثل کسی که بخواهند او را سنگسار کنند یا قصاص کنند او را امر میکنند که غسل کند مثل
غسل میت یعنی به سدر و کافور و آب خالص بعد از آن حنوط کند و کفن بپوشد و بعد از کشتن بر او نماز کنند و دفن کنند
و هر گاه پاره از میت مسلمان یافت شود پس اگر آن عضو از اعضای باشد که در او سینه است یا خود سینه است
پس آن مثل میت تمام است در غسل و کفن و نماز و دفن و هر عضوی از اعضا حنوط که در آن باشد حنوط کنند
و همچنین هر گاه تمام استخوانهای میت یا استخوانهایی که در سینه باشد یا استخوانهای سینه بلکه بعضی دل
شمرده اند مثل این میدانند و مراد از کفن کفن معهود است یعنی در سه پارچه میپیچند و غیر سینه و غیر عضوی
که سینه با او است از اعضای میت هر گاه یافت شود پس اگر در آن استخوان است آن را غسل بدهند غسل
میت و در کهنه میپیچند و دفن میکنند و در الحاق قطعه استخوان دار که از آدم زنده جدا شده باشد به آن
دو قول است و دلیل آن بر آن مبهم و احوط الحاق است و هر گاه استخوان در آن عضو نیست ندیده غسل
در کهنه و دفن میکنند و طفلی که در شکم چهار ماهه شده باشد و سقط شود او هم مثل میت است در غسل و کفن

و چنانچه طولانی می‌کنند نهایت نماز روشن کنند و هرگاه چهار پایه کنند و تخته تراز در او کهنه یک چند دفن
می‌کنند **ششم** واجب است که قبل از غسل از نجاسات بدن میت را بشویند و تطهیر کنند هرچند که
مرتبه قبیحاً ازو و فرج می‌شده که تمام شدن غسل نیست و این مثل غسل جنابت نیست که هر یک از عضوها را
تا آن تطهیر کرده غسل دهد باید اول هر عضوی را تطهیر کرده بعد از آن شروع بغسل دادن کرد هفتم واجب
غسل دادن میت است سه غسل اول با سدر دوم با کافور سیم با آب قراح و کافوری در سدر و کافور آنقدر
بعمل آید که عرف و عادت می‌گویند آب سدر اول و آب کافور و نیز لیس باید آب سدر کم باشد و باید که
اگر برگ سدر خشک شد از آب یابند آب ممزوج شده و اگر برگ تر باشد از آن ها بلند و در آن حل کنند تا ممزوج
شود و اگر چندان سدر یا کافور داخل کنند که از یقه ف شود و آب مطلق نباشد و صدق نکند اظهر آنست که جایز
نیست و در او آب قراح آنست که سدر و کافور داخل نداشته باشد اما اگر مثل گلاب یا گل ممزوج شود غسل دادن
صحیح است و واجب است ترتیب میان غسلها چنانکه گفتیم و همچنین میان عضوها مثل غسل جنابت و اما ملاحظه ترتیب
و اجزای هر عضو مثل بیان واجب نیست خواه اول از بالا بشویند یا از پائین هرچند افضل آنست که از بالا بشویند
تا بپائین رسد و بعضی از علما گفته‌اند که جایز است که میت را غسل ارتماسی دهند باین نحو که قدری سدر
در حوضی مخلوط کنند و او را در آن آب فرو برند و بعد از آن کافور و همچنین و در دلیل این احتمال است و احوط
بلکه اظهر آنست که چنین نباید کرد و واجب در غسل میت در هر یک از غسلها نیت آن غسل را کند مثل آنکه
قصد کند که غسل میدهم این میت را باب سدر واجب قربة الی الله و همچنین در کافور و آب قراح و هرگاه یک
نفر کسی که از دو نیکان آب میریزد و میت را آن می‌کند که آب میریزد و اگر چند نفر شرکت کنند آب می‌ریزند
و می‌شویند همه نیت کنند و اگر یکی عضوی را بشوید و دیگری که می‌خواهد عضو دیگر را بشوید باید او هم نیت کند
نیت شخص اول کافیست و این شخص غیر شستن عضوی قربت بکند تمام غسل را ادا هرگاه آب بعد از غسل

یا بعد از غسل اول اگر چه از پیش بیت باشد غسل دهند و اگر بعد از غسل است باید غسل سدر و کافور باید بدهند
و بعضی در صورت اول گفته‌اند که باید آب قراح غسل بدهد و در صورت سیم باید بسدر و آب قراح احتمال اینکه در عوض
سدر کافور را مقدم دارد و اول اقرب است و احوط آنست که در عوض هر غسل که معذور است تیمم بدهند و وجوب
آن معلوم نیست و هرگاه آب بقدر سه غسل هست اما سدر و کافور نیست یا یکی از آنها نیست اظهر آنست که در عوض
آن چیزی که معذور است غسل با آب قراح واجب نیست و احوط آنست و هرگاه سدر و کافور هیچ یک نباشد
سه مرتبه با آب قراح غسل بدهد اول را بنیت عوض آب سدر و دوم را بعوض آب کافور و سیم را بنیت آب قراح
و بنا بر اظهر که هرگاه سدر و کافور نباشد آیا واجب است تیمم در عوض آنها یا نه در آن نیز دو قول است و اظهر
عدم وجوب و احوط آنست که تیمم بکند و هرگاه در صورتی که آب کم بود بعد از غسل بسدر و کافور یا غسل
کافور را ادا نمودن و پیش از دفن آب بهم رسید باید تتمه غسل را بجا آورند و اما اگر بسدر و کافور نرسد
و در عوض آنها غسل با آب قراح داده باشد بعد از آن بهم رسد غسل با آب قراح بمرتبه کفایت کند یا نه محل تأمل است
اعاده غسلها از آنچه معلوم نیست هرچند احوط است و بنا بر بدل بودن غسل با آب قراح عوض انضمام اینکه مرتبه
کفایت کردن یا تیمم دادن در عوض غسل در صورت غسل مس میت هرگاه کسی مس چنین میتی کرده باشد اشکال است
و وجوب آن معلوم نیست و احوط آنست که غسل مس بکند یا تیمم هرگاه میت سوخته باشد یا آبله و زخم بهم
داشته باشد و خوف آن باشد که اگر غسل دهند پوست او بریزد آن را تیمم میدهند بدل از غسل
و همچنین هرگاه آب نباشد یا بجهت برودت نتوان استعمال کرد یا غیر اینها در همه صورت باید تیمم بدهد و اظهر
آنست که یک تیمم بدل از هر سه غسلها کافیست و قول بتعدد تیمم ضعیف است و تیمم را بکف دست غسال باید داد
نه بدست میت و اولی آنست که دست میت را در وقت غسل دادن بر روی تخته نگاه بدارند و بعد از غسل
در حال احتضار رو بقبله کنند و در حال غسل دادن نیز رو بقبله باشد و اولی آنست

در زیر او جمع شود و بعضی رو بقبله کردن را واجب دانسته‌اند و اول اقرب است و سنت است که در زیر سایه باشد
یا خیمه و اینکه گودالی بکنند که آب غسل در آن جمع شود و مکروه است که آب آن در چاه خلا ریزد
و بعضی آنها که گویا ساده باشد اراق آب باران و رخت شوی و مثل آن اولی نیست و اینکه جامه او را بدر کنند
از زیر او مستند رضای وارث بالغ رشید حاضر و احوط آنست که او را با پیراهن غسل بدهند و بعضی دانسته‌اند
برهنه کردن از جامه را و بعضی این را واجب دانسته‌اند و اول اظهر است و از شکافی در میشود که غسل داده
در اینجا واجب نیست و مستحب است و واجب ستر عورت هرگاه غاسل امین نباشد از نظر کردن بعورت و اگر
کور باشد یا امین باشد از خود یا میت طفل باشد یا میت زوج یا زوجه باشد مستحب است ستر عورت و سنت است که
قبل از غسل دستهای میت را بعد از میت نرم کنند و هرگاه نرم نمی‌شود و اینکه در اول سر او را با
سدر بشویند و اینکه فرج با سدر و اشنان بشویند و دستها را قبل از هر غسلی سه مرتبه تا نصف ذراع بشوید
و غاسل هم دستها را تا مرفق قبل از هر غسل اول بشوید و شکم میت را بمالد در هر یک از دو غسل اول
مگر اینکه زن حامله باشد و هر عضوی از اعضا را در هر غسل سه مرتبه بشوید و اینکه غاسل
میت را میان پاها نگیرد بلکه در طرف راست او بایستد و غسل بدهد و سنت است که بعضی از مقدمات غسل
وضو بدهد مثل وضوی نماز و بعضی گفته‌اند که پیش از شروع بغسل دادن بکند و مکروه است ... میت و گرفتن
او و شانه کردن ... و خلال کردن ناخنهای او و تراشیدن ... موی زیر بغل او ...
... و اگر ... جدا شود با او دفن کنند ... و مکروه است ... غسل ...
... در فصل زمستان ...
باید نگاه داشت ... که غاسل هرگاه
نخواهد کفن کند میت را غسل مس میت بکند یا وضو بگیرد ... **مطلب سیم** در کفن کردن میت

و در آن چند بحث است **بحث اول** واجب است کفن کردن در سه جامه که یکی پیراهن است و یکی لنگ و دیگری لفافه
... و زیاده بر این چیزی واجب نیست و بعضی اکتفا کرده‌اند بیک جامه که میت را در پیچند و هرچند ...
باشد و بعضی دانسته‌اند که یک پیراهن باشد و بعضی ... و اول اقرب است
قول اول است **بحث دوم** حرام است کفن کردن در کفن غصبی و نجس و حریر خواه مرد باشد خواه زن و کفن
... و جایز نیست کفن کردن در پوست حیوانات و اقرب آنست که در موی و پشم و کرک جایز است بلکه از
پشم حیوانات غیر ماکول اللحم در آنها کفن کردن جایز نیست **بحث سیم** واجب است حنوط کردن میت بعد از غسل
یا آنکه ... که ... کافور بر مواضع سجود ... و بعضی علما گفته‌اند ...
... و بعضی کافور بر ... و بعضی گوش و چشم ...
... و اول اقرب است و مشهور آنست که مکروه است که در چشم و گوش کافور بگذارند
و این حنوط از برای غیر کسی است که احرام بسته در روز ... حنوط جایز نیست بلکه کافور در آب غسل او هم
داخل نکنند و همچنین سایر بوهای خوش ... و اولی ... ... مثل غیر محرم است و وجوب
حنوط در وقت ... است ... بعد از حنوط دفن می‌کنند ... و اولی آنست که کمتر کافور
و حنوط کافور ... و بعضی گفته‌اند اقل آن یک مثقال است و بعضی بیشتر هم گفته‌اند و در وسط ... چهار مثقال
گفته‌اند و بعضی ... و اما اکثر آن ... سیزده درهم و ثلث درهم است که ...
... و اظهر آنست که ... که کافور ... خوب ... کنند
... جز ... بر مواضع سجود ... بلکه ...
گفته‌اند **بحث چهارم** سنت است ... که ... و بعضی
گفته‌اند ... و بعضی گفته‌اند ...

اولی آنست که دو سرشت که حبره سرخ باشد و جمعی از علما گفته اند که هر گاه حبره میسر نشود لفافه دیگر اضافه کنند
در عوض حبره و سنت زیاد کردن قطعه دیگر برای ران بند که عوض آن لنگ جیش شبیه باشد و طول آن سه ذراع
و لفافه باشد و بهتر در کیفیت پیچیدن آنست که خرقه کرباس را طولاً و نصف می کنند یا ریسمان در طرف
آن سر قرار می دهند و کمر میت می بندند و طرف دیگر آن کرباس را از زیر پا رسیده می آورند از میان رانهای
او به در می آورند و طرف دیگر از لنگ هر دو ران جهت سترت او که بسته باشد این کرباس را عورت او می کنند بلجام
و بالای هر دو ران داخل می کنند و در زیر لنگ می بندند و پر دن می آورند و طرف آن لنگ می پیچند آنچه که تهیگاه او را
و آنچه که تمام می شود در آن ران داخل می کنند و همچنین سنت است که پنبه کهنه که ... برای تحت
الحنک داشته باشد و کیفیت آن است که ابره کرباس طولانی می گیرند و میان آنرا بر سر او می پیچند و دو طرف
طرف راست را از جانب چپ بیرون آورده و طرف چپ را از راست و روی سینه او می کنند و در سنت او عصر و آن
همین قدر در این کیفیت بعمل آید کافی است و سنت که از برای زن در عوض عمامه مقنعه زیاد کنند و زیادتی لفافه
در کفن مردان که برای پستان بند زیاد کنند و آن پارچه کرباسی است که بر پستانها او را با سینه او ضم کنند و
سر او آنکه از برای سنت ادای عمامه و لباس زنان علما گفته اند در نظر هم ابزار او زیاده بر کفن مرد سنت و بعضی اهل فقه
گفته اند که آن هالیست که از ابریشم ... و تاکید از ذکر و اهل فضل محرم و امثال آن و در سنت که در کار
میسر نشود لفافه در این کنند چنانکه در حبره مذکور شد بحث اول سنت که کفن پنبه باشد و سفید باشد نه چیز
چنانکه گفتیم و بهتر آنکه ... گران بها باشد و سنت خوشبو کردن کفن بکافور و ذریره و حقیقت ذریره
الحال معلوم نیست که چه چیز است و مکروه است که سایر بوها خوش در کفن بکار برند و مکروه است بوی خوش آن در دادن
کفن و همچنین مجمره کردن از او بیت یعنی ابخره آتش و در دود کنند و بر خوش داغ فرو برند بحث دوم سنت
که او را دو شاخ تر از درخت خرما بگذارند که آنرا جریدتین می گویند و اگر خرما نباشد جایز است و اگر در خرما

باشند از نهالی که از درخت سدر کنار بدر و اگر نباشند از درخت بید و اگر نباشند از درخت انار و اگر نباشند
از هر درخت تر را بلغو حوالت و ... در فضیلت آن بسیار است و در محل آنکه هر یک مقدار یک ذراع و کافور اوقیه آن تست
که یکی را در طرف راست بگذارند ... که سر آن بر چنبر گلوی او میت و در پهلوی راست او بگذارند و در طرف ...
از چپ بگذارند و دیگر را هم در طرف چپ بنهند از آنچه که از سر است که آنها در میان کفن و بدن
و بهتر آنست که قد دو تلث مقدار استخوان ذراع باشد و بعضی بقدر ذراع هم گفته اند و بعضی چهار انگشت سدر
هم گفته اند و بهتر خوب است و هر گاه بر نهج مذکور میسر نباشد که از جهت تقیه باشد یا اینکه جهت ...
در قبر داخل کنند و اگر چه این کار بعد بر او می گردد کنند و از برای اطفال و بزرگ هم کفن است که آنها شعار
مذهب بحث سیم سنت که بر حاشیه کفن بنویسند فلان پسر فلان شهادت دارد که لا اله الا الله و اسماء
ائمه اسم است را می نویسند و همچنین احادیث لیلیت که در حکایت کفن اسمعیل واقع شده که پسر
بزرگوار امام جعفر صادق ع در حاشیه کفن او نوشت و علما ذکر کرده اند از این شهادتین و اسامی
شریفه بعضی ادعیه و قرآن هم بنویسند یا صلوات بر رسول و ائمه علیهم السلام جمعی را و تمیز در خلاف بعضی اجماع بر این
کرده است و همچنین علما ذکر کرده اند که از جوشن کبیر و جیره و بالا ابرو و پیراهن و عمامه را که بر اسماء بنویسند و سنت
که تربت مقدسه جناب سید الشهدا علیه السلام بنویسند و اگر میسر نباشد بعد بر آن انگشت بنویسند و بعضی گفته اند که هر گاه کل میسر نشود
با انگشت بنویسند و مکروه است که با سیاهی بنویسند بلکه بعضی علما حرام گفته اند و گویا دیگر را هم منع کرده اند و در روایتی وارد شده
که جناب موسی بن جعفر ع را کفن کردند در کفنی که جمیع قرآن در او نوشته بود با نقد هزار دینار و تمام در آن
نوشته شده بود و بهر حال ظاهر است که توسل بقرآن و دعا و اسماء متبرکه خوب است و همه اینها را در کفن
نوشتن ... و مکروه است کفن کردن در جامه سیاه بلکه بعضی علما بسیار را نیز مکروه داشته اند و مکروه است
کفن کردن در جامه کتان و سنت است که کفن را به ابریشم خیاطی کنند و مکروه است که آب دهن

اول لعاب ... کفن آلوده بنکند و مکروه است بریدن کفن با آهن و مکروه است که از برای کفن آستین قرار
بدهند اما اگر در پیراهن میت پیراهن دیگری کفن می کنند کندن آستین ضرور نیست بلکه بهمان نحو او را
کفن کنند و سنت است که اول جانب چپ لفافه را بر جانب راست میت بپیچند و طرف راست را بر جانب چپ ... لفافه قرار
بر جانب چپ و طرف دامن او در لفافه را از جانب سر و از جانب پا ببندند و بعضی علما گفته اند هر جا شیئی
بالای لفافه را پاره ای کنند و بر آن بپیچند بحث چهارم هر گاه از میت نجاستی از راه بیرون آید اگر خون از
غسل و لوث ظاهر شود اعاده غسل لازم نیست و ظاهر آنست که در این غسل همچنین است و واجب است شستن بدن
او از آن نجاست و همچنین کفن او هر گاه نجس شده باشد هر گاه در قبر داخل کرده باشند و کاشتن از کفن او طاهر شود
او را مواضع بر آن کفن نشوط لکه لباس کند و مادام که مواضع کردن آن کفن دیگر لباس را ضایع کند و ظاهر است
که این مواضع کردن از باب رخصت باشد یا در وقتی باشد که اتیان مواضع کفن را در کفن شست و اگر این
باشد شستن بی جایز است شستن بلکه گاه است که واجب باشد و آن وقتی است که کفن لباس ضایع می شود
از مواضع کردن و اگر هیچ کدام نشود یا شستن عسر و حرج داشته باشد همان حال بلکه از نزد از بعضی علما
ظاهر می شود که بریدن قبر هم جایز است رایه مواضع کرد و اگر مواضع او وجوب مطلق آن لباس رضایت
و اگر مواضع رخصت است امر ظاهر است از آنجا که است هر چند ظاهر بعضی اخبار دلالت بر آن دارد خصوصا در قبر و کفن
ضایع نشود و در جایی که کفن را مواضع می کنند آن را بدو ویرانه تا جمع کنند یا قطعه دیگر را پیش گنبد که در آن
او را بپوشند و هر گاه میت از قبر بیرون آید کفن او بر سر ظاهر است که از آن واجب نیست بحث پنجم
کفن میت از اصل مال او برداشته می شود و مقدم از آن دین او را می دهند و بعد از آن وصایا را و بعد از آن اگر
چیزی باقی ماند بمیراث میراث می دهند یعنی زوجه و مملوکه که کفن آنها بر شوهر و آقا است چنانکه خواهیم گفت و شوهر
کفن زن را مهر خود تواند از مال میت بردارد لکن بدون رضای وارث و آنچه در کفن است اینکه وصیت کرده باشد و از اثلث مال

بر آید و همچنین است سدر و کافور و سایر ما یحتاج غسل که به بالا مراعی مال بر میدارند و اگر میت مال نداشته باشد
بر مسلمانان واجب نیست دادن کفن و سدر و کافور بلکه سنت است و ثواب عظیم دارد و در صورتی که کفن نباشد
و کسی هم تبرعا ندهد و مشیر ... از ابریشم و ... بلکه جایز است و در دفن می کنند حاصل و جایز است زکوة
واجب که کفن میت را کنند و بعضی واجب دانسته اند و وجوب این را چون معلوم نیست مخصوص هر گاه
فقرا و محتاجین باشند و همچنین جایز است رد شستن سدر و کافور از وجه زکوة و بهتر آنست که از زکوة اهل و عیال
او هر گاه زوجه استحقاق زکوة نیز بو هندکه انها کفن کنند و هر گاه میت زوجه باشد و زکوة قرار ... متحق
او بر هند که ملک او ملک او بود و در آنوقت واجب می شود برادر کفن کردن و همچنین هر گاه میت غلام یا کنیز و دار او
بد هند و آنچه گفتیم که کفن زوجه بر شوهر او است و کفن بنده بر آقای او است بشرطی است که آنها قادر باشند
یعنی زیادتی از قوت یک شبانه روز خود و واجب النفقه خود بقدر کفن داشته باشند و جمعی ملحق کرده اند بکفن زن
و بنده سدر و کافور و سایر ما یحتاج تجهیز او را در میت و فرقی نگذاشته اند در زن میان دایمه و منقطعه
مطیعه و ناشزه و حره و امه و مطلقه رجعیه در حکم زوجه است مطلب چهارم در نماز میت است و در آن چند بحث است
بحث اول واجب است کفن کردن بر هر میت مسلمان که اظهار شهادتین کند مگر آنکه عمل کفر ظاهر از فرو مانده دین
کنند مثل کسی که نقار کند وجوب نماز را یا روزه ماه مبارک رمضان را یا معاد جسمانی را و مثل
اینها را و همچنین خوارج و ناصب یعنی آنها که اظهار عداوت امیر المؤمنین یا یکی از ائمه معصومین ع کنند
و همچنین غالیان یعنی آنها که قایل باشند بر الوهیت امیر المؤمنین ع یا یکی دیگر از ائمه یا خدا دانند
و اما مخالفین از اهل سنت که اظهار عداوت اهل بیت ع نمی کنند پس مشهور آنست که بر آنها نماز
واجب از علما واجب نمی دانند بلکه جایز نمی دانند و احوط آنست که نماز را ترک نکنند و از کلام بعضی ظاهر می شود
که بطریقه ایشان نماز کنند و اما در کیفیت دعا خواندن پس تفصیل آن مذکور خواهد شد و بر کفن رود یا از شرایط

ومی و غیره فی هیچ یک نماز نباید کرد و طفل و دیوانه که چه میت و ماد را آنها مسلمان باشند و حکم مسلمان دارند
و همچنین طفلی را که در بلاد اسلام یافته شده چه ممیز باشد با سلام پدر و مادر او نه و آنها باشند و مشهور و اظهر
انست که طفلی شش ساله او تمام نشود نماز بر او واجب نیست و بعد از شش سال واجب میشود و بعضی میگویند که همین
که زنده متولد شود و صدا کند واجب میشود و بعضی گفته‌اند تا مکلف نشود واجب نیست و این هر دو قول
ضعیف است و بعضی شهدا گفته‌اند که قبل از شش سال را نماز نکنند بجهة بعضی احادیث که دلالت بر آن دارد و اظهر الست
که محمول است بر تقیه و احتمال استحباب هم هست لکن چون طریقه **بحث دوم** حیث در اینکه اولی است در کدام کس است
که وارث میت است و اولی در میت یعنی هر دو یکی نماز بر او نمی‌تواند کرد نه از خویشان او و نه از غیر خویشان مگر شوهر زن
که او بر همه کس مقدم است و در حالت که در کار میت و میت که باشد که شوهر نماز بر او بکند و اتمامی وارث
باشد و ولی باشد و مردان اولی وارث نماز بکند خاصه مشهور میان علما وجوب این است و اتمام تم
بعضی ازو از شهادت بعضی از این فاضلین ان مذکور میشود و از عجب ارواحها بطاهر میشود که مراد اولویه در مستحب
از جهت و اولی و لی در میشود از شهر بست نه در مطلق نماز لیس هر گاه کسی بیشاورت نماز کند باید واحدی
ما میبین نشود مردان اولی و ولی بکس نیست و کماحقه خوشایستی که مراد او نماز بشه که واجب کفایی از آن ساقط
میشود خواه ولی باشد خواه کسی باید ماد ال بر میت باد آید یا اما می باشد که مردان رحمت حق باشد
و همین واقع اکنند بجهة لذکه الکافر در عادت و صحیح و مظنه اجابت دعا مختلف میباشد گاه است ولی
میخواهد که وقف نماز بر میت طفل آن کس ساقط شود که یاد حق داده نه میخواهد و اما در صورتی که حق
متعدد باشد لیس در خدمت آن در مامومین یا ولی در کون و اشناد انعقاد جماعت در دیگر عظمی حق اهل بیت
مذاکره و مردان رحمت اولی است و هر گاه وارث پدر میت باشد و پسر او پدر بر پسر مقدم است و پسر مقدم است
بر غیر او و هر گاه پدر و پسر هیچ کدام نباشد احتمال رابطه وردوده شرف است و در اینکه ما در بردختر مقدم باشد

و با وجود اولی کسی از طبقه اول میراث هیچ کس از طبقه دوم و اولویت نمی‌دارد و بعد از آنکه طبقه اول که تعدد و با او رد
و اولاد است نباشند خویشان را طبقه دوم است که برادر و خواهر و جد و جده اند و بعد از ایشان اند که جد پدری با
برادر مقدم است و بعد از آن هر کس که با میت نزدیکتر است مقدم است پس هر گاه با میت داشته برادر و جد پدری
و مادری هر دو مقدم است بر کسی که از یک جهة نسبت داشته باشد و در میت که برادر پدری بر مادری مقدم است
و همچنین بسایر طبقات مثل اعمام و اخوال و اولاد ایشان و غیر ایشان در هر طبقه خواه زن و خواه مرد که یابد بشود
و در هر طبقه از طبقات هر گاه مرد و زن هر دو باشند مرد بر زن مقدم است هر چند زن با میت نزدیکتر باشد
مگر اینکه مرد صغیر باشد یا دیوانه باشد و زن کبیره و عاقله که در آن صورت ولایت با زن است و بنده را ادنی هیچ
طبقه ولایتی نمی‌باشد خواه مرد باشد و خواه زن یک و خواه غلام باشد و خواه کنیز و هر گاه در یکی از
طبقات میراث شخص بالغ عاقل نباشد در میت که ولایت ساقط باشد و طبقه دیگر نیابند بلکه مسلمان
می‌توانند نماز کنند بنا بر اظهر آنست که بدون اذن طبقه دوم کسی نماز نکنند و احتمال دارد که اذن حاکم
شرع گرفته باشد در بعضی صورت لکن دلیلی بر وجوب هیچ کدام ظاهر نیست و همچنین هر گاه اصلا هیچ کس وارث
در هیچ طبقه نباشد ظاهر آنست که ولایت ساقط است حتی از حاکم شرع و مسلمانان مساوی اند و احوط استیذان
اذن حاکم شرع است و هر گاه اولیا در مرتبه ولایت مساوی باشند در یک طبقه ایشان حکم ایشان در کون و لی
در ترتیب جماعت نماز رسیده در تقدیم افقه یا اقرا یا اسن همچنان که در مرجح جماعت و همچنین در ترجیح هاشمی است
و همچنین هر گاه اولیا اذن بهر یک بدیگری که امامت کند در امامت آن هم ملاحظه این مرجحات بکنند و بعضی
ترجیح هاشمی را هم مستحب دانسته اند و بعضی واجب میدانند که هر گاه هاشمی باشد که جامع شرایط امامت باشد ولی او را مقدم دارد و این
در جماعت نماز میت که امام پیش بایستد و مامومین همه پشت سر او صف بندند چه یک نفر باشد چه جمعی هر گاه ماموم زن باشد و زن
در صف جماعت عقب مردان بایستد و هر گاه حایض باشد از صف جدا بایستد تنها و جایز است امامت کردن زن زنان

از اوان ناقص او است که شوی بایستد بلکه متحرک است که میان صف بایستد و همچنین است حکم جماعت مردان عرب
و اگر حکم این را تخمین کنیم میومیه لیس و پیدا نشسته نماز کند بجهة آنکه در جماعت این از مطلق نیست و احوط عدم
ترک قیام است **بحث سیم** کیفیت نماز میت و آن بنا بر مشهور میان اصحاب پنج تکبیر است و میان چهار تکبیر میخوانند
و هر گاه کسی خواهد از شیعیان که بر اهل سنت نماز کند چهار تکبیر بگوید چنانکه مذهب ایشانست و مشهور آنست
که ذکر دعا در میان تکبیرات هم واجب است و بعضی دعوی اجماع بر آن کرده‌اند و مشهور آنست که بعد از تکبیر اول شهادتین
یک شهادتین و دوم صلوات بر محمد و آل محمد و سیم دعا از برای مومنین و مومنات و چهارم دعا از برای
میت و بعضی بر این هم دعوی اجماع کرده‌اند و مشهور آنست که واجب است که بعد از تکبیر اول شهادتین را بگوید و بعد
تکبیر دوم صلوات را و بعد تکبیر سیم دعا برای مومنین و مومنات را و بعد از تکبیر چهارم دعا برای میت را و بعد از پنجم دعا
واجب نیست و بعضی از علما گفته‌اند که هر این چهار ذکر را بعد هر یک از تکبیرات بگوید اگر چنین کند بهتر است
لیس بنا بر مشهور و اقرب و احوط اقل واجب نماز میت همین است که نیت کند و تکبیر بگوید و بعد از آن بگوید اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بعد از آن تکبیر دوم را بگوید و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن تکبیر سیم را
بگوید و بگوید اللهم اغفر للمومنین و المومنات و بعد از آن تکبیر چهارم را بگوید و بگوید اللهم اغفر لهذا المیت
و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید و خلاص میشود و بنا بر قول دیگر همه این ذکرها را بعد هر یک از تکبیرات بگوید این
واجب است و افضل آنست که ادعیه که در احادیث و کلام علما ذکر شده بخوانند لیس بنا بر قول اظهر بعد
از نیت بگوید الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا فردا صمدا حیا قیوما دائما ابدا
لم یتخذ صاحبة و لا ولدا لا اله الا الله الواحد القهار ربنا و رب آبائنا الاولین و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة پس بگوید الله اکبر اللهم صل علی محمد و آل محمد
و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید

مجید و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین پس بگوید الله اکبر اللهم اغفر للمومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات
الاحیاء منهم و الاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر پس بگوید
الله اکبر اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم
منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و اغفر له
اللهم اجعله عندک فی اعلی علیین و اخلف علی اهله فی الغابرین و ارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین پس بگوید
الله اکبر و فارغ شود و مستحب است که بعد تکبیر پنجم بگوید اللهم عفوک عفوک و هر گاه میت زن باشد بگوید اللهم ان
هذه امتک و ابنة عبدک و ابنة امتک نزلت بک و انت خیر منزول بها اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا
و انت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها و ان کانت مسیئة فتجاوز عنها و اغفر لها اللهم اجعلها
عندک فی اعلی علیین و اخلف علی اهلها فی الغابرین و ارحمها برحمتک یا ارحم الراحمین و هر گاه خنثی
باشد خواه ضمیر را مذکر گوید و خواه مونث و بگوید عبدک و امتک بگوید فقط و لکن این وقت
بگوید و بنا بر قول بعضی علما که ایراد این ادعیه را بعد هر یک از تکبیرات میخوانند بهتر آنست که چنانکه در روایات وارد
وارد شده بخوانند و جامع‌ترین آن روایات روایت سماعه است و در آنجا مذکور است که بعد هر یک
از چهار تکبیر این را بخوانند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم
صل علی محمد و آل محمد و علی ائمة الهدی و اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین آمنوا ربنا انک رووف رحیم اللهم اغفر لاحیائنا و امواتنا من المومنین و المومنات و الف بین قلوبنا
علی قلوب اخیارنا و اهدنا لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم اللهم هذا
عبدک و ابن عبدک و ابن امتک و انت اعلم به افتقر الی رحمتک و استغنیت عنه اللهم فتجاوز عن
سیئاته و زد فی حسناته و اغفر له و ارحمه و نور له فی قبره و لقنه حجته و الحقه بنبیه صلی الله علیه و آله و لا تحرمنا اجره

ولا تفتنّا بعده و اینها که مذکور شد در وقتی است که میت مرد بالغ باشد اما اگر زن باشد یا طفل یا مجهول الحال باشد معلوم باشد
که در حول این حق را باید و لا التفصیلیه اند که ملکه چنین که در طلب مستحبات است و از جمله آنها است ایضا
برود عا بخوانند هر چند بخصوص از فعال او مطلع نباشند و هر گاه میت طفل باشد بعد تکبیر چهارم
نفرین کند و بهتر است که آنچه از اخبار روایت شده بخوانند یعنی اگر دشمن اهل بیت باشد بعد تکبیر چهارم
بگوید اللهم اخز عبدک فی عبادک و بلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم اذقه حر عذابک فانه
کان یوالی اعدائک و یعادی اولیائک و یبغض اهل بیت نبیک و از برای دشمن منکر حق باشد هر چه
دشمن اهل بیت باشد بگوید اللهم املا جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه الحیات و العقارب و هر گاه مستضعف
باشد یعنی مذهب او معلوم نباشد و از فرق مختلفه عقل نیز ندارد که حق را تمیز دهد بگوید مثلا اگر مخالف
با اهل حق باشد اما عناد و دشمنی نداشته باشد اگر چه بغض اهل بیت نداشته باشد و اعدای ایشان را
تبری نکند هر یک از اینها که باشد برای او چنین دعا بخواند اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب
الجحیم و در روایت مستضعفین بغیر از اینها هم آمده و در بعضی روایات ضعیف عقل و ضعیف دین و مذهب
نداشته و اما هر چه مبالغه تمام در شناسند لیکن اقرار بدین اسلام دارند و از جمله ایشان مجهول الحال
باشند و هر گاه میت غیر مخالف و معلوم نباشد و مذهب او هم معلوم نباشد از برای او بگوید اللهم
ان هذه النفس انت احییتها و انت امتها اللهم ولها ما تولت و احشرها مع من احبت و هر گاه میت
طفل باشد بگوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا و اجرا و مراد از طفل در اینجا کسی است که هر چند نماز او واجب نیست
و هر گاه یکی از والدین او کافر باشد دعا مخصوص طفل را بنحوی بخواند مثل اینکه هر گاه پدر او مؤمن است
اللهم اجعله لابیه و لنا سلفا و اگر مادر مؤمنه است بگوید اللهم اجعله لامه و لنا سلفا و مراد از این پنج تکبیر
رکن این نماز است و هر گاه کسی عمدا یا سهوا ترک کند نماز باطل است تا مادام که در آن وقت

تدارک کند و نماز او باطل نیست بلکه اگر بعد از تکبیر ترک کند و هر گاه بخاطرش بیاید قبل از این
تدارک کند و هر گاه شک کند در عدد تکبیر بنا را بر اقل می گذارد و شک اصل هم می رسد در وقتی که عقب تکبیر
نیت و قصد هر یکی از تکبیرات را بجا آورد که اظهر این است و آنها را هر یک معین نمیدانیم و هر گاه بعد از آن
تکبیر اول است و این تکبیر دوم است و همچنین حکم سایر تکبیرات و هر یک از آنها دعای مخصوص عقب دارد
و با وجود این که یکی از تکبیرات را با دعای او فراموش کنیم تکبیر بعد از او را با دعای او بخوانیم و بعد از آن خاطر
بیاید که کدام را ترک کرده ایم اگر بر کهیم و تکبیر فراموش شده را با دعای او بخوانیم و بعد از آن تکبیر بعد را
مرتبه دیگر با دعا بخوانیم لغو در کی لازم می آید و اگر نکنیم نقصان یکی لازم می آید و اگر اعاده نکنیم
با دعا بعد از آن که خوانده ایم بخوانیم قیاسا بر آنچه در نیت است همچنین اگر خواهیم عدول کنیم و تکبیر بعد را که پیش قبل
آن بگذاریم هم دلیلی بر آن واضح نیست و احوط در شک آنچه عاقلانه است و اگر عقب تکبیر نیت نکرده باشد
هر یک از تکبیرات را ثانی مرات که اعاده تکبیر و دعا در کار باشد همین که عدد را قائم کند کافی است و بنا
برای تکبیره دعای روزه شده متواتر کرده است و بهتر آنست که بها نه عدد فراموش شده بعد از اتمام تکبیرات
بخواند و این اشکال که گفتیم هم داخل است بر در صورتی که در عدد شک کنیم با شک در اول و دوم یا دوم
و سیم یا غیر آن بگوییم و بنا را با اقل گذاشتیم و تمام گوییم و بعد بخاطر آید که کدام بوده است بر این قرار
لازم می آید و فقها متعرض این تفصیلات نشده اند و احوط اعاده است که قصد مرتبه عدد و در تکبیرات بعدی
حصر صاحب مجاز و در وجه که بعد هر تکبیر دعای مخصوص او را بخوانند و بعضی تعمیم کرده اند
گویم هر دعا که گفته واما زیاد تکبیر در میان تکبیرات و ادعیه بقصد ذکر نه بجهه تکبیر زائد ظاهرا ضرری
ندارد واما دعا با لسان غیر عربی جایز نمیشود و زیاده کم آن منافی تعداد نماز نشود و دعای سابق
که فراموش شده بعد از تکبیرات لاحق بخواند پنجم واجب در این نماز نیت و حقیقت نیت را مکرر دانسته

و معلوم آنست که قصد کنی که این فعل معین را میکنم قربة الی الله و قصد وجوب یا استحباب واجب نیست لکن احوط است
و همچنین قصد ادا یا قضا واجب نیست و واجب است قیام با امکان و قیام رکن این نماز است هر گاه
عاجز باشد از ایستادن بهر نحو ممکن است بکند مثل در نماز پنجگانه که بیان کردیم و هر گاه با وجود کسی که قادر
بر قیام است شخصی عاجز از قیام نماز کند محل تامل است و بنا بر اظهر آنست که نماز او کافی است و ساقط نمیشود و واجب
تعیین میت در نماز بر حاضر است و لازم است که شخص او را بشناسد بلکه همین قدر که قصد این میت کند کافی است
هر گاه امام میت نماز کند و هر گاه گمان کند میت زید است و معلوم نشود که عمرو بوده است نماز صحیح است اگر قصد داشته همین جنازه حاضر باشد هر که خواه زید باشد
و خواه عمرو لکن ملاحظه داشته باشد که زید است و بعد معلوم شود که عمرو بوده است در این صورت نماز صحیح است و واجب است
که در حال نماز رو بقبله باشد و آنکه سر میت بجانب راست نمازگزار و مستحب آنکه از سر میت دور نشود
کم باشد در اتصال رعایت کند و هر گاه میت را بعد از حج مثلا گذاشته باشند و نماز گذارده باشند باید اعاده
نماز کنند و مادامیکه او را در قبر نگذاشته اند و هر گاه او را در قبر گذاشته اند دیگر اعاده نماز نیست و باید که
میت پیش او مخفی نباشد و لباس در بر داشته باشد که در عرف بگویند که بر این میت نماز میکنند بلکه مستحب است که جای
بایستد که هر گاه باد برود بجامه او را بر روی میت برساند و امام هر گاه مرد باشد بحسب عرف نماز گزاردن بهر گاه
نماز نمیتواند در حد او بر روی میت نماز بگذارد و در این نماز قرائت و سلام واجب نیست و طهارت واجب نیست
آنست که رجحان هم دارد بلکه سلام جایز هم نیست کسی که قبول نماز از نظر این جنید را امام میت است
کرده است ضرورت و معلوم است که قرائت هم نکند اگر حکم کرده است آنچه مرجوحیت
ان محل اشکال است و شیخ دعوی اجماع کرده است آنکه شهید منع اجماع کرده است و در این نماز طهارت
از حدث شرط نیست پس حائض و جنب هم میتوانند نماز کنند با اینکه مستحب است که با طهارت باشد و اما تیمم

بین و عامه از نجاسات بلکه اظهر عدم وجوب است و همچنین عدم وجوب ستر عورت و ملاحظه سایر احکام و شرایط
و همچنان از شرایطی که در نماز پنجگانه معتبر است و احوط آنست که همه آنها را بعمل آورد و بعد از این بهتر
کون با جماعت و وجوب آن چنانکه گذشت و اما جهر و اخفات در نماز میت پس اظهر آنست که جایز است
در تکبیرات از برای امام بجهه اعلام ماموم و بهتر این است که در دعاها هم اولی جهر است
در وقتی که ماموم دعا را نداند و باید که مستحب است که ماموم کند تا توانند خواند چنانکه غالب علماء حکم کرده اند
و بعضی گفته اند در دعا مستحب است اخفات بجهة آنکه اولویت از دعا در اولیت اجابت و این بحث
در صورتی که محتاج باشند به موثق او و اما در غیر امام پس ماموم اخفات کنند چنانکه طریقه
افقه اکثر است و معتمد و مختار است و شاید اخفات بهتر باشد چنانکه مشهور است و در دعا پنجم سنت است
که امام برابر کمر مرد بایستد و برابر سینه زن و سینه زن بایستد و بهر یک که خواهد بعمل آید و هر گاه خواهد
بر مرد و زن هر دو یک نماز کنند جایز است و سنت است که در این وقت مرد را نزدیک امام بگذارند و زن را پیش
از مرد بگذارند که امام در مقام فضیلت برابر سینه زن را برابر کمر مرد بگذارند که امام در مقام فضیلت بایستد
و هر گاه مرد و زن و طفل و هم جمع شوند و خواهد بر همه یک نماز کنند جایز است چنانکه گفتیم سنت است
که اول مرد را نزدیک امام بگذارند و زن را در پیش مرد یک جانب قبله بگذارند و اما بر ملاحظه آنست که اگر
شش ساله باشد که نماز کردن بر او واجب است بعقب مرد بگذارند و زن را بجهت قبله پیش از او بگذارند
و اگر شش ساله نباشد زن را بعقب مرد بگذارند و پسر را بطرف رو بگذارند و از بعد از ایشان مقدم
سید ارشد یعنی امام کسی تحقیق کرده و از اخبار و کلام علما مشعر میشود که اشرف مقدم است یعنی باید با امام
نزدیک تر باشد پس هر گاه جمع شوند اصناف مذکوره و غیر آنها مرد آزاد را پیش امام بگذارند و بعد از آن
پسر شش ساله را و بعد از آن غلام را و بعد از آن خنثی را و بعد از آن زن را و بعد از آن پسر کمتر از شش سال را

و بعد از آن دعای [illegible] را اورد در صورتی که مرده از اهل ایمان یا مرد باشد مثل اینکه زن از اول [illegible] باشد
بعد [illegible] و [illegible] مقدم است و مستحب است که جنازه ها را [illegible] بگذارند [illegible]
و سر مرد [illegible] را بپهلوی کتف مرد اول می گذارند و همچنین امام در میان اینها می ایستد و هرگاه زن [illegible]
سر زن را بپهلوی کتف مرد آخری می گذارند و سر زن دوم را بپهلوی کتف زن اول و همچنین امام در میان
مردها می ایستد و نماز می کند بر همه [illegible] یک نماز کافی است در وقتی که همه از یک صنف باشند
و همچنین [illegible] نماز واجب [illegible] قصد می کند که نماز می کنم بر اینها [illegible] جنازه
واجب قربة الی الله و اگر مختلف باشند [illegible] بعضی [illegible]
نماز واجب باشد و [illegible] قصد [illegible] کافی است [illegible]
تکبیر اول [illegible] صلوات [illegible] تکبیرات [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
نماز کردن [illegible]
بعد از فراغ از نماز تا جنازه را بر ندارند [illegible]
بردارند [illegible] تا جنازه [illegible] نماز [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نماز کردن در مسجد [illegible] مسجد مکه ششم [illegible]

در تکرار کردن نماز بر میتی که بر او نماز کرده باشند ظاهر آنست که جایز است [illegible]
دانسته اند مطلق و بعضی مستحب دانسته اند مطلق و بعضی مکروه دانسته اند تکرار کردن را [illegible]
و بعضی گفته اند که کسی که بر او نماز کرده باشد [illegible] و بعضی [illegible]
برای اینکه این دو [illegible]
[illegible] مطلق مکروه [illegible]
در [illegible] کراهت مطلق [illegible]
نیز ظاهر میشود [illegible]
نکرده است خواه امام باشد و خواه ماموم و خواه منفرد و همچنین جایز است که امام [illegible]
[illegible] جناب امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] نماز [illegible]
[illegible]
نماز [illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آن [illegible] هفتم جایز نیست نماز کردن بر میت قبل از غسل
دادن و کفن کردن [illegible] پس اگر کسی عمدا [illegible] غسل و کفن کنند [illegible]

و هرگاه کسی [illegible] او را در قبر [illegible] نماز [illegible]
[illegible]
[illegible] واجب [illegible]
[illegible] واجب است نماز کردن بر [illegible]
[illegible]
[illegible]
نماز کنند لیکن خلاف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نماز [illegible]
[illegible]
[illegible]
کردن نماز [illegible] امام [illegible]
[illegible] تکبیرات [illegible]
[illegible] امام [illegible]
نماز [illegible] امام تکبیر [illegible]
پس هرگاه [illegible] تکبیرات [illegible]

و [illegible] امام [illegible] تکبیرات [illegible] امام [illegible]
چنانکه [illegible]
[illegible] جنازه [illegible]
و این [illegible] جنازه [illegible]
[illegible] روایت [illegible] وجوب [illegible]
[illegible] تکبیرات
[illegible]
[illegible]
تکبیر [illegible] امام [illegible]
سبقت کند بر امام در تکبیر [illegible] عمدا [illegible]
پس اگر [illegible] مستحب است [illegible]
تا امام [illegible] نماز باطل [illegible]
[illegible] تکبیرات [illegible]
[illegible] مستحب نهم جایز است نماز بر میت کردن و دفن [illegible]
[illegible] کراهت [illegible]
آن [illegible]
میشود [illegible] جنازه
در همه وقتی از اوقات [illegible] طلوع آفتاب و غروب آن

دیگر الله اکبر است بنا بر آنکه اگر اتفاق افتد که میت در وقت نماز فریضه [illegible] اگر یکی مضیق باشد و یکی
موسع مضیق را مقدم باید داشت [illegible] مثل آنکه میت خوف فساد [illegible] باشد و وقت
نماز فریضه وسعت داشته باشد و هر گاه وقت هر دو موسع باشد مخیر است در تقدیم [illegible] لیکن افضل آن است که نماز
فریضه را مقدم بدارند هر چند لازم آید [illegible] دفن کنند و در این صورت نماز را [illegible]
مگر آنکه ممکن نباشد دفن میت و [illegible] باشد که دفن کنند [illegible] نماز فریضه [illegible]
نماز فریضه و دفن میت باشد [illegible] در این صورت ظاهر این است که دفن مقدم است [illegible]
بسیار [illegible] که ممکن [illegible] جمع ما بین نماز فریضه و دفن [illegible] زیرا که هر گاه ممکن باشد
که نماز فریضه را [illegible] مشغول دفن [illegible] جمع ما بین هر دو [illegible] اگر احترام مسلم مقدم است
با کمال واجبات نماز [illegible] اضطرار [illegible]
بحث دوم هر گاه جنازه را در اثنای نماز بر جنازه دیگر حاضر کنند جایز است که هر دو را شریک کنند [illegible]
[illegible] اول [illegible] دوم [illegible] نماز [illegible] العقیدة [illegible]
[illegible] صلوات را برای اول [illegible]
[illegible] هر گاه جنازه [illegible] جنازه [illegible]
[illegible] که نماز را [illegible] تمام کنند [illegible] قطع کردن نماز [illegible]
[illegible]
[illegible] دفن میت [illegible]
[illegible] **بحث اول** [illegible] مشایعت جنازه [illegible] جنازه [illegible] ثواب عظیم است
این [illegible] روایت کرده است از رسول خدا که هر کس مشایعت کند جنازه را

پس [illegible] است [illegible] صد هزار [illegible] صد هزار [illegible] از آن [illegible]
[illegible] نماز کند بر آن میت [illegible] جنازه [illegible] صد هزار [illegible] طلب آمرزش می کنند
[illegible] دفن [illegible] جنازه [illegible] ملائکه [illegible] طلب آمرزش می کنند
[illegible] دفن او [illegible]
[illegible] جنازه [illegible]
[illegible]
مکروه است [illegible] جنازه [illegible] واجب [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] مطلق و مکروه [illegible]
[illegible]
[illegible] مکروه است [illegible]
حرام [illegible] صاحب جنازه [illegible]
[illegible] جنازه [illegible]
[illegible] جنازه
[illegible]
[illegible] جنازه [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] روایت [illegible] بعض [illegible]
[illegible] حدیث صحیح [illegible]
[illegible]
[illegible] قطع [illegible]
[illegible] جنازه [illegible]
[illegible] جنازه [illegible] روایت [illegible]
[illegible] **دوم** [illegible] جنازه [illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible] **بحث سیم**
دفن کردن میت واجب کفایی است [illegible]
[illegible] محفوظ [illegible]
[illegible]
زمین [illegible]
[illegible] دفن کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] محفوظ [illegible]
[illegible] غسل [illegible] کفن کنند [illegible]
[illegible] دفن [illegible] هر گاه ممکن باشد [illegible] لازم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هر گاه [illegible]
کافره [illegible] مسلمان [illegible] دفن می کنند [illegible]
[illegible] **بحث چهارم** [illegible] قبر [illegible]
مکروه است [illegible]
[illegible] قبر [illegible]
[illegible]
[illegible] هر گاه زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] **بحث پنجم** [illegible] جنازه [illegible] قبر [illegible] دفن کنند [illegible]
[illegible] قبر [illegible] قبله [illegible] جنازه [illegible] قبر [illegible] زمین [illegible]
کنند [illegible] دفن [illegible] قبر [illegible] زمین [illegible]

و لحد تنگ کنند پس بردارند و بر لب قبر گذارند و بعد از آن دفن کنند و در بین دفن میان مرد و زن [illegible]
و از کلام جمعی [illegible] سه دفعه از برای [illegible] و شهید ثانی در شرح لمعه [illegible]
و در [illegible] که در اخبار [illegible] سه دفعه مذکور نیست و در [illegible] زید [illegible] ابن بابویه در [illegible]
و آن [illegible] میان مرد و زن است که [illegible] و ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه [illegible]
[illegible] و کلام بعضی دیگر هم ظاهر در عدم فرق است و کلام بعضی [illegible]
و ظاهر حال اظهر است که فرق [illegible] مرد و زن نیست و سنت است که مرد را از جانب پای قبر داخل کنند
[illegible] اول سر او داخل قبر شود و بعد از آن بدن [illegible] بخلاف زن که او را [illegible]
[illegible] داخل قبر شود و مکروه است که [illegible] داخل قبر کند [illegible]
زن میت بهتر آنست که شوهر او آن را به قبر گذارد و بعد از آن [illegible] محرم و هرگاه اینها نباشند زن
صالحه او را به قبر گذارد و هرگاه ممکن شود مرد صالحی [illegible] و هر کدام [illegible]
[illegible] طرف پا [illegible] و سنت است که [illegible] داخل قبر [illegible]
و فارغ [illegible] را داخل قبر [illegible]
[illegible] و سنت است که [illegible] بگو بر اللهم عبدک ابن
عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم الی رحمتک [illegible]
و [illegible]

ورو [illegible] او را باز کند [illegible] روی او را بر زمین [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] و هرگاه [illegible]
رو [illegible] و سنت است که در وقت [illegible] در قبر گذاشتن بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و بخواند سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی
و [illegible] بگوید بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم
افسح له فی قبره و الحقه بنبیه صلی الله علیه و آله اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه [illegible]
و تجاوز عنه پس بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه و صاعد عمله و لقه منک رضوانا و [illegible] بگوید اللهم
عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره و لقنه حجته و الحقه
بنبیه و قه شر منکر و نکیر [illegible] بگوید اللهم هذا عبدک فلان [illegible]
[illegible] نزل بک و انت خیر منزول به [illegible] الی رحمتک اللهم [illegible] انت اعلم [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] الارض عن جنبیه و لقنه حجته و اجعل هذا الیوم خیر یوم اتی علیه و اجعل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] اللهم [illegible]
و [illegible]
[illegible]

[illegible] و [illegible] فلان بن فلان [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه [illegible]
علیه و آله عبده و رسوله و سید النبیین و خاتم المرسلین و ان علیا امیر المؤمنین و سید الوصیین و امام
افترض الله طاعته علی العالمین و ان الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر
و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و القائم الحجة المهدی صلوات الله علیهم ائمة المؤمنین
و حجج الله علی الخلق اجمعین و ائمتک ائمة هدی ابرار یا فلان بن فلان [illegible]
اذا اتاک الملکان المقربان رسولین من عند الله تبارک و تعالی و سألاک عن ربک و عن نبیک و عن
دینک و عن کتابک و عن قبلتک و عن ائمتک فلا تخف و قل فی جوابهما الله جل جلاله ربی
و محمد صلی الله علیه و آله نبیی و الاسلام دینی و القرآن کتابی و الکعبة قبلتی و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
امامی و الحسن بن علی المجتبی امامی و الحسین بن علی الشهید بکربلا امامی و علی زین العابدین امامی و محمد باقر العلم
[illegible] امامی و جعفر الصادق امامی و موسی الکاظم امامی و علی الرضا امامی و محمد الجواد امامی و علی الهادی امامی
امامی و الحسن العسکری امامی و الحجة المنتظر امامی هؤلاء صلوات الله علیهم اجمعین ائمتی و سادتی و قادتی
و شفعائی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرأ فی الدنیا و الآخرة ثم اعلم یا فلان بن فلان ان الله تبارک
و تعالی نعم الرب و ان محمدا صلی الله علیه و آله نعم الرسول و ان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و اولاده الائمة الاحد عشر
نعم الائمة و ان ما جاء به محمد صلی الله علیه و آله حق و ان الموت حق و سؤال منکر و نکیر فی القبر حق و البعث
حق و النشور حق و الصراط حق و المیزان حق و تطایر الکتب حق و الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتیة
لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور پس بگوید افهمت یا فلان [illegible] که [illegible]

[illegible] پس بگوید ثبتک الله بالقول الثابت هداک الله الی صراط مستقیم عرف الله بینک و بین
اولیائک فی مستقر من رحمته پس بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد بروحه الیک
و لقه منک برهانا اللهم عفوک عفوک پس لحد را از لحد خشت بگذارند و [illegible] تقلل
بگذارند و اگر رخنه داشته باشد [illegible] و امثال آن مسدود کنند که خاک بر میت نریزد و سنگ و آجر
هم میتوان [illegible] و بهتر آنست که از جانب سر شروع کنند و خشت چیدن و سنت است
که در وقت چیدن خشت [illegible] بخواند اللهم صل وحدته و آنس وحشته و آمن روعته و اسکن الیه من رحمتک
رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک للظالمین و در روایتی دیگر اللهم ارحم غربته و صل
وحدته و آنس وحشته و آمن روعته و اسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک و احشره
مع من کان یتولاه و سنت است [illegible] از جانب پای قبر خارج شود و [illegible]
بردن [illegible] بگوید انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین
و اخلف علی عقبه فی الغابرین [illegible] خاک [illegible] و در [illegible] بگوید انا لله و انا
الیه راجعون [illegible] اللهم ایمانا بک و تصدیقا
[illegible] و تسلیما [illegible]
[illegible] بگوید اللهم [illegible]
این [illegible]
[illegible]
از [illegible] مسئله ششم [illegible]
[illegible]

کشاده بهتر و سنت است ریختن آب بر روی قبر و بهتر آنست که این جماعت در روایت سالم ابن مکرم وارد شده
که بعد از هموار کردن قبر رو بقبله بایستد و قبر را پیش روی خود گیرد و آب بریزد از جانب سر تا طرف قبله
و دور بدهد آب را بر قبر از چهار جانب تا رسد بجای سر و آنرا قطع نکند تا آب تمام شود و هرچه
از آب باقی ماند بریزد در وسط قبر و سنت است که بعد از آب ریختن دست بگذارد بر قبر و انگشتان را از هم
گشاده کند و دست خود را بقوت بر قبر فرو برد که اثر دست باقی بماند و در آن حال بگوید اللهم ارحم
غربته وصل وحدته وآنس وحشته واسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک واحشره مع من کان
یتولاه و بهتر این دعاست اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره
من رحمتک ما تغنیه بها عن رحمة من سواک و بهتر آنست که این دعاها را در حالتی که رو بقبله ایستاده بخواند
و مستحب است اینکه اثر دست در هر جا که باشد در خیال اول اولی معلوم نیست و دلیلی بر غیر این نیافتم و در حدیث
صحیح است که هر کس بیاید در نزد قبر برادر مؤمن خود و دست خود را بر قبر بگذارد و هفت مرتبه انا انزلناه
فی لیلة القدر بخواند ایمن میشود از فزع اکبر یعنی فزع قیامت و بعضی گفته اند در حدیثی روایت شده
و در بعضی از احادیث نیز ذکر رو بقبله بجا آورده است که بعد از رفتن مردم ولی میت به بلندترین صدای خود
او را تلقین کند بنحوی که گذشت و اگر خواهد دیگری را امر کند که تلقین کند و این تلقین سیم است و در احادیث
و معلوم از این جهت آن میشود که دیگر منکر و نکیر از سؤال او درگذرند و بهتر آنست که در حال تلقین رو بقبله
بنشیند در صورتیکه در گاه تقیه و خوف ... از اطفال تلقین میت ... ترک نموده و ذکر است
که ممکن است که بجهة ... ایشان ... تلقین توان کرد و مستحب است که در صورت ... بعد از آن
بجهت معلوم شود ... و اسم او را ... بنویسند و هم آنها است که معلوم شود قبر او تا آنکه زیارت
کنند و ... بجهة زیارت ... **هشتم** مکروه است فرش کردن قبر بجوب ... امثال آن

مگر در صورت ضرورت بجهة زمین آب ... یا رطوبت ... و در وقت کردن لحد او ...
کردن ... که حرام است و همچنین است چیزی ... اول کردن از چیزها ...
... در قبر ... و دلیل بر کراهت آن نیست و مکروه است که در قبر ...
... آن قبر و کلا که از غیر آن باشد و ... کنند بلکه ... بعد از آنکه ...
از علما ... گفته است که این در وقتی است اما بعد از آن ... اما شرک که بجهة ... کار میشود
و همچنین در آجر و گچ کردن روی قبر را آن محکم میکنند ظاهر است که در اینجا کراهت نباشد خصوصا در
کم جمله مکروه ... بجهة عدم ... است غالبا ... و همچنین مکروه است گچ کاری کردن قبر
... مالیدن ... کردن و بعضی گفته اند که این کراهت بعد از کهنه شدن قبر است نه در اول امر
و اول اظهر و اظهر است و ظاهر آنست که کار کردن ... یا آجر و سنگ بجهة ... قبر مکروه نباشد ...
در بلادی ... که ... زدن باشد و محتاج باشند ... کار کردن و همچنین مکروه است نو کردن قبر
بعد از اندراس و کهنه شدن ... است ... امام ... بجهة ...
... قبر است کردن و ... که معلوم نیست که مکروه ... و بعضی گفته اند که هر گاه معتبره ... شد
و میت ... حرام است نو کردن قبر بجهة ... مردم ... کردن و ...
میت را دیگر ... دفن ... و ... در وقتیکه احتیاج مردم ... زمین ... باشد ...
و اگر ... و مکروه است نا کردن ... در ... قرار دادن ... کردن دران ...
... از کراهت ... کار کردن ... کردن ... قبر ...
و ائمه ... اجماع و ... در فضیلت ... ایشان ... و همچنین ... کردن
در انجا ... و ثواب و فضیلت ... در آنجا ... و ائمه ... علی ...

...

چنانکه همیشه در اعصار و شایع بوده در میان علما ... و مکروه است دفن کردن میت در یک قبر
مگر در حال ضرورت و اما هر گاه میتی را دفن کرده باشند و بعد از آن خواهند قبر او را بگشایند و دیگری را
اظهر در آن حرمت است و اما روایتی ... که بجهة اموات متعدد ... از علما گفته اند
مکروه است ... و ... و اما در ... حرمت ... اول است و در ...
گشودن ... دفن کردن ... حرام است **هفتم** مکروه است نقل کردن میت از بلدی بلد دیگر
بلکه ... که او را در ... کنند و ... کردن ... و ... از ... اشتباه کرده از قبل
... مشرفه ... و ظاهر ... علما ... که ... و ...
او ... اینکه ... و ... کنند ... و ...
... ایشان و ... میت ... که این ... بلکه او را
آن ... که ... معلوم شود که ... میت ... ارمنین
بلکه ... ایشان ... بعضی بجهة عدم ... و ... بالنسبه ... آنحضرت ... جهه
و میت ... و علم ... بعضی از علما ... گفته اند ... ائمه
در وقتیکه ... معتبره ... ایشان ... ایشان شفیع ... بدنی ... است
و ظاهر است که ... مثل ... امیر المؤمنین ... حضرت ... مستلزم ... و ذلک است
... وقت است که ... خواهند ... اما ... کردن میت ... از ...
... جایز ... و بعضی جایز ... اگر ... باشد بعضی مکروه ... از
و بعضی گفته اند ... حرام است ... جایز است و این ... خصوصا ... صحبت
... که او را ... مشرفه ... در جای ... باشد ... در ... حافظ

و حوالی ... ارض ... و خوار ... همان ... که ... که هر گاه میت ... کرده باشد
یا از ... او و ... معلوم ... نقل ... و در غرایب ... دلیل بر منع واضح نیست و ... در ... قبر است
که دفن ... شده باشد ... و در ... عاریه دفن ... بجهة ... در وقت امکان ... کنند
... است و این ... که ... کرده شد ... و ... را ... که ... دفن ... کند ...
... کردن اقربا و خویشان در ... معتبره ... آنها ... آنها **ششم** حرام است ... قبر
و علما ... اجماع ... آن ... از ... چند ... **اول** ... میت ...
... که ... جایز ... و قبر کردن ... بجهة میت دیگر ... و ... قبرستان
... باشد ... ملک ... باشد و ... و ... اختلاف ... در بلاد ... و در بعضی بلاد ... مکرر
و در بعضی دیگر ... هر گاه ... داشته باشند ... میت ... و ... توقف کند ...
اگر در ... و ... که میت ... از قبر ... کنند ... از ... اما ... بعض
استخوانها در ... میشود ... و در ... دفن کنند و ظاهر است که در ... دیگر را
... که ... در بلادی که ... ایشان ... **دوم** در وقتیکه میت را در زمین
غصبی دفن کرده باشند میت را در جای غصبی کفن کرده باشند و صاحب ... رضی ... در این
صورت ... باتمام ... جهت ... صورت ... صاحب ... حقیقت
دادن یا قیمت کردن است اما اگر در جامه حریر دفن کرده باشند معلوم نیست وجوب نبش **سیم**
در وقتی است که خواهند شاهد ... صورت ... بشناسند و ... اولاد ... قاعده ...
و ... شوهر ... و ترکه ... تقسیم شود ... اینها از امور ... متعلق ... است ... آن ...
که ممکن ... شناختن او ... هر گاه ... شده ... صورت ... شده ... شناخت جایز است

تعاقبی قبر **چهارم** و قبر در قبر جز با احتیاج تر بر قیمتی داشته و در جهت زیرا با یکدیگر **پنجم**
هر گاه میت را بی غسل یا کفن یا بی نماز دفن کرده باشند یا رو به قبله نگذاشته باشند در جواز شکافتن قبر جهت
تدارک این امور خلاف است و اظهر این است که جایز نیست خصوصاً با وجود آنکه پیشتر مذکور شد در حکم نماز
بر قبر او **ششم** هر گاه در زمین غصبی یا کفن غصبی دفن کرده باشند از برای صاحب زمین یا کفن نبش قبر کردن در این نیز
خلاف است و اظهر عدم جواز نبش است **مطلب هشتم** در ملحقات این باب و در آن چند بحث است **بحث اول**
هر گاه زن حامله بمیرد و طفل او در شکم او بمیرد و بعد از علم به مردن طفل هر گاه ممکن شود
بعد از آن طفل را قطع کنند و بیرون کنند و هر گاه میسر نشود به هر نحو که آسان تر است چنان کنند و اگر امر منحصر
شود در آنکه طفل را پاره پاره کنند و بیرون آورند باید بکنند تا مادر او محفوظ باشد و این امر را اولی
آنست که زنان متوجه شوند و هر گاه ممکن نباشد زنی یا از زنان بر نیاید شوهر او هم نباشد مردان محرم
او متوجه شوند و هر گاه این هم متعذر شود مردان بیگانه متوجه شوند و هر گاه زن حامله بمیرد و طفل او در شکم
او زنده باشد اگر رو آمد شد که بیرون آید بکوشند شکم آن زن را و طفل را زنده بیرون آورند چنان
کنند و اگر ممکن نشود شکم او را پاره کنند و طفل را بیرون آورند و بعد از آن شکم او را بدوزند و جمعی
از علما گفته اند که از طرف چپ باید شکافت و در خبر مذکور نیز چنین وارد شده بنابراین اولی رعایت آن است
و در بیان تقدیم زنان و شوهر او بر غیر ایشان رعایت که در بحث اول مذکور شد و در مردان بیگانه اولی شرط
و مشهور عمل بر آن قد از غرور کرده اند که به جهت عموم شوهران طفل زنده که از ممکن است شکافته باشد نه جنین
که عضو مرده او است او را باید بیرون آورند **بحث دوم** جایز نیست در میان کفن میت و پاره کفن
جامه از زنان بر مردان بلکه مردان هم بر زنان و در زنان خلاف کرده اند که جایز است که زنان
پدر و برادر و جامه پاره کنند و بعضی جایز دانسته اند و از بعضی اخبار ظاهر آید که زن از برای شوهر جایز است

که جامه پاره کنند و اما سیلی بر رو زدن و خراشیدن رو و موی کندن و بر لب نیلی بمالند و جراحت کردن و امثال
آن حرام است که وصف میت را بکنند و فضایل او را ذکر کنند مستقیماً و شعر هر کدام باشد کذب است
و نوحه به باطل و دروغ حرام است و گریه کردن جایز است بیشتر از بیرون رفتن روح از بدن و بعد از آن
بلکه گریستن بر مؤمن ثواب دارد و این بابویه روایت کرده است که در وقتی که خبر رحلت جعفر بن ابی طالب
اهل مدینه شنیدند از هر خانه که کسی از ایشان کشته شده بود صدای گریه بلند شد و از خانه عم حضرت
حمزه صدای نشنیدند پس حضرت فرمودند لکن حمزه کسی ندارد که بر او گریه کنند پس قسم خوردند اهل مدینه
اینکه نوحه نکنند بر میتی تا آنکه ابتدا نکنند به حمزه گریه کنند و گریه کردن از برای حمزه پس اهل مدینه از آن
روز تا حال طریقه ایشان همین است و مستحب است که هر کس مصیبتی به او رسد بگوید انا لله و انا الیه راجعون
که ثواب بسیار دارد **بحث سیم** مستحب است تعزیه اهل مصیبت یعنی تسلی دادن صاحب مصیبت و نیکان و دل
ساکردن ایشان به آنکه لعنت کار را به خداوند حکیم مهربان بدهند و به آنکه خداوند ظلم نمی‌کند و مهربان
و رحیم و عادل است و کار لغو و عبث نمی‌کند و به آنکه آنچه خداوند وعده داده و ثواب است که ...
در مصیبت صبر کنند اجر عظیم و ثواب جسیم در جنات نعیم و دعا کنند از برای اهل مصیبت و
اینها جایز است و در وقت دفن یک جا بهتر و بعد از آن افضل است و مستحب است که جمیع اهل مصیبت را تعزیه دهند و تعزیه کردن
اصحاب به زنان در طعام اول روز مع آنکه زنان جوان را خوف ریبه و اگر در اهل مصیبت طفل یتیمی باشد
دست بر سر او بدار از روی رحم و مهربانی و بعد دهد هر چه از او را نوشته شده چنانکه از رسول خدا
روایت شده است و در حدیث از آن حضرت است که فرمود که هر گاه بر سر یتیمی بکشد دست آید از برای او بعدد هر مویی
و عایدی خدا رنگ ترک و بد کیست که هر که یتیمی بینید و مرا که پدر و مادر او را از او گرفته‌ام پس قسم به عزت
و جلال خود هر گاه که بر طالب یتیم خود تعزیه کنند او را بندهم مگر آنکه واجب می‌شود از برای او بهشت

والله تعالی آنکه در تعزیت اهل مصیبت حاضر شوی که او را به چند وقت از هست که تا سه روز از برای تعزیت تعزیت
کراهت ندانسته شیخ و شیخ طوسی رحمه الله دعوی اجماع بر کراهت بعد از سه روز هم کرده است و اظهر عدم کراهت است
خصوصاً هر گاه تحصیل تسلی و تعزیت ثواب باشد از برای تعلیم و طلب دعا و فاتحه از برای میت و دست شکسته را
تربیت نمودن و بجا آوردن اهل مصیبت در تعزیت تا سه روز و این در حق همسایگان اکثر شیخ والله علیهم
خوانده بود در تعزیت اهل مصیبت بعد از سه روز است و گویا این در وقتی باشد که خوردن دادن این طعام باشد
که اهل مصیبت را مشغول نماید بجهت ترتیب طعام و مهمانداری علاوه بر آن شغل و حزن و غمی که دارند
و اگر شده و گاه از همسایگان با ایشان ولیمه هم باشد که کسی باشد که ایشان را بخوراند اگر رفتن و خوردن
در منزل ایشان به جهت خوشنودی و دلجویی ایشان باشد که معین در خوردن ایشان شود از ایشان التماس
کرامت معلوم نیست بلکه اولی این است که از مراضع رحمی ایشان دادن و همچنین دلیلی از کراهت طعام اهل مصیبت بر تمام آن
سیاقی مشخص هر گاه از برای خیرات میت خوانده باشند بلکه اهل مصیبت باشند بجهت آنکه مردم از راه دور
به منزل ایشان آمده باشند و کسی هم نباشد که طعام آنها بدهند بلکه لازم است که ایشان و میت کسی از مال
خود را که در ماتم او صرف کنند در آن که و میت یا بیوه‌ای خود کند و بر او متوجه باشند بهتر از آنکه ...
ایشان مشغول به عقد **بحث چهارم** مستحب است زیارت اهل قبور از برای مردان و مکروه است در روز پنجشنبه و در روز
پنجشنبه و در اخبار روایت است که مرده کسانی می‌دانند آمدن به زیارت او و خوشحال می‌شوند و بسیار گریه می‌کنند
نیکی میت از برای ایشان و هر گاه خود در دنیا نباشند شیخ حق علوم مرده ... فلمرر در جوار ایشان
بگذرد شیخ و صیانت و به هدایت و رضاء و لیغفر و عفو ایشان و مستحب است که سلام کنند اهل قبور و بگویند
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین انتم لنا فرط و نحن لکم تبع و انا بکم لاحقون و بگوید اللهم رب هذه الارواح
الفانیة من المسلمین و المؤمنین رحم الله المستقدمین منا و المستأخرین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و مستحب است

خوارن آیة الکرسی و ثواب آن را هدیه اموات نماید که به این سبب حق تعالی ثواب به مرده از برای او هر فرشته را
که تسبیح بکنند از برای او تا روز قیامت چنانکه در مجمع البحرین در تمام الفقه گفته است و همچنین مستحب است خواندن سوره
انا انزلناه که حق تعالی عذاب اهل قبور را از ایشان بردارد و همچنین مستحب است خواندن
یا سوره قل هو الله احد و در فضل یس که از برای مردگان نوشته اند ثواب بیشتر از سوره اخلاص و قرآن و دعا
و نماز و روزه و غیر آن و بخشیدن ثواب اعمال ... میان علما آنست که ثواب نماز و روزه و قرآن و غیره
که به ایشان می‌رسد و در حدیث که مراد از ثواب ... بیهقی با معبر و آنها را هدیه می‌کند با ثواب اعمال
زیارت آنها معلوم نیست که مرده ... بلکه از بعض ... که ... آمده که راه ... و گاه ...
قبر رهن نه راحت در قبر و هر گاه مستحق باشد تسلیم می‌شود و شاید مراد از حدیث یادگاری گذاشتن آنها باشد
این است و گاهی ممکن نیست که از آنکه ... مگر یاد کنند و اهل قبور را **بحث پنجم**
جایز است که کافر را در مقبره مسلمین دفن کنند مگر زن کافره که حامله باشد از مسلمانی چنانکه پیش گذشت
و اهل ذمی که مسلمان کافر هم جایز نیست بنا بر مشهور علماء به جهت ... چنانکه روایت صحیح دلالت
بر آن دارد و از سیره مستمره اعتقاد شده است و علی بن ابی طالب آن هر گاه کسی را ... کنند که او را دفن کنند
و دلیل آن واضح نیست **بحث ششم** شیخ طوسی رحمه الله در مصباح و متهجد در بیان لوح که باید گذاشته
می‌شود با میت در قبر و در میت که مستحب است که بنویسد آنکه هر کس بخواهد که مردم بر آن گواه شوند از جمله
اول بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده
و رسوله و ان الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور ثم بنویسد
بسم الله الرحمن الرحیم شهد الشهود المسمون فی هذا الکتاب ان اخاهم فی الله عز و جل فلان بن فلان و
نگارد فلان بن فلان اسم خود را و دیگر شهود را نیز بعد اشهدهم و استودعهم و اقر عندهم انه یشهد ان لا اله

الا الله وحده لا شریک له وان محمدا صلی الله علیه وآله عبده ورسوله وانه مقرب جمیع الانبیاء والمرسلین
علیهم السلام وان علیا ولی الله امام وان اولاده من ولده ائمة وان اولهم الحسن ثم الحسین ثم علی بن
الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی
والحجة القائم علیهم السلام وان الجنة حق والنار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من
فی القبور وان محمدا امام وانه رسوله جاء بالحق وان علیا ولی الله والخلیفة من بعد رسول الله ومستخلفه
فی امته مؤدیا لامره تبارک وتعالی وان فاطمة بنت رسول الله وابنیها الحسن والحسین ابنا رسول الله وسبطاه
وامام الهدی وقائدا الرحمة وان علیا ومحمدا وجعفرا وموسی وعلیا ومحمدا وعلیا وحسنا والحجة علیهم السلام ائمة و
قادة ودعاة الی الله عز وجل وعلمه وحجته علی عباده بعد از آن بگوید ای شاهدان بدانید که من از فلان پسر فلان
وار فلان وار فلان که نام شخص در این کتاب نوشته میشود ثبت کنید این شهادت را در نزد
خود تا آن روز شاهد باشید تا آنکه ملاقات کنید مرا با این شهادت نزد حوض بعد از آن بگوید ای شاهدان
که ارضیین استودعکم الله والشهادة والاقرار والاخاء موعودة عند رسول الله صلی الله علیه وآله
والقراءة علیک السلام ورحمة الله وبرکاته یعنی ای فلان [illegible] بدانید و عده میدهیم شهادت
واقرار [illegible] رسول خدا صلوات الله علیه [illegible]
و [illegible] که مهر کنند [illegible] و ذکر اینها [illegible]
[illegible] صحیفه [illegible] و نسخه مصحح [illegible] معتمد [illegible]
ونسخه از شرح ارشاد [illegible] که [illegible] علامه [illegible]
که علامه [illegible] چنین روایت کرده و غلط آن نسخه شرح ارشاد [illegible]
نسخه مغلوط فهمیدم [illegible] مهر کردن [illegible]

شرط است واینکه [illegible] ترتیب مقدسه [illegible] باشد تمام شد مضمون کلام آخوند ره چنین فهمیده ام
که این کلام لستودع علی الله والشهادة آخر را در صحیفه بنویسد واسم خود ومهر خود را در آن ثبت کند
که دیگر [illegible] و همچنین از عبارت شیخ [illegible] معلوم است و ظاهر این است که در علوم
اسم [illegible] همان مهر [illegible] باشد و آن کلام لستودع علی الله [illegible] است و [illegible] شهادت که
در عهده گرفته اند و وعده کرده اند که در روز [illegible] شهادت دهند و آنچه در این [illegible] کرده است
مضمون این روایت [illegible] و [illegible] میباشد و آن این است که [illegible] استشهاد [illegible] و صاحب صحیفه
[illegible] شهادت [illegible] اللهم انا لا نعلم
منه الا خیرا وانت اعلم به منا و [illegible] اسم خود را [illegible] مهر [illegible] کند
[illegible] آن را [illegible] در آن [illegible]
او چهل نفر از مؤمنین [illegible] اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] میدانیم [illegible] و بنا بر این
[illegible] تمام شد جلد اول کتاب [illegible] العوام [illegible]
در کتاب زکوة وخمس وصوم [illegible]
[illegible] محمد وآله الطاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الصوم [illegible]
الحمد لله والصلوة علی اولیائه محمد وآله اجمعین و گفتار در بیان روزه در ضمن چند باب میشود باب اول
در فضیلت و ثواب روزه و حکمت در تکلیف آن و در این چند مطلب است مطلب اول بدانکه روزه از جمله
اعظم عبادات وافضل طاعات و از جمله چیزهایی است که بنای اسلام بر آن شده و سپری است از آتش
جهنم و دور میکند شیطان را از آدمی [illegible] از مشرق تا مغرب [illegible] و هر چیزی را زکوتی است
و زکوة بدن روزه است و روزه دار در حکم عبادت کننده است هر چند در فراش خود خوابیده باشد
مادامیکه غیبت مسلمانی نکرده باشد [illegible]
[illegible]
که روزه برای من است و من جزای او را میدهم [illegible]
در هیچ عبادتی جمع نشده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چنانکه [illegible] روایت شده [illegible] روزه [illegible]
[illegible] زیرا که مراد از صبر در آیه کریمه واستعینوا بالصبر والصلوة روزه است چنانکه [illegible]
روایت شده مطلب دوم بدانکه از احادیث ائمه علیهم السلام مستفاد میشود که علت در تکلیف روزه این است
که غنی و فقیر مساوی [illegible] گرسنگی را بچشد و رحم کند بفقرا [illegible]
[illegible] مطلب سیم بدانکه افضل [illegible] روزه

روزه ماه مبارک رمضان [illegible] فضیلت [illegible] بسیار است و در بعضی از احادیث وارد است که [illegible]
[illegible] است [illegible] هزار ماه [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثواب عبادات [illegible]
ثواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مطلب اول
[illegible] در ماهیت روزه است و در این چند مطلب است
بدانکه صوم در اصطلاح اهل شرع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نه بخواند آن علیه السلام معتبر نیست را در کتاب طهارت و صلوة بیان کرده ایم و آنچه نیت قصد کرد این فعل
معین است قربة الی الله و آنچه که ممتاز باشد از صفات و وجوه در فعل ظاهر شدن ضرور نیست و آنچه نیت
همان داعی بر معرفت یعنی آنچه از نفس برانگیزد که حکم متوجه آن می‌شود پس بعین که روزه در نظر
معین است و ممتاز است از غیره دیگر ضرورتی بلحاظ کردن آن خصوصیات و صفات آن از وجوب
و ندب و غیر آن نشد اینکه شنیده اند که فردا رمضان است و روزه ان واجب و در نظر اوست که روزه
دیگر غیر او مشغول نیست بروزه و برابر قضا و نذر و غیر آن همینکه قصد داند که فردا روزه میگیرم
برای خدا کافی است و اما اگر شخص است که قضای رمضان در ذمه اوست و روزه نذر هم دارد و قضای
روزه پدر نیز هم بر او امانت و میخواهد فردا روزه بگیرد باید تعیین کند که کدام روزه را میخواهد بگیرد
و مشهور میان علما که شرط دانسته اند تعیین صفات مثل وجوه آن را نیز شرط دانسته اند اول و قضا و اول و ادا
و ثانی و در خصوص رمضان گفته اند که احتیاج نیست که تعیین کند که روزه رمضان است و ادا است
بلکه کافی است که قصد کند که روزه میگیرم قربة الی الله و این سخن تمام است که هرگاه متفطن باشد که ماه رمضان است
و قصد غیر رمضان نکند اما هرگاه قصد رمضان کند یا قصد روزه رمضان دیگر داشته باشد پس لا محیص
نیست از تعیین و در شب اول رمضان از برای کسی که او آخر شعبان را روزه میگرفت و شعبان بر کسی مشتبه
باشد و در بین باید متذکر شود و قصد کند که روزه سلخ شعبان از شعبان است بلکه از رمضان و همچنین
هرجا که محتاج باشد قصد تعیین باید بکند و این سخن که در رمضان روزه دیگر نمی‌باشد کافی است در عدم
قصد رمضان و همچنین است کلام در نذر معین که هرگاه متذکر معین است در نظر او و مرد قصد تعیین نیست
و الله قصد است و مشهور در بین علما لزوم قصد تعیین است و از آنچه گفته شد ظاهر میشود کلام در جائیکه نذر کند
تعیین نذر مطلق را مشهور آنکه نذر داشت که یک روز روزه بگیرد و ظهر از آن نذر کرد که از روز ولادت

بجنبه معین بگیرد و کفاره و همچنین هرگاه وقت روزه رمضان تنگ شود که دیگر وقت نماید
بران مانده که در این بهم هرگاه نظر او معین است دیگر احتیاج بقصد تعیین ندارد و اگر تردد در تعیین
از برای او باشد باید تعیین کند اما نذر مطلق و روزه کفاره و قضا و روزه پس لا محیص در انها
از لزوم قصد تعیین است و معلوم نشد که چرا اند از شعب باشد در خصوص روزه معین است ام السمی
رجب که روزه است ضرور نیست قصد تعیین بلکه شبیه نیست از ولد که هست عدم ضرورت تعیین را
در مطلق روزه سنت را اولی پنداشته است آن را و تحقیق در همه اینها همان است که گفتیم که هرگاه غافل است
یا مردد است باید جزم بعمل باید قصد تعیین بکند و الله العالم علیه السلام و اما گفتگو این است که وقت نیت
روزه حال دخول صبح صادق است یعنی که باید وقتیکه صبح میشود اعم از اینکه مخصوص دو تو مخصوص
باید باشد و نیت مقارن او نماید باشد و اما بنابر مذهب متاخرین که نیت را داعی میدانند که باید لحاظ
کرده اند پس باید احتیاد کرد تا کما هو حاصل کنند که اول وقت دخول صبح است و حتی از دخول لحاظ
بکند آنچه صفات و وجوه روزه و آن و ترتیب محال است و لیکن ایشان نیز در انجا گفته اند که کافی است
که در هر وقت از شب نیت را داعی بکند و از آن پس تا دخول صبح لیکن نیت مقارن آن
نکند و ظاهر است که وجه اینکه مقارن نیت را اعتبار کرده اند چنانکه در وضو و روزه که از
لزوم عسر و حرج در تکلیف است و این هم از شواهد است بر اینکه نیت همان داعی بر معرفت
نه آنچه بدل میگذراند و بالجمله حصول داعی بنابر مختار ما باعتبار سنت استمرار حکمی
منافات ندارد با خوابیدن و غافل شدن از طلوع آفتاب جمله آنچه ظاهر است که قصد خلاف نکند
و بهر حال هرگاه عمدا ترک نیت کند تا آنکه صبح شود روزه او صحیح نیست و قضا بر او واجب و در
وجوب کفاره هم قول است اقوی عدم وجوب است و همچنین باطل است روزه هرگاه در شب نیت کند که فردا

افطار میکنم و هرگاه بر نیت صوم باشد و روزه بعمل بیاورد پیش از صبح باطل میشود و کفاره نیت ضرور است
هرچند این قصد جماع کردن باشد اینها همه که مذکور شد در روزه واجب معین است مثل رمضان و نذر معین
در حال اختیار را اما در حال اضطرار مثل کسی که نداند که امروز اول رمضان است یا از روز آن است که نذر
معین کرده است و مثل کسی که فراموش کرده باشد نیت را پس مشهور این است که وقت نیت باقی است تا ظهر
و بعضی دعوی اجماع براین کرده اند و خلاف ابن عقیل در این ضعیف است لیکن هر وقت که علم بهم رسانند
بوجوب روزه امروز یا بخاطر آمد او پیش از ظهر واجب است که فورا نیت کند والا روزه او باطل میشود و اما
غیر روزه معین واجب مثل قضای روزه رمضان و نذر غیر معین و مثل نذر مطلق و امثال اینها
روزه واجب پس مشهور و اقوی این است که تا ظهر میتواند نیت کند در حال اختیار نیز هرگاه منافی
کرده باشد و روزه او صحیح است و قول ابن جنید که از همه نیت ظهر ضعیف است و اما روزه سنتی پس مشهور
این است که نیت تا آخر روز و اما بعد ظهر اثر آن باشد و اقوی جواز نیت و صحت روزه است تا قبل غروب آفتاب
و جمعی دعوی اجماع بر این کرده اند و جمعی نقل که از و ان ضعیف است و متفرد است ولو مرتکب شد
در هرجا که حکم کرده ایم بجواز نیت در بین روزه روزه آن روز روزه تامه حساب میشود پس هرگاه کسی نذر کرده
باشد و دینار تصدق کند هرگاه کسی روزه گرفته باشد میتواند بجهة این روزه پس بدهد اشکال در این است که آیا ثواب
روزه تام دارد یا ثواب همان بعض روزه را و محقق عقل و نقد و صحیح عبدالله بن سنان است که دلالت
است بر اینکه تمام دارد مطلقا و اما صحیح هشام ابن سالم که دلالت دارد بر مساوات روزه ناقص و روزه
تام هرگاه قبل از ظهر نیت کرده باشد شیخ طوسی رحمة الله که محمول بر تفضل باشد و از آنچه گفتیم ظاهر
میشود که هرگاه در سه روز پیش از دخول ماه رمضان را اگر روزه باشد و نیت خلاف آن را کرده تا ماه
رمضان داخل شود و روزه بگیرد کافی خواهد بود بجهة آنکه نیت عبارت از داعی بر معرفت و امثال

یا هرگاه فراموش کرده که اینها ماه رمضان است و اعتقاد کند که ماه شعبان است و شد بقصد شعبان روزه
بگیرد یا در روز اول ماه رمضان قصد ضیافت یا غیر خود را کند یا اگر قصد از روز نکرد ولیکن روزه
آن صحیح نیست مدرا اینکه پیش از ظهر متذکر شد آنچه و قصد نیت هرگاه ملتفت شود قبل از آنکه باطل کند
گفته است که جایز است تقدیم نیت رمضان هرگز روز قبل از رمضان اگر شب همان نیت کند هرگاه شود
او را سهو یا بیهوشی یا خواب در وقت دخول ماه و اما هرگاه بخاطر آید پس واجب است که تجدید نیت
متاخرین علما منع کرده اند از کفایت تقدیم مطلق و در خصوص هر سه روز بخاطر آید عدد و تعیید
دعوی اجماع کرده از بطلان روزه یا عدم تجدید نیت و ظاهر است که کلام ایشان مبتنی است بر آنچه
نیت همان چیزی است که بخاطر بگذراند و تحقیق حصول داعی و آن نفسا و تحقیق است چنانکه دانستی و اما دلیل
بر خصوصیت رمضان در حکم نیافتم بلکه ظاهر اعم و فرق است باطل هر کدام خلاف دعوی اجماع
و ان لجایت مقرر است خصوصا با دعوی مالک متاخرین و با لکه مشهور ما بین علما خصوص ما متقدمین این است
که جایز است که در اول رمضان نیت تمام ماه رمضان را بکند و محتاج نیست باینکه هر شب نیت تازه بکند
و جماعتی از ایشان دعوی اجماع بر این کرده اند و علامه و بعضی از کتب قصد بر شده است و جواز تجدید
نیت در هر شب و همچنین نقیض در سایر و دروس و بعضی تجویز کرده اند که اکتفا را بانضمام تجدید و بعضی رد
کرده اند و اقوی قول اول است اجماعات منقوله و حصول داعی در روزه بالعرض و بنا بر اینکه نیت عبارت
از احضار و کم نداند بخاطر و مر او اصحاب میتوانند که این باشد که افضل این است که اراده
کردن در اول ماه افضل این است که در هر شب هم بخاطر بگذراند نیت آنروز را و میتوانند که این باشد
که جایز است که یک نیت بکند در اول ماه از برای تمام ماه و جایز است که از برای هر روز نیت علیحده بکند و افضل
این است که اختیار آخر را بکند و ظاهر است که هرگاه بعض از رمضان فوت شده باشد و تتمه را خواهد بگیرد

حکم آن متعلق باشد در صورت مذکوره و مختار علامه آنست که مذکور شد **مطلب چهارم** بدانکه در ماه رمضان
هیچ روزه مستحبی مشروع نیست یعنی در ماه رمضان نه در سفر و نه در حضر و نه روزه واجب دیگر حتی
بنا بر قول اقوی هم جایز نیست در سفر چنانکه اظهر و اشهر است و همچنین روزه نذری که مقید بسفر کرده باشد
لکن نذر کرده که هر پنجشنبه را در سفر و حضر بگیرد و قول شیخ بجواز از روزه بنا بر قول بجواز مطلق روزه
مستحب در سفر ضعیف است و هرگاه در حضر روزه بگیرد در رمضان بنیت غیر رمضان پس اگر عمداً کرده باشد
ظاهر آنست که روزه او باطل است و بعضی گفته اند که ماه رمضان است یا و از رمضان کرده
بود و اللعلم غیر رمضان کرده پس از رمضان محسوب میشود در جمیع اقسام و بعضی قید
کرده اند و اقوی قول اول است و ظاهر آنست که محسوب شدن از رمضان در صورت جهل و نسیان مخصوص باشد

مطلب پنجم مشهور استحباب روزه یوم الشک است یعنی روزه سی ام ماه شعبان هرگاه در میان مردم
گفتگو در رؤیت هلال شده باشد که بعضی دیده باشند یا گمان دیدن داشته باشند و اکثر علما گفته اند
بعضی از علمای ما که در حدیث منع وارد شده دلالت کند بر آن و اینها ضعیف اند و حمل میکنند
و نه بیشتر ماه را بلکه مطلق روز سی ام یوم الشک است و در مسئله دو قول دیگر هست و اقوی قول اول است
بجهت اخبار معتبره و اجماعات منقوله پس هرگاه یوم الشک را بنیت شعبان روزه گیرد بعد از آن ظاهر شود که اول
رمضان بوده مجزیست از رمضان اجماعاً و جمعی نقل کرده اند اجماع و اجب معین را که کسی نیت
بر دیگر کند که در اول رجب روزه بگیرد و بر دو گذشته شد یا ذات ان کرد و نیت کرده است
از شغال ... ممکن است که بگوییم که دیگر قضا آن روز واجب نیست بجهت عدم دلیل و هرگاه یوم
الشک روزه واجب دیگر غیر رمضان بگیرد ظاهر است که محسوب از رمضان میشود بلکه بعضی نقل کرده اند
این هر روزه معین را که نیت روزه واجب دیگر در آن کرده شود و اما این مجزی نیست از همان روزه نیز

از

اگر معلوم شود که آن روزه از رمضان بوده اظهر آنست که مجزی است و اما هرگاه یوم الشک را بنیت رمضان
بگیرد پس اشهر و اقوی آنست که مجزی نیست و قضا آن لازم و واجب هر چند حال مسئله باشد و تقصیر
در اخذ مسئله کرده باشد و اما هرگاه در یوم الشک تردید نیت کند یعنی بگوید روزه میگیرم بر آنچه واجب
است پس اقوی و اشهر بطلان روزه است و اما اگر نیت احتیاط بکند یعنی گمان کند که در حال
این عصر مستحب نیز اگر افطار رمضان را در واقع نکرده باشد چنانکه محقق در معتبر گفته است و از جمله
هم مستفاد میشود پس آن صحیح است بلکه مشهور است که روزه میگیرم بعنوان استحباب اگر از رمضان باشد
مجزی باشد از من و ساقط شود از من و اگر رمضان را هم در واقع کرده باشم و اگر نه باشد از برای
من ثواب روزه مستحب باشد و این قسم است که کسی که احتمال میدهد که زکوة واجب در ذمه او باشد
و تصدق کند چیزی را و نیت کند که اگر زکوة در ذمه من باشد عوض زکوة باشد و الا صدقه قربة الی الله و لهذا
در شرع مقرر است که نمازی که در ذمه او هست یا خمس و در بنده و کفاره هر چه باشد عمل کرده از آن
کار را کرده از برای آنکه ممکن است البته یا آنکه آن زکوة و غیره یا زکوة بغیر آنکه آن را داده در حین حکم
حکم مشخص میشود و احتمال آن که بجا آورده باشد نیت زکوة و خمس و احتمال آنکه بعد از آنکه عمل کند و احتمال
آنکه آنچه بعمل آورده باشد و احتمال آنکه بعد از آن زکوة بدهد و بعضی این قسم را محل اشکال دانسته اند
آنچه که مذکور شد در حکم یوم الشک جاری میشود در سایر ایام ماه بلکه در غیر رمضان نیز و اظهر در عدم
جواز تردد است و مراعات احتمال سابق را میکنیم پس هرگاه نذر کرده باشد که روزه آخر ماه شعبان را روزه
بگیرد پس باید در یوم الشک نیت نذر معین را بکند و هرگاه معلوم شود که از رمضان بوده محسوب میشود
از رمضان و بدانکه هرگاه در یوم الشک صبح کند بنیت افطار و پیش از ظهر معلوم شود که امروز از رمضان است
و هنوز مبطل روزه بعمل نیامده باشد باید که تجدید نیت رمضان کند و روزه او صحیح است اما اگر بعد از ظهر معلوم شود

پس واجب است که امساک کند و قضا کند و این چنین فرق میشود است بنیه تجدید نیت بکند و روزه او صحیح است
و این صحیح نیست و هرگاه در این صورت افطار کند قضا و کفاره لازم است و در وجوب کفاره و عدم آن خلاف است
و ظاهر چنانچه گفته شد و اما هرگاه در یوم الشک نیت روزه کرده و ظاهر شد که از ماه است پس باید تجدید نیت
کند برای روزه رمضان و روزه او صحیح است خواه پیش از ظهر و خواه بعد از ظهر **مطلب ششم** هرگاه کسی قصد روزه
و مفطر شده از روزه و از آن بعد از آن جزم کرده که روزه است روزه او صحیح است در روزه
لازم نیست بیرون کند و اما هرگاه قصد کند که فعل مفطری بعمل بیاورد قبل از آنکه بعمل آورد رجوع کرده
از آن و هنوز بعمل نیاورده باشد پس در آن خلاف است و ظاهر آنست که آن قصد باطل است و صحیح است و بعضی گفته اند
صحیح است اگر قصد که تجدید نیت نکند از آن و بعضی گفته از روزه فاسد میشود و قضا و کفاره هم بر او لازم است
و بعضی اعتقاد دارند که در نماز که این مسئله از مشکلات مسائل است و اقرب قول مشهور است و اولی
و موید آن اعتبار آن لازم است از الجمله آنست که اما و غیر آن لازم است که صحیح باشد و در این مفطرات روزه
در چیزی و هیچ کدام از اینها قصد مفطر نیست و اگر قصد فعل مفطر باعث افطار بوده باشد پس بهمان روزه
باطل میشود و دیگر نمی توان گفت که فعل خوردن مفطرات مبطل روزه شده بلکه باید گفت که این صورت فعل مفطر
خود افطار کرده است نه قصد افطار کردن چون یک جزء از روزه فوت میشود و ظاهر آنست که قصد
در بطلان روزه در این صورت کافی باشد چنانکه از نیت در شرح ارشاد ظاهر میشود و از کلام کلینی ظاهر میشود
که قصد خروج از نماز هم در بین نماز مبطل باشد اما قصد فعل خارج ساختن خود را از نماز یا قصد ریا کردن به ادای
آن پس ظاهر است که داخل است که مبطل است فرق است بعمل ما بیاورد عمل کند نیت تا روزه را تمام کند
صحیح است و همچنین هرگاه بعض آن نیت میکند بکند یا چیز دیگر و بعد از آن نیت را تازه کرده
عمل کند یعنی نیت از آن باز آورد و هرگاه متکلم مطلع دیگر شود و شک فعل کرده باشد یا در این صورت کرده

از آن

انتقال این معمولیست که حکم شود ببطلان مطلق زیرا که تعین و جزم از واجبات نماز است و هرکاری باشد
و در افعال آنچه بگوییم که اگر نماز کوتاه از رجب نقل کند پس باشد مبطل شده و الا فلا و گمان چنین
است که در کتاب صلوة حکم ببطلان نماز کرده ایم و در اکثر این امور ادراک ما در این است که در آن وقت
ما عمل را بر این نحو کرده را است و در عبادات همین میکنیم و الله العالم **مطلب هفتم** بدانکه خلاف کرده اند
علما در اینکه عبادات طفل ممیز شرعی است یا نه بلکه محض تمرین است و اقوی آنست که شرعی است یعنی
مطلوب شارع است و شارع از روی استحباب طلب کرده است و حق تعالی از برای او ثواب عطا خواهد کرد و بر او
تمرین و ادب است ... عبادت که عادت کند و بعد از بلوغ بر او آسان باشد و بنابر مختار هرگاه طفل
در ثبت روزه بگیرد و ترک مفطرات بکند و حتی ... روزه او صحیح است بلکه
اظهر و بنا بر قول دوم صحیح نیست و از جمله ثمرات نزاع در این مسئله آنست که هرگاه طفل و وقت بلوغ
او روز شد در بین روز توانستی قادر کرد و بنا بر مختار همچنین هرگاه نذر کند که چیزی بهر کسی که عبادت
شرعیه بکند را بدهد بطفل میتواند داد که این صحیح است و بر قول آخر چنانکه عبادت صبی تمرین محض
شرعیه و استحباب میشود بنا بر مختار ما مستحق لعن میشود و بر این هم ثمرات مترتب میشود مثل کسی که نذر کند
که چیزی بکسی بدهد که نماز صحیح بکند و بعضی گفته اند که بنا بر قول دوم هم تمرین شرعی میشود و این بعید است
و بهر حال از تتبع اخبار و مسائل مستفاد میشود که حق تعالی صبی را در امامت و امثال آن عبادت و مجاز
لیکن چون او هرگاه بالغ شود از شغل الذمه و اثبات ابتداء عبادت از اول است حکم آن وضع بهم میرسد
شرعی لیکن و صحیح است عبادت طفل ممیز **باب سیم** در بیان امور که روزه دار باید از آنها اجتناب کند
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است که خود را نگاه دارد از طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب
از خوردن و آشامیدن هر چیز که معتاد است و هر چه معتاد نیست مثل سنگ و گل و آب درخت و امثال آن

متعارف نبوده باشد و اما اکل و شرب غیر معتاد یعنی آنچه عادت جاری نشده است بخوردن
و آشامیدن آن مثل سنگ ریزه و برگ درخت و شیره که از درختها برون میآید پس آن نیز مبطل روزه است و
واجب است امساک از آن بنا بر مشهور و اقوی و مخالفی نیز از علما معروف [illegible] اجماع بر آن کرده اند و ابن جنید
[illegible] فرموده که همچنین از بعضی کتب سید [illegible] منقول است و اما اکل و شرب غیر معتاد در چیزها که اکل و شرب
متعارف نباشد [illegible] عدا [illegible] در بیان [illegible] بعض متاخرین تامل در مبطل بودن آن
کرده است هر چیز عمدا باشد و آن ضعیف است حکم او قول اظهر [illegible] که موجب قضا و کفاره است و هر چیز
عمدا باشد پس اظهر است که مطلق را چیزی نیست [illegible] که از تغییر که از تغییر کرده است در حلق
کردن واجب است قضا و اگر تغییری [illegible] او چیزی نیست و اما [illegible] و کند که طعم او را
[illegible] پس اگر چیزی را از اجزاء آن بحلق برد عمدا موجب قضا و کفاره میشود و اگر نتواند اقوی و اظهر
عدم بطلان روزه است هر چیز طعم آب دهان [illegible] و عمدا او [illegible] که در هر [illegible]
طعم دهان [illegible] احتیاطا [illegible] و اما فرو بردن آب دهان [illegible] پس آن
مبطل روزه نیست [illegible] و هر گاه [illegible] دهان جمع کند و فرو برد پس ظاهر این است که آن نیز ضرری ندارد
که مبطل نیست و ضرر [illegible] نشده است و اما هر گاه از دهان بیرون آید و ظاهر [illegible] فرو برد پس
[illegible] مبطل است [illegible] احتمال [illegible] حرام باشد چون ایشان قایلند
[illegible] پس آن [illegible] آنچه از جانب سر [illegible] ظاهر این است که [illegible]
[illegible] در صورتی که مثل سنگ ریزه و [illegible] در دهان داشته باشد و [illegible] بیرون آوردن [illegible]
که [illegible] دهان [illegible] آب دهان را فرو برد [illegible] آن اکل و شرب
و آب دهان چیز [illegible] هر گاه [illegible] دهان برگردد و فرو برد مبطل است و [illegible]

کرلیم و همچنین [illegible] و [illegible] در چیزی باشد که [illegible] غیر [illegible] حکم آن این است که گفتیم
اشکال است در جائیکه [illegible] دهان زن [illegible] ایشان فرو برد و اظهر
این است که هر گاه معلوم شود [illegible] است او را فرو برد مبطل است با عدم علم [illegible] حکم [illegible]
[illegible] کرده اند [illegible] چیزی [illegible] مذکوره [illegible] عدم بطلان
[illegible] و اگر [illegible] مسواک کردن چوب تر و خشک [illegible] مستحب است [illegible]
[illegible] و همچنین [illegible] طعام [illegible] در دهان
دهان و همچنین چشیدن [illegible] و امثال اینها [illegible] و [illegible] که این امر بیرون
[illegible] مکروه است و بعضی گفته اند [illegible] حرام است [illegible] بعض [illegible] اول حلال است
برکات [illegible] هر گاه [illegible] روزه او باطل شود و بعضی گفته اند هر گاه
[illegible] کرده [illegible] و اما هر گاه [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] و اول اقوی است [illegible] و اقوی [illegible] مضمضه کردن [illegible] روزه دار هر چیز [illegible]
مطلب دوم
باشد هر گاه [illegible] دهان باشد و لکن افضل ترک است در غیر وضو و مکروه است که مبالغه
[illegible] که [illegible] مضمضه [illegible] آب [illegible] هر گاه کسی مضمضه کند و آب بحلق او فرو رود
پس اگر عمدا کرده روزه او باطل و موجب قضا و کفاره است و اگر عمدا نباشد پس اگر [illegible] چیز
[illegible] و اما هر گاه [illegible] باشد پس اظهر است که قضا لازم میشود و اما هر گاه [illegible]
[illegible] و [illegible] کرد [illegible] فرو رفت پس روزه او باطل میشود و قضا
بر او لازم است و اما هر گاه [illegible] ظاهر این است که [illegible] مضمضه [illegible]
[illegible] واجب [illegible] چیز [illegible] که [illegible] و اما هر گاه چیزی [illegible]

[illegible] و [illegible] حجت [illegible] کلی او فرو بردن [illegible] او چیزی نیست و اگر [illegible] باشد
[illegible] قضا [illegible] اظهر است که هر گاه [illegible] فرو برد [illegible]
[illegible] که هر گاه عمدا [illegible] کند [illegible]
و اما فرو بردن بلغم پس [illegible] اول است که بلغمی که از حلق [illegible] جایز است فرو
بردن آن [illegible] از دهان بیرون [illegible] و اما بلغمی که از مغز [illegible] جایز نیست فرو بردن
آن [illegible] است که [illegible] میزان [illegible]
در [illegible] که [illegible] بیان آن [illegible] است که [illegible]
[illegible] از دهان بیرون [illegible] و این قول اقوی است و هر گاه بلغم [illegible]
آید [illegible] پس [illegible] موجب قضا و کفاره [illegible] و بعضی گفته اند [illegible] کفاره [illegible]
بنا بر آنکه [illegible] بلغم حرام است [illegible] کفاره [illegible] لازم است و این قول ضعیف است مطلب سیم
واجب است ترک جماع [illegible] مبطل روزه است و همچنین [illegible] بنا بر اشهر و اظهر
[illegible] نیست [illegible] شیخ [illegible] بودن [illegible]
در [illegible] و همچنین [illegible] و ظاهر این است که [illegible] روزه [illegible] روزه
[illegible] و [illegible] مبطل روزه است و بعضی [illegible] این قول [illegible]
[illegible] که [illegible] روزه [illegible] در کتاب طهارت
[illegible] و اظهر [illegible] و ظاهر این است که حکم [illegible]
[illegible] و اما [illegible] حرام است پس ظاهر این است که [illegible] بطلان روزه است
[illegible] اقوی [illegible] مرده [illegible]

کفه نه [illegible] و اما اگر [illegible] پس [illegible] روزه
مطلب چهارم اختلاف کرده اند در اینکه دروغ گفتن بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام عمدا مفسد روزه است
یا نه پس اکثر [illegible] که اند در اینکه مطلق دروغ گفتن مبطل نیست هر چند حرام است اگر [illegible]
که مبطل روزه است و موجب قضا و کفاره است و [illegible] اجماع کرده اند [illegible]
بر اینکه روزه را باطل میکند و قضا واجب میشود و اکثر متاخرین [illegible] بعدم بطلان و بعضی از ایشان
قایل شده اند بوجوب قضا [illegible] و اقوی قول اول است [illegible] که گفته اند که
دروغ [illegible] از [illegible] رسول یا ائمه علیهم السلام پس هر گاه اعتقاد دروغ بودن داشته باشد
[illegible] اما هر گاه اعتقاد [illegible]
[illegible] در واقع صدق واقع باشد پس [illegible] که مبطل باشد [illegible] آن باشد که [illegible]
واقع [illegible] بعض [illegible] گفته اند که [illegible] صدق واقع و [illegible]
اکرم [illegible] است که [illegible] صدق واقع [illegible]
[illegible] حکم بطلان [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] صدق واقع است [illegible] اعتقاد صدق [illegible]
و اما [illegible] و [illegible] پس [illegible]
حکم [illegible] روزه [illegible] مطلب پنجم [illegible]
[illegible] مبطل روزه است و موجب قضا و کفاره [illegible] اجماع کرده اند
و بعضی گفته اند که موجب قضا است [illegible] حرام است لکن [illegible] و بعضی مکروه [illegible]
و اقوی قول اول است [illegible] است که [illegible] در آب هر چیز [illegible]

بیرون باشد از آب و احوط آنکه احتراز نماید که بنا بر این بعضی اعتبار کرده اند و رفتن [illegible] سر را مضر
دانسته [illegible] و دلیل این واضح نیست بلکه ارتماس بر صورت دو دفعه بتدریج حاصل نشود
و اگر کسی در زیر آب نشسته باشد که آب او را فرو گیرد پس [illegible] واقع شود این صادق است
و اگر سر را فرو برد با آب [illegible] و بیرون برد [illegible] بعضی از سر [illegible]
بیرون جایز [illegible] استصحاب مقتضی عدم فساد است و ظاهر است که فرق ما بین روزه واجب و غیر
نمیشود هم پس بنا بر قول بحرمت تنها در روزه واجب هم حرام خواهد بود و هر گاه خواهد روزه [illegible]
و هر گاه بعضی گفته اند که بنا بر قول بکراهیت ارتماس تنها از جمله [illegible] بطلان غسل ارتماسی است چون
نهی متعلق بجزو عبادت شده است و این سخن در نظر حقیر تمام نیست و دلیل بر بطلان غسل واضح نیست
بالجمله این حکم [illegible] حصول عقاب و نقص کمال است **مطلب ششم** اکثر علما گفته اند که رسانیدن غبار
بحلق مفسد روزه است هر چند [illegible] که عمدا باشد در جاییکه [illegible] دخول غبار [illegible]
اضطرار [illegible] اجماع بر آن ظاهر میشود [illegible] مشروط است و اکثر علما تقیید کرده اند
غبار را بغلیظ و در حدیثی که بآن استدلال کرده اند این قید نیست و اگر مراد ایشان اینست که هر گاه
ذرات غبار جزو در حلق [illegible] شود [illegible] و اما اگر مراد ایشان این باشد هر چند در حلق
جزو جمع نشود [illegible] بیرون آید هم [illegible] خالی نیست و ظاهر [illegible] غبار [illegible]
مثل آرد و [illegible] و اگر [illegible] علاوه بر بطلان روزه [illegible] بعضی تعمیم
[illegible] و در [illegible] اشکال است [illegible] دلیلی [illegible]
و [illegible] غلیظ [illegible] و اگر [illegible] در ماه مبارک
رمضان [illegible] عظیم [illegible]

مستلزم [illegible] و لیکن دهان و دماغ [illegible] داخل [illegible] و چون آن نفعی بهم نمیرسد پس اولی
اینست که هر گاه [illegible] فطرت خود کند از [illegible] دهان و دماغ که [illegible] هر گاه چیزی داخل حلق شود
مفطر باشد **مطلب هفتم** معروف و مشهور میان علما اینست که هر گاه کسی عمدا بر جنابت باقی باشد تا صبح
روزه او باطل است و قضا و کفاره بر او واجب است و قول ابن بابویه بعدم بطلان ضعیف است و احادیثی
که دلالت بر آن دارد محمول بر تقیه است و قول ابن عقیل بوجوب قضا تنها نیز ضعیف است و [illegible]
[illegible] بر [illegible] و ظاهر کلام علما اینست که این حکم [illegible] روزه واجبی
ثابت [illegible] و لیکن [illegible] در ماه رمضان [illegible] و محقق [illegible]
و اظهر آنست که قضای روزه رمضان حکم رمضان دارد در بطلان روزه و ظاهر آنست که هر گاه کسی
صبح که جنب [illegible] تا صبح [illegible] قضای [illegible] رمضان [illegible]
احتمال دارد که اگر وقت قضای روزه تنگ شده باشد [illegible]
از روزه [illegible] حکم [illegible] بطلان [illegible] و احوط [illegible]
که عمدا الجنابه [illegible] روزه [illegible]
و در معین هم [illegible] قضا هم [illegible] روزه [illegible] که [illegible] عمدا [illegible]
احکام غسل جنابت [illegible] حیض [illegible] علما اینست که هر گاه حایض [illegible] از حیض [illegible]
واجب [illegible] از صبح غسل کند اگر عمدا ترک کند روزه او باطل میشود و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible] و ظاهر اینست که کفاره [illegible] و ظاهر اینست که این حکم [illegible]
رمضان [illegible] روایتی [illegible] و ظاهر اینست که حکم
[illegible] حکم [illegible] که حکم آن [illegible] اختیار مساوات [illegible]

و اما غسل [illegible] بر قول [illegible] که قضا [illegible] روزه [illegible]
[illegible] و اما غسل استحاضه پس مشهور میان علما اینست که [illegible] روزه او [illegible] واجب است
و لیکن [illegible] اینست که [illegible] البطلان ترک جمیع تمام غسلها [illegible] و این [illegible]
[illegible] و کدام [illegible] اختلاف
[illegible] و بنا بر [illegible] هر گاه ترک [illegible] غسلها [illegible] روزه او باطل است [illegible]
هر گاه بعضی را ترک کرده باشد پس ظاهر [illegible] که ترک [illegible] غسل
صبح و ظهر و عصر هم [illegible] و اما غسل [illegible] روزه [illegible]
و اما غسل شب گذشته پس [illegible] در صحت این روزه [illegible]
[illegible] غسل صبح یا در آخر شب [illegible] استحاضه [illegible] و ظاهر اینست
که غسل صبح واجب نیست که پیش از صبح [illegible] اینست که شرط صحت روزه است
[illegible] که این غسل هر گاه [illegible] صبح [illegible] روزه آن [illegible]
از زمان که پیش از [illegible] معلوم شد که هر گاه زن مستحاضه [illegible] نماز صبح یا نماز ظهر
و عصر [illegible] غسل واجب [illegible] روزه [illegible] وقت نماز [illegible] این احکام که از [illegible] استحاضه
مذکور [illegible] رمضان است و [illegible] **فایده**
اول آنکه هر گاه جنب و حایض و نفسا و مستحاضه [illegible] غسل [illegible] واجب [illegible]
که واجب و لازم است آنکه هر گاه عمدا ترک کند قضا و کفاره [illegible] واجب [illegible]
خلاف کرده اند که آیا واجب [illegible] تیمم [illegible] تا صبح [illegible] ظاهر اینست که حکم تیمم [illegible]
تا آنکه [illegible] تیمم [illegible] غسل [illegible] هر گاه او را [illegible]

دیگر [illegible] جنابت [illegible] تیمم کند بدل از غسل باید که عمدا [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] تیمم [illegible] لازم [illegible] قضا و کفاره [illegible]
که [illegible] جنابت عمدا [illegible] قضا و کفاره است
[illegible] جنابت [illegible] تیمم و ظاهر [illegible] جنابت [illegible]
[illegible] بوجوب [illegible]
که ترک تیمم [illegible] روزه [illegible] **دوم** [illegible] جنابت [illegible] صبح
[illegible] که عزم [illegible] صبح [illegible]
تا صبح **دوم** آنکه [illegible] بیدار شدن [illegible]
[illegible] **سیم** آنکه [illegible] غسل [illegible] تا صبح [illegible]
[illegible] هر گاه [illegible] جنابت [illegible] غسل [illegible] پیش از صبح [illegible]
روزه است پس حکم بوجوب قضا [illegible] کفاره [illegible] کلام [illegible] غسل [illegible]
سیم هر گاه جنب [illegible] غسل داشته باشد و بخوابد و بیدار نشود تا صبح پس [illegible]
که روزه [illegible] و روزه او صحیح است و ظاهر اینست که [illegible] خواب [illegible] بیدار [illegible]
[illegible] و اما [illegible] غسل [illegible] وقت [illegible] غسل [illegible]
داشته [illegible] که قضا [illegible] واجب [illegible] غسل داشته باشد [illegible] وجوب قضا
هم [illegible] و ظاهر اینست که [illegible] جنابت [illegible] احتمال بیدار شدن
داشته باشد و قول [illegible] ضعیف است و اما هر گاه [illegible] که بیدار [illegible]
نیست و در حکم [illegible] جنابت [illegible] عادت [illegible] بیدار شدن [illegible]

باشد و بعضی اصحاب الافق نیست و این همه رخصت پس هرگاه طلوع فجر از کسی که خوابیده بیدار شود در مرتبه ثانی آنست
آنکه برخیزد و غسل کند دید از لذت و تا صبح پس ظاهر است که قضای فریضه بر او واجب قضا و لکن کفاره
بر او نیست و ظاهر است که این خواب در هم صبح رستاخیز است و قول بعضی از ایشان حسن در صورت عادت
داشتن بیدار شدن ضعیف است و آنچه در بعض احادیث صحیحه وارد شده که قضای روزه بر این جهت
واجب است از باب عقوبت او دلالت او دلالت بر ضعیف بودن خواب نمی‌کند بلکه شاید حقیقی این باشد
که این ملاحظات مسامحه کردن اوست تا طلوع از باب اهتمام داشته باشد در امر روزه خود پس اگر از بیدار
شدن از خواب دوم از خوابیدن پس مشهور وجوب قضا و کفاره است و وجهی بر این دعوی از احادیث ظاهر
و ظاهر است که این خواب نیز با عزم بر غسل مباح است و قول بعضی ضعیف است جماع اشیه در جنابت
و فرقی ما بین جماع کردن و احتلام نیست **مطلب ششم** از جمله مبطلات روزه استمنا است یعنی منی از خود بیرون آوردن
و هر جماع خواه به دست خود باشد یا به دست زوجه خود یا کنیز خود یا غیر آن مثل آنکه بازی کند با عضو خود را
با عضو دیگری یا به دست آمیز آید یا اگر قصد او و بودن منی باشد از این افعال و اما اگر نیاید پس این مطلب
هر چند این عمل را کردن بقصد منی آوردن حرام است ولیکن منی آوردن واجب نشود قضا و کفاره
و ظاهر است که کردن فعلی که موجب انزال منی شود و بداند که عادت انزال نیست آن نیز چنین است
هر چند که قصد آوردن منی را نداشته باشد و اگر ظاهر شد بعضی از عادات مثل بوسیدن در تابع و علامه در
ورا علامه است که هرگاه دست خود را با عضو دیگر خود را بدن زنی که از او منی آید در حکم استمنا است
در وجوب قضا و کفاره بلکه بعضی چنین گفته‌اند که مشهور میان علماست بلکه صریح گفته‌اند که در رسالک
اینست که فرقی نیست میان آنکه یا دست که اشتغال بقصد آوردن منی داشته باشد یا نه و هیچ خلاف را آنست
که مراد او شاید این باشد که بقصد منی آوردن باشد یا علامات انزال نباشد با این نوع ملاعبه و دست کم اینست

منی او بیاید و عبارت محقق در معتبر و علامه در تحریر و منتهی و شهید در لمعه و ابن حمزه در وسیله
دلالت بر آن دارد و چون این نوع آمدن را اراده فرمودند به عنوان عمد اگر از روی عمد این است
آنکه علما حکم به کراهت بوسیدن زن و دست بازی کردن کرده‌اند در صورتی که مظنه بر جنابت دارد
نداشته باشد و در صورتی که عادت داشته باشد که منی او بیرون آید حکم به عدم کراهت کرده‌اند و احادیث بسیار هم دلالت
بر آن دارد پس اگر مطلق ملاعبه و بازی کردن با بدن زن حلال بود از آن جهت که عمد اکرم هرگاه
منی بیرون آید لازم نیاید که مجتمع حرام باشد و حال آنکه عمد اجنب کردن خود
در رمضان حرام است پس معلوم شد که در این حکم بطلان که از مراد است این است که انفعال عادت
مثل آمدن منی باشد خواه قصد آن داشته باشد یا نه و فرق ما بین استمنا حقیقی و ملاعبه که در عادت
منی بیرون آید و فرق ما بین قتل عمد و شبه عمد است که در قتل عمد باید قصد قتل داشته باشد
و در شبه عمد لازم نیست قصد فعل بلکه همین که او را به آن فعل قصد نماید که در عادت آن کشنده است
حکم قتل عمد دارد هر چند قصد قتل نکرده باشد و مؤید این مطلب است آنکه وجوب کفاره غالبا در صورت
که معصیت باشد و مطلق دست بدن حلیله خود که استمتاع در ماه رمضان معصیت نیست و بهر حال آنچه
ظاهر مقتضی اقوال علما و احادیث در خبر ظاهر می‌شود آنست که آنچه مطلب است موجب قضا و کفاره است
کردن کاری است که منی آورد یا قصد منی آمدن یا کردن کاری که در عادت موجب آمدن منی است
و منی را آسان است هر چند قصد آمدن نکند و احوط آنست که در غیر این دو صورت نیز قضا کند بلکه کفاره
هم بدهد و لیکن وجوب بر غیر آن نیست و ممکن است که بیان کلام علما به این نحو کرده شود که قاصدین
که بعضی از اقوال جنابت عمدا و اینست هر چند قصد نباشد لکن ما گوییم که هر گاه آنچه حرام است و معصیت است
لکن قول بعضی از آنچه جنابت ایشان می‌شود کراهت آن در وقت است که علم داشته باشد که این فعل مستلزم آن

می‌شود و ما هر چند بعضی از آنها چنانکه گفته شد مکروه است مراد کردن و کسی در شب که آن جنب
واقع شدن در علاوه آن ربا یا مجامعت مردم پس منافات نیست ما بین حرمت عادت و جواز مقدمات
ولیکن المدقق جناب محمدی ارشد این دو عبارت حرمت ایشان از دم کفاره ایشان را حکم است و هر گاه
خلاف که از در صورت نظر کردن و نگاه کردن منی او بیاید جمعی به عنوان مطلق گفته‌اند از او
حرام است و فرق گذاشته‌اند میان آنکه حلال باشد یا حرام و بقصد منی آمدن باشد عادت منی آمدن
داشته باشد یا غیر آن حق آنکه شیخ در صدوق عوض اجماع کرده به آنکه هر گاه مکرر نظر کند منی بیاید
بحجت است و جمعی قائل شده‌اند به وجوب قضا در نگاه کردن حرام هرگاه منی بیاید بدون حلال
بعضی گفته‌اند هر گاه بقصد انزال نگاه کند موجب قضا و کفاره است خواه حلال و خواه حرام و
هر گاه بقصد انزال نباشد اما اتفاق افتد انزال البته از نظر واجب نیست قضای روزه و متعلق کلام جمع
که استمنا را موجب قضا و کفاره دانسته‌اند و این را استثنا کرده‌اند از آنکه هرگاه بقصد آمدن باشد
مطلقا موجب قضا و کفاره است و همچنین حنف که از در گوش دادن به آواز زن و سخن او هرگاه
جنب آمدن منی باشد وجهی گفته‌اند که اگر بقصد انزال است موجب قضا و کفاره است و اگر نه قضا نیست
اگر تکرار کند سماع را اما انزال شده و آنچه از خبر ظاهر می‌شود در مسئله نظر کردن و گوش کردن
همانست که پیش گفتیم بر او قضا واجب و بعضی گفته‌اند اگر بقصد انزال باشد که بداند یا مقتضای عادت
او این باشد که منی بیاید موجب قضا و کفاره است و اما بر او چیزی نیست و فرقی ما بین حلال و حرام نیست
و دلیل سایر اقوال تمام نیست و بدانکه آنچه مذکور شد حکم بطلان روزه‌ها و وجوب قضا و کفاره بود
و اما حکم حرمت و کراهت واجب پس استمنا حرام است خواه به دست خود باشد یا به غیر حلیله خود بلکه
که با منی بیاید خواه در روزه و خواه غیر روزه و اما ملاعبه اگر با حلیله خود باشد در میان زن را نهی

را انزال او کنیز یا بازی کند تا منی بیاید پس آن حلال است و در غیر حال روزه اما در حال روزه پس جمیع اینها
حرام است و اما مطلق ملاعبه و ملاعبه با حلال خود هرگاه بقصد انزال باشد پس اگر جزم داند از حال
خود که منی می‌آید پس ظاهر است که این نیز حرام است و اگر جزم نداند پس اگر جزم دارد از حال
منی نمی‌آید و اندک احتمالی که می‌آید پس شکی در جواز نیست و مشهور و اقوی آنست که کراهت هم ندارد
و هر گاه از حال خود ندیده‌اند که باعث تحریک شهوت می‌شود پس آن مکروه است اجماعا و لیکن
اشکال در این است که آیا کراهت در کسی است که گمان غالب نداشته باشد در انزال و حرام است بر کسی که گمان
غالب دارد به انزال یعنی از برای هر دو مکروه است از کلام علامه در منتهی ظاهر می‌شود که مذهب اکثر
علما اینست که بوسیدن مکروه است هر چند ظن غالب به انزال داشته باشد و این ظاهر از اقوال اینست
و احتیاط در اجتناب است از این هم و همچنین در قضا و کفاره هرگاه منی بیاید در نهایت تأکید است
بلکه ظاهر است که کلام علما را در وجوب قضا و کفاره حمل کنیم بر این صورت و بر صورتی که آن
فعل موجب انزال می‌شود از برای او چنانکه گفتیم و همچنین مطلق احادیث بر این حمل کنیم و الحال
بنا بر حمل ظاهر است و لیکن در صورتی که مظنه انزال نباشد و منی بیاید وجوب قضا و کفاره
لازم نیست و این از احادیث و کلام علما فهمیده می‌شود مثل آنکه این ملاعبه اندک است و کثیر وجه
حمل احتمال و نحو آن درست ما لیکن به سبب آن منی او بیاید و حمل مطلق تا آخر کلام
علما بر آن بعید است بلکه هرگاه در خیال خود آورد صورت زنی را با شهوت جماع نیز
بقصد انزال آنکه منی او بیاید آن نیز موجب قضا و کفاره است و همچنین هر گاه عادت او این باشد
هر چند قصد منی آمدن نداشته باشد و اما اگر عادت او نباشد و منی او بیاید بعید است حمل کند
اما عادت او این باشد بر وجه حرمت و در صورت ظن بحصول آن احتمال است چون در نفی

در لواط است و اما حقنه کردن زنان پس هر گاه منی جماع را بجا آورد حرام است و هر گاه منی آنها بیاید
پس علامه و غیر آن حکم کرده اند بوجوب قضا و کفاره و بر تقدیر محتلم شدن در اثنای روزه روزه او باطل
نمیشود و همچنین هر گاه بی اختیار منی او بیاید و تا آخر غسل هم جنابت [illegible] را داخل
اسمی نکرده اند پس بار ضعیف است و همچنین توهم [illegible] تعمد جنابت است در روز روزه ضعیف است
مطلب نهم مشهور است که حقنه کردن در روزه بدون ضرورت حرام است و اگر عمل [illegible] باطل
بانکه بنده وجوب قضا است و از جمعی دیگر دعوی اجماع بر این نقل شده و جمعی کفته اند که وجوب قضا
و کفاره است و بعضی کفته اند همین حرام است و وجوب قضا و کفاره هیچ یک نیست و بعضی کفته اند مکروه است
و بعضی کفته اند ترک آن مستحب است و اظهر است که مفسد روزه است و شاید وجوب کفاره هم اظهر باشد
و اما حقنه کردن در حال [illegible] اگر [illegible] بعضی کفته اند حرام است و بعضی کفته اند که در این خلاف نیست
بعضی کفته اند اجماع [illegible] بعضی قایل شده اند و بعضی ببطلان روزه قایل
شده اند و مقتضی اطلاق بعضی وجوب قضا و کفاره است و از بعضی دیگر کراهت است و اظهر قول
در آنکه حرام است و نه وجوب قضا است و نه کفاره و لیکن [illegible] اول [illegible] در غیر حال
ضرورت و اما هر گاه جراحتی در بدن او باشد و دوا [illegible] داخل شکم او بشود پس [illegible]
و بعضی [illegible] باطل دانسته اند و آن ضعیف است و همچنین [illegible] باطل است
و قول ببطلان ضعیف است و همچنین [illegible] دوا [illegible] داخل شکم [illegible] قول
ببطلان ضعیف است و اما قی کردن در روزه پس اگر عمدا قی کند مشهور وجوب قضا است برا او
[illegible] است و اما هر گاه بی اختیار قی کند [illegible] و اما هر گاه غذا یا آب از معده
بالا آید [illegible] پس [illegible] و اما هر گاه در تو دهان بیاید آنرا برزد و اگر

عمدا او را فرو برد ظاهر است که برا او قضا و کفاره هر دو لازم میشود و بعضی بقضا تنها اکتفا کرده اند
مطلب دهم بدانکه آنچه را ذکر کردیم که روزه را باطل میکند در وقتی است که عمدا بعمل آورد از روی اختیار
و پس هر گاه بدون قصد و عمد باشد مبطل روزه نیست بلا خلاف مثل آنکه مگس برود و بحلق او داخل شود
با اختیار یا بی اختیار در وقت رسیدن گرد و غبار غلیظ واقع شود و بحلق او برود و همچنین هر گاه بزور او را
بخوابانند و بحلق او چیزی بریزند و همچنین هر گاه او را اینقدر بزنند و دشنام دهند که بی اختیار شود
بی قصد بگوید اما هر گاه اکراه بجبر باشد که قصد او را زایل کند بلکه همین قدر باشد که او را اگر نخورد
از چیزی که ضرر برساند بخود او یا عیال او یا برادران دینی او یا بکسی که لایق نیکی آنها است از قتل
یا عوض یا مال که میتواند متحمل نقصان آن باشد در صورتی که آن شخص که تخویف میکند هم قادر باشد
بانکه آن کار را بکند و قراین هم شهادت بدهد که اگر روزه را نخوری آن کار را خواهد کرد پس
هر گاه تخویف و تهدید به آن ضرب بشود روزه را بخورد خلاف کرده اند که آیا مبطل روزه است یا نه
اکثر علما کفته اند که روزه باطل نمیشود و برا او حرام نیست و جمعی کفته اند که روزه باطل میشود و قضا
برا او لازم است مثل مریضی که آب [illegible] روزه را بخورد و آنچه در لواحق مذکور میشود این است که قضا
لازم میباشد و هر چند تسلیم کنیم که روزه فاسد نشده باشد بجهت آنکه دلیل بر وجوب قضا ظاهر است
در این صادق است که عمدا افطار رمضان کرده قضا بر او واجب باشد و در مریض قضا بدلیل
خاص ثابت میشود و لکن احوط این است که قضا را بگیرد و باید دانست که در صورتی که اکراه و دیگر
جز آنکه بتمه روزه را روزه داشته و در وقت سحر روز حیض باشند مثل امساک چنانکه ذکر شد
لبو و لهو ازاحی [illegible] کفته اند که در حکم این نوع است آنکه کسی افطار کند در روزی که باید تقیه کرد از
مخالفین مثل اخر ماه رمضان که ایشان روز را روزه عید دانند یا شب عید باشد آخر روز قبل

از غروب حمره مشرقیه بنا بر قول مشهور و شهید و صدوق کفته اند که در اکراه واجب نیست قضا
قضا را در صورت تقیه واجب دانسته اند و شاید در نظر او خصوص روایت ضعیفه بوده باشد و روایت
کرده است از مردی از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که داخل شدم نزد ابی العباس یعنی منصور در حیره که اسم
ولایت است پس کفت یا ابا عبدالله چه میگویی در روزه امروز پس کفتم این امر با امام است اگر تو روزه
میگیری ما هم میگیریم و اگر افطار میکنی ما هم افطار میکنیم پس منصور کفت ای غلام خوان را بیاور
پس من چیز خوردم و او و حال آنکه بخدا میدانستم که آن روز از ماه رمضان بود پس افطار
کردن من در آن روز و قضا کردن آسان تر بود پیش از آنکه کردن مرا بزنند و دیگر کسی عبادت
خدا را نکند و لیکن این [illegible] مردم [illegible] و لکن این حدیث در مطلوع صریح نیست
ضعیف است و هر حال افطار روزه در هر حال احوط است و هر حال چنانکه پیش اشاره کردیم حرام
در صورت اکراه و حرام در صورت تقیه باید اکتفا کند بقدر ضرورت و بعضی علما تصریح کرده اند
بلزوم کفاره هر گاه در غیر حال ضرورت و اکراه در همان روز بخورد و این سخن بنا بر آنکه گفتیم
و عدم بطلان روزه اظهر خوب است و اما هر گاه روزه را باطل دانیم و امساک بقیه روز را لازم
دانیم لزوم کفاره ظاهر [illegible] است شاید اظهر عدم وجوب باشد و اما هر گاه ناسیا فعل مفطر بعمل
آورد پس روزه او باطل نمیشود اجماعا و ظاهر است که فرق ما بین روزه واجب و سنت و
واجب معین و غیر معین و بعضی علما نقل کرده اند قول بانکه روزه سنت و واجب غیر معین
باطل میشود بلکه روزه قضا ماه رمضان هم باطل میشود و هر گاه ظهر از ظهر باشد و این قول ضعیف است
و هر گاه جاهل بحکم باشد و علم نداشته باشد روزه است یعنی فراموش کرده باشد که این کار روزه را
باطل میکند پس ظاهر غیر ثبوت و وجوب او بعدم علم و ظاهر است که آن هم در حکم ناسی است روزه است

و اما هر گاه شک داشته باشد که این فعل مفسد روزه است یا نه و ممکن او باشد که تحصیل علم کند مثل آنکه
مقلد مجتهد است و شک دارد که رای مجتهد او این است که این فعل مفسد است یا نه و دست او بمجتهد میرسد
و یا اهل مسئله در نظر او حاضر است که رجوع کند بدلیل مسئله پس در این اشکال است و در زمانی که جواز
آن فعل اظهر باشد و بهر حال هر گاه در این حال ترک این امر کند ظاهر است که قضا و کفاره هیچ
کدام برا او لازم نیست و اما جاهل بحکم مسئله پس اکثر علما را اعتقاد آن است که عالم و عامد است در بطلان روزه
و لکن بعضی میگویند بر او قضا تنها واجب است و بعضی میگویند قضا و کفاره هر دو برا او لازم است و این
قول بعضی قایل شده که برا او هیچ چیز لازم نیست و حق این است که آن جاهل هر گاه غافل از مسئله است
بالکلیه که هرگز بفکر این نیفتاده که شاید این کار مفسد روزه باشد که بدون تقصیری در تحصیل علم
مسئله ترک افعل را بکند و بر او گناهی نیست و ظاهر این است که کفاره هم برا او نیست و اما قضا پس قول بلزوم آن
دور نیست و لیکن شاید اظهر عدم وجوب آن نیز باشد هر چند قایل نشده اند لکن عدم لزوم آن چون قضا
دلیل تازه میخواهد و دلیل بر آن در اینجا ظاهر نیست و اما کسی که غافل نباشد و بداند که واجب است
احکام الهی را بیاموزد و در شرع احکام اهل بیت که باید دانست و تقصیر کند در تحصیل مسئله و بجهل خود
باقی باشد و مرتکب آن فعل مفسد شود پس ظاهر این است که روزه او فاسد میشود جمله قضا و کفاره هم برا او لازم
میشود و بر آنکه هر گاه از روی فراموشی چیزی بخورد و یا جماع کند و گمان کند که روزه او باطل شده است پس
بعد از آن مفطری بعمل آورد عمدا پس جمعی کفته اند که برا او قضا و کفاره لازم است و جمعی کفته اند قضا تنها
برا او واجب است و جمعی ایراد اخیر جسم بمسئله کرده اند و تحقیق این است که هر گاه مقصر است در تحصیل مسئله
برا او قضا و کفاره هر دو لازم است و هر گاه مقصر نیست کفاره برا او نیست لکن نفی قضا مشکل است و احوط
بلکه اظهر این است که باید قضا کند مطلب یازدهم هر گاه کسی پیش از صبح مردد باشد که تفحص کند از حال صبح

بجز آنکه جماع کند جایز است و راه معصیت خواه علم آن داشته باشد یا شک داشته باشد و بهر حال یعنی
صبح نداشته باشد جایز است خوردن و آشامیدن و جماع لیکن هرگاه جزم کند که وقت غسل کردن
نمی‌شود لیکن هرگاه بعد از آن قصد جزم کند که در صبح که جنب است بر او قضا لازم است و کفاره را دو
و اگر با ملاحظه و تفحص از صبح و ظن آن لیکن بعد از آن اینرا واقع شده که صبح بوده است بر اتفاق [illegible] لازم است
و بهر حال در ماه رمضان و نذر معین آن روز را باید روزه بدارد و اما در روزه غیر معین شد قضا
ماه رمضان یا نذر مطلق یا روزه [illegible] از روزه می‌برد و همچنین هرگاه کسی بو چیز بخورد که است
و باو مطمئن شود و ظن بصدق او حاصل کند و چیزی بخورد و لیکن چون تفحص کرده باشد معلوم شود که صبح
بوده است باز قضا بر او لازم است و کفاره نیست و هرگاه دو نفر عادل باو گفته باشند که نزدیک است صبح و بقول آنها
چیزی بخورد یا جماع کند و معلوم شود که صبح بوده است قضا لازم است و کفاره لازم نیست و ظاهر این است که
در اینجا فرقی میانه آنکه خود تفحص کرده بود و اما هرگاه کسی در آخر روز افطار کند بتقلید قول شخصی که گفته
که غروب است و بعد معلوم شود که غروب نشده بوده است و ظاهر اینست که موجب قضا [illegible]
بجهت آنکه عمل بظن جایز نیست در وقت مگر از برای کسی که ممکن او نیست تحصیل علم مثل کور و محبوس و امثال
اینها و در وقتی که ابری یا غباری باشد که نتوان تحصیل علم کرد لیکن اگر این شخص معتقد باشد که این هم قسم است
بلکه بنا بر وجوب قضا و کفاره نیست و اگر در حضور مسئله سابق که هرگاه بدون تفحص در صبح خوردن
بخورد و معلوم شود که صبح بوده است قضا لازم است [illegible] در الزام قایل [illegible]
نمی‌شدیم و هرگاه این شخص از راه عمل بظن جایز نبوده و ممکن بوده از تحصیل علم لیکن بتقلید غیر جایز است
و بدون تفحص شروع بافطار کرده لیکن باید قضا و کفاره هر دو را بدهد و اما اگر دو نفر عادل او را گفته باشند
که غروب است و افطار کند و بعد از آن خلاف آن ظاهر شود لیکن بعضی از علما تصریح کرده‌اند که قضا لازم

نیست

نیست چون بحجت شرعیه افطار کرده و بعضی در آن اشکال کرده‌اند و اشکال در جواز افطار بمجرد قول [illegible] است لیکن
دلیل بر وجوب قضا هم نیست و اما هرگاه جزم حاصل شود از برای کسی بخبر دادن مخبر لیکن جایز است عمل [به] آن
هر چند مخبر یک نفر باشد و ظاهر اتفاق [illegible] هر چند ظاهر شود که کذب و این [illegible] در وقت
که قول شخص غیر ظاهر شود و اما هرگاه معلوم شود صحت و فساد آن مغرب [illegible]
اشکال است و قواعد و اصول اقتضا می‌کند که روزه درست باشد و اما هرگاه کسی در آخر روز گمان کند
که شب شده بسبب ظلمتی که عارض شود از جهت ابری یا غباری و افطار کند و بعد از آن معلوم شود که روز
بوده است اکثر علما برآنند که قضا بر او واجب است و جمعی برآنند که واجب نیست و بعضی گفته‌اند که اگر گمان
او قوت داشته و غالب بوده است بر او چیزی نیست و اگر گمان او غالب نباشد قضا لازم است و اگر بدون گمان
کند قضا و کفاره هر دو لازم است و اقوی قول دوم است و اما اگر مجرد شک یا توهم باشد که هیچ گمانی
از برای او نباشد بخورد پس ظاهر این است که باید قضا کند بلکه ظاهر لزوم کفاره است نیز بلکه ظاهر است
که هرگاه معلوم نشود که روز بوده است هم حکم همین است و اما اگر [illegible] باشد پس حکم آن استصحاب
[illegible] که جاهل در مسئله بحکم داده و اما هرگاه معلوم شود که در شب کرده و افطار در شب
بوده پس در آن اشکال است و ظاهر این است که این حکم جاری باشد در کسی که گمان دخول شب کرده
و افطار کرده [illegible] جهت آنکه ممکن بوده [illegible]
و وهم که مذکور شد و ظاهر متأخرین علما چنانکه [illegible] گفته‌اند این است که کفاره در این صورت ثابت [illegible]
و آن خالی از اشکال نیست [illegible] در افطار این است که روزه است و همچنین احتمال است
افطار کرده باشد و تتمه تحقیق در مسئله کفاره بعد از این خواهد آمد **مطلب دوازدهم** [illegible] که هرگاه روزه
رمضان باطل شد قضا آن واجب است و شکی و شبهه در این نیست که قضا متعلق بر روزه رمضان [illegible]

و همچنین علماء ما جزم کرده‌اند باینکه نذر معین شامل آنچه نذر کرده باشد که هر پنجشنبه را روزه بگیرد و این پنجشنبه را
بخصوص [illegible] رجب شعبان را روزه بگیرد و اتفاق [illegible] بعمل آن باید
قضا را بجا بیاورد و تشکیکی که از بعضی متأخرین در آن ظاهر شده بی‌وجه است و ظاهر این است که هرگاه
کسی نذر کند که ده روز از ایام تابستان سال معینی را روزه بگیرد یا ده روز از ماه معینی را روزه بگیرد
تا آن تابستان منقضی شود یا آن ماه بگذرد همین نذر معین است و اما قضا در ماه رمضان یا نذر مطلق
مثل اینکه نذر کرده بود که یک روز روزه بگیرد و معین نکرده بود و همچنین روزه کفاره پس هرگاه بعد
[illegible] باید روز دیگر را بگیرد و لیکن از اتفاق قضا کرده باشد و همچنین روزهای قضا [illegible]
محقق و غیر او گفته‌اند که هر کس که روزه سه روز هر ماه را تأخیر کند [illegible] که قضا آنها بکند
و مشاغل ایشان [illegible] مستحب است که قضا آن تعلق نمی‌گیرد و اما مواضعی که کفاره بآن
تعلق نمی‌گیرد اما روزه رمضان پس شکی نیست که کفاره با آن تعلق می‌گیرد و مواضع [illegible]
و همچنین در نذر معین و در روزه اعتکاف و هرگاه واجب شود [illegible] خلافی نیست بلکه دعوی اجماع بر آن
کرده‌اند [illegible] ظاهر این است که اتفاق دارند که کفاره تعلق نمی‌گیرد بروزه کفاره و نذر
غیر معین و روزه [illegible] و جمعی دعوی اجماع بر آن کرده‌اند و لیکن اختلاف کرده‌اند در قضاء ماه رمضان
هرگاه بعد از ظهر آن را باطل کند بعد از آنکه اتفاق کرده‌اند که هرگاه پیش از ظهر افطار کند [illegible]
و اقوی این است که کفاره در آن واجب است و جمعی دعوی اجماع بر آن کرده‌اند و منقول از ابن عقیل [illegible]
مطلب سیزدهم کفاره افطار ماه رمضان آزاد کردن بنده یا شصت روزه گرفتن در دو ماه پی در پی یا
اطعام شصت مسکین [illegible] و ظاهر این است که مکلف مخیر است در یکی از این سه تا هر کدام را که خواهد می‌تواند اختیار
کرد و بعضی علما فرموده‌اند که به ترتیب یعنی هرگاه مقدور باشد او را بر او آزاد کردن بنده واجب است

و هرگاه

و هرگاه از آن عاجز باشد روزه دو ماه را بگیرد و هرگاه از آن هم عاجز باشد شصت مسکین را
اطعام کند و این اقوی است لیکن وجوب [illegible] و اکثر علما فرقی نگذاشته‌اند در کفاره ما بین آنکه
افطار بحرام کرده باشد یا بحلال و جمعی قایل شده‌اند که هرگاه افطار بحرام کرده باشد مثل شرب
[illegible] گوشت خوک یا زنا یا لواط یا جماع با زن خود در حال حیض و همچنین [illegible] بطریق حرام
و امثال اینها واجب است و این قول در نظر حقیر اظهر است و در خصوص [illegible] غبار حرام [illegible]
غبار [illegible] اشکال است از جهت [illegible] و از جهت اینکه [illegible] کفاره ثابت [illegible]
و اجماع مرکب در مسئله معلوم نیست و اما کفاره افطار روزه نذر معین پس در آن خلاف [illegible]
که کفاره آن مثل کفاره افطار ماه رمضان است و بعضی گفته‌اند که کفاره آن کفاره [illegible] قسم است
و آن آزاد کردن بنده است یا اطعام ده مسکین یا جامه پوشاندن ایشان و هرگاه از اینها عاجز باشد
سه روز روزه بگیرد و اقوی قول اول ظاهر است بلکه در مطلق مخالفت نذر کفاره رمضان لازم باشد خواه
در روزه باشد و خواه در غیر آن و هرگاه کسی از کفاره رمضان عاجز باشد کفاره قسم را بدهد اولی و اقوی
این است که مخالفت عهد هم مثل نذر است [illegible] هرگاه کسی مخالفت نذر معین را بکند عمدا [illegible]
و بجودی [illegible] ظاهر این است که حکم نذر و عهد و یمین یکی باشد و ظاهر این است که [illegible]
[illegible]
این است که فرق ما بین آنکه آن نذر یک فرد باشد یا افراد متعدده داشته باشد پس هرگاه کسی نذر کند
که هر پنجشنبه روزه بگیرد همین که پنجشنبه را عمدا ترک کرد مخالفت نذر کرده و کفاره بر او واجب می‌شود
و نذر او باطل می‌شود یعنی دیگر بر او واجب نیست روزه باقی پنجشنبه‌ها و نه قضای آنها و نه کفاره آنها و از
بعضی اصحاب نقل شده و قول اینکه ترک هر پنجشنبه مخالفت نذر است و کفاره علیحده [illegible] و این اجود است

و لکن وجوب معلوم نیست و بنا بر قول اول ایراد قائم و فرق نیست ما بین آنکه نذر کند ایجاب کاری یا سبب کاری
موقته را مثال اول آنکه نذر کند که روز پنجشنبه را روزه بدارد و مثال دوم آنکه نذر کند که
هیچ گناه کبیره نکند و مثال سیم آنکه نذر کند که زنا نکند و در هر یک از اینها متعمد ترک در اول
نقد و عقد و در دو تا آخر به یک کفاره را متعدد کند بخلاف قول مشهور که بنا که بجا آورده اند
پنجشنبه را ترک کند و دیگر در ... فرق کفاره نیست و همچنین در ضمن یک گناه کبیره یکی کفاره و همچنین
در یک مرتبه زنا کردن و در کبیره دیگر و زنا دیگر کفاره نیست و بعضی متاخرین قول تازه اختیار
کرده اند و آن این است که هر گاه در مخالفت قصد او انحلال نذر منحل میشود و الا فلا لغو که
مکلف در حین مخالفت نذر قصد کند که نذر من بر جای خود باشد به کار ماند و مخالفت بعد از آن
مخالفت نذر صدق میشود و کفاره لازم میشود و اگر قصد نکند لعدل آن را بر جای خود بر هم بخورد و مخالفت
کفاره لازم نمیشود و از برای این قول دلیلی نیافتم و در نذر غیر معین که حضور وقتی معین نباشد
مثل آنکه نذر کند که صد رکعت نماز کند بدون تعیین وقت و ترک حال ... که ... مردن
قبل از مقدار صد رکعت نماز بنا بر ابطاء ... تا خوف فوت آن کند و هر گاه بعد از حصول ظن فوت
تاخیر کرد مخالفت نذر کرده و کفاره بر او واجب میشود و هر گاه بعد از آن که نماز اولی ... شد
و نذر در آن سه وجه ذکر کرده اند و اظهر این است که مخیر نمیشود و کفاره واجب نمیشود
بلکه باید به نذر خود عمل کند

تم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهرین   الزکوة و اما بعد بدانکه زکوة بر دو قسمت زکوة
مال و زکوة فطره و مشهور است که در مال سوای حق زکوة حق دیگر نیست و در قسم زکوة و خمس ... در بعض
از کتب ... واجب است ... و بعضی ... که در وقت درو ... واجب است
از ... که در وقت ... و آن ... آنکه ... و بیان ... که ... از ... در ضمن
چهار باب خواهد بود   در زکوة مال ... و وجوب آن ... است ... میشود
... میشود هر گاه ... و ... باشد ... در ... احتمال
... در قرآن مجید و احادیث ... از آن
... و احکام آن ... مذکور میشود   در بیان کسی است که زکوة بر او واجب است و ... عاقل آزاد
... که ... در مال طفل ... زکوة در مال طفل و ...
... که ... واجب است ... کیرد ... از
... و ... و اولی ... و ... مستحبات ... و ... الله اعلم
و ... مستحبات ... در ... که ...
... زکوة ... و ...
... که ... هر گاه ... و ...
... که ... خواهد آمد زکوة در ... است و ...
است در قرض ... آنکه ... نباشد ... در مال طفل ...
و ... روز ... که ... است
... داشته باشد ... آنرا ... است که ...

از این ... هر ... که ... قدرت ... نداشته ... و از ... نیست و ظاهر است
که در قرض ... ولی ... مصلحت ... الله
و ... قرض ... و خرید و فروش ... مال صغیر را ... مصلحت ... کند خواه ... از
... مصلحت را در قرض ... از وجوب ... حق
نیست و لکن احتیاط ... و ... و ... و ... دلیلی بر آن نیافتم و ... دلالت
... و لکن ... احتیاط است و از ... معلوم میشود که هر گاه
چند معامله ... در مال صغیر که در ... مصلحت ... و ... دیگر ... واجب نیست
... مصلحت او ... و آیه ... و دلالت بر وجوب ... شده هر گاه مصلحت
طفل در این ... که مال او ... الا ... احتیاط ... میشود و ... کرد
هر ... که ... و ... معلوم نیست و همچنین
هر گاه ... باشد که ... و ... طفل ... و معامله کند ... طفل ... باشد
که ... قرض ... مال ... معلوم نیست و ظاهر
... دلیل ... و دلالت ... از برای حفظ مال صغیر است ... و
... است و ... در مال ... از برای ... که
... واجب نیست ... باشد ... هر گاه مال او
... خواهد ... از ... و ... اگر ...
... و ... در ... قرض ... و ... در
... و ... آن ... که ... هم

مدخل حق احوط است و همچنین عدم اعتبار بلوغ و عقل در آنکه در خصوص مال یتیم و دیوانه بعید نیست در شده است
و دیگر آنکه مشهور میان علما آنست که هرگاه یتیم را ولی او تجارت کند در مال صغیر ازبرای یتیم
مال صغیر است نه آنکه مال خود که مال او شود باید غرامت بکشد و ربحی که از مال بهم رسد مال یتیم است
و اعتبار این قول را منافات بر تمام این جهت است که در کاه در این معامله مصلحت بجهت صغیر باشد
و ولی در آخر ولی باره کند ربح مال صغیر میشود و اگر نه مقتضی قاعده بطلان معامله است و ربح تابع آن است
و نفع مال هر کس عاید صاحبش میشود و مراد آنکه در صورت زکوة متعلق مال طفل متصرف میشود و از تعلق
الطفل بر قول است مطلب سیم واجب نیست زکوة در مال دیوانه مطلقا در عدم اشتراط وجوب و الله اعلم
مشروط بود و لیکن رجحان در میان است در طلا و نقره مستحب نیست اگر ولی در مال او از برای او تجارت کند
مستحب است زکوة در مال التجارة و حکم زکوة مال التجارة مذکور خواهد شد و دیوانه هرگاه دوری باشد
حکم واضح است و اما هرگاه ادواری باشد پس ظاهر آنست که بعد از ابتدای علت اگر بعد از طلا و نقره
و حیوانات تمام شدن سال و وقت واجب شد و هرگاه در میان سال دیوانه شود سال را بعد از عافیت شروع
از نو گیرد و همچنین طفل بعد از بلوغ حساب سال را از سر گیرد و هرچند که ترک ابتدا و پیوستگی در میان سال
نه سال را از نو گیرد چنانکه علما مذکور کرده تا ترک ده ماه یکروز باشد و اما در عقوبت این کرده و همین
تعلق وجوب که وقت هلالی علت است و مرتب باشد زکوة در مال او واجب میشود در حیثیت اول اضافه
که آن علت دیوانه شود مطلب پنجم زکوة واجب نیست در مال بنده خواه قایل باشیم باینکه بنده مالک
مالک مال میشود مطلقا یا مالک نمیشود هیچ یا مالک شود و فرقی نیست در آنکه بنده قن باشد یا مکاتب
باشد مکاتب مطلق که بعض او آزاد شده پس هرگاه حصه از مال که بقدر جزو آزاد او باشد بحد نصاب
برسد در آن زکوة واجب میشود و مراد آنکه در خبر قول باملک شدن بنده قوت دارد و لکن بنده محجور علیه است

یعنی اختیار التصرف در مال خود ندارد و به تقدیر در خصوص زکوة و امثال آن بعدم وجوب قائلند و احتیاط
نداد مطلب ششم شرط است در وجوب زکوة تمکن از تصرف یعنی مالک مستولی و قادر بتصرف باشد پس هرگاه کسی
مالی بکسی ببخشد تا بقبض او نرسد بر او زکوة واجب نمیشود و در جایی که گذشتن سال بر آن شرط است
شرط است که بعد از قبض یکسال تمام بر آن بگذرد و این در صورتیست که قبض شرط صحت هبه
دانیم و همچنین است حال در مالی که وصیت کرده باشد بشخص از برای آن شخص زکوة واجب نمیشود و در سالی که
فوت شده مگر بعد از مردن آن شخص و قبول کردن آن شخص بنا بر آن قول که قبول شرط ملکیت باشد و همچنین
هرگاه مالی قرض کند و مادامی که قبض نکند ابتدای سال از زمین قبض قرض حساب میکند بنابر اشهر و اقوی
و مراد از تمکن التصرف و همچنین هرگاه نذر کند در اثنای سال که آن نصاب را تصدق کند یا نذر کند بعد هر صدقه
در راه خدا بدهد و آن نصاب را در این اثنا از آن نذر زکوة ساقط میشود بجهة آنکه از مال او در میرود
و اظهر آنست که هرگاه نذر کند نصاب را و معین کند که صرف آن در امر الهی آن باز زکوة ساقط
میشود بجهة آنکه هرچند هنوز از مال او در نرفته است اما منع است از تصرف در آن و ظاهر خواهم گفت
که تمکن از تصرف هم شرط است در وجوب زکوة و فایده شرط استقرار و تمامیت ملک در این مقام میشود
که ملکیت مستقر است یا متزلزل اگرچه با هرکه قبض از طرفین فسخ هبه داشته باشد محل عدم وجوب زکوة
بجهة آنست که هنوز ملک تمام نشده است و مستقر است و مثل آنست مبیع در زمان خیار بنابر اقوی
که بمجرد صیغه ملک حاصل میشود از قوم و مشتری آن موقوفست بر انقضای ایام خیار و مثال اینها
مطلب هفتم شرط است در وجوب زکوة که مالک متمکن از تصرف در مال باشد و در آنچه گذشتن سال او را
معتبر است یا هم که در تمام سال او را متمکن از تصرف باشد و آنچه در سال معتبر نیست مثل غلات
پس باید در وقت تعلق وجوب متمکن از تصرف باشد که آن وقت وانه بستن غله است که بیاید زکوة

در اموال او واجب نمیشود هرچند بعد از آن تمکن از تصرف بهم رسد و قدرت بر ادای زکوة و رساندن بمستحق
بعد از آن زکوة واجب نیست یعنی که هرگاه مشغول غله در ملک شخص دائر است و پیش از آنکه غله را بر روی زمین
و بگذارند وصاف کنند غاصب غصب کند و مالک ممنوع شد از تصرف هرگاه قبل از خشک شدن غله در مال
اوقات غاصب مالک گردید بر روی حق رسید و لکن بر او زکوة واجب نیست هرگاه مال در دست او آید زکوة را
بجهة آن است معلوم شد که ممنوع بودن از تصرف در تعلق وجوب در مال باعث سقوط زکوة میشود و تمکن
از تصرف شرط وجوب است اداء از زکوة نیست و همچنین عقوبت دارد هرگاه مال غصب کرده باشند تا بدست
صاحب بیاید در مال تمام در نزد مالک برسد نه زکوة واجب میشود و اما در عقوبت همین که در وقت
و الله المستعان در دست مالک زکوة را با مال متعلق میشود و وجوب اداء آن در وقت امکان خواه
خود مالک متمکن شود و خواه بدون اجازت ولی یا حاکم شرع اما هرگاه در وقت سوانه تمکن در دست غاصب
و بعد از آن متصرف مالک را با وجه زکوة واجب نمیشود و بعضی در صورت آنکه بعد از آن تمکن حاصل شود اقوی
زکوة را که اقوی عدم وجوب است و ظاهر آنست که زکوة مال غیر تمکن ساقط میشود هرچند مالک
قدرت داشته باشد بعض کارها بکند که این مال را از دست غاصب خلاص کند بجهة آنکه ظاهر از تمکن التصرف
که شرط شده است که بالفعل متمکن باشد نه آنکه بعد از خلاص ممکن باشد تمکن از تصرف به تحصیل مقدمات چند
حقی صاحب کاه باید قدرت آن صرف کند تا او را بدست بیاورد و یا هرچه از همان مال را بدهد تا آنرا
خلاص کند و چنین هرگاه بدون آن را از جانب مال از انقضاء سال کم شود و همچنین است حکم در مال غایب
که صعب باشد رسیدن آن و بعضی سقوط زکوة را مشروط دانسته اند باینکه ممکن نباشد او را از برای او آن
مال در حیز تصرف کردن و دلیل آن بعضی اخبار است و اول اظهر است فرع بدانکه مال غایب را که مالک کسی هرگاه
در دست کسی باشد که ولی او باشد در حکم حاضر است و در صورتی که مال صغیر یا مجنون باشد و تمکن او مثل زکوة

استحباب مثل آنست در آنکه متعلق بآنست و مراد است از آنکه و اما غیر صغیر و مجنون هرگاه غایب باشد
از مال پس اگر علم بمال او ندارد باید که مالک نصاب شده است و در آنچه مجنون یکسال تمام گذشته است
واجب است که خود زکوة را ادا کند یا بعد از آنکه بعد از آن مالک گردد و نه کند که بعد از هرگاه علم بر آن مال از برای او
ما در آنکه علم ندارد و بر او هم واجب نیست مگر آنکه وکیل مطلق او باشد و همچنین هرگاه وکیل در آن مال
تعیین کرده شرعی باشد بنابر آنچه گفتیم که ما دانسته علم بحصول نصاب و حصول حول شرط است
و در حصول علم بر خود بعد از تعیین کند که بعد ازین و آنچه از بعضی عبارات علما مفهوم میشود که مال غایب
زکوة نیست مراد مال غایب است که تصرف در آن ممکن نباشد و در صورتی که در تصرف باشد کسی است که او را
ماذون کند در رد آن در حکم مال حاضر است که ممکن باشد تصرف در آن فرع دوم هرگاه کسی بعد از نصاب
مال بجهة نفقه در نزد عیال خود بگذارد و خود بسفر رود که آن اندازه قدر حاجت آنها است مال از آن نصاب کمتر
و اگر مالک غایب زکوة از او ساقط میشود و اگر حاضر است واجب است چنانکه از اخبار معتبره ظاهر میشود و بعضی
گفته اند که اگر متمکن است از تصرف واجب است و اگر نیست واجب نیست و ممکن است که اخبار را حمل بر این
کنیم و این بعید است و اول اظهر است فرع سیم زکوة واجب نیست در دین هرگاه قدرت بر ادای آن
مدیون باشد بلکه بر مدیون و اما هرگاه طلبکار رجوع کند بر آن اقوی عدم وجوب است بلکه بعضی روایات ضعیفه
و در این صورت قول باستحباب بعید نیست و این گفتار در نقدین است اما مواشی پس هیچ وجه دلیلی بر زکوة
دین در آنها نیست فرع چهارم زکوة واجب نیست در مال وقف مثل آنکه کسی گوسفند یا حیوان را وقف کند
و بر آن زکوة نیست بلکه هرگاه نتاج آن و اولاد آنها بقدر نصاب برسد و موقوف علیه یک نفر باشد یا جمعی
نصاب بر سهم ایشان زکوة واجب است فرع پنجم در مال کم شده زکوة واجب نیست مثل آنکه طلا و نقره را در جایی
گم کرده باشند و نیابند که آیا هست یا نیست یا حیوان او ناپیدا شده و همچنین هرگاه در دریا افتاده و غرق شده باشد

مستحق شود و هرگاه بسبب آن از نصاب کم شود در وجوب زکوة تأمل است [illegible]
مگر رعایت کم شود یا کم شود و بار دیگر پیدا شود معلوم نیست که سال ابتدا [illegible] لازم باشد [illegible]
شان از سر گیرد و صحیح است که مال گذشته هرگاه پیدا شد زکوة یک سال آن را بدهد [illegible]
مطلب ششم زکوة [illegible] واجب است مثل سایر عبادات و لکن صحیح نیست از ایشان بجهة آنکه [illegible] در صحت
شرط است [illegible] تحقق نمی شود و مشهور است که هرگاه کافر مسلمان شود زکوة [illegible] در حال کفر
بر او واجب شده [illegible] و بر او لازم نیست [illegible] جمعی از متأخرین [illegible]
زکوة هر چیز [illegible] بشد لیس هرگاه [illegible] غله در حال کفر [illegible]
زکوة واجب است و همچنین هرگاه در بین سال طلا و نقره و حیوان مسلمان شود [illegible] سال از سر
می گیرد و آنچه گذشته است محسوب نیست و جمعی در این [illegible] اولی [illegible] در حال کفر [illegible]
نصاب [illegible] زکوة را از ایشان [illegible] کافر کرده [illegible]
دیگر امام و ساعی نمی توانند زکوة را قهرا از ایشان بگیرند و بعضی در این [illegible] اشکال [illegible]
هرگاه [illegible] زکوة و اهمال [illegible] کند [illegible] مال و [illegible]
بود و در صورت عدم اهمال [illegible] هرگاه زکوة [illegible] تلف شده یا تمام مال تلف شده [illegible]
و هرگاه بعضی مال تلف شده [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] در [illegible] جهات [illegible] و هرگاه مال [illegible]
ضامن [illegible] در صورت [illegible] **مقصد دوم** در بیان مالی که زکوة
در او واجب می شود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب می شود زکوة در طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز
و شتر و گاو و گوسفند و [illegible] در سایر دانه ها مثل برنج و نخود و عدس و [illegible] و در [illegible]

و مشهور این است که واجب نیست و جمعی [illegible] قائل شده از بجهة آنکه اهل لغت [illegible] گندم و جو [illegible]
چنانچه [illegible] نیست [illegible] از جو [illegible] گندم [illegible]
از گندم که هر دانه آن در یک پوست [illegible] بجهة آنکه [illegible]
گندم و جو [illegible] و در بعض [illegible] گندم و جو [illegible]
و در حال [illegible] عدم وجوب [illegible] و همچنین [illegible]
در [illegible] و در مال التجاره [illegible] و [illegible]
و بعضی در سایر دانه ها واجب دانسته اند و بعضی در مال التجاره واجب دانسته اند و این [illegible] ضعیف است [illegible]
است [illegible] **مطلب دوم**
در بیان نصاب [illegible] و آن در شتر دوازده نصاب است پنج نصاب [illegible]
که در پنج شتر یک گوسفند [illegible] و همچنین [illegible] پنج شتر [illegible] یک گوسفند [illegible]
[illegible] گوسفند [illegible] و همچنین [illegible]
و جمعی از علما گفته اند که [illegible] و [illegible]
[illegible] که داخل سال دوم شده [illegible]
آن [illegible] داخل سال دوم [illegible] و بعضی گفته اند [illegible] داخل سال سوم [illegible]
[illegible] گوسفند را [illegible]
[illegible] معلوم شد که [illegible]
و همچنین که [illegible] نصاب [illegible] واجب است [illegible]
یک ساله [illegible]

[illegible] آن [illegible] و در [illegible]
[illegible] نصاب [illegible] شش [illegible]
بچه ماده [illegible] سه ساله [illegible] نصاب [illegible] چهل و شش است و در این [illegible]
سه ساله [illegible] نصاب [illegible] شصت و یک است و در این [illegible]
[illegible] نصاب [illegible] هفتاد و شش است و در آن [illegible]
و نصاب [illegible] نود و یک است و در آن [illegible] و نصاب [illegible] صد و بیست و یک است [illegible]
[illegible] در هر پنجاه یک حقه [illegible] و در هر چهل یک بنت لبون [illegible]
و [illegible] در نصاب [illegible] چهل [illegible]
پنجاه [illegible] زکوة
[illegible] چهل [illegible] پنجاه [illegible] صد و بیست [illegible]
چهل چهل [illegible] بنت لبون [illegible] زکوة [illegible]
و اگر [illegible] پنجاه پنجاه [illegible] زکوة [illegible] و در صد و پنجاه [illegible]
که سه پنجاه می شود سه حقه [illegible] اگر چهل چهل [illegible]
و در یک صد و هشتاد [illegible] چهل و پنجاه [illegible] سه چهل سه بنت لبون [illegible]
پنجاه [illegible] و در دویست و چهار صد [illegible] چهل [illegible] پنجاه [illegible]
هیچ صورت [illegible] و [illegible]
واجب [illegible]
که [illegible]

به هر [illegible] بنت لبون [illegible] حقه [illegible] گوسفند [illegible]
یک [illegible] گوسفند [illegible] و همچنین [illegible]
یک گوسفند [illegible] جایز [illegible]
[illegible]
[illegible] و این [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] حقه [illegible] بنت لبون [illegible]
[illegible] چهار گوسفند یا چهل درهم [illegible] بنت لبون [illegible] چهار گوسفند یا چهل درهم [illegible]
[illegible] و همچنین جایز نیست [illegible]
[illegible] گوسفند [illegible] قیمت [illegible]
[illegible] قیمت [illegible] واجب نیست [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] نصاب [illegible]
[illegible] نصاب [illegible]
گاو [illegible] نصاب اول سی و در آن [illegible] یک ساله [illegible]
ماده [illegible] و در [illegible] یک ساله [illegible]
[illegible] و همچنین [illegible] در نصاب [illegible]
[illegible] نصاب [illegible] اول چهل و در آن
یک گوسفند واجب [illegible] صد و بیست و یک و در آن [illegible] دویست و یک و در آن [illegible]

چهارم سیصد و یک و در این چهار گوسفند است تا رسیدن بچهار صد پنجم چهار صد و در این نیز چهار است و بعد از آن
در هر صد یک میرود و در هر صد گوسفند یکی باید داد و جمعی گفته‌اند که در میان که سیصد و یک سیصد دیگر در هر صد گوسفند
یکی است و قول اول اظهر و اقوی است و در اینجا بحث مشهوری است و آن این است که هرگاه در چهار صد همان
واجب که در سیصد و یک واجب پس چه فایده است در اعتبار زیادتی و ازین جواب گفته‌اند با آنکه وجوب
زکوة در چهار صد متعلق میشود بجمیع چهار صد و هرگاه از چهار صد یکی کم باشد متعلق میشود به سیصد و یک
باعتبار آنکه در ما بین دو نصاب چیزی نیست معفو است و هرگاه چنین باشد پس فایده در وقت ظاهر میشود در بعد
از تمام شدن سال هرگاه تلف شود یک گوسفند از چهار گوسفند تلف شود پس چهار گوسفند را بفقیر میدهد
[illegible] که یک حصه از صد حصه از یک گوسفند از فقیر پس کم میشود بجهت آنکه فقیر هم شریک است و اکثر تلف شود
و هرگاه از چهار صد گوسفند یکی یا بیشتر کم باشد تا بسیصد و یک رسیده باشد و سال برو بگذرد و در آن
تقصیری نکند یک گوسفند تلف شود در اینجا هم چهار گوسفند را بفقیر میدهد و هیچ چیز پس نمی‌گیرد و هرگاه نصاب
خود سیصد و یک باشد و سال برو بگذرد و بدون تقصیر یکی تلف شود در اینجا هم چهار گوسفند بفقیر میدهد
و یک حصه از هشتاد و پنج حصه و ربع یک حصه از یک گوسفند را پس می‌گیرد و هرگاه مابین دو نصاب زکوة
باو متعلق نیست مثل آنکه کسی از پنج شتر بیشتر داشته باشد تا بده شتر نرسیده است باید یک گوسفند بدهد چون نیست
و همچنین از چهل گوسفند که بگذرد تا صد و بیست و یک گوسفند هم که برسد همان یکی واجب و همین کم [illegible]
دیگر [illegible] گوسفند باید داد و همچنین گاو و طلا و نقره چنانکه [illegible] در آید و اما در غلات که نصاب
آنها یکی است همین که بنصاب رسید دیگر هر چه باشد باید زکوة از آنها بدهد چنانکه خواهد آمد و هرگاه شریک
هر یکی جدا حساب میشود هر چند مشترک [illegible] کرده باشند پس هرگاه دو برادر چهل گوسفند داشته باشند هیچ
یک زکوة واجب نیست و همچنین بسیار اموال از حیوان و غله و نقره و هرگاه کسی در چند جا متفرق داشته

باشد یک نصاب است پس همه را با هم حساب کند و نصاب را ملاحظه کند. مطلب سیم در شرایط وجوب زکوة حیوانات است اگر
سائمه باشند یعنی در علف صحرا بچرند و معلوفه نباشند یعنی علف و کاه مالک نخورند و باید که در تمام سال
بچرند و همچنین که در عرف میگویند که همه سال میچرد کافی است پس هرگاه در عرف سال اتفاق افتد که چند روزی علف
بدهند یا کاه بدهند ضرر ندارد و ظاهر است که معلوفه بودن حاصل میشود بآنکه در زمین مالک که در آن
بچرد [illegible] و امثال آن کشته باشند بچرند معلوفه نیست که مرتع باشند و همچنین هرگاه در علف
مباح او بچرد و ظاهر است که چریدن در حریم قریه [illegible] متعلق [illegible]
[illegible] و آن داخل سائمه است هر چند [illegible] حیوان خود را [illegible] مالک قریه درانجا بچرانند بلکه
هر چند قیمت [illegible] از مالک قریه [illegible] و همچنین هرگاه ظالم چیزی از صاحب حیوان گرفته باشد
چریدن در صحرای مباح و اینها همه داخل سائمه محسوب میشود و ظاهر است که هرگاه صحرای [illegible] را بجهت
[illegible] کند از برای چریدن حیوان اظهر آنست که معلوفه شدن حیوان نمی‌گردد و سائمه است بخلاف آنکه
علف صحرا بچیند و آنرا بجهت حیوان دادند و اما هرگاه غیر مالک حیوان حیوان را علف داده باشد پس اظهر
اینست که داخل معلوفه محسوب است و وجوب زکوة در آن معلوم نیست و بعضی اشکال کرده‌اند [illegible]
[illegible] و در هر جا که شک حاصل شود در تحقق سائمه بودن وجوب زکوة معلوم نیست و [illegible]
حیوان در تمام سال است که بگذرد بر حیوانات [illegible]
[illegible] گفته‌اند که زکوة واجب میشود و ابتدای سال [illegible] از وقت زائیدن آنها حساب [illegible]
چنانکه در روایت معتبره وارد شده است و بعضی گفته‌اند از حین زائیدن حساب میشود [illegible]
[illegible] از حیوان سائمه باشد و عمل بروایت [illegible]
[illegible] و وجوب [illegible] معلوم نیست و همچنین شرط است در وجوب زکوة حیوان آنکه عوامل نباشند

یعنی مالک باو کار نکند خواه زراعت باشد یا کشیدن بار یا سواری یا غیر آن خواه گاو و خواه شتر. مطلب چهارم از شرایط
در وجوب زکوة در حیوانات [illegible] طلا و نقره که شرط سال [illegible] و همچنین در مال التجارة و تحقق [illegible]
که شرط سال تمام شدن ماه یازدهم و داخل شدن در ماه دوازدهم و اظهر این است که ماه دوازدهم
داخل سال اول است [illegible] ابتدای سال دوم [illegible] سال دوم باید ابتدا از ماه سیزدهم
حساب کرد و شرایط که نصاب در تمام سال [illegible] پس هرگاه در بین سال [illegible]
[illegible] و همچنین هرگاه یک گوسفند بمیرد [illegible] عوض او دیگری را [illegible]
فایده ندارد و همچنین [illegible]
مثل آنکه در بین سال این چهل گوسفند را عوض کند [illegible] گوسفند دیگر یا بعضی از [illegible]
قید شده است باینکه هرگاه [illegible] زکوة ساقط [illegible] قطع میشود و [illegible]
و اما هرگاه [illegible] زکوة [illegible] اظهر سقوط زکوة است [illegible]
و جمعی گفته‌اند [illegible] و قول اول اقوی است [illegible]
[illegible] سال و هرگاه کسی حیوانی [illegible] هم در نصاب [illegible]
هرگاه [illegible] پس هرگاه [illegible]
[illegible] و همچنین هرگاه چهل گوسفند [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] و اما هرگاه چهل گوسفند [illegible] زکوة [illegible]
و همچنین هرگاه چهل گوسفند [illegible] چهل گوسفند داشته [illegible]
و در [illegible] نصاب [illegible] هرگاه [illegible]
گوسفند چهل [illegible] گوسفند [illegible] زکوة [illegible]

میدهد و بعد از آن حساب سال [illegible] گوسفند را [illegible] و زکوة [illegible] مطلب پنجم
جایز نیست که در عوض زکوة حیوان مریض و حیوان پیر و حیوان معیوب را بدهد و ظاهر است که فرقی
نیست [illegible] که همه [illegible] اگر [illegible] این صفات باشند پس هرگاه
[illegible] و هرگاه [illegible] این صفات [illegible]
[illegible]
[illegible] و بعضی گفته‌اند هرگاه [illegible] زکوة خواهد [illegible]
و [illegible] و همچنین هرگاه [illegible]
در [illegible] و بعضی گفته‌اند [illegible]
[illegible] در گوسفند [illegible] نصاب [illegible] زکوة [illegible]
در عوض [illegible] و همچنین شتر [illegible] گاو و [illegible] حکم [illegible]
و مالک مختار است از هر کدام زکوة را میدهد [illegible] و جمعی گفته‌اند [illegible]
[illegible]
[illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] و وجوب [illegible] معلوم نیست [illegible]
[illegible] و همچنین [illegible] نصاب [illegible]
و زکوة آن [illegible] و بعضی [illegible] نصاب [illegible]
و اگر [illegible] زکوة [illegible] گوسفند [illegible]
و [illegible] و بعضی [illegible]

آن و نصفه تا پنجاه روز بعد لیکن آنها را نگه بدارم و بعد از آن چون پیش معلوم شد که چه شماره ملک است دیگر حاجت
باین استثنا نیست مگر اینکه بگوییم استثنای [illegible] مشبه را این است که مرتب نیست از جهت ماندن و آن [illegible]
مطلب ششم
جمله اولی است که بگوییم استثنا [illegible] عدم اضرار به مالک بلکه عدم [illegible] رسانیدن او لکن نسبت
هرگاه گفته وجوب زکوة متعلق است بعین مال نه بذمه مالک خواه و توان زکوة را بعینه از جنس عین مال [illegible]
مثل عشر از غله و یک گوسفند از چهل گوسفند و خواه شتران شد یک گوسفند از جمله پنج شتر [illegible]
از جهت شش شتر زکوة در بیان [illegible] و همچنین [illegible] بعض تعلق بعین است که واجب است [illegible]
از عین بایند [illegible] یکی از جمله انها را بگیرد و آن فریضه را از آن عین جدا کند مثل اینکه یک [illegible] پنج
شتر را گوسفند [illegible] معامله کند و بعد بعضی از شترها را [illegible] معامله کند [illegible] است که [illegible]
که جایز است که قیمت فریضه را بدهد هر دو عین را بدهد و هرگاه زکوة که متعلق بعین مال شد واجب است که عین زکوة
از عین مال باشد بلکه بدل آن یعنی مثل آن از جای دیگر هم جایز است بدهیم مثل اینکه صد من گندم از جمله
هزار من گندم [illegible] واجب شده بدهیم بدل آن مثل آن را از گندم دیگر میدهیم یا گوسفندی که در بیان
چهل گوسفند واجب شده از جای دیگر میگیریم و میدهیم و همچنین گوسفندی که از جمله پنج شتر باید بدهند و معامله
گرفته شده و [illegible] از جای دیگر میگیریم و میدهیم و اینها به نحو قیمت دادن نیست اما قیمت دادن یعنی آن
است که در عوض گندم پول بدهیم یا حیوان بدهیم و در عوض حیوان حیوان دیگر یا نقد بدهیم و همچنین مثل
[illegible] مسئله قیمت [illegible] حرارت [illegible] در حیوان [illegible]
و جایز [illegible] و بعض [illegible] هرگاه [illegible]
ولو خواه در اسم باشد و خواه غیر در اسم و خواه عین باشد و خواه منفعت هر چیزی که باشد [illegible]
[illegible] را در عوض زکوة حساب کنند و معتبر در قیمت آن وقت است که قیمت را

بدهد هرگاه اینکه پیش از آن مالک زکوة را از خود قیمت کرده [illegible] و قیمت را [illegible] گرفته [illegible]
درنگ کرده [illegible] که هرچه در زمانه گرفته بدهد هرچه قیمت بازار آن جنس الان [illegible]
درین اشکال کرده اند و هرگاه آنچه گفتیم که زکوة متعلق بعین است [illegible] نه بذمه مالک فایده این نزاع در این
ظاهر میشود که هرگاه [illegible] نصاب [illegible] مالک [illegible] در چند سال [illegible] که زکوة از آن ادا نشده باشد همان زکوة
یکسال بر وی واجب است بجهت اینکه مقدار زکوة از عین مال خارج میشود و از ملک مالک بیرون میرود پس مال او از
نصاب کم میشود و در سال دوم شرط زکوة که نصاب است متحقق نیست اما هرگاه زکوة آن نصاب را از مال دیگر
داده باشد و آن نصاب بر جا مانده [illegible] زکوة آن را ادا کند و اما بنا بر آنکه زکوة متعلق بذمه [illegible] هرگاه
زکوة را از عین نصاب نداده است [illegible] زکوة [illegible] بنا بر قول تعلق زکوة بعین
اظهر و اشهر این است که [illegible] فقیر شریک است با صاحب مال و لکن حق تعالی بجهت تسهیل امر [illegible]
بصاحب مال [illegible] خواه از مال [illegible] و خواه قیمت پس هرگاه زکوة را [illegible] و قبل از [illegible]
جایز است تصرف در آن مال و اما هرگاه ضامن شود [illegible] تصرف در آن جایز
[illegible]
[illegible] جایز نیست و اما [illegible] زکوة [illegible] قبل از [illegible]
است که از [illegible] و علامه [illegible] در این اشکال [illegible]
جایز است [illegible] مطلب هفتم در نصاب طلا و نقره است مشهور [illegible]
این است که نصاب طلا بیست دینار است و در [illegible] نصف دینار است [illegible]
و قیراط است که [illegible] دینار است و همچنین [illegible] دینار [illegible]
شرعی است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صرافان است پس هر بیست مثقال شرعی پانزده مثقال صرافان است

و نصاب نقره دویست درهم است و زکوة او پنج درهم است و بعد از آن دیگر چیزی نیست تا چهل درهم [illegible]
و در هر چهل درهم یک درهم واجب است و در کمتر از چهل چیزی نیست و درهم شش دانگ است و هر دانگی
مساوی هشت دانه جو وسط است و هر ده درهم هفت مثقال شرعی است پس دویست درهم صد و چهل مثقال
شرعی است و صد و پنج مثقال صرافان است و [illegible] در وجوب زکوة [illegible] سکه معامله [illegible]
معامله شود و در طلا و نقره بی سکه زکوة نیست هر چند [illegible] آنها داد و ستد کنند [illegible]
که مخلوط است [illegible] ملاحظه کرد اگر نقره خالص آن [illegible] نصاب [illegible] زکوة واجب است
و اگر نه واجب نیست و همچنین طلا و نقره هرگاه مخلوط بهم باشند [illegible] جدا اعتبار میکنند هرگاه [illegible] نصاب
برسد زکوة واجب میشود و هرگاه کسی [illegible] مخلوط داشته باشد پس هرگاه علم داشته باشد که خالص آن بقدر نصاب است
و قدر [illegible] زکوة [illegible] از خالص [illegible] مخلوط بقدری که یقین داشته باشد [illegible] بقدر زکوة
خالص در آن هست و اگر جزم [illegible] که نصاب در آن [illegible] مقدار خالص [illegible]
هرگاه [illegible] از مجموع آن [illegible] مخلوط [illegible] که یقین کند
که خالص آن بقدر زکوة است تکلیف خود را بجا آورده است و اگر چنین نکند او را الزام [illegible] که آن [illegible]
[illegible] معلوم شود و بعضی احتمال داده اند [illegible] زکوة دادن [illegible]
که یقین میداند که آن قدر در میان آن [illegible] از نقد خالص هست و زاید بر آن بر او واجب نیست و اول اقرب است
و هرگاه در اول امر شک داشته باشد که خالص [illegible] نصاب رسیده یا نه [illegible] معلوم [illegible]
که بر او واجب [illegible] و دلیل بر آن [illegible]
خوب و بد و نقره خوب و بد [illegible] حساب میشود و زکوة [illegible] و اولی و افضل است
که زکوة را از خوب بدهد [illegible] لیکن شرط است که [illegible] سال بر نصاب

و احکام تبدیل کردن [illegible] سال همان است که گذشت و همچنین حکم [illegible] از زکوة و اگر چه [illegible]
درین [illegible] که زکوة ساقط [illegible] از فضیلت [illegible] مطلب هشتم
در نصاب غلات است [illegible] مستحق [illegible] نصاب [illegible] واجب
زکوة و در زاید بر آن هم واجب است اگر چه بسیار کم باشد و در کمتر از نصاب واجب نیست اگر چه [illegible]
از نصاب و این نصاب پنج وسق است که هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی [illegible] رطل [illegible] و هر رطل
عراقی صد و سی درهم است که [illegible] مثقال شرعی [illegible] صد و [illegible] مثقال شرعی است
و ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال [illegible] پس نصاب [illegible] هشتاد و چهار [illegible]
و هشتاد و پنج مثقال است [illegible] مثقال صرافان [illegible]
دولت [illegible] مثقال عراقی مطلب نهم وقت تعلق زکوة
بغلات آنست که [illegible] گندم و جو [illegible]
خرما [illegible] وقت تعلق وجوب [illegible]
شود و [illegible] تعلق وجوب زکوة [illegible] واجب [illegible]
جایز است [illegible]
از حصول [illegible]
آن زرع و خرما [illegible]
و تصفیه آن [illegible] وقت وجوب [illegible] زکوة [illegible]
و خشک شدن خرما و مویز [illegible]
و بعد [illegible]

قبل از بنا ... بعضی جاریست و هرگاه قبل از این خواهد بود در حالی که غله و میوه رتبهٔ نصاب را
[illegible] غله و میوه را افراز می‌کنند هرگاه حصهٔ [illegible] آن بنصاب میرسد زکوة بر او واجب
والا فلا و انگور و خرما [illegible] تفاوت دارند و بعضی از آنها مغز دارند و بعضی کم مغزند بعضی
انگورست که [illegible] آن ده من مویز [illegible] بعضی است که [illegible] آن ده من مویز [illegible]
باید [illegible] ملاحظه کرد و هرگاه میوه [illegible] و مویز [illegible] بعضی
و هرگاه بعضی از زرع و میوه [illegible] برسد و بعضی [illegible] رسیده باشد [illegible]
انتظار می‌کشند که [illegible] زکوة آنرا میدهند [illegible] نصاب [illegible] زکوة او را
میدهند و اما هرگاه [illegible] نصاب [illegible] رسیده [illegible] مجموع
نصاب شده زکوة میدهد [illegible] در بعضی [illegible] که [illegible] زرع می‌کنند
بعضی اقسام [illegible] در اول بهار [illegible] در تابستان حاصل میشود [illegible] زرع
[illegible] نصاب [illegible] وجوب زکوة بر مجموع آن هرگاه [illegible] نصاب
[illegible] معلوم نیست و همچنین در [illegible] خلافست و اگرچه [illegible]
[illegible] ملاحظه می‌کنند و بعضی [illegible] مطلب [illegible] زکوة است در وجوب زکوة
در غلات [illegible] غله و میوه [illegible] تعلق وجوب زکوة [illegible] و در [illegible] مالک
شدن [illegible] زراعت [illegible] هرگاه زرع [illegible]
[illegible] تعلق وجوب [illegible] زکوة [illegible] و همچنین هرگاه مالک شود [illegible]
قبل از تعلق وجوب [illegible] زکوة [illegible] مالک [illegible] و هرگاه [illegible] میوه [illegible]
[illegible] میوه [illegible] باشند [illegible] میوه [illegible]

[illegible] را باید [illegible] هرگاه زکوة غله را [illegible] واجب [illegible]
در [illegible] غله را [illegible] معامله کند [illegible]
زکوة واجب میشود مطلب [illegible] مقدار زکوة در غلات و میوه‌ها هرگاه [illegible] آب [illegible]
[illegible] یا آب [illegible] می‌کنند [illegible] از آب باران [illegible] ده یک
واجبست و اما آنچه [illegible] و [illegible] و امثال آن آب [illegible] بیست یک واجبست و هرگاه
[illegible] از آن آب [illegible] و گاهی [illegible] مقدار زکوة [illegible] آب [illegible]
[illegible] ملاحظه باید کرد هرگاه [illegible] و [illegible] حاصل [illegible] ده یک میدهند
و هرگاه [illegible] حاصل [illegible] بیست یک میدهند و هرگاه [illegible]
از [illegible] ده یک [illegible] بیست یک [illegible] غله [illegible] آب
[illegible] ربع [illegible] و [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] مطلب [illegible] اخراجات [illegible] زراعت [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] وضع [illegible] از غله [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] اخراجات [illegible]
زمان تعلق وجوب [illegible] وضع کنند [illegible] آب [illegible]
میوه [illegible] غله [illegible] خرما و [illegible] انگور
[illegible] اخراجات [illegible] احتیاط [illegible] خراج سلطان

چیزی وضع [illegible] که [illegible] احتیاط [illegible] زکات احتیاط
در [illegible] صاحب مال است و [illegible] در وضع خراج سلطان [illegible] اظهر قول
مشهور و احوط [illegible] و [illegible] زراعت در [illegible] یک [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] زکوة [illegible] واجب والا فلا و [illegible] زرع [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] زرع [illegible] ملاحظه کرد [illegible] پیش گفتیم و
[illegible] وضع [illegible] اخراجات [illegible] وضع می‌کنند [illegible] ملاحظه
[illegible] زکوة واجبست [illegible] ملاحظه
[illegible] اخراجات [illegible] وضع می‌کنند زکوة [illegible]
[illegible] اخراجات [illegible] تعلق وجوب زکوة [illegible] وضع می‌کنند [illegible] ملاحظه
می‌کنند که [illegible] اخراجات [illegible] تعلق وجوب [illegible] وضع می‌کنند
[illegible] زکوة [illegible] قول است اظهر اول است و احوط دوم است و اما خراج [illegible]
است که [illegible] وضع میشود [illegible] ملاحظه نصاب میشود و بعضی گفته‌اند [illegible] ملاحظه نصاب
میشود هرگاه [illegible] نصاب [illegible] وضع خراج [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] مراد از خراج [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] خراج [illegible] امام [illegible] زمین از مسلمان
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] امام [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] زمان [illegible]
و اخراجات زراعت [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] وجوب [illegible] زکوة [illegible] خراج
[illegible] معلوم نیست و اظهر [illegible]
[illegible] امام است [illegible] خراج [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
واجب [illegible] مطلب [illegible] هرگاه وجوب زکوة متعلق [illegible]
از آن [illegible] زکوة [illegible] وضع می‌کنند [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] زکوة [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
و هرگاه [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] هرگاه [illegible] زکوة
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible]
میوه و غله [illegible] میوه و غله [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
هرگاه [illegible] میوه و غله [illegible] تعلق وجوب زکوة مطلب [illegible]

در بیان بعضی از احکام آن چیزها که مستحب است در آنها زکوة و بیان کردیم انها را که زکوة در چیزها
مستحب است و علما رحمهم الله هم چنین گفته اند که مستحب است زکوة در حاصل عقاری که از ان انتفاع
گرفته شود مثل باغ و حمام و کاروانسرا و در شرط بودن نصاب و گذشتن سال بر ان دو قول است اظهر آنکه
حاصل منفعت مال لکن زکوة متعلق به آن میشود نصاب و سایر شرایط زکوة در این حاصل معتبر نبود و درا...
زکوة واجب را میدهد در زکوة شامل انواع نقدات و بعد گرداندن زکوة در آنها مستحب است در احکام
... عقدات اربع است در قدر زکوة و قدر زکوة و قدر نصاب و اعتبار کیفیت آن چون زکوة و هر دو از مال
التجاره که مستحب است زکوة آن مذکور شد مالیست که کسی مالک او شود بعقد معاوضه بقصد کسب چون در حین
مالک شدن لیکن مالی که بمیراث یا صداق یا بهبه مستقر شود مستحب زکوة نداده و همچنین هر گاه چیزی را بخرد
نه بقصد کسب بلکه از برای حاجت خود یا ...یرانه هر گاه بعد از خریدن قصد تجارت بکند هم فایده ندارد
بلکه در حین تملک باید قصد داشته باشد و در تمام سال قصد کسب داشته باشد و اگر قصد او متغیر شود در آخر
سال و شرط است در مال التجاره نصاب و نصاب او نصاب طلا و نقره است و همچنین شرط است گذشتن یک
سال و شرط طلا و نقره و این مال التجاره قایم مقام نقدین است که آن چیز خریده است و در هر نصاب هر یک از طلا
و نقره هم در این معتبر است پس هر گاه مال التجاره زراعت باشد یا حیوان باشد هم معتبر نصاب النقدین است
که قیمت آنها و لیکن نه نصاب حیوان و غله و نه نصاب آن نقد دیگر پس هر گاه با نقد خریده است
آن نقد نصاب معتبر نبود زکوة و لیکن نداده اند هر چیزی که باشد دیگر کم نصاب برسد و هر گاه به دو نقد
باهم خریده شود لیکن اگر ثابت باشد یکی از آنها ثمار کم نصاب برسیده زکوة در این نیست و هر گاه ان هر یک
بحد نصاب برسد ملاحظه هر یک با نصاب او ملاحظه میکنند و هر گاه یکی از انها بحد نصاب برسد و دیگری
در همان ملاحظه نشود و بتنهایی و دیگری ... هر گاه نقد لیکن قیمت آن دیگر نقد حتی ... دارد ...

مال التجاره را اگر قیمت کنی با یکی از طلا و نقره یکی بر تقدیر که اوقات کدام یک از طلا و نقره میشود هر کدام غالب است
ملاحظه نصاب با آن میکنند و هر گاه در هر دو مساوی باشند پس هر کدام که نصاب برسد آن را ملاحظه
میکنند و هر گاه ملاحظه هیچ کدام تنهای بحد نصاب نرسد زکوة نخواهد بود و شرط است در زکوة
مال التجاره آنکه در عرض سال قیمت آن از مایه کمتر نشود که هر گاه کمتر شود زکوة بر ان نیست
و انتهی و اظهر انست که شرط است آنکه مال التجاره بحال خود باشد در عرض سال پس هر گاه در عوض
سال عوض و بدل شود هم زکوة در وی است و هر گاه زکوة در مال التجاره متعلق بعین مال است نه
بقیمت آن بنا بر اقوی ولکن مشهور آنست که متعلق بقیمت است پس میشود ثمره این نزاع در وقتی ظاهر
میشود که مالک تکفیل کند و مال قیمت آن مال زیاد شود پس هر گاه متعلق بعین باشد که ما اختیار کردیم حکم آن است
آن عین مال التجاره را باید داد و بنا بر قول دیگر بقیمت آن را در وقت تمام شدن سال
در خیر لمعا ... فایده چندانی بر این که ... عین مال باید لیکن داد و
دلوین زکوة و اگر نه قیمت ... توانند دلوین قیمت عین را در حال دلوین نه در حال تمام شدن
سال و هر گاه مال التجاره عین مالی باشد که بران زکوة واجب میشود و شرایط زکوة هم در ان متحقق
شود مثل آنکه گوسفند بخرد از برای تجارت و در نزد او ماند تا سال تمام شود و در علف مباح چریده باشد
و سایر شرایط در وی جمع شود در انعام پس از یکی از زکوة میشود بنا بر مشهور اول که استحباب زکوة
مال التجاره است در پنج زکوة عینیه را مقدم میداریم بلکه اگر وجوب مقدم است را استحباب بنا
بر قول ضعیف دیگر که زکوة مال التجاره هم واجب باشد بنا بر اقوی زکوة عینیه است از زکوة
مال التجاره و بر هر حال دو زکوة در یک مال جمع نشود مقصد سیم در بیان مصرف زکوة است و آن
صنف است که در آیه شریفه انما الصدقات للفقراء والمساکین مذکور است و بیان آن در ضمن چند

مطلب میشود مطلب اول صنف اول و دوم از در آیه آیا فقیر و مسکین بیک معنی است یا فرقی دارند و از در لغت
مشهور آنست که مسکین بد حال تر است و در لغت حال تر است از فقیر و مسکین آن محتاج است که سؤال بکند و فقیر آن
محتاج است که سؤال نکند و ثمره این نزاع در وقتی ظاهر میشود که کسی نذر کند که بفقیر چیزی
بدهد یا بمسکینی یا وصیت کند از برای یکی از اینها و باشد ثانی ره فرموده است که صنف زکوة در آیه
هر گاه یکی از این دو مذکور شود آن دیگری هم داخل است خواهد بود یعنی هر گاه در شرع واقع شده
باشد که چیزی بفقیر باید داد بمسکین هم میتوان داد و همچنین بعکس چنانکه در آیه کفاره دو این
نزاع در جای ایست که هر دو باهم مذکور باشند مثل آیه زکوة و چون ظاهر ادر میان اصحاب ظاهر نیست
در اینکه واجب نیست تقسیم زکوة بانها بر هشت صنف که در آیه مذکور است پس در خصوص زکوة هم ثمره ندارد
مگر ثمره آنکه در وصیت و نذر و مثل آن چیزی که از حق زکوة میشود است که فقیر شرعی سال خود را داشته
باشد یا آنچه ... داشته باشد و هر گاه
... یا آن از مستغلات داشته باشد که از منافع آن معیشت خود را میگذراند
هر گاه منافع وافی نباشد او میتواند تمام از زکوة میتواند گرفت و حد آن باغ یا ملک آن قدر
قیمت داشته باشد که هر گاه بفروشد مؤنت یک سال بیشتر هم بشود و همچنین اسباب ... آدم و ... شتر
و امثال اینها و همچنین بقدری که سرمایه او باشد و امثال آن معامله میکنند و همچنین غلام و کنیزی که محتاج است
اینها سبب آنکه زن او متعارف امثال او است که خدمت داشته باشد یا آنکه بجهت مرض و ضعف
و عجز محتاج باشد یا آدمی هر چیز زنی او باشد و همچنین چهار دیواری و ظروف و فرش خانه که محتاج
اینها باشد بقدر متعارف و امثال او و همچنین کتب علمی که محتاج است با آنها و همچنین ثیاب بجهت بعضی اوقات
که در بیرون بجهت حفظ آبرو و میپوشند اینها هیچ یک مانع از گرفتن زکوة نیست و او را امر میکند تا ...

و صرف کردن اینها هر گاه اینها را تا چند داشته باشد محتاج باشد و محتاج داشته باشد که آنها را بگذارد و او را
او را امر میکنند که آن نخواهد صرف کند و زکوة بگیرد بلکه جایز است که با وجود آن نخواهد زکوة بگیرد و همچنین
هر گاه نخواهد داشته باشد و محتاج باشد بقدر آن نخواهد از برای او وضع میکنند در زکوة او ... میشد
بلکه هر چند کسی خانه او بعاریه بدهد یا اجاره او بگیرد یا خدمت او بکند ... لازم نیست که قبول
و همچنین هر گاه اجاره گیر شود او را مانع از ... فرا نمیکنند و الزام باجاره و قبول ان ... نمیکنند
و هر گاه خانه ... غلام یا چهار دیواری داشته باشد قیمت بسیار داشته باشد او را امر نمیکنند که آنها را بفروشد
و اگر ... و از اضافه قیمت معیشت کند و زکوة نگیرد ... از روی متعارف او نباشد
خانه متعدد ... برای قدر حاجت و همچنین غلام و سایر اشیاء ... فاضل انها ... او را
امر میکنند بفروش و همچنین هر گاه ... داشته باشد که مستقل او نباشد ... بهره میرسد
قیمت ان ... مال او ... او را امر میکنند بفروش آن و هر گاه کسی کسبی داشته باشد که با آن
تواند مؤنت خود را در تمام سال ... در حکم غنی است و زکوة ... گرفت ... هر چند ...
اما شرط است که ان کسب ... حال او باشد ... آن ... لازم نیاید و هر گاه صاحب
کسب محتاج باشد بتحصیل ... وجه ... بین کسب و تحصیل جایز است از برای او گرفتن زکوة
و همچنین جایز است در تحصیل علمی که واجب کفایی باشد مثل اجتهاد و در تحصیل مقدمات آن و وجوب
کفایی در مطلب ... تمام ... مشغول بودن ... اگر در غالب اوقات جماعت کثیره مشغول
شوند و در میان ... بر سند و ... او وقت چون معلوم نیست که کی استعداد دارد
و کی ... و کی ... میرسد ... مشغول باشند ... حاجت ... خواهد
بی ... در ... مشغول باشند و بعضی ... و بعضی دیگر در بین تحصیل باشند ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که با وجود مصرف دیگران کار را گفته چنانچه مذکور شده است و اظهر آنست که در مصرف رقاب بنده را بخرند و آزاد کنند و تحقیق

از لوکون خواه از صیغه عتق هرچند احتمال قوی هست که مجرد خریدن آزاد شود که خود در هر دو بعضی

از شارحین هم سیدین گفته اند و اظهر در نظر حقیر آنست که وقت نیت وقت دادن قیمت است باید نیت

می‌کند آن نیز نیت باصیغه عتق را که اند در دو وقت صیغه خواندن نیت علیحده می‌خواهد و همچنین در سبیل الله

و امثال آن مثل بنا کردن مسجد از وجه زکوة در نیت آن در وقت صرف کردن مالست نه وقت تمام شدن

مسجد و هرگاه غلام را بخرد بی نیت و بعد از اجرا صیغه عتق در وقت نیت عتق بر وی زکوة بکند و همچنین

وجهی را که معین کرده بجهت مسجد و در وقت صرف نیت کند و بعضی از علما ...

از اقسام بندگان شمرده اند حج بجای آنکه زکوة ایشان که اند در دست و عاجز باشند از ادای آن پس از مال زکوة

بنده را بخرند و از برای ثواب آزاد کنند و این نیز از اشکال نیست و هرگاه آنچه نیز شامل بنده از زکوة خرید باشد

مزدوران و لو بعد از آن ایشان بنده را بخرند و آزاد کنند و بعضی گفته اند که بعد از تنصیب غارمین مزدوران و لو بعد

هم مشکل است **فایده** بدانکه بنده را که از وجه زکوة میخرند و آزاد میکنند هرگاه مالی بهم رساند و بمیرد وارث

میراث او مال او را امام بعد از مصرف زکوة میرسانند چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است و بعضی گفته‌اند

که وارث او امام است و آن ضعیف است **مطلب ششم** از جمله مصارف زکوة ادای دین مدیونین است از اهل

کار دین را از برای صرف معصیتی کرده باشد ... اگر مال خود صرف معصیت کرده است هرچند در وقت گرفتن

قرض و دین برداشتن قصد معصیت نکرده ... از جمله صرف در معصیت اسراف کردن است در خرج دادن

ادای آن را بنده رضی است و بعضی گفته اند که قرض را هرگاه که بهر سبب از زکوة نمی‌توان داد

که مخارج او بدر ... اسراف کرده ... گرفتن ... و بعضی گفته‌اند که هرگاه دین آدم

رسانیده در معصیت هرگاه توبه کرده باشد میتوان داد ... و از سهم فقرا ... و بعضی در اطلاق این کلام اشکال

که

که او از و گفته اند اگر آن شخص تحصیل بشد یعنی درست لیاقه بنده آن شناسا بشد و عدالت هم شرط باشد در غیر این سخن

خوب است و هرگاه درست لیاقه داشته باشد از سهم فقرا بدو میتوان داد و همچنین هرگاه درست لیاقه

نداشته باشد و عدالت را شرط ندانیم احتیاج بتوبه نیست همین مرد فقیر است با او از سهم فقرا میتوان داد و دیگر

مال خود را هر مصرف می‌تواند رساند از جهت ادای دین باشد و هرگاه ندانیم حال مدیون را که آیا صرف

طاعت کرده یا معصیت لیکن ظاهر آنست که جایز است که زکوة بدو بدهیم و تفحص هم لازم نیست بجهت آنکه اصل اسلمی

محمول است بر صحت و از این بجهت اشکال هم نشده در شرط است در جواز ادای دین مدیونین از زکوة آنکه عاجز باشد

از ادای و هرگاه از ادای بعض آن عاجز باشد همان بعض را میتوان ادا کرد و هرگاه قدرت مالی داده که

وفا بر مقررات او میکند لیکن نه از آن جهت که ادای دین توانند کرد ظاهر است که او هم میتواند از زکوة

بگیرد و دین خود را ادا کند و واجب نیست که اول از مال خود ادای دین کند و بعد از آن از سهم فقرا

بگیرد اما در صورتی که قوت سال داشته باشد و بجهت دین زکوة میگیرد اشکال است که از سهم مدیونین

بگیرد یا از سهم فقرا هم میتواند گرفت علامه ... فرموده است که از سهم غارمین میگیرد و ممکن است که گفته شود

که شاید از سهم فقرا هم تواند گرفت بجهت آنکه در اکثار واجب بر ادای دین از مال خود لیکن مصرف

صاحب قوت بر کسی که واجب ... است از قوت ... العرض دین مرده و عاجز را از اسم باشد که مالک

درست لیاقه خود نیست و ... است که ادای دین را از مال خود کند و بعد از آن از سهم فقرا

زکوة بگیرد و بنا بر آنچه گفته شد که هم از جواز ادای دین از زکوة در اول ... ظاهر است که واجب است

که آنچه گرفته است بعوض دین مدیون صرف نماید آن را صرف غیر او کند و از مال خود دین را ادا

کند و بدانکه بعضی از علما ... که اند شرط کرده در ادای دین مدیون ... است که دین را برای مصرف خود که

برای امام کاه ... قرضی کرده باشد بجهت ... در مصرف ... میان ...

با عدم وضوح حقیقت حال پس در اینجا از ادای زکوة و خلاف در این بحث نکرده از و بعضی این را

از مصارف سبیل الله شمرده از وجه بران در اول بهم جایز است که از وجه زکوة بان مصرف رسانند چنانچه

شهید ره در کتاب بیان گفته است و در ادای دین مدیون از وجه زکوة داده بعد از ان طلب ...

هم شرط است ... ادای زکوة را مطالبه ... دادن او و هرگاه صاحب مال دین ...

کسی داشته باشد که عاجز از دادن آن ... دین را از ... حساب کند و او را بری الذمه

کند و حضور ... دادن او هم در کار نیست با حضور ... او ... و در صورت سال ...

و در گفتن هم همین قدر کافیست که ... اراده ... زکوة است واجب نیست ... هرگاه

مدیون ... هم جایز است که دین او را از وجه زکوة حساب کند هرگاه ... باشد که وفا ... آن ...

و هرگاه ... طلب داشته هم میتواند ... عوض وجه زکوة ... عوض زکوة ...

کند و بعضی ... اشتراط ... ارواح ... جایز است ... قرض ...

... و خواه زنده باشند و خواه مرده ... شرط ... عاجز

باشند از ادای آن و هرگاه ... ایشان طلب داشته باشد جایز است که در عوض زکوة ذمه ایشان را بری کند

و هرگاه قرض ... زکوة ... قرض گرفته صرف کند ... ادای دین ...

در ... و اظهر عدم رجوع است ... هرگاه ... وجه زکوة ...

ادای دین ... محتاج ... باشد ... بدهد از آن که ... ادای ... کند ... دیگر ...

دین او را ادا کند معلوم نیست که ... زکوة ... جایز ...

و همچنین هرگاه ... صرف کند در ... و دین را از مال خود ... است در ...

... زکوة ... که ... صرف ... در ...

... شرط مالک ... که ... که ... ثابت ... و ... المحقق هم ... که گفته است که تعهد

مالک معتبر است ... که صرف کند زکوة ... هرگاه شخص ... حاکم ... حاکم ... وکیل

... و همچنین هرگاه طلب ... داده ... فقیر باشد ... او ...

قول او مسموع است و تفحص هم واجب نیست و بعضی گفته‌اند که قبول ... شد ... محتاج ... باشد ... قسم و اظهر قول

اول است و این در غیر صورتی است که ... قرض ... اصلاح ... که ... مردن

... **مطلب هفتم** از جمله مصارف زکوة فی سبیل الله است ... که مراد از ان ... است

که وسیله ... است ... از جمله ... که ... و ... بعضی ... قرار ...

و ان مخصوص ... صرف زکوة ... و زوار ... مسجد ... حمام ... علیه

... و امثال اینها ... و همچنین ... احوال ... که ... معدوم ... و اظهر ... که ... حج ... شرط

حج ... شرط است ... شخص ... غنی ... بدان ... کردن ... کردن ... باشد

و بعضی شرط کرده‌اند که ... فقیر باشد ... قطع نظر ... هم ... و این ... و بعضی ... مطلق ... حاج

... اشکال ... بجهت ... سبیل ... شد ... حضرات ... غنی ... شد ... زیارت ...

هم ... **مطلب هشتم** از جمله ... زکوة ... ابن السبیل است

و ... آن کسی است که ... در غربت ... بجهت ... اراده ... بجهت ... شده

خرج او ... و این شخص ... غنی ... زکوة ... که ... خود ... رسید ...

که ... و ... الحکم ... بجهت آن ... آمده ... در ... سال ...

... رسیدن ... منزل ...

... بعضی گفته‌اند که واجب که ... کم ... از ... حج ...

و کدام در مصرف تر جوان سبیل الله از مرفی که در قرآن معروف همان است که پیش گذشت از خلاف و اظهر عدم
رجوع است و هر گاه در مصرف ترک ماله و هر گاه این سبیل از روی حج و غزا و بعضی از اعمال خیر داده شد
داده در غرض نبود شده بود مجمل و رفع حاجت او نشود دیگر از وجه زکوة نگیرد جمله جهات که هر گاه
با وفرض بر بعد و در سفر هم از وجه زکوة نگیرد و بعضی گفته اند که هر چیزی که در نبود قبض مال باشد و قادر از وطن
که ان هم بشد می تواند زکوة گیرد و این هر است و در رفع حاجت این السبیل ملاحظه لازم است که ودر کرل
و هر بس در مرکب و امثال آن بجهة اکثر احتیاج بدو غیر مختلف می باشد و هر گاه مسافر قصد اقامت کند در این راه
و در بین ایام اقامت مال او تمام شود این را ابن سبیل می گویند و در آن زکوة دادن تا بر زمان معینی
و گاه او را از اکثر این سفر شد قصد اقامت کرد و مال او از آن تو کوکه بخلاف آنکه گمن له نه خود است
نوکند و نوخرج بر او تمنه باشد که ان دافعان سبیل است بلکه اگر سوخ بر باشد از وجه سبیل و وجه بعد و بعضی
این سفر راهم دافعان سبیل که هر دو آن هر است و جمعی مهمان را از جمله این صنف محسوب داشته اند و
کلام ایشان احتمالی دارد و اظهر است که هر گاه شخصی که او زاد و راحله باشد در غربت محتاج مهمان شد آن
باشد او هم داخل این سبیل است و جایز است مهمان کردن او از وجه زکوة و اگر چنین باشد جایز نیست
و وقت نیت زکوة وقت است که ترویج کردن او می کند و هر چه از دایره دو روز زکوة محسوب است
هر گاه جو بوت از دو احرمت ما بود هر کاه مجهول باشد قدر معینی را حساب کند و شرطات دار این باب که جواد
معصیت نباشد و ازبعض علما ظاهر شده که اینها نو او طاعت باشد واجب نیست و اظهر است که مباح بودن نیز
کافی است قصد دوم در اوصاف مستحقین است و در آن چند مطلب است مطلب اول شرطیت که مستحق زکوة شیعه اما میه باشد
دیگر مذهب ها لغو قضیه هم و هر گاه مخالف مذهب یا شیعه شود و قبول مذهب امامیه بکنند در عبادت گذشته
باشد که در مذهب ایشان صحیح بوده قضا نه کنند لیکن زکوة را هر گاه به غیر امامی داده باشند باید اعاده کنند

هر گاه مستحق شیعه امامی بهم نرسد زکوة دادن بغیر ایشان نمی توان داد و مستضعفین ایشان را نیز نمی توان داد و ظاهر است
که فرقی مابین زکوة و فطره نیست و جمعی قایل شده اند که فطره را در چنین وقتی بمستضعفین ایشان می توان
داد و مراد از مستضعفین ایشان آنها باشند که عداوتی با اهل حق ندارند و اقوی عدم جواز است خصوصاً
در زکوة مال و جایز است که زکوة را با اطفال شیعیان امامیه بدهند خواه یتیم باشند و خواه غیر یتیم
و خواه پدران ایشان عادل باشند یا فاسق باشند و ضرور نیست که علم داشته باشیم که پدران طفلها اصول دین
حقه را بدلیل دانسته اند و هر چند دلیل اجمالی باشد بلکه همین که تقریر مذهب حق بجوا از طفلان ایشان
مودت است کافی است و تحقیق احوال ضرور نیست بلی هر گاه معلوم شود که ایشان تقلید در دین است و کو تقلید ایشان
منقطع شدن ایشان خلاف مذهب احتمال دارد که بعد دین دیگر حق باشد و این دین صحیح نباشد
این طریقه پدران و مادران ایشان است از جهت ادراک و تحقیق و قایل می شوند زکوة دادن به اطفال ایشان
اشکال دارد و اولاد ایشان محکوم است و اگر حال او معلوم نباشد و متقی مذهب حق بودن کافی است
چنانکه گفتیم زکوة را که با طفال می خواهند بدهند باید به ولی ایشان بدهند که صرف ایشان نماید و یا
جایز است و معروف است که عطای ایشان کم ترجیح دارد و هر گاه طفل شیر خوار باشد صرف خرج داده اجرت شیردادن
و امثال آن بدهد و هر گاه ولی نباشد هر کس از مؤمنین عادل می تواند متوجه امر او شد و زکوة را
در وقت ولادت او صرف کنند و اگر مؤمن عادل هم بهم نرسد لیکن کسی باشد که اطمینان داشته باشیم
که او مستحق است و ایشان داده می شود هم جایز است و هر گاه طفل ممیز باشد که طفل را فرق
میان خوب و بد داشته باشد و زکوة هم جایز است که چیزی که بدهند صرف او شود چنانکه جمعی از علما تصریح کرده اند
این کرده اند و اگر بدهد زکوة را به یتیم یا صغیر و هر چه دیگر احتیاج داشته باشد از خوراک و پوشاک
می زکوة بکنند و محسوب دارد و پوشاک و غیره و هر قدر را که خود حساب کند و ظاهر این است

هر گاه یکی از ایشان مرتد شده حکم او این است هم باقیست بر همین شرط مسلم است چنانکه در زکوة تصریح آن بود است مطلب دوم
جمعی از علما شرط کرده اند عدالت را در مستحق زکوة و فطره را هم از اولاد ایشان دو طایفه است و اگر عدالت را شرط
که جایز نمی دانند دادن به غیر عادل مگر شرط کرده اند از جهت آنکه بار را دادن شرعاً مروی است که ایشان اعراض فیض را
معروف دانند و هر چیز این هم داخل کبایر است و اگر فرق بین این دو قول نبود بجهة اکثر ایشان در مقام
کرد اجتناب از منافیات مروت را اعتبار کرده اند چنانکه از قضیه زکوة و حج اعتبار کرده اند و هم شد
شرط کرده اند عدالت را و این مشهور است در میان علما و اقوی و اظهر است و احتیاط این است که
الصلوة و احتیاط از آن است که مجتنب باشد از کبایر خصوص شرب خمر و از بعد احتیاط اعتبار عدالت است
و ملکه در بعضی اوقات عدالت که حیله که مرادش اقل از شغل در وقتیکه فقیر محتاج و مضطر باشد و طمع او
از حال او هم داشته باشیم اینکه زکوة را بشخص فقیر عادل و معمد تحمل الطمع بدهیم و بار تمامی کنیم که او را
نیز بخشد و آن فقیر عادل هم بعد از آنکه آن زکوة را با مال خود از حیث قلب و بخشد و هر گاه محتاج
تمام باید از وجه دیگر زکوة حاجت او رفع شود چنانکه شرط است در غیر مؤلفه بوده در جهت
از اول سید الشهدا مصرف نمود و چنین که ایمان در آنها نمی تواند و همچنانکه در جهاد که
و مؤلفه هم و امثال ایشان شرط عدالت در ایشان نمی باشد که آنها اکثر اوقات ندارند و عدم اشتراط عدالت
در صنف علما گذشت که ضعف کرده اند در آن مطلب سیم شرط است که مستحق زکوة واجب النفقه زکوة دهنده نباشد
زکوة نباشد مثل پدر و مادر و جد و جده هر قدر که بالا روند و فرزند و فرزند فرزند و زوجه و غلام و کنیز و صنف که اینها همه از
واجب النفقه اند پس نمی توان زکوة را بایشان داد و وجوب بقیه نفقه و در نفقه دادن ایشان و اهل بغی
هم مذکور است که جواز داد و بعضی گفته اند که می توانند زکوة را به ایشان بدهند که او در هر مرتبه اشتغال
شرط است نفقه دادن و فی تعریض ایشان اقوی است که در آن باب می تواند از جهت زکوة باید

و آنچه گفتیم که نمی توان زکوة خود را به واجب النفقه خود بدهد مراد ان است که از ممر نفقه ضروریه
زنده کافی است و الا جایز است که از وجه زکوة نفقه زن و غلام و واجب النفقه خود را بدهد و قرض او را
ادا کند و همچنین جایز است زن از مال خود از وجه زکوة او نه در مواجب النفقه
بدهد و بقیه او از نفقه متعارفه داده باشد بالای آن استفاده که هر گاه خوراک و طعام لذیذ نگیرند و میوه
یا اثاث البیت آن ایشان و همچنین هر گاه چیزی از آنها دیگر باشند که خود ایشان را زاید است
و صحیح هم ایشان از وجه زکوة نیست و اگر ایشان بسبب سفر یا غیر آن محتاج باشند در کسب آنها و جز
آن می توانند ایشان را از وجه زکوة صدق کند و همچنین آنچه از وجه زکوة بایشان نمی توان داد
همان نفقه لازمه حال حضر ایشان است از وجه فقرا و مساکین و از سایر جهات و از سبیل الله هم می توان
داد و زن ناشزه که از اطاعت شوهر بیرون رفته باشد هر گاه فقیر باشد زکوة نمی توان داد بجهة آنکه
قادر است که اطاعت شوهر بکند و نفقه بگیرد و زن می تواند زکوة خود را بشوهر فقیر خود بدهد هر چند
این شوهر نفقه از آن زکوة بدهد و جایز است دفع زکوة از زوجه منقطعه هر گاه فقیر باشد و هر گاه
کسی شخصی را عیال خود کند خواه از خویشان و خواه غیر واجب النفقه مثل برادر و خواهر و عمو
و خاله و غیر اینها باشد بلکه غیر خویش هم از زکوة خود بایشان بدهد مطلب چهارم شرط است در مستحق
زکوة آنکه هاشمی نباشد و اولاد هاشم منحصرند امروز در اولاد ابوطالب خواه از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام
باشند یا از جعفر برادر آن حضرت و اولاد عباس و حارث و ابی لهب پسران عبد المطلب و بعضی
علما گفته اند که اولاد مطلب برادر هاشم نیز حرام است و اولاد هاشم زکوة امثال خود را می توانند گرفت
هر چند در بعد رفاه بر سبیل مشهور باشند لیکن اولاد علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه زکوة و فطره از اولاد
عقیل و جعفر و اولاد ابوطالب هم می توانند گرفت و همچنین زکوة امثال خود اقسام و فی ام

مختار خود در کردن هر یک و حمل افضل است و همچنین جایز است اداء ان بغیر هاشمی اینکه زکوة بگیرد از غیر هاشمی
در وقتی که خمس بهم نرسد و نه زکوة امثال خود و در کرفتن نباید از قدر ضرورت خلاف که ایشان فقط اکثر
علما حرام است بلکه میتوانند بقدر ضرورت متعارف بگیرند و بعضی تفسیر مقدار ضرورت بقوت یک شبانه روز
کرده اند و بعضی گفته اند هرگاه و اندکه خود ایشان از ابرای او چون میسر نباشد قوت خود از ایشان میتوان گرفت
و از بعضی ظاهر میشود که این قدر هم که گرفت حکم از ابواب است که تا آن قدر رسد حتی بجواز فقیر
ظاهر روایات در دلالت دارد بر قول اکثر علما و احوط است احتیاط است از رفع
ضرورت و حیله در سابق گفتیم هم درین زمان که بجهة اتقی فقیر که زکوة را بفقیر مستحق یعنی طلب
از مال دیگران نصیب از طیبات مال خود را می بخشند به هم داد و بعد با شمی بخشند و غیر از آن از ابواب خود
زکوة بگیرد و در الگه زکوة واجبی و فطره و حیله صدقات تمامی عبادات که از غیر بنی هاشم در غیر حال
ضرورت بر بنی هاشم حرام است و اما سایر صدقات واجبه مثل نذر و کفاره و امثال آنها در اینها خلاف است
ظاهر اکثر علما حرمت است و اظهر جواز است و اما صدقات مستحبه خواه زکوة مستحبه باشد مثل زکوة مال تجارت
و غیر آن و امثال انها با الصدقات مستحب مکرر در حلیت اینها بر بنی هاشم اشکالی نیست خواه
از امثال خود باشد یا از غیر امثال ایشان که از بنی هاشم را و بعضی ائمه را علیهم السلام هم استثنا کرده اند
و گفته اند که در این باب است **مقصد پنجم** در بیان کسی است که مباشر اخراج زکوة میتواند شد و در آن
چند مطلب است **مطلب اول** جایز است از برای مالک که خود اخراج زکوة خود بکند و جایز است که وکیل
کند کسی را که او اخراج کند و همچنین جایز است از برای امام که اخراج کند زکوة اموال عامه که امام نصب کند
یا مجتهد عادل در زمان غیبت امام قائم مقام امام است و بهتر است که زکوة را نزد امام ببرند که او بمصرف
برساند خصوصا در غیبت و جهالات و هرگاه امام غایب باشد نزد مجتهد عادل ببرند و بعضی واجب دانسته اند

داور استحباب است و هرگاه امام زکوة را طلبد واجب است دادن با او و همچنین عامل او و هرگاه با وجود
طلب امام خود زکوة را بمستحق برساند معصیت کرده است و بعضی مجزی ندانسته اند بلکه باید زکوة بدهد و بعضی میگویند
زکوة صحیح است هر چند گناه کرده است و این اظهر است و ظاهر این است که مجتهد عادل نیز چنین باشد در زمان غیبت
امام و کسی را که مالک وکیل خود میکند در اخراج زکوة باید امین و عادل باشد و باید که مجتهد عادل که
زکوة را نزد او میبرند مسلمان باشد و کسی باید که حیله شرعیه زکوة را بر خود حلال کند یا و خود ...
لون شد انکه حق مالی دارد و آن مال را میبخشد بزن یا فرزند خود که خود را فقیر کند و زکوة را
برداشته باشد لکن مالک هرگاه اطلاع کند که من زکوة خود را دادم از و بقول میکند و در وجوب
غلو بوده قسم میکنند **مطلب دوم** واجب نیست قسمت کردن زکوة بهمه اصناف بلکه جایز است از برای مالک
که زکوة خود را بتمام بیک صنف بدهد بلکه فقراء تنها یا فقراء تنها بلکه جایز است دادن
آن بیک نفر از هر یک ازین اصناف که باشد و بعضی مستحب دانسته اند قسمت کردن بهمه اصناف و ... واجب
نیست ملاحظه مساوات در میان آن جماعت و با نداز زکوه مید هند بلکه مالک اختیار دارد بهر کس که
خواهد مید هد و لیکن بهتر است که مساوات کند مگر انکه بعضی از انها مزیتی داشته باشند مثل اینکه
اهل فضل و صلاح دانا باشد از غیر آنها بدهد و آن فقیر را که سوال نمیکند ترجیح بدهد بر انکه سوال میکند
یا لباس رحم باشد یا ثروت و جهت ترجیح بدهد و در روایتی وارد شده که زکوة حیوانات را بمتجملین
اهل و دیگرت بدهد و کسانی که عیالت ... بدهند و زکوة چوب های دیگر را بفقراء فاک ... بدهد و در
بیش که ملاحظه اهل و دیگرت ... از زکوة ها در زمان ما محقق باشد پس در هر زمان آنچه اولی
در هر کس بدهد و این معنی رسد استحباب **مطلب سیم** بیش داشتن وقت وجوب اخراج زکوة را
و حال بر الگه جهور میان علما این است که جایز نیست تاخیر در اخراج زکوة از وقت آن بدون عذر

شد الگه وقت رسیدن مال مزالعه یا از ظاهر میشود با شخص موجود است و همچنین است وکیلی که از خود دست
او است و آن بغیر از الطبیه داده هر کسی او را وصی خود کند که مال ایشان را برساند و او رسانند یا کسی و هم
زکوة یا خمس یا مال دیگر را بنحو کسی نفرستاده تقسیم کند و او تاخیر کند در رسانیدن اگر تاخیر کند گناه کار است
و اگر تلف شود ضامن است و جمعی از علما گفته اند هرگاه دادن زکوة را تاخیر کند بجهة انتظار افضل
و بجهة رسانیدن بهمه اصناف یا بهم قرار که در ان مدت گناه نیست و بعضی میگویند که تاخیر مطلقا حرام
نیست و بعضی مقید کرده اند بیک ماه یا دو ماه و اظهر در اینجا قول اول است که هرگاه تاخیر او از اهمال نباشد
و بی اعتبار است حرام است و جایز نیست و هرگاه تلف شود ضامن است و اما هرگاه از راه عذر باشد مثل
هرگاه عذر شد نبودن مستحق یا خوف ظالم یا عدم تمکن و دست رسی بمال باشد در اینجا تاخیر حرام نیست
و ضامن هم نیست و اما هرگاه عذر شد از انتظار افضل است یا بجهة رسانیدن بهمه اصناف اگر تلف شود
ضامن است و اما ... ضامن هم نیست هرگاه عذر باشد ... و اما هرگاه تلف شود از زکوة ... بیان ... آنست که
میشد که هر ساله از زکوة ... بگیرد ... و حالت ... و ... و انتظار ... کند ... لیکن ظاهر است ... باید
معصیت نیست لیکن اگر تلف شود ضامن است **مطلب چهارم** اختلاف کرده اند در جواز نقل زکوة از بلد
مال ببلد دیگر در وقتی که مستحق در بلد مال موجود باشد خواه آن مستحق از اهل آن بلد باشد یا از خارج
آمده باشد بعضی حرام دانسته اند و بعضی جایز دانسته اند و بعضی مکروه دانسته اند بشرط اینکه ضامن شود
فقه آنچه اظهر است که جایز است نقل خصوصا هرگاه بجهة آن باشد که بافضل بدهد و در جای طلب
افضل مکروه است و این را تاخیر کرده اند در عرف و هرگاه تلف شود ضامن است و اما هرگاه مستحق
مطلقا در بلد نباشد پس جایز است نقل مال ببلد دیگر با نیت و اطمینان و هرگاه تلف شود ضامن
نیست مگر با تقصیر و تفریط در حفظ آن و بر الگه در صورتی که تاخیر دادن زکوة حرام باشد با نقل
حرام نیز هرگاه تاخیر کند یا نقل کند و مستحق برساند معصیت کرده است اما زکوة از وی ساقط میشود و همچنین

هرگاه زکوة را در ذمه خود بگیرد و مال را امتحان کند و ساوی آن باشد آزاد در بلد دیگر بفقیر بدهد جایز است
و معصیتی هم نکرده است با خلاف مستحب کرده است زیرا که مستحب است که زکوة مال را در بلد مال صرف کنند
بخلاف زکوة فطره که مستحب است که در بلد مالک صرف شود و مستحب است از برای مالک هرگاه مصرف
انبار از زکوة بیابد اینکه عزل زکوة کند یعنی از مال بقدر زکوة جدا کند و نیت زکوة بکند
و ظاهر است که با وجود مستحق هم عزل جایز باشد بلکه در بعضی اوقات مستحب باشد مثل اینکه اگر عین زکوة را
جدا میکند و نیت زکوة کردن آن از او جلدی آورد و مستحق سید هریا اینکه مستحقین در بلد بسیار میخواهد
بجهت بهر جزء هم حاضر میشد زکوة را جدا میکند و در دفعات بان میدهد و هرگاه بعد از عزل
تلف شود بدون تاخیر و تقصیر ضامن نیست و اما هرگاه تاخیر کند بدون عذر یا تقصیر کند در حفظ
ضامن خواهد بود و زکوة بعد از عزل از مال امانت در دست مالک و حرام است تصرف در ان بدون
کردن آن و نمائی بعد از ان حاصل شود خواه متصل باشد مثل نمو و کرک حیوان یا منفصل باشد مثل شیر
و ولد همه تابع زکوة است و مال ارباب زکوة است و هرگاه مرگ کسی را دریابد و در ذمه او زکوة
باشد واجب است که وصیت کند باخراج آن بنحوی که وصیت او شرعا ثابت شود و بعضی عزل زکوة را
هم در این حال واجب دانسته اند و اظهر عدم وجوب است **فایده** در الگه هرگاه زکوة را با امام یا عامل او
برساند یا بمجتهد عادل بدهد ذمه او بری میشود هر چند در دست آنها تلف شود و بمستحق نرسد و اما هرگاه
بدست وکیل مالک برسد بمجرد رسیدن برات ذمه نمیشود تا بمستحق برسد و اگر در دست او تلف شود هرگاه
بسبب تقصیر یا تاخیر شده است پس ضامن نیست و اگر بغیر آن از تاخیر تلف شده باشد بدون
عذر پس ذمه مالک بری نمیشود هرگاه مالک تقصیر کرده و وکیل امین دانسته و تقصیر از وکیل
شده باشد ظاهر است که مالک ضامن نباشد و وکیل ضامن است **مطلب پنجم** جایز نیست عدم داشتن

زکوة زر ما لتعلق وجوب باو نخین قبل از تمام شدن ماه یا نقد هم در غلات و ثمره و حیوانات و قبل از آنکه
شدن وانه در علمای شیعه که گفت و بعضی جایز دانسته‌اند که بعنوان زکوة مقدم بدارد و این صعوبت
نحوت که ابتدا از وقت به نیت قرض الفقیر بدهد و بعد از دخول وقت وجوب هرگاه فقیر بر صفت استحقاق
باقی باشد و مال هم بر صفت وجوب زکوة باقی باشد و مال هم بر صفت وجوب زکوة باقی باشد همچنین که
در لفاف یا مال شخص [illegible] امریکه باعث سقوط زکوة باشد در این وقت قرض را به نیت زکوة [illegible]
تقرب قطع کند چنانکه روایات بسیار دلالت بران دارد و در حدیث عقبه بن خالد است که گفت [illegible] عثمان
بن عمران برادر [illegible] حضرت صادق که می آید مردی نزد من [illegible] طلبه از من چیزی و وقت زکوة
من نیامده است پس آن حضرت فرمود [illegible] قرض ده او را [illegible] و هرگاه [illegible]
مال دارد و وسعت دارد که باو بدهی پس هرگاه وقت زکوة رسید حساب کن از آن [illegible] زکوة تمام
شد صدقه و اگر غنی شده [illegible] آن مال قرض باشد او [illegible] حساب کند [illegible]
حقه را [illegible] و اگر فقیر بر صفت استحقاق باقی نباشد هم [illegible] الی کرده [illegible]
ضرورت که عوض قرض [illegible] در وجه زکوة بدهد [illegible] از خود بمصرف رساند و [illegible]
دیگر خود زکوة بدهد [illegible] و اگر آن فقیر [illegible] مال قرض غنی شده باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] آزاد در وجه زکوة حساب [illegible]

و علامت **مطلب ششم** واجب نیست در ادای زکوة نیت تعیین کند که آن مال معین [illegible]
[illegible] قصد [illegible] که باعث تعیین زکوة [illegible]
[illegible] زکوة است نه [illegible] بلکه [illegible] هرگاه
کسی [illegible] زکوة [illegible] تعیین نکند

نیت قرض را تعیین نمی‌شود و ما ذکر کردیم که در [illegible] در داعی بران نقل
و باعث [illegible] زکوة است کافی است و همچنین [illegible] زکوة [illegible] آنها
که زکوة را [illegible] کند که زکوة [illegible] هرگاه [illegible] زکوة را
[illegible] ضرورت که قصد زکوة کند [illegible] و همچنین هرگاه [illegible] نیت
و همچنین هرگاه [illegible] اول از [illegible] نیت
که قصد کند که [illegible] زکوة [illegible] نیت زکوة [illegible]
که [illegible] و همچنین هرگاه [illegible] زکوة [illegible]
حیوان و غله باشد و [illegible] همچنین [illegible]
هرگاه فطره و زکوة [illegible] تعیین [illegible]
زکوة [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تعیین [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] حساب [illegible]
[illegible] حساب [illegible]
[illegible]
[illegible] و جایز [illegible]
و دادن زکوة [illegible] هرگاه [illegible]
و دادن صحیح نیست [illegible] فقیر و آن فقیر هم بر صفت استحقاق [illegible]
نیت کند که [illegible] زکوة [illegible] هرگاه آن مال [illegible]

و وکیل هم [illegible] کند در حال دادن بفقیر و رسانیدن بمصرف [illegible] و هرگاه [illegible] زکوة
کرده باشد [illegible] باجماع علما و اما هرگاه [illegible] دادن [illegible] وکیل [illegible]
بمصرف رسانیدن نیت کرده [illegible] واز کلام علامه [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] دارم [illegible] در کتاب [illegible] بیان [illegible]
مالک نیت کرده [illegible] وکیل نیت [illegible] و این ممکن نیست [illegible]
دادن بوکیل [illegible] زکوة [illegible]
جمعی از علما [illegible] صحیح [illegible]
مالک [illegible] وکیل [illegible] دادن [illegible]
فرض کنیم [illegible] وکیل نیت [illegible]
که [illegible] وکیل کند در اخراج مال و رسانیدن بمصرف [illegible]
و زکوة [illegible] بمصرف رسانیدن [illegible] که حکم این [illegible] و دین هم نیت
مالک [illegible] وکیل [illegible] نیت [illegible] واجب [illegible] وکیل [illegible]
با خراج و ادای آن لیکن احتیاط در [illegible] رسانیدن [illegible]
[illegible] مصرف [illegible]
[illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible] در دادن [illegible]

سید [illegible] نیت صحیح [illegible] حرام [illegible]
[illegible] در وجه زکوة حساب [illegible]
زکوة [illegible] **اول** آنکه [illegible] که زکوة [illegible]
[illegible] هرگاه مالک
خود زکوة [illegible] را بیرون [illegible] نیت [illegible]
اخراج کند [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
نیت [illegible]
کافی [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] اینکه [illegible]
و [illegible] دادن [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
عین مال [illegible] زکوة [illegible] و همچنین هرگاه [illegible]
[illegible] خود زکوة [illegible] نیت [illegible] هرگاه [illegible] دادن زکوة
و این [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] رسانیدن آن بمصرف پس هرگاه [illegible] دادن [illegible] کند

زکوة مالک را عجب شده که این مقدار را امیر فقیر رساند لیکن اگر این داعی بر حکم خود بقی باشد تا زمان
رسیدن خواه رسانیدن آن مدت خود باشد یا مدت معلوم خود یا طفلی یا دیوانه یا غیر اینها باید
وکیل خود هر یک از دو قسم که بوده باشد و همین بر تقدیر مصرف رسیدگان و نیز بشنوا امام و عامل
و مجتهد لیکن اگر مالک میت که خود مدت آن دانسته و امام و قائم مقام او نیز هم باشد
مدت فقیر رسیده است و هرگاه مالک میت شده است لیکن اگر امام و قائم مقام او باکراه و جبر از او گرفته از
پس این زکوة مجزی است و از کودکان مالک ساقط است لیکن معلوم نیست که ثوابی داشته شود و در موافق امام
قائم مقام تو زکوة می کند و مستحق و در دهد چنانچه ولی طفل در زکوة طفل نیت می کند و هرگاه به طوع
و رغبت از مالک میگیرد لیکن مالک نیت نکرده و بعضی آنکه بعقیده دیگر عوض دینی دیگر را در حضور است
ضعف که از بعضی میگویند میانه خود و ضد المجزی نیست لیکن امام و قائم مقام او دیگر از دو مطالبه حق آنچه
کرده و مدرس که اظهر این است که زکوة از کودکان او ساقط می شود لیکن ثواب نداده بلکه عقاب
هم خواهد بود هر نیت خود وثنیا اور الکلیف فی کنند بر او لکن بحذف که خود بعقیده را یا مثل این بعض
بد هر که در اینجا مجزی نیست و مطلوب است عالم دوم دانستن جایز است که مالک وکیل تعیین کند که ایشان
زکوة در آنکه جایز نبا از برای فقیر از تعیین وکیل در گرفتن زکوة و بعضی جایز دانسته از برای او لاکن است
خصوص در وقتی که بفقیر وعده و از زکوة گرفته باشد و فقیر وکیل تعیین کند در اخذ آن و اما
هرگاه فقیر کسی را وکیل کند که اگر کسی زکوة بهر تو بدهد بستان از برای من بگیر پس از اشکالی نیست
و لیکن اظهر جواز است و لعدم است که وکالت از جانب فقیر ثبوت رسیده مثل او را فقرا به هیئت تعیین
این ورود ثبوت فرتان داخل فقیر وکیل در آنجا احتیاج با شبهه نیست فقیر حرام از
بجود انکه در دوش کیدست و لواعار و کالت میکند از دو پرداخت که در بیع و لعلاف و غیره همچنین است

و لکن ظاهر نیست که در صورت ثبوت وکالت از جانب فقیر حصول برائت ذمه موقوف نیست بحصول علم وصول
بدست فقیر چنانچه هرگاه به امام و ساعی و فقیه تسلیم برائت ذمه حاصل بود سیم بعضی ازین گفتنیم
که وکیل ثقه باید ثقه و امین باشد پس هرگاه مالک زکوة خود را بوکیل ثقه امین داد ظاهر است که
برئ الذمه باشد و دیگر حصول العلم بوصول مستحق واجب نباشد اما اگر علم بهم رساند که بمستحق نرسانیده است
در کفایت آن اشکال است و ظاهر نیست که مجزی باشد و اما اگر او را وکیل کرده باشد در رسانیدن کو ذال
و رسانیدن بمصرف هر گاه معلوم شود که بیرون کرده است چهارم ولی طفل در وقت دادن
زکوة مال طفل نیت می کند و کیا این جا بر است مستقلا از برای ولی در مال طفل حضرت غیر ممیز
و همچنین وصی که زکوة مال میت بیرون می کند و حاکم نیست که میت املاک در می وصیت کافی
نیست و لیکن احتیاط است که وصی نیز نیت کند پنجم جایز است تردید در نیت در صورت شک مثل اینکه
بگوید این که میدهم در وجه زکوة مال غایبی من که اگر سالم است شده زکوة واجب آنها
باشد و اگر نباشند لفقیر صدقه باشد اگر معین بکند این را میدهم در عوض زکوة مال غایب اگر سالم است پس اگر
معلوم شد که سالم است در وجه زکوة محسوب است و هرگاه معلوم شد که سالم نبوده است حق دادن او از
که این تواند او را در وجه دیگر حساب کند از زکوة یا غیر آن و اظهر آنست که هر گاه معین مال
کرده لوت بامر است نمی تواند عدول از نیت بکند و در وجه دیگر حساب کند و در صورت علم فوت باید
مال غایب مثل شده است و این زکوة لعواست هم نمی توان از زکوة دیگر حساب کرد و در صورت
چند حکم اشکال است و کلام در لطایف شش گذشت و اگر مال قریب بل اگر فقیر علم داشت که مال
غایب سالم نبود و این را از وجه زکوة مال گرفته نمودن آنها است و مردان در دین تعدد نیست که
نمیخواهد مهمان فقیر حساب کند و میخواهد از او بگیرد و در برابر هر وا اگر گرفته است که فقیر را پس در این باره اول

از او گرفت و بر آن آباد و در وجهی دیگر حساب کند ششم هرگاه کسی منع از زکوة کند و بخط و تصحیح بوده
امام و فقیه عادل با پیاده با جبار از وی بگیرند و هرگاه دست رسی بایشان نباشد مؤمنین نیز می توانند
جبر او نمایند اگر بگیرند و همچنین است خمس و سایر وجوه واجبه و همچنین در رسانیدن بمصرف مستحقین در حال
مستحق خود بایشان می شود مقصد سوم در مستحق است و در آن چند مطلب است مطلب اول هرگاه جمع شود
و مستحق مراد از اسباب بسیار شد مثل آنکه قرض دار باشد و عامل باشد و جهاد هم او را بهر یک ازین
هر یک از اسباب جهتی داده بدهند و هرگاه فقیه هم باشد دیگر مستحق از بابت او نیست و در قدر جواز می توان آنها بدو
داد چنانچه گذشت مطلب دوم مشهور است که اقل آنچه مستحق فقیر می رسانند آنست که در نصاب اول
واجب می شود که نصف دینار است یا پنج درهم و بعضی گفته اند که اقل آنچه در نصاب دوم واجب می شود که آن
ده یک دینار است یا یک درهم و بعضی گفته اند که این حد نیز اصلا هر چه بدهد خوب است و اظهر قول اخیر است
و بر آنکه صدوق گفته اند که این که بیدا یا بر سبیل استحباب است یا وجوب جمعی گفته اند بر سبیل وجوب است و بعضی
و اظهر استحباب است پس بنابر این اظهر استحباب آنکه بدهد بفقیر هر چه خواهد بعد از آنکه مذکور داده اند و اختیار ما
قول آخر است بنابر اینکه که تحدیدات را حمل بر وجوب کرده باشیم و ظاهر نیست که معتبر در غیر طلا و نقره
هم نصاب اول یا دوم باشد در آنچه نصاب او منقود است مانند حیوانات و محمل است که مراد مساوی نصاب
اول یا دوم از طلا و نقره در از قیمت آنها داده در غلات که آخر نصاب از اینها محمل است که مراد آن
این باشد که هر چه از آنچه در اول تمام شدن آخر نصاب واجب می شود محمل است که مراد مساوی قیمت پنج درهم
باشد از آن و در اول دو یعنی ذکر حکم درهم و دینار نه بیند مقدار اقل چیزی بدهد ایم و اینها هم مدت
عدم وجوب بحد بیست در اقل و بهر حال هرگاه زکوة واجب نشد اما اگر بدهد مشتد و قیمت آن
در وقت وجوب از پنج درهم کمتر باشد واجب نیست برو زاید بر آن و همچنین هرگاه زکوة نصاب اول

بفقیر می داده باشد جایز است که زکوة نصاب دیگر را بفقیر دیگر بدهد بنابر اینکه هم و دو واجب است که از یک جهت
بدو چیز نمیتواند بدهد بنابر اینکه این را هم بفقیر اول بدهد بنابر آنچه که مذکور شد حکم اقل هر زکوة است و اما اکثر آن
پس حدی ندارد و بفقیر العده میتوان داد که غنی شود و زیاده از غنی هم میتوان داد چنانچه گذشت
پس هرگاه بر دفعات میدهد تا بعقیده را موت او تمام شود دیگر بدو نمی توان داد بجهت آنکه غنی میشود بعضی
زکوة نمیتوان داد مطلب سیم بعضی گفته اند که واجب است بر امام و ساعی و فقیه آنکه دعا کنند از برای صاحب
مال هرگاه از او زکوة بگیرند و اظهر استحباب است بر هم و بر فقیر هم و ظاهر نیست که دعا بلفظ صلوة باشد
بلکه هر لفظی که دعا کند خوب است و بعضی گفته اند که بهتر بلفظ صلوات باشد و بعضی بخوید بهتر انه علیک
یا بگوید اللهم صل علی فلان که قول اقوی ضعیف است و علامه در تذکره گفته است که بگوید آجرک الله فیما
اعطیت و جعله لک طهورا و بارک لک فیما ابقیت مطلب چهارم مکروه است که مالک شود مالک
چیزی را که در وجه زکوة داده است بخرید و قبول کند و بخشش مگر آنکه ضرورتی داعی شود
مثل آنکه فرض زکوة جزو حیوانی باشد که فقیر آن شخص شریک نمیتواند شد و کسی آن را از وی نخرد و اگر بخود
هم مالک جزو دیگر در حیوان ضرر تامی است که مالک آن را بخرد و اما اگر بر دو اختیار بخرد و در مثل اینکه
میراث او متعلق شود یا وکیل مطلق او آن را از فقیر خریده و بدون اطلاع او یا در عوض طلب او
گرفته باشد در صورت ها کراهت ندارد بلکه مکلف نیست باینکه او را از ملک خود بیرون کند مطلب پنجم
مستحب است که شتر و گاو و حیوانات صدقه داده در جایی بخت که اکثر مشتری کشند ودر آن کار و مشتر
و علامه در تذکره گفته است که هرگاه در تقسیم اسم صدقه بعضی بصورت سخط ابرح او لی هر کدام
ترک است مطلب ششم هرگاه زکوة بر اهل و دیگر از نوع صدقات بر فقیر بدهد کسی که تقسیم کند در
ابتدا و اختص هم مستحق باشد لعبوت است که از علم داده که مالک بمن نسبت کم اول بجهت

روا نبود و اشکالی در جواز نیست چنانچه هرگاه علم داشته باشد بعدم رضا اشکال در عدم جواز نیست اما هرگاه ظن
و عدم هیچ یک معلوم نباشد پس ورع در قول است و اقوی در انظار جواز است و بعضی محول است برآنست
که اگر رضای او مظنه نیست و زیادتی هرگاه علم اگر فاقد فاقی بجواز و هرگاه ظن بخلاف باشد که از برای خود
زیاده بر قدری که میخواهد بیرون بدهد و بعضی جائز دانسته‌اند بقرینه آنکه هرگاه بداند که شخصی مجوز
نباشد که تویه مساوی انها نکند و علامه در تحریر جائز دانسته تفاوت کند میان هر بهای طعام که بیشتر باشد
ملت بکسب احتیاج مطلق تویه در هر احوالی که برای خود زیادتر از آن بیرون کند هرگاه و اما اگر و داود
ایل و عیال هرگاه از جمله مصرف باشند پس که به درایشان صدقه میدهد و بعضی جائز چه جمیع آنها را باید تمام کاملی
وانه الله اعلم بحقائقه **باب چهارم** در زکات فطره است و آن از جمله واجبات مؤکده است و از ائمه اطهار
مرویست که قبول فطره شرط قبول روزه ماه مبارک رمضان است و هر که فطره ندهد از یک کسی دیگر
ازآفات و ناخوشیها ایمن نخواهد بود و مسائل آن در ضمن چند مقصد بیان میشود **مقصد اول** در بیان مکلف بفطره
و در آن سه مبحث است **مبحث اول** شرط است در وجوب فطره بلوغ و عقل و اسلام پس فطره بر طفل
و دیوانه واجب نمیشود و هرگاه عیال کسی باشند بر او واجب میشود که فطره ایشان را بدهد و کسی که
ایشان فطره ایشان را بدهد و مشهور آنست که اگر کسی بیهوش شود پیش از شام عید و تا شام عید بیهوش باشد
واجب نیست و این خلاف است و اما بنده پس خواه مکاتب باشد یا مکاتب مطلق و خواه رقیت او باقی باشد
و همچنین بر زن واجب نیست زکات زوجه او بر هیچ یک از اقسام علماء خلاف است بلکه در بندگی باشد
عند سیده آن با او قرار ولیکن اگر وجه تحصیل کند و به دیگری دهد او بر او لازم شد و شرط است که
اگر بنده و مالک از عبید او باشد و مکاتب مطلق که آنچه از آن جزئی آزاد شده باشد و مکاتب و مدبر را از او شرط
لازم نیست بلکه هر قدر که از مال او مکاتب است بر او حساب آزادی میشود و مقدار آن واقع است

در قسم دیگر عدم وجوب فطره است و ذکر اقسام اقسام هر اقسام از ایشان نیست و لیکن در شب عید عیال او باشند
و اما مکاتبی که بعضی از او آزاد شده پس اگر عیال کسی است بر او واجب است که فطره او را بدهد و اگر
عیال کسی نیست پس در او خلاف است و اقوی آنست که فطره بر هیچ یک لازم نیست و فطره او از ساقطات
و همچنین اظهر آنست که هرگاه عبدی میان چند نفر شریک باشد بر هیچ یک لازم نیست از حصه خود در این اخیر
که هر کدام یک قدر حصه خود بدهند و این روایت در این مسئله هست و واجب نیست فطره او بر آن دو مالک
یک مالک مانند یک بنده روایتی که در آن وارد شده است و متعدد آن روایت این است که یک کس را بر او
کافی است و اینکه شخصی بنفقه یک عدم مالک باشد و بعضی عدم دیگر را و این خلاف از اشکال نیست
مبحث دوم شرط است در وجوب فطره توانگری و بعضی بر فقیر نیز واجب دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند که هرگاه
در شب عید زیاده بر قوت خود و عیال خود بقدر فطره داشته باشد بر او واجب و اقوی آنست قول اول است
و هرگاه از توانگر بنا بر اقوی آنست که قوت سالیانه خود و عیال خود را داشته باشد و قرض دادن آن کمتر
چنانکه گذشت در زکات و اظهر آنست اگر زیاده بر این داشته باشد بقدر فطره واجب میشود و اگر نه اینطور
قوت سالیانه است واجب نیست و سنت است و اولی آنست فطره را از رزقی که پیدا کند تا او قادر باشد از فطره گرد
و ازان فطره فطره خود را ادا کند و در روایت معتبر وارد شده که هرگاه کسی بنا بر تجویز و نتواند فطره
کم بدهد دلکه فطره خود را به شخصی دهد بیکی از عیال خود و آن یکی به دیگری و همچنین تا آخر و فطره
اوآنست که هر یک از اینها فطره است علیحده نه آنکه جمیع یک فطره باشد پس هر یک قصد فطره کنند
و دیگری بدهد و هرگاه یکی از اینها صغیر یا دیوانه باشد ولی او از جانب او نیت کند و همچنین هرگاه گیرنده صغیر
باشد ولی او از برای او بگیرد و ظاهر آنست که در اخر فطره را مکرر کرد بیرون ایشان ناشد هرکه ولی او
یکی از خویشان هم بدهد طاهر آنست که جائز است و در روایت که مردی چنانکه در زکات مذکور شد

و در فقیر مستحق فطره میتوانکرد که این حکم بجهت فقر نیز در فطره جاریست از فطره هم عیال روا نبود
و اما زائد و در سالانه ایشان اگر نیست **مبحث سیم** کافر مکلف است بلکن فطره از او صحیح نیست
و هرگاه مسلمان شود پیش از شام عید بر ایشان واجب و صحیح است و هرگاه بعد از شام عید مسلمان شود واجب
واجب نیست و همچنین هرگاه فقیر بعد از شام غنی شود و دیوانه عاقل شود و طفل بالغ گردد و بنده آزاد شود
و همچنین واجب نیست دادن فطره از برای عیالی که بعد از شام بهم رسد مثل طفلی که بعد از شام متولد شود
و بنده که بعد از شام داخل ملک او شود بلکه سنت است دادن فطره از برای کسی که این شرایط از برای او بهم
رسد بعد از شام عید پیش از نماز عید **مقصد دوم** در بیان کسانی که باید فطره ایشان را داد و در آن چند مبحث است
مبحث اول واجب است بر مکلف که فطره بدهد از خود و از هر کس که نفقه او در امیه خواه واجب النفقه
او شرعا باشد مثل زوجه و مملوک و فرزند و فرزند زاده و پدر و مادر و اجداد یا برعایت نفقه بدهد مثل سایر
خویشان و بیگانگان خواه بزرگ باشند یا کوچک بنده باشند یا آزاد مرد باشند یا زن مسلمان باشند
یا کافر و مشهور میان علما اینست که آن کسی که نفقه آن زوجه بر او واجب است هرگاه در شب عید عیال دیگری باشد
فطره او بر شوهر او نیست هر چند در ایشان عیال شوهر هم نباشد و بعضی گفته‌اند بر او واجب است و دلیلی
عیال دیگر و اینها ظهر است و این قول دلیل از علما روایت ظاهر شده است بلکه واجب است فطره زن بر مرد
هرگاه عیال دیگری نباشد هر چند عیال او هم نباشد و خواه زن ناشزه باشد که نفقه او واجب نباشد
بر شوهر یا نباشد مثل ناشزه و غیر مدخوله که زن شوهر نکرده و تمکین نکرده و امثال آن خواه دائمی باشد
و خواه منقطعه و این قول ضعیف است و همچنین مشهور در مملوکات که هرگاه عیال غیر نباشد
فطره او بر آقا واجب است هر چند در شب عید عیال آقا نباشد و بعضی شرط کرده‌اند که باید عیال آقا باشد
پس اگر آقا او را نفقه ندهد بر آقا واجب نیست هر چند عیال دیگری هم نباشد و این قول ظاهر است

وانچه از احادیث ظاهر میشود آنست که نفقه در وجوب فطره معتبر است نه واجب النفقه بودن لیکن احوط
ملاحظه هر دو است و مشهور است در زوجه و مملوک که مرد و اما سایر خویشان واجب النفقه پس هرگاه عیال
این شخص باشند و نفقه ایشان را بدهد حرف اشکالی نیست در وجوب و همچنین هرگاه عیال دیگری باشند
بر او نیست و اگر عیال کسی نباشند در آن نیز خلاف است و اظهر اعتبار نفقه است نه وجوب نفقه پس
هرگاه عیال این شخص باشند بر او واجب است و هرگاه آن خویش صغیر باشند و لکه او نفقه میدهد یا غیر باشد
و این میتوان دلیل از وجوب فطره او هر یک ساقط است بجهت عدم موضع آن صغیر و بجهت قول او
مبحث دوم واجب است فطره دادن از مهمان و مشهور که اگر در مقدار ضیافت پس آیا فطره او لازم
میشود و بعضی شرط کرده‌اند در آن که تمام ماه رمضان در خانه او باشد و بعضی گفته‌اند در اعتبار که اگر
و بعضی ده آخر را و بعضی در شب او و بعضی شب آخر را و بعضی جزئی از ماه را و این محل که اگر شب عید داخل
شود بر او واجب میشود و این مختار شهید ثانی است از ره الله علیه که اظهر حاجت دیگر هم هست که مهمان
از ایشان در کتاب معتبر نقل کرده است و اظهر در نزد حقیر آنست پس هرگاه که اسم مهمان بر و صادق آید
در عرف و عادت و در شب عید در اینجا و در خانه او باشد فطره او بر صاحب خانه واجب است هر چند صدق
مهمانی بر شخص نکند مثل اینکه خورده باشد در آن منظور باشد اگر چه شب شام خورده باشد یا شب عید خواه خورده باشد
در صورتی که منتظر باشد که چیزی بخورد و اتفاق نیفتد که نخورد و اظهر آنست که کافی است در وجوب فطره صاحب خانه
حضور او هرگاه شب شام خورده باشد هر چند شب عید اتفاق افتد که نخورد و اعتبار اینکه پیش از شام عید بخانه دیگری
برود و در آنجا شام نخورد که در آنجا فطره متوجه آن شخص میشود خلاصه اینکه در عرف و عادت کسی که در خانه
کسی در شب عید برسد اینکه مهمان او باشد و بنا بر آن قصد کرده در آنجا خوردن خوردن را آنکه به همین قدر او را مهمان میگویند
و اگر چه اتفاق افتد در وقت در ما دو مانع او که در خانه او است هر وقت غذا خوردن دیگری از برای او چیزی آورد

و حرف یا در همراه صاحبخانه ربعی یا روزی غذا خورد از قسم مهمان بودن بیرون نمی‌رود و همچنین مهمانان
و مستعد بودن برای خوردن کافی است و در حصول آن شرط است و فطره او بر صاحبخانه واجب است مگر آنکه
پیش از شام عید بخانه دیگری رفته و در آنجا چیزی نخورد که در آن وقت فطره او بر شخص دیگر خواهد بود و اما هرگاه بعد
از دخول شب عید در حضر ... فطره او بر صاحبخانه نیست خواه در آنجا چیزی بخورد یا نخورد و در حکم مهمان است
هرگاه پیش از شام عید در خانه او بوده و در خانه او افطار کند و ظاهر است که در این باب نظر صاحبخانه این است
که در شب عید او را اطعام نموده و اما اگر منظور او نیست که طعام بدهد مثل آنکه کسی بخانه او بجهة شغلی آمده و آخر
روز ماه مبارک ... و نه او و نه صاحبخانه منتظر چیز خوردن او در آنجا نبوده اند و اتفاق در آنجا ماند تا شب
داخل شده و در حال صاحبخانه تعین اطعام او افطار او را اطعام داد وجوب فطره او بر این شخص اشکال است
و احوط آنست که آن شخص فطره او را بدهد و اما هرگاه کسی پیش از شام عید از برای کسی چیزی بفرستد یا نفقه
چیزی بدهد و در شب عید از آن بخورد فطره به شخص نیست و همچنین کسیکه در خانه دیگری باشد و این شخص
متکفل نفقه و کسوت او است پس اگر این بخورد که عقد ... از اب و الفقر و غیره بجهة گذران او ...
و از جهة عرف ... فطره او بر این شخص واجب نیست و اما اگر ... در وقت ... شب و شام ...
خورش العنوان ... نفقه عیال ... پس فطره او بر او واجب است اما
احوط آن اگر بطریق متعارف عیال او است و شام ...
فطره او بر مستاجر واجب نیست و اما اگر بطریق عیال و نفقه ... گفته است که ...
برای نفقه را ... کرده باشیم که نفقه او بر مستاجر است مطلق فطره بر مستاجر واجب نیست بجهة آنکه نفقه
جزو اجرت او است و اگر اینها ... در حکم مهمان است و ... که در ... نفقه دادن
مستعد عیال است و فطره او با او ... **مبحث سیم** هرگاه فطره زن شخص دیگری واجب شد فطره از او ساقط است

بن الولید گفته است که فطره مهمان بر مهمان و صاحبخانه هر دو واجب است و این ضعیف است اما هرگاه صاحبخانه
فقیر باشد و مهمان غنی باشد وجوب فطره از صاحبخانه ساقط است و در وجوب آن بر مهمان خلاف است بعضی
واجب میدانند و بعضی میگویند بر هیچ کدام نیست و این قول خالی از قوت نیست و احوط آنست که مهمان بدهد
و هرگاه صاحبخانه فقیر بر خود زند و فطره مهمان خود را بدهد بعضی گفته اند که مجزی نیست و بعضی میگویند مجزی است
و بعضی گفته اند که اگر باذن مهمان بدهد مجزی است و الا مجزی نیست و اظهر قول دوم است بنابر ظاهر قول ...
و اختیار کرده اند ... استحباب فطره و العلامه از فقیر پس هرگاه بدهد صحیح خواهد بود و هرگاه بگوییم که فطره
بر صاحبخانه فقیر مستحب نیست چنانکه شهید ره احتمال داده اظهر عدم اجزاست مگر باذن مهمان و غنی بودن
و الدین در ... است و ظاهر نیست که هر گاه وکیل کرده باشد در ادای فطره بعضی از آن مقدار ادا
... و ... هرگاه ... باشد خوب است و ... اگر فطره ...
صاحبخانه باشد و تکلیف ... ظاهر است که علم مهمان ... فطره ... و بعضی احتمال داده اند که ...
مهمان علم ... صاحبخانه ... و از آنچه گفتیم معلوم میشود حکم آنکه
صاحبخانه غنی باشد و مهمان ... فطره ... و ظاهر است که ... مگر ...
و از آنچه گفتیم در مهمان حکم زوجه ظاهر میشود پس هرگاه شوهر فقیر باشد و زن غنی باشد بعضی گفته اند زن
واجب نیست و بعضی گفته اند ... و بعضی گفته اند که اگر شوهر ... نفقه زن
از او ساقط است پس قول ... و اگر شوهر ... نفقه ... قول ثانی ... صحیح است و اقوی ...
حتی سقوط ... مگر آنکه شوهر هیچ ... قادر بر دادن فطره نباشد ... زکوة و فطره
گرفتن باشد که در این حال بر زوجه واجب میشود و هر حال احوط آنست که زوجه ... هرگاه شوهر فقیر ...
بود و فطره را دادن ... ساقط ... زوجه بر خود زند و فطره خود را بدهد با وجود ...

نفقه لیکن آن مجزی نیست مگر از زن زوج ... هرگاه ... باشد ... زوجه ... عیال ... شده
و اما هرگاه شوهر فقیر باشد و خود غنی باشد و نفقه خود را صرف ... فطره او بر خود واجب است **مسئله**
شرط است ... وجوب فطره ... عیال ... واجب خواه صاحب عیال در سفر باشد
یا عیال در سفر باشد پس اگر از ... است که ... معلوم ...
حیوة معلوم ... علم ... شرایط وجوب ... مثل آنکه ... نفقه
او ... عیال خود یا دیگری نمیشده ... از زکوة ... فطره ... و احتیاط
و هرگاه ... شرایط وجوب ... فطره ... هرگاه از عیال خارج ...
و ... ساقط ... از کلام بعضی ... که فطره ساقط است ... در حیوة ...
و از بعضی ... که واجب است ... حیوة و این ... که در ... خارج ... شرط ...
پس فطره ساقط است ... استصحاب حیوة ... مگر آنکه ... استصحاب ...
شرط ... السائر ... و اتفاق ...
با این ... فطره ... حکم بلزوم فطره ... قول ... فطره ...
در هر حال ... واجب است که ... نفقه ... عیال ...
و استصحاب حیوة کافی است **مقصد سیم** در جنس فطره و مقدار فطره است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
مشهور و اقوی است که باید فطره از قوتهای رایج ... غالب قوت ... گندم و جو و خرما
و مویز و برنج و ذرت و ارزن و ... و امثال اینها ...
... و ... حواه قوت غالب ... اینها ...
... پس هرگاه ... که ... گندم یا جو یا ارزن یا ماش

... بدهد کافی است و همچنین اهل شهرهای بزرگ هرگاه شیر ... بدهند کافی است و هرگاه کسی قوت
... واجب نیست ... و احوط ... اولی ...
و بعضی از علما گفته اند از جنس فطره گندم است و جو و خرما و مویز و بعضی ... از علما و برای ...
و بعضی علما ... از برای ... جنس برنج و ... و ... اول است و در آنها ...
... و ظاهر ... از آنست ... و احوط آنست که از ... بدهد و ظاهر
است که مرکب از دو جنس ... گندم و ... جو ... صاحب عیال ...
... که صاحب عیال ... از اجناس مختلفه بدهد **مطلب دوم** افضل اجناس فطره خرما است و ...
شده ... حضرت صادق ...
... در ... از ... و ... که در ...
... و اول ... افضل ... بعضی گفته اند از ... و بعضی خرما و مویز ...
... گفته اند و بعضی گفته اند ... و بعضی گفته اند از قوت غالب ... افضل است ...
... **مطلب سیم** ... از اجناس فطره خواه اجناس ... خواه ...
و ظاهر آنست که در قیمت ... خواه ... خواه ... و ...
و بهتر آنست ... در قیمت و دادن ... فطره از ... گندم
... در قیمت ... و احوط ... و در قیمت ...
... **مطلب چهارم** مقدار فطره ... صاع است ...
و بعضی ... و بعضی ...
... که ... و ... در زکوة ... و ...

مقصد دوم در بیان وقت ادای فطره است و کیفیت آن و مستحق و در آن چند مطلب است مطلب اول در اول وقت
وجوب فطره و در آن اقوال است بعضی گفته‌اند که واجب میشود فطره بغروب آفتاب از روز آخر ماه مبارک رمضان
و بعضی گفته‌اند که واجب نمیشود مگر بطلوع صبح روز عید و قول اول اقوی است و اشهر و اقوی اینست که تقدیم
فطره در ماه رمضان جایز نیست بقصد وجوب بنیت فطره و بعضی جایز شمرده‌اند از آنجا که تقدیم آن بنیت فطره از اول ماه
رمضان تا شب عید و اول اقوی است و احتیاط در آنست که بنیت قرض بدهد به مستحق پس هرگاه در وقت وجوب فطره آن شخص
بصفت استحقاق باقی باشد بنیت فطره او را بری الذمه کند و در وقت فطره حساب کند و منتهای وقت اخراج
فطره در روز عید است قبل از نماز عید اما اگر در وقت فطره ملاحظه نماید است که جایز نیست تأخیر آن از روز عید
جمعی گفته‌اند که جایز است تأخیر تا ظهر روز عید و تأخیر از ظهر جایز نیست و بعضی گفته‌اند که جایز نیست تأخیر از روز عید
و تأخیر از آن حرام است و قول اول اقوی است و اظهر است که هرگاه اخراج آن گذشت دیگر فطره واجب نیست بر او قضا
و نه ادا و جمعی گفته‌اند که بعد از گذشتن وقت قضا بر او واجب است در هر وقت که باشد و ساقط نمیشود و بعضی گفته‌اند
که بهتر آنست که بنیت ادا بکند و احوط آنست که هرگاه اخراج فطره فراموش شود تا روز عید از گردن مقدار فطره را بدهد
و نیت فطره نکند نه قضا و نه ادا بلکه همان قدر را بدهد بقربة الی الله و قصد کند که اگر در فطره ادا باشد
این فطره ادا باشد و اگر فطره قضا باشد این فطره قضا باشد و اگر هیچ کدام نباشد این صدقه باشد در راه خدا
مطلب دوم ظاهر اینست که جایز است عزل فطره یعنی جدا کردن آن و جدا کردن آن با وجود مستحق و با عدم مستحق بلکه احوط است هرگاه
آن در وقتیکه مستحق حاضر نباشد جدا کردن آن واجب است بیرون کردن آن و بطرف مستحق بردن آن
بنیت ادا هر چند وقت گذشته باشد و اظهر آنست که در وقت بردن کوتاهی واجب نیست و جایز نیست تأخیر
مگر از روی عذر مثل اینکه مستحق حاضر نباشد در وقتیکه سبب عذر از وقت بدهد چند روز است و انتظار غیر
مستحق باشد و کلام در صورت تلف و ضمان بودن و ضمان نبودن همان است که در زکوة مال گفتیم در لو

اینقدر است که ما در فطره را از مال خود جدا کند بنیت فطره و قصد تقرب و مختار نیکی است و در تعیین
کردن آن در جمله مالی وزنا بر فطره باشد مثل اگر برنج حوال گندم را اول مقرر بخورد یا مکرر صاع بر گندم
فطره مقرر کند اشتراطی بظاهر اظهر است که صورتی بر او بعد اما هرگاه بکرار فطره را از مال خود جدا کند
بنیت فطره بهمان قدر از فطره محسوب میشود و کلام در نقل فطره از بلدی که در آن است بلد دیگر با وجود مستحق
و عدم آن و ضمان بودن و ضمان نبودن همانست که در زکوة مال گذشت و جایز است عزل فطره
در غیر بلد خود و همچنین است کلام در فطره که عزل شده است در حکم جواز نقل و عدم آن و ضمان بودن
با وجود مستحق و ضمان نبودن با عدم آن هر چند از غیر بلد خود تعیین آن کرده باشد و حرام نیست بلد خود نقل کند
و همچنین کلام در وجوب نیت در فطره مثل زکوة است و همچنین در اینکه جایز است که خود بدهد و کسی را وکیل کند
که بدهد و حکایت اعتبار نیت موکل و وکیل هم چنانست که گذشت و همچنین در اینکه افضل اینست که آنرا بامام
یا نایب خاص او یا فقیه عادل در عصر غیبت ایشان علیهم السلام بدهند مطلب سیم مستحق فطره همان مستحق زکوة است
و اظهر اینست که باید مؤمن باشد و مستضعفین میتوان داد چنانکه گذشت و همچنین اطفال مؤمنین
میتوان داد و همچنین بر ایشان فاسق نباشند و اشهر و اظهر آنست که نقیر را کمتر از یک صاع نمیتوان داد
مگر در وقتی که فقرا بسیار باشند و فطره کم باشد و یک نفر بیشتر از یک صاع میتوان داد هر چند غنی شود بلکه
بقدر قوت سال باشد و در رسیده در چنانکه در زکوة گذشت و افضل آنست که با هم ایشان بر خویش و اقربای
بعد از آن همسایگان و اهل علم و اهل فضل و صلاح را بدهند و هاشمی فطره خود و عیال خود را بهاشمی و غیر هاشمی
میتواند داد و هر چند از عیال غیر هاشمی باشد و غیر هاشمی فطره خود و عیال خود را بهاشمی نمیتواند داد هر چند
عیال او هاشمی باشد پس مرد سید میتواند فطره غلام و کنیز خود را بسادات بدهد اما غیر سید نمیتواند
فطره زوجه سیده خود را بسادات بدهد و چون آنحضرت در میان عوام این زمان مشهور است بعضی خواص ایشان

شبهه بود در توضیح آن کلام باب پنجم در خمس است و در آن چند مطلب است مطلب اول در بیان اموری است که خمس
در آنها واجب میشود و مشهور میان علما آنست که خمس در هفت چیز است غنایم دار الحرب و معدن و گنج و غوص و ارباح مکاسب از صنایع و زراعت
و تجارت و کسبها و معادن و گنجها و غواصی و حلال مخلوط بحرام که قدر و صاحب آن معلوم نباشد و زمینی که
از مسلمان بخرد و بعضی اینها در خمس چند چیز بیشتر شده است اول از جمله اموری که واجب است در آن خمس غنایم
دار الحرب یعنی آنچه مسلمانان بجنگ و جهاد از کفار حربی گرفته باشند خواه جمع کرده باشند آنها را لشکر خواه جمع
نکرده باشند از چیزهای منقول مثل متاع و حیوانات که از اینها برگرفته باشند و سایر حیوانات عند غیره و در
اینها یعنی از مسلمانی یا کسانی که در امان مسلمانان باشند نباشد خواه از منقولات باشد مثل اسباب و اموال
و سایر اموال یا غیر منقول مثل زمین و عمارات و غیر آن هرگاه آن جنگ باذن امام زمان باشد و هرگاه
بدون اذن امام باشد در آن خلاف است بعضی میگویند که آن نیز چنین است یعنی خمس آن را باید داد و باقی مال
عسکر است و مشهور و اقوی آنست که آن از جمله انفال است که مختص امام است چنانکه خواهد آمد و از جمله
غنایم دار الحرب فدائی که از کفار بگیرند و هر چیزی که بنا بر صلح که از ایشان بگیرند و اگر کفار را اسیر کنند
که مالی که عسکر فراهم کنند از اموال یاغیان یعنی آنها که با امام زمان جنگ کنند از مسلمانان مثل
اصحاب جمل و اصحاب صفین از جمله غنایم دار الحرب است و اما آنچه بغیر جنگ جهاد و دعوت باسلام
از کفار گرفته شود خواه بطریق غلبه و خواه بعنوان نهب و غارت پس ظاهر آنست که آن از قبیل آنچه
لقیط است بر سبیل دزدی و مکر و فریب درآن دو قول است بعضی گفته‌اند از قبیل خمس غنیمت و مال است که
مال او است و بعضی در آن خمس واجب میدانند بجهت آنکه از منافع و ارباح است و این اقوی است و اول
که در قول اول اصل عدم وجوب خمس است از حیثیت غنیمت دار الحرب بودن و اما آنکه خمس از راه
منفعت کسب بودن باشد و فایده و فرق میان ظاهر میشود که هرگاه خمس غنیمت دانیم بعد از انتظار خمس را

بدهد و هرگاه از باب خمس منافع دانیم اعتبار مؤنه سالیانه را می‌کند و از زیادتی خمس واجب میشود و فرق است
در حکم چنین مالی که از کفار برسبیل دزدی یا مکر یا حیله یا غیر اینها در بلاد کفر واقع شده یا در بلاد اسلام که اهل
آن در امان مسلمانان نباشند هر اگر در غنایم الحاق به غنیمت است و گفته‌اند از مقداریست دینار نباشد خمس
واجب نیست و دلیلی از برای آن ندیدیم و وجوب خمس در غنایم بعد از وضع اخراجاتی است که از آن لازم است تا آنکه
غنیمت میشود بجهت حمل و حفظ آنها و بجهت نگاهداشتن حیوانات و چرانیدن آنها و امثال آن و همچنین بعد از وضع
جعایل یعنی آنچه امام قرار داده کرده باشد بجهت بعضی در انواع مشقت و مصلحت در جهاد و آنچه لشکر جهاد است
که در کتاب جهاد مذکور است بحث دوم واجب است خمس در معدنها از بزرگ و کوچک و هر چه بتوان و از آنچه
تحصیل بیرون آورده شود از معدن اگر آنکه معدن از زمین بیرون آید و بعد از آن خود بیرون بیاید پس آن
از مالک آنست و خمس بر او است و همچنین هرگاه عبد از برای خود در آن قیمت چیزی از صاحب باشد و قابل تملک باشد
که مالک میشود و اما زن که ملک شوهر او است پس ظاهر آنست که مال او است و خمس بر او واجب است مگر
اینکه چون مجبور علیه است مال تصرف او را ولی باید بدهد و لیکن حقیقة اخراج خمس متعلق بولی است چنانکه در مضغ
ولی او معلوم است اخراج معدن چیزهایی است که در بیرون آمدن از زمین اند آنچه حق تعالی در آن خلق
کرده شده طلا و نقره و آهن و مس و روی و قلع و جواهر و یاقوت و فیروزه و عقیق و بلور
و نمک و زاج و گوگرد و سرمه و قیر و نفط و کبریت و امثال اینها و ظاهر آنست که آنچه کیمیا است
قیمتی است مثل عود و مروارید و امثال آنها و بعضی گفته‌اند که از درخت بدست آید و بعضی سنگ آسیا
و گل سرشور و مانند آنها از معدن داخل است و حکم بدخول آنها مشکل است بجهت اینکه اینها اکثر در زمین یافت
میشود پس خمس در اینها از باب خمس منافع کسب لازم میشود در عدد بر آن بالطبع
عدم اعتبار و معدن تابع زمین است هرکه مالک زمین باشد مالک معدن آن خواهد بود پس هرگاه معدن

در ملک کسی شده پس آن مال ارث او است و هر گاه بیرون آورد خمس از آن باید داد و اگر قرار او بشود که از
زمین مباح به هم رسد پس هر کس پیدا کرد و بیرون آورد خمس از آن باید داد و باقی مال او است و مرادگه چون خمس
مستحق بعید است چنانکه در زکوة گفتیم بیرون شده و در جواز آن که مستحق را لغایت است و خمس از معدن بر او است
و اخراج آن است که در آن چیز صرف کند و کم اخراجی و امثال آن و در اعتبار نصاب پیش از اخراج
مؤنه و مخارج مستحق علی عدم اعتبار است و بعضی اعتبار آن را شرط کرده اند و اجماع کرده اند بر وجه با اجماع اخراجات
علیه شده از کم و زیاد بر خمس و مؤنه و مخارج نیست و آن که در اخراج نیست آنکه نصاب بیست دینار است
و بعضی دینار را شرط دانستند که بیست مثقال شرعی طلا است و بعضی گفته اند یک دینار را و احوط اعتبار آن است
و بنا بر اینکه نصاب اعتبار شود و اعتبار بیست دینار را کنیم چنانکه ظاهر است در قرار آن است که قیمت آن دویست درهم
هم کافی است و در تحقق نصاب بعد از مؤنه آن است که در عهد اسلام بیست دینار و دویست درهم بوده باشد از
در حقیقت و معدن نقره ظاهر است اما سایر معادن پس ظاهر است که کافی است اینکه قیمت آن دویست درهم باشد
و ظاهر است که نادر بر قدر نصاب خمس را بدهد هر چند بسیار کم شده و در نصاب به دویست درهم و اما آنچه از معدن
بیرون می آید بر هر گاه یک نوبت بیرون آورده در اینها کامل است و اما هر گاه به دفعات بیرون آورد پس بعضی گفته اند
که همین که مجموع دفعات به نصاب رسید چیزی مزید و خمس واجب است و بعضی گفته اند که هر گاه قدری بیرون
می آورد و از آن اعراض کند یعنی دیگر قصد بیرون آوردن نداشته باشد پس آنچه بعد از اعراض بیرون آورد
ضم نکند به آنچه اول بیرون آورده هر گاه اول به نصاب رسیده خمس دارد و الا داخل اول در آن نکند
یا به اصلاح آلت و اسباب یا امر دیگر شده است و اگر دفعتی بیرون آید پس ظاهر است و در همه اینها حساب
می شود و این قول خالی از قوت نیست و هر گاه جماعتی در بیرون آوردن شریک شدند هر یک از آنها را
ضم می کند و هر یک در تحقق نصاب بی اشکال به هم می رسد و مرکب را طلا و نقره است که نصاب هر دو را

اعتبار کنیم مثل اینکه ده مثقال طلا و ده مثقال نقره هر گاه از یک معدن بیرون شود پس خمس آن دو دینار و دویست
درهم باید داد و اگر معدن در ملک غیر متعدد باشند پس علما را خلاف است که از هم جدا هر یک نصاب
خواه جنس آنها مختلف باشد یا متحد باشد علامه و اشهر آن است که اعتبار را اتحاد در نوع که از نوع معادن متعدده
یا اختلاف نوع معادن است و بنا بر این جمع است با اشتراط آن است که اختلاف جنس و اتحاد مکان
نیست چنانکه گفتیم و ظاهر این است که این اجماعی باشد چنانکه از علامه در منتهی نقل شده و بعضی از ایشان
علامه در منتهی که مطلق اتحاد جنس را اعتبار کرده و دعوی اجماع بر آن کرده اند خلاف ظاهر کلام او است
و هر گاه جمعی شریک شوند در بیرون آوردن معدن در نصاب حصه هر یک را علیحده جدا باید ملاحظه کرد
و هر گاه کسی دیگر را اجیر کند که بیرون آورد معدن آنچه بیرون آید مال مستأجر است و خمس او است
مبحث سیم واجب است خمس در گنج و گنج عبارت است از مالی که دفن شده باشد در زمین یا کوه و جز آن
نه گنجه موجودی فی خلقت در معدن کرد خواه نقره باشد و خواه جنس و در صورت اشتباه به علامات باید رجوع کرد
شود مکان و آن طریق که امثال آن در او کرده اند پس هر گاه مکان غیر مضبوط و ظرف بوده باشد
شود حال و بیان معلوم است که گنج بودن معتبر است در آن نصاب مال بیست دینار است یا دویست درهم
یا آنچه قیمت یکی از اینها باشد از سایر اموال و وجوب خمس بعد وضع مؤنه بیرون آوردن است هر گاه آن
محتاج از بیرون آوردن گنج باشد اما هر گاه گنج مکان را بعضه کار دیگر و اتفاق گنج پیدا شود و آن
اخراجات را وضع نکنند و فرقی نیست در وجوب گنج میان اینکه شخص که پیدا کرده باشد صغیر یا عاقل
یا مجنون آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن و وجوب در غیر مکلف متعلق به ولی است و اگر گنج را در دار الحرب
پیدا کند پس آن مال کسی است که می یابد و خمس بر او واجب خواه در زمین مباح یافت شود و خواه در زمین بی مالک
و خواه در آن اثر اسلام باشد یا نشان سکه اسلام و اگر در دار الاسلام یافت شود

پس اینچنین که در زمین موات یا خرابه و جاهلیت پیدا می شود یا در زمین بی مالک پس اگر در زمین بی مالک پیدا
شود پس اگر در دار الاسلام نشان نیز با سکه است که آن را لقطه است و در خمس واجب و اگر در دار
اسلام باشد و در آن دو قول است یکی آنکه آن نیز مثل اول است و قول دیگر آن است که در حکم لقطه است
یعنی مالی که در روی زمین پیدا شود و قول اول اقرب است و حکم لقطه آن است که اگر کمتر از یک درهم است بر دارنده
مالک شود و هر گاه بقدر یک درهم یا بیشتر باشد باید یک سال تعریف کند یا خود یا دیگری و بعد از آن
که در عاید ملک محمد صیت بردم است و بعد تعریف کند که چنین چیزی یافته ام و قدر و صفت آن را بگوید اما بعد تعریف
او را نگاه دارد و مشهور آن است که در هفته اول هر روز در مجامع فریاد کند از آن و در سه هفته دیگر هر هفته یک بار
و بعد از آن در هر ماهی یک بار که در مجموع سال تا یک روز می شود پس هر گاه کسی آید که از صاحب آن نشان
کند به درستی هر عادل یا کند به قسم او رسیده باشد و الا بعد از آن قصد تملک می شود یا تصدق کند از آن
مالکان و در هیچ صورت خمس بر او واجب نیست و اگر در زمین صاحب دار پیدا شود پس یا این است که مالک
از زمین خود شخص است یا دیگری پس اگر زمین از دیگری باشد مشهور این است که واجب است که به مالک بگوید پس
اگر او گفت مال من است و به او رسیده باشد و از دست او دعوی مالکیت کند و اگر مالک نیز هم واجب است اگر کسی
از وی پیدا نمی شود پس با مالک سابق بر این مالک بگوید و همچنین هر گاه او تسلط داشته و از آن بسیار پیدا شود
ادعا نکنند مگر به بینه اثبات کنند و اگر هیچ کدام ادعا نکنند پس آن مثل آن است که در زمین مباح
یافت شود که در آن دو قول است چنانکه گفتیم و اقرب در آن این است که مال کسی است که یافته است و خمس از او واجب
و علامه رحمه الله اشکال کرده است در وجوب تعریف از بایع و لیکن پیش هر گاه مالک اول تعریف آن کرد کنج را
و بعضی از متأخرین اشکال کرده اند در وجوب تعریف از اطلاق الگها در صورتی که احتمال آن باشد که آن
گنج در تحت ید او نبوده و بعد از خروج از ملکیت او دفن شده باشد و این اشکال به جا است و احتمال قوی است

کم او ظاهر هم وجوب تعریف در صورتی است که آن احتمال نباشد و اما اشکال علامه پس آن ظاهر است
و وجهی نیست و احتیاط در قول مشهور است و اگر آن زمین مال ایشان نبوده که گنج را یافته پس یا آن است که
بسبب احیای موات مالک آن شده یا به میراث به او رسیده یا به بیع و شرا و امثال آن اما به منتقل شده
اما اول پس حکم او همان است که مذکور شد در گنجی که یافت شود در زمین بی صاحب و اما دوم پس حکم
او این است که هرگاه احتمال باشد که از مورث او است مال او است و در خمس واجب نیست چنانکه از
علما ظاهر است که این در صورتی است که جزم باشد که در وقت مورث ملک در تصرف مورث بوده آن گنج
در آنجا بوده و هر گاه احتمال باشد که بعد فوت او در آنجا دفن شده باشد پس احتمال اینکه از مورث
او است کافی نیست و هرگاه وارث متعدد باشند تقسیم می شود میان ایشان به حصه هر یک چنانکه میراث و اگر احتمال
نداشته باشد که مال مورث است پس رجوع می کند به مالک سابق بر مورث و همچنین و حکم آن مال است که در مسئله
سابقه یعنی مسئله کسی که گنج را در زمین غیر خود یافت مذکور شد و هر گاه بعضی وارث احتمال دهند که از مورث
باشد و دیگران احتمال ندهند لکن احتمال باشد که هر یک حصه خود برسد بعد از آن رد دیگر عمل کنند
به مقتضای آنچه در مسئله سابقه مذکور شد یعنی مسئله یافتن گنج در ملک غیر فرع هر گاه دعوی کنند مالک
خانه و مستأجر در کسی که یافت شود و هر یک گوید که از من است اظهر و اقوی آن است که مقدم می دارند قول مالک
با قسم چون فوق او و هر گاه نزاع در مقدار آن کنند مقدم می دارند قول منکر زیادتی را با قسم او تتمیم
علما ذکر کرده اند که هر گاه کسی حیوانی بخرد و پیدا کند در شکم او چیزی که قیمتی داشته باشد واجب است که
تعریف کند از بایع پس اگر بایع گفت که از من است مال او است و الا گفته اند مال مشتری است و جمعی
گفته اند که اگر بایع گوید از من نیست مالک قبل از آن را تعریف کند و همچنین در مرتبه بعد چنانچه آن اول را
و آن دو ملکیت فرموده تعریف مالک پیش از بایع نه او و دولکیت روح و خمس هم نیز اعلی وجوب خمس

مهر ربت و ممکن است که این مال از جمله ارباح و منافع مکاسب بگیریم و حکم خمس آن را در وی اعتبار کنیم
و در آن حدیث شریف نیز فرق میان آنچه اثر اسلام در او باشد یا نباشد نیست بلکه ظاهر روایه که آن چیز
که در شکم حیوان باشد لهذا اثر اسلام داده لیکن از آن حدیث ظاهر میشود که هرگاه هیچ یک از اینها
هم در او نباشد و کسی مدعی او نیست او را به لقطه الحاق باید کرد و از آن در یک سال تعریف واجب باشد
هرچند در او اثر اسلام هم نباشد و بعضی گفته اند در این صورت واجب است تعریف هرگاه در او اثر اسلام باشد یا نباشد مثل خضعیف است
لیکن احوط است و جمعی از علما ذکر کرده اند که اگر کسی ماهی بخرد و در شکم او چیزی بیابد پس آن مال او است
و واجب نیست که او را بر بایع آن تعریف کند و واجب است بر او خمس و گفته اند فرق میان ماهی و حیوانات
دیگر مثل گاو و گوسفند و شتر این است که ماهی چون از مباحات اصلیه است و در حیازت مباحات
دمالک شدن آن نه علم و قصد مالک شدن شرط است و حیازت ماهی اگر قصد است و علم بآنچه در شکم
او است نداشته و قصد تملک آن نکرده است لیکن مشتری نیز مستاجر مالک شود بخلاف حیوان که ظاهر است
که آنچه در شکم او است مال مالک بوده و ظاهر لفظ صادق این قول در حیوان و ماهی است و اگر حیوانات
هم چیزی از مباح اصلیه باشد مثل آنکه کسی آهوی از صحرا بگیرد و بفروشد و در شکم او چیزی یافت شود
یا کسی درآورد که حیوانی را حج بگیرد و در کاه الا بی که در زمین حیوان را ماهی را داشته باشد بفروشد پس حکم
سنگش مثل ماهی خواهد بود و در کلام علما نیست کرده ماهی در شکم ماهی اقرب است حکم لقطه جاری بر نیست که باید
تعریف کند قایل هر چیزی در آن اثر اسلام باشد مثل آنکه زری باشد که بر آن اثر اسلام باشد و این
کلام در جایی که آن چیز از اسباب خود ایشان نباشد که معلوم شود که دست مالکان صاحب شده باشد مثل
مروارید که در او چیزی است و اما در شکل از جهود مثل روم و امثال آنها و غیر آن لیکن باید وجه آن
باشد که این از اسباب است که از کشتی شکسته غرق شده خواهد بود در دریا باید که اکثر علما را امثال

که دریان

که از آن مال آنکه در دور قبه باشد از اموال حرام خمید و حدیث هم بر این مضمون وارد شده و جمع دیگر
گفته اند اگر اکراه آنکه اعراض کرده است از آن مال صاحب مالک میشود و اگر نه مالک تملک نیز شود و بهر تقدیر
چون لو له لقطه هم که محکم است حکم لقطه در این مقام جاری نشود و حکم آن در حیوان است که گاو و گوسفند
و حدیثی که در آن وارد شده و آنچه در باب حکم لقطه جاری کرده از قواعد حکم ایجاب وارد دلیل
در اصل نمیشود و وجوب خمس در آن بلی بحکم جواز حدیث هم خمس و لیکن ثانیا ممکن است که این مال از جمله منافع
و ارباح بشمار بیم چنانکه در حیوان گفتیم و اما در اصل شبهه حیوان نیست آنچه در شکم ماهی یافت میشود از برای یابنده
آن بلی در آن نیز حدیثی صحیح نیز دیدیم که ابن ابی یزید در او است حدیث حقیقت این که گمراه توانند شد در شکم ماهی
بعد از آنکه اصدر یافتم تعریف کرد مالک را آنکه او را احسان و آن حدیث طولانی است و در آنجا
مذکور است که از احسان آن حضرت شکوه فقر و فاقه نمی کرد و در آخر الامر آن جناب ماهی خرید چون
حضرت او به حجت اعطا رد کرد و اشتهر از خطا و مرد بشیخ آن حضرت در شکم ماهی ضایع شده جوهر بود
بر و شکم ماهی را او گشود در آن چیزی یافت مروارید که از آن بها فی شد و سبب غنی شد و آن جناب ادبار از وی دا
گذاشت و منع نکرد او را بلکه همین حیوان را او عطا و منع او بود مبحث چهارم واجب است خمس در آنچه از
دریا بیرون آورند به غوص مثل مروارید و مرجان و جواهر و طلا و نقره و هر چه به غوص آن کسی که فرو
رود در دریا از زیر آب بیرون بیاورد و بعضی گفته اند این آنچه را اگر بیرون آرند مثل
عنبر و غیر آن و این در زیر است و اما آنچه را آنکه از روی آب یا از کنار دریا بردارند آن را غوص
عوض نیست هرچند از جمله چیزهایی باشد که او را به غوص بیرون می آوردند مثل مروارید و غیره و بعضی دانسته
دانسته اند از آن که ضعیف است و همچنین قول به خوردن حیوان دیگر که از زیر آب برداشته اند در غوص ضعیف است
به اینها داخل در ارباح و منافع کسب میشود و خمس آن از بعد وضع مؤونت سال میدهند و بر اینکه در غوص باشد.

معتبر است و مشهور آن است که حد نصاب آن بعضی چه دینار گفته اند و دلیل آن را هم ذکر نمودیم و آنچه را به وی نصاب است
واجب است خمس در آن هرچه از آنجا رقم باشد و اگر جمعی شریک شوند در غواصی حصه هر یک را جدا اعتبار کنند
و خمس در غوص هر یک جدا از وضع مؤونت و اخراجات آن بعد است و لیکن جدا هم باید وضع مؤونت و عمل نماید
مرکب و همچنین در معدن و کنز و ظاهر است که در اینجا هم خمس متعلق به عین است شده یا بر تمام و تعلیق
سیف القری کهای که اخراج قیمت آن هم جایز است هرگاه اتفاق افتد که خواهد یکی چیز بزرگ برابر آورد که معدن
باشد مثل آنکه در دریا معدن طلا و نقره یا زمینها آن هم بهم برسد در اعتبار نصاب بنحو غوص هرچه
که جمع شود بعضی از چیزی که در غوص است و کسی مثل آنکه از دریا معدن بعضی گفته اند نصاب آنکه
نصاب آن کس از معدن باشد و در آنچه از غوص آن ملحق باشد پس قول اول به جمع ایک دو جمع
که جمع شود قسم نصاب را در قسم نصاب اینها مثل غنیمت و معدن نیز بر قول اعتبار نصاب را در معدن
اعتبار کنیم مرقد اول خمس را از جمیع مال اخراج خمس کنیم و اعتبار نصاب بکنیم و همچنین در اول ما جمع
شود قسم در نصاب او شرط است یا قسم در نصاب او کم است مثل غوص نیز نصاب را معتبر دو معدن نیز نصاب مشهور
متاخرین اعتبار کرده باشند و لکن بعضی ما طرفه شیء حمیل شده و ملحق است که معلق حق باشد میان اعتبار
هر یک از آن قسم که باهم جمع شده از زوایا ظهر است و بهر حال در کمال در خمس غوص باشد چنانکه در
زکوة همچنین اول هرگاه کسی در غوص بیان مؤونت معیشت او و معدن باشد و در هر دفعه که در آن
خمس واجب است هرگاه او را انقضای مؤونت سال باشد از آن معدن به عند آید او را بخمس تخار خود
دفعه است که جای مختلفه که از غوص برای او نموده و خرج او و مروارید و مرجان و هم با هم اعتبار میشود
در نصاب هر چیز از اینها متعدد در بیرون بیاورند و چیزی در دفعه و وقت ثانی است که در معدن
گذشت که در آن دو قول است و گفتیم که قول اول علامه در این تتمه واجب است خمس در عنبر اجماعا و مشهور

وران

در آن اعتبار نصاب است و بعضی گفته اند که از نصاب طعام است و مقدار نصاب معروف که از آنجا اگر کسی کسی اگر
عنبر را به غوص بیرون آورند نصاب آن بعد دینار است و اگر از روی آب بگیرند یا از ساحل دریا جمع کنند
پس آن در حکم معدن است و بعضی گفته اند در زکات مقدار نصاب معروف که از آنجا که گفته اند که اگر
عنبر را به غوص بیرون آورند نصاب آن بعد دینار است و بعضی گفته اند نصاب عنبر بیست دینار است و مشهور قایل
از اشکال نیست بجهة آنکه حقیقت عنبر معلوم نیست و الا فان معدن خضر و هرگاه از روی آب بگیرند
و اگر نیست و بر هر حال احوط آنکه اگر عدم اعتبار نصاب است در آنچه از غیر جهة غوص بگیرند در اعتبار نصاب
غوص است در آنچه به غوص بیرون آرند و کلام اهل لغت در حقیقت عنبر مختلف است بعضی گفته اند که آن از سرگین
حیوان است در دریا یا از چشمه در میان دریا بیرون می آید و بعضی گفته اند از گیاهی است که در دریا میروید
و از جمع از اطبا نقل کرده اند که آن طعمه ای از جانور است که بیرون بیاید از چشمه دریا که بزرگتر آن کله را وزن
هزار مثقال است و از جمله ارکان حیوان ایشان شده که در دریا عنبر را می خورند و ایشان را خطا از
چیز دیگر انکه هیچ یکی بمیرد و هر مرغی که منقار او بر آن بخورد منقار او در میان مخلوق و هرگاه پدر آن کرده باشند از
ندان بیمار شود و هرگاه از او خوردن میمیرد و اگر نخورد هم چون بی منقار میشود و میمیرد و عطارها لب را بخرد
سیه هنده که میخ و منقار مرغ در آن پیدا هم و آن عود آن دانند بسیار شده که اهدای آنجا
و عنبر بیشتر کله فرو برود و در عوض آن و برای اینها را از زمین هند می آورند به غوص و عنبر را در
اندلس هم بهم میرسد مبحث ششم واجب است خمس در منافع و ارباح که از زراعت و تجارت و کسب و صنعت
بنا بر مشهور میان علما بلکه جمعی دعوی اجماع بر آن کرده اند و ظاهر است که واجب در هر نفع در تحصیل شود هر چیز
بشد منفعت از کسب و غیر جمع کردن و علف و رزق و شکار و نحو آن و ارث و سهمی از مزرعه و جلوه و غیر آن بشود
نفعی که متعلق با حیاز او از تحصیل کند و بعضی علما در مراتب سه و صحه و حق واجب است از و در حق کردن آن نان در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اجرة المثل آن باشد که در هر سال ارو باید گرفت و حاکم تسلط ندارد خمس و قیمت عین را بگیرد مگر اینکه
مصلحت دین باشد و ذمی هم این را نمی‌شود و هر گاه ذمی بود و بعد از زمین را بدو دیگر بفروشد بر
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حلال کمتر از آن نیست کشف نموده خمس آن را بدهد و ممکن است که گفته شود که اول خمس حلال از این مخ
کرده باشیم روان میکنند و ظاهر از فتح خمس حلال خمس حق را بدهد از برای حلیت مال مخلوط حرام در مال
مخلوط و بعضی گفته اند هر گاه احتمال حلال و حرام در مقدار مساوی باشد نه خمس کافی باشد **چهارم** هرگاه
اموال مخلوط ملف شده باشد و مشغول ذمه باشد و مقدار نداند پس واجب است که مقدار آنچه بر آن لازم
میشود اداء کند و اگر احتمال زیاده هم دهد پس در اینجا واحوط اینست که قدری زیاده بدهد که برائت
واجب را ببیند که اداء کند و اگر وارث و وصی داشته باشد حاکم شرع این کار را میکند و اگر حاکم نباشد
عدول مؤمنین میکنند و ظاهر اینست که مصرف آن مال کافیست یعنی همان که در حال حیات میداشته
که مشغول ذمه است و بر آن ذمه او مظلوم است کافیست بلکه همین که احتمال اینست که صاحب مال اگر
مرده باشد که وارث داشته باشد خود در حال حیات او اگر داشته باشد لازم نیست که از مال او اداء کنند و این است که
بینه و شهود در دعوی است و زنده میراث مهم بر ابطال حق خود به جهت آنکه بیت المال منها با ابی الاغلال
بر ذمه کافی است که اگر زنده شود حرکت حق را داد او میداد مراحل گذشته و همچنین است کلام در خمس
و زکوة و غیرها و این مختصر از اقسام صور است و در حالی که از برای صغیر و غایب و دیوان باشد
نه شکی نیست که از برای وارث کبیر عاقل اولی و احوط آنست که احتیاط کند و در هر کدام ذمه مرد
لعمد مقدور **تنبیه** هرگاه از کلام محقق و علامه ره ظاهر میشود که حلال ضرر باشد در آنکه خمس در کسب
و معدن و غوص واجب میشود هر گاه تحصیل کند خواه صغیر باشد و خواه کبیر و خواه از اول باشد و خواه
بنده باشد و ظاهر میشود که در غیر این سه قسم از اقسام ربح مال غیر مکلفین واجب نیست پس در ارباح
زراعت و کسب اطفال و مجانین چیزی واجب نیست و همچنین در حال مجنونها کرامی که باشد که بعد از
بالغ شدن به عدم وجوب خمس در اینها موافق احوط است اما وجوب در آن سه قسم مذکور شده مخالف است

و شاید دلیل ایشان اجماع باشد و اگر نه دلالت عموم احادیث و فرق ما بین اقسام نیست چنانکه در کتاب
غنایم الایام بیان کرده ایم و به هر حال خروج از قول ایشان در آن سه قسم مشکل است و بیان نیز ایشان
در سه قسم اخیر احوط است و کسی را جایز نیست که علم به دلیل ایشان ندارد و همچنین
اعتبار گذشتن سال در هیچ یک از اقسام پنجگانه نیست الا در قسم ارباح مکاسب که از کلام اکثر ایشان
ظاهر میشود که اعتبار سال کرده باشیم که در آن خمسی از ارباح بیشتر از تمام شدن سال به جهت معذور بودن
در آن نیز اعتبار سال کرده از مهم تمیز که واجب مضیق باشد که به محض حصول نفع مقداری که در نظر
صاحب مال زاید باشد بر مؤنت سال واجب شود و لیکن خمس آن فوریت ندارد تمیز که وجوب موسع متعلق میشود
به آن نفع در حین حصول آن اما انتظار تمام شدن سال را میتواند کشید پس جایز است که تاخیر کند تا آخر
سال به جهت مراعات آنکه شاید خرجی زیاد لازم شود در همین سال از برای ایشان یا احتیاج به همه سودی پیدا
یا کنیزی یا زوجه یا امثال آن و جایز است تعجیل بلکه مستحب است به جهت آنکه این امر خیر است و تعجیل و شتاب کردن
در امر خیر و احسان کردن برادر ارسال خدا و خلف حق کردن خوب است و طمع انسانی از
وسوسه نفس و تسویلات شیطان از اعظم اعمال است و این را اینجا جمع میدهیم پس اگر در اثنای سال
معلوم شود که کم داده است در آن وقت تمام کند و اگر معلوم شود که زیاده داده است پس اگر مستحق تمیز دانسته که
اینقدر زیاده بر او مستحق داده است و حق تعالی عوض خواهد داد اگر سیما است
که اینقدر نباید بدهد و اگر قسمی داد اگر به وجه زیاده باشد هنوز مال او نیست پس همان گفته که در زکوة
گفته ایم در وقتیکه ما را قصد ادای زکوة معلوم شود که مستحق نبوده و همچنین ما را در اینجا و اگر
مال او را از این سال تمام نیست هنوز سالی که در زکوة معتبر بود ابتدای سال از ابتدای شروع کردن
در کسب حساب میشود پس از ربح از اول شروع درو و احتساب باید کرد و احوط شدت از اول شروع

در صنعت و اجاره و صناعت مبتدا ادعا از اول سرقت در این زمان سال خود را از رونق ولیکن در آن
میدهند و بعضی گفته اند از ابتدای ظهور ربح و شغل حساب میشود و اول اظهر است و اقرب است که از ابتدای
ربح کرده در عوض سال بهم رسید سال جدایی تنها حساب کرد بلکه از ابتدای شروع در کسب حساب میکنیم پس
که سال تمام شد خمس فاضل از ارباح حاصل سال را میدهیم هر چند اکثر آن ارباح در ماه آخر سال بهم رسیده باشد
و شهید ثانی ره گفته است که از برای هر ربحی حساب علیحده میباید کرد پس هر گاه در اول سال بهم رسید هم
که شش ماه هم ربحی بهم رسید هر چه خرج سالیانه است از ربح اول بر میدارد و خرج سه ماه آخر سال را
از ربح دوم بر میدارد نه ماه و وسط را از هر دو ربح حساب کرده و به نسبت صرف میکند و آنچه فاضل آید از
ربح اول بعد از تمام شدن دوازده ماه از حین ظهور آن خمس آن را میدهد و آنچه فاضل آید از ربح ثانی
بعد از تمام شدن دوازده ماه از حین ظهور آن خمس آن را میدهد و همچنین این نحو هر ربحی بهم رسد و دلیل
این قول واضح نیست و الله اعلم **مطلب چهارم** در بیان مستحق خمس است و در آن چند بحث است **بحث اول** مشهور علماء
چنانکه جمعی ادعای اجماع کرده اند اینست که خمس را باید شش قسمت کرد سه قسمت آن از برای پیغمبر و امام است
که یک سهم خدا است و سهم رسول الله و سهم ذوالقربی و این سه قسمت بعد از وفات پیغمبر از برای امام قایم
مقام او است و سه سهم دیگر حق یتیمها و مساکین و ابناء سبیل است و قولی که در بعضی از کتب نقل شده ضعیف است
و مشهور اینست که مراد از این سه گروه یتامی و مساکین و ابناء سبیل سادات اند که اولاد عبد المطلب اند و قول
ابن جنید که اولاد ابوطالب را داده ضعیف است و همچنین قول ابن ابی عقیل و ابن جنید که باید به غیر اولاد عبد المطلب داد
باشند هر گاه مادر او از اولاد عبد المطلب باشد و پدر او از غیر ایشان باشد خمس باو و همچنین زکوة
و ظاهر آن دلالت هر چند بنده مطلق است لعبد المطلب است و قول سید مرتضی که اولاد خمس و
عکس که مادر او از ایشان باشد منع دلالت زکوة و غیر سادات ایشان ضعیف است و در کتاب زکوة بیان

کردیم که اولاد عبد المطلب در این زمان منحصر است در اولاد ابوطالب و عباس و حارث و ابو لهب و جمعی
که اکثر در اولاد مطلب که برادر هاشم است و بیان کردیم که باشد اینها هم خمس نمیتوان داد و زکوة میتوان
داد **بحث دوم** مشهور است که نصف خمس که حق یتامی و مساکین و ابناء السبیل است میتوان همه را به یک طایفه
ازین سه طایفه داد و واجب نیست قسمت آن به همه آنها و بعضی قایل به وجوب شده اند و قول اول اظهر و اقوی است
لیکن قول دوم احوط است و همچنین واجب نیست رسانیدن خمس به همه اشخاص هر طایفه را به یک طایفه
بدهیم و کلام بعضی مشعر به وجوب استیعاب است که باید به همه اشخاص که در آن بلد حاضر باشند
و دلیل بر آن نیافتم هر چند افضل است بلکه لعموم آیات و احادیث و عموم لزوم عسر و حرج و اما تسویه
اصناف و اشخاص در قسمت پس قائلی به آن نیست و دلیل بر آن نیست بلکه اولی باشد که به یکی و دو کس از اشخاص
ما بین اشخاص و مشهور اینست که امام قسمت میکند خمس را در میان طوایف به قدر خرج سال ایشان از آن بدهد
یا نه و اگر زیاد آید حصه ایشان از برای ایشان واجب است که تمام کند نقص ایشان را از حصه خود و اگر
زیاد آید از خرج ایشان زیاده آن را از برای خود میگیرد و این مسئله از مذهب شیعه مستفاد شده
و اکثر علما بر آن عمل کرده اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که اجماعی است و تأمل بعضی اصحاب در این حکم خوب است
و این مسئله در این زمان ثمره چندانی ندارد اما چنین نیست به جهت آنکه ثمره مسئله در حکم مجتهد عادل
که نایب امام است در زمان غیبت چنانکه بعد بیان خواهیم کرد در مسئله حصه امام در حال غیبت که
مستحق در بلد نباشد جایز است نقل خمس به بلد دیگر و اما وجه حکم بعضی گفته اند جایز نیست و بعضی جایز
دانسته اند حصر ما در وقتی به جهت طلب افضل باشد و لیکن در صورت ضمان است اگر تلف شود و این
قول اقوی است **بحث سیم** اظهر اینست که جایز نیست که مستحق در یک دفعه زیاده از خرج سال بدهند چنانکه
در زکوة جایز بود و ظاهر اینست که کسی که بعد از آن از سال فقیر نیست بلکه تابع وقت حاجت باید بود پس

هر گاه او را وجه معاش تمام یک سال از ابتدای تقویم دهد بعد از آن در شش ماه که گذشت و نصف آن را صرف کرد اولا
ستوان مؤنت شش ماه دیگر بوده که اداء الخمس مؤنت شش ماه که باقی مانده است با فعل مالک مؤنت
یک سال شود و همچنین است کلام در زکوة پس کسی که چنان نشده که هر گاه فقیر مؤنت یک سال تمام گرفت
دیگر اعطای زکوة چیزی نگیرد تا آن سال تمام شود **بحث چهارم** معنی مسکین را در کتاب زکوة دانستی و همچنین معنی
ابن سبیل و احکام آن را و مراد از یتیم طفل نابالغ است که پدر او مرده و در شرط بودن استحقاق یتیم
بفقر دو قول است اظهر آنست که فقر شرط است و خمس را به یتیم غنی نمی‌توان داد و فایده جدا ذکر کردن
او از مسکین اهتمام بشأن یتیمهاست و ممکن است که در بعضی اوقات در حصه توان به یتیم داد و ابنا
بنابر قول بوجوب بسط و تعمیم خمس بر اصناف ثلثه پس ظاهر است و بنابر قول بعدم وجوب چنانکه
اقوی و اظهر است هم فایده میکند در وقتی که خمس را بسط کنند به اصناف که در این صورت یتیم
مسکین را یک حصه از راه یتیم بودن او میدهند و یک حصه از راه مسکین بودن و اسلام در مستحق خمس
شرط است و در اشتراط ایمان اشکال است و احوط بلکه اظهر اشتراط است خصوصا عدالت پس بهتر خمس
و عوض زکوة است [illegible] و در زکوة ایمان شرط است و اما عدالت پس در عدم اشتراط آن
اشکال نیست **مطلب سیم** در انفال است و در آن چند بحث است **بحث اول** در بیان انفال است و مراد
باین چیزها است که مختص امام است و سایر شرکاء او در خمس در اینها با او شریک نمیشوند و آن چند نوع است
اول غنیمتی است که عسکر بدون اذن امام بیاورند چنانکه پیش گذشت دوم آن چیزهای است که
مختص پادشاه دار الحرب باشد از امثال قطایع [illegible] و سایر اموال منقوله از غیر و جنس و سیم
آنچه [illegible] است که امام برگزیند و اختیار کند از غنیمت پیش از قسمت از اسب خوب یا کنیز یا جامه یا سلاح
خوب و چهارم هر زمینی است که از کفار گرفته شود بدون جنگ خواه کفار از آنجا کوچ کرده باشند و وا گذاشته

باشند

باشند از زمین و یا اهل آن مسلمان شده باشند بطوع و رغبت آنها را بدست مسلمانان داده باشند و اهل آنجا در آنجا [illegible]
و خواه هم در آنجا ساکن نباشند و پنجم زمینهای مواتست که مالک معروفی نداشته باشند خواه دست مالکی بر آنها جاری
شده و بعد از آن خراب شده باشند و اهل آن نابود شده باشند یا دست مالکی هرگز بر آنها جاری نشده باشد
و اما زمین خرابی که صاحب داشته باشد از انفال نیست و همچنین زمین آبادی که صاحب معروفی نداشته
باشد آن نیز از انفال نیست بلکه داخل مجهول المالک است و حکم آن اینست که به آن را از جانب صاحب او
تصدق کرد بفقرا و اما زمینی که صاحب آن معلوم بوده و از آن وارثی نمانده پس آن از جمله میراث
من لا وارث له است که بعد از این میآید و آن نیز هر چند از انفال است [illegible] در معرفت آن فایده است
و ششم سر کوهها و آنچه در آنهاست از معدن و غیر آن و هفتم [illegible] ها و بیشه‌ها و جنگلها و [illegible]
احادیث و کلام اهل الفقه در عموم میکنند که اینها در هر جا باشند مال امام اند و بعضی تخصیص داده‌اند
اینها را بصورتی که اینها در زمینهای که از امام است باشند و این خوب نیست و ثمره این میشود که ذکر
آنها علیحده و قسم جدای کردن بی فایده باشد و هشتم میراث کسی است که وارثی نداشته باشد که میراث
از او ترکه او برسد به نسب و نه بسبب از جهت ولاء پس مال او از انفال است بنابر اقوی و مختص امام است و در زمان
غیبت مستحق فقرا است که از ابرار شیعیان است و لیکن جمعی از [illegible] فقرای اهل بلد او [illegible] و احوط آنست
و تحقیق این مسئله در کتاب میراث میشود و نهم معادن است [illegible] از مشهور میان علما و بعضی در این
نیز [illegible] و ظاهر آنست که معادن از انفال نیست و مردم همه در آن مساوی‌اند و جمعی از [illegible] که
که قول اول [illegible] چنین نیست بلکه [illegible] هم روایت [illegible] و عباس [illegible]
[illegible] که در زمینهای امام باشد [illegible] امام آنها را از برای شیعیان
مباح کرده است پس همه مردم در [illegible] از آنچه [illegible]

مثل نمک و نفط و مثال آن هر کس زودتر حیازت میکند و جمع میکند مال اوست و در معادن باطنه
که محتاج بعمل است مثل طلا و نقره و غیر آنها هر کس پیشتر احیاء معدن را کرد مال اوست و اما معدنهای
که در زمینهای مملوکه مردم است پس مال صاحبان زمین است چنانکه پیش گذشتیم پس ثمره دعوی در این مسئله در زمان
ظهور امام است که در آن وقت بنابر قول باینکه از انفال باشد بدون اذن امام احدی را جایز نیست خواه
تصرف در زمین موات باشد یا در زمینهای دیگر امام که آباد باشد و همچنین در حال غیبت جایز نیست از برای
مخالفان مذهب حیازت و انتفاع از آن و بنابر قول دیگر در زمان حضور هم معدنهای که در زمینهای
موات است بر اباحه اصلیه باقی است و مردم همه در آن مساوی‌اند و در زمان غیبت و منافاتی نیست میان
قول بانفال بودن معادن و قول بوجوب خمس در آن چنانکه پیش گذشت [illegible] حکم
که در هر صورت از انفال در زمان غیبت خمس واجب باشد و در غیر این صورت [illegible] باشد برای شیعیان و خمس
نباشد و همچنین [illegible] که هر کس در زمان حضور باذن امام در انفال تصرف کند هم خمس باشد
که باید امام بدهد و امام آن را [illegible] چنانکه شیخ [illegible] در کتاب [illegible] و نقل
کرده در حکم معدن [illegible] **بحث دوم** جایز نیست تصرف کردن در انفال و نه
در حصه امام از خمس در حال حضور امام مگر باذن ایشان و اما در حال غیبت امام پس [illegible] در زمینهای
موات اینست که هر جا کسی مالک میتوان شد و ظاهر از انفال اینست که [illegible] از انفال مباح است
از برای شیعیان در حال غیبت و ظاهر آنست که فقر هم شرط نباشد مگر در میراث کسی که وارثی نداشته که بعضی
فقر را شرط دانسته اند و آن احوط است و بیان آن در کتاب میراث میشود و اما حصه امام از خمس در حال
حضور پس [illegible] امام [illegible] و اظهر جواز [illegible]
مالک است تقسیم آن بر مستحقین [illegible] که در آن وقت واجب است که همه را تسلیم او کنند و اما حکم خمس در حال

غیبت

غیبت پس بعد از این بیان آن خواهیم کرد **بحث سیم** مشهور میان علما آنست که مساکن و متاجر از جمله
انفال و از جمله اموری که خمس در آنها واجب میشود از برای شیعیان استثنا شده و حلال شده بلکه بعضی در
خصوص مناکح دعوی اجماع کرده اند بلکه بعضی اجماع بر استثنای مناکح در حال غیبت و حضور هر دو نموده و بعضی
علما گفته اند که امام حصه خود [illegible] را بر آنها حلال کند پس هر امامی که در عصر او باشد [illegible]
خواه متاجر و خواه غیر آن [illegible] از هر انفال حلالست از برای شیعه در حال غیبت و از کلام او [illegible] که مناکح
در حال حضور حلال نبوده و همچنین متاجر و اینکه [illegible] که مساکن و متاجر هم در حال غیبت حلال است
و [illegible] بلکه هیچ جز را استثنا نکرده و بعضی علما تخصیص داده و استثنای مناکح و تغییر کرده اند علما
مناکح را به کنیزهای که از دار الحرب اسیر کنند [illegible] که همه اینها [illegible]
مال امام باشد در جایی که بدون اذن امام غنیمت کرده باشند [illegible] بعضی از آنها مال امام باشد در وقتی که باذن
امام آورده باشند که امام در خمس آن شریک است یا آنکه [illegible] که خمس در آن باشد [illegible]
زنی [illegible] از انفال کنند یا از مالی که خمس در آن باشد [illegible] از جمله مالهای که [illegible]
[illegible] مثل معدن و [illegible] از جمله ارباح تجارات و زراعات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اینکه این عفو و بخشش در [illegible]
شامل آن نیست و همچنین از جمله [illegible] آنچه را [illegible] از جمله غنیمتهای که بدون اذن امام آنها را آورده

و باعث رفع غموم پریشان و طول عمر و اولاد دین و زیادتی برکت و دفع بلاها میرم شود و بعث
در اول روز تا دفع شر آن روز کند و در اول شب تا دفع شر آن شب کند و بعث ارزاق و لیقی
دیگر این است که در هر سوال شر بخیر که دعا کند و همچنین صدقه کون از زاد او بلا دوا انکه مرسان آورد
جو هر که او مر هر و توسعه دادن بر عیال را اعظم صدقه است و لیکه و کبر دادن طلب شود و در عیار ان
صدقه انهم از جمله تصدق کند کاملست و افضل صدقه آنست که خود محتاج باشد و ایثار کند بغیر احتیاط
بجهت آنکه احتراز بخیل و اخلاقی فره است در اخبار و او له بجهت آنکه از بعضی روایات که تصدق از نفقه
کافی است باشد و از بعضی روایات که اینها رخوارست لعنت جمع ما بین آنها این که ایثار بر نفس خود کند به
بر عیال خود ممکن است مرادش آن باشد که ایثار بر خود لعنت است نه بر عیال ما افراد و اجب النفقه باشد
که خود محتاج آن باشد در رتبه و محبت است که صدقه بر خویش باشد که از آن دست دارد و مکروه است که خرج
تمام ملکش را تصدق کند و مستحب است پنهان صدقه مگر آنکه زکوه افضل است کون نیکو رانکه خوف
مجهول داشته باشد بانکه دیگران عیب کنند بجهت رفع اتهام ترک مواسات و مستحب است رد خوف دادن آن
و پیش از زوال دادن و کم نمودن و مستحب است کون از جمله صدقات و همچنین آب دادن و اگر باید
پس بدانکه تنوار اتمام بر دو در اختیار است و مکروه است سوال کردن که هر کس که در سوال را ان جهت
واکند خدا ابی کاهی از فقر بر و او بگشاید و مکروه است اظهار احتیاج و شکایت نمودن گر منظر شود
سوال دیگر مکروه است و مکروه است لوم بعد اطلاع شد پس اور در این مطالب مذکوره و اوله سد ذکر
انها ود کر خطا بر صدقه در این کتاب شرح کنید ختم دلیل القرآن التصدقات مستحبه را مرادش بر این آنهم
دلو و انچه بر ایشان حرام است بنا بر اقوال زکوة و فطره است جمله دلول التصدقات مستحبه و نیشتن
انفعات و اخبار در جمله ذریه طیبه و حسان است لیاثابت و معتبر شود آنکه درست شکر کون

او میشود در ورجات و بحولات حتی ماهیهای دریا و هر جزو لون ثواب عظیم داده و جایز است تصدق دادن
به یهود و نصاری و مجوس هر چند یک از اینکه شد و همچنین بغیر اثنی عشری از مخالفین الا دشمنان اهل بیت علیهم السلام
شرط است در صدقه آنکه قصد شخص از اینکه اهل القرب در مال شده شد طهر وی و ادانه واجب و قول
هر چند فقط باشد و همچنین داده در کف بشد و انکه بقبض قبض فقیر بدهد تا افضل قصد قربت هم لازم شد
در دون اینها صدقه متحقق نشود و جایز است بلکه قبض قبض تصدق اراد الکه بقبض فقیر دلو اداء بقبض فقیر بر کرات
مر قرائد به غیری بدهد یا خود تصرف کند و بعضی جایز دانسته رجوع در تصدق را در جایی که مر قوان داد
صورت است رجوع کو مثل تصدق بغیر ارحام و امثال آن و اصح و اشهر وقول اولست و در مرتبت
از رسول خدا صلی الله علیه وآله که مثل کسی که تصدق بکند باز از آن عود کند در آن تصدق مثل کسیست که قی
کند بعد از آن عود کند یعنی بخورد آن را بخورد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله اجمعین   این چند کلماتیست در مسائل مهمه
حج بیت الله الحرام لطف بخواهش جمعی از برادران دینی در حال استعجال در ایام روانه شدن از نجف
اشرف علی مشرفها افضل السلام بجانب معظمه مرقوم قلم حقیر عباد ابو القاسم بن حسن ساکن بلاد آن
قم میگردد و چون و قلب بسیار است بعد و مجال از که بنوعیکه نیتضار بمسائل حج تمتع نمود چون دوی
خواهشمندان همین بود و این رساله مرتب شد بر ذکر مقدمه و چند باب و خاتمه   پس بدانکه
حج تمتع واجب بر مکلفی که خانه او شانزده فرسخ دور از مکه دور باشد و کسی که خانه او این قدر دور نباشد
فرض ایشان حج افراد و حج قران است و جایز نیست از برای کسی که فرضش حج تمتع است عدول کردن
بحج قران و افراد مگر در حال ضرورت شرعی مثل آنکه بترسد هرگاه عمره را تمام کند حج او فوت شود در این
صورت نیت عمره را برگرداند بنیت حج و بعد از اتمام اعمال حج عمره مفرده بجا می آورد و اظهر
اظهر آنست که حد خوف فوت شدن حج آنست که ظن غالب داشته باشد که هرگاه عمره را اتمام کند
وقوف اختیاری عرفه را نمی یابد پس ظاهر اینست که هرگاه چنین داند که افعال عمره را تا ظهر روز عرفه
هم میتواند بجا آورد و بزیارت اختیاری از غروب آفتاب بعرفات برسد عمره را باید تمام کند و جایز نیست
عدول بحج افراد و از جمله عذرهائی که عدول میتوان کرد از حج تمتع بحج افراد حیض و نفاس است
پس هرگاه زن حائض یا نفسا باشد و نتواند طواف کند و وقت تنگ شده و اجب که عدول
کند بحج افراد پس دست از عمره برمیدارد و بعد از اتمام حج عمره مفرده بجا می آورد و در مسئله قولی
دیگر هم هست ولیکن اقوی همین است اما هرگاه عذر حیض و نفاس در اثنای طواف بهم رسید پس کاه
چهار شوط بعمل آمده است حج تمتع او صحیح است و دست از طواف برداشته و سعی صفا و مروه و باقی

همین قدر باید دانست که علم خدا از بابت علم ما نیست که صورتی از اشیاء در ذهن حاصل شود و این را
علم میگوییم و نه هم میتوان گفت که خدا مانند ما صورت اشیاء در ذهن او حاصل است که ذهنی ندارد زیرا که
در همه کس بعد چنین چیزی از برای آن خلق شده و در ازل بوجود حق تعالی و تعالیاً چیزی نبود و این حقیقت برای
عقل بشر نیست بلکه همین قدر باید اعتقاد داد و اذعان کنیم که حق تعالی جاهل و نادان نیست بر هیچ
چیز پوشیده نیست اما آنکه دانش او چگونه است پس عقل ما از آن عاجز است و نه هم ما را تکلیف باین کرده اند
بلکه نهی از آن و او شده است و مثل آنکه علم او عین ذات است یعنی صفات کمال او عین ذات است یعنی
انکه ذات مقدس او قائم مقام این صفات است و در ذات او تعدد بهم نمیرسد لکن لابد بعوض شدن دریای
ضلالت نمیشود خدا سمیع و بصیر است یعنی شنوا و بینا است شنیدنیها را می شنود اما بدون گوش
و دیدنیها را می بیند اما بدون چشم از برای آنکه هر گاه ادراک بآلت و جارحه باشد لازم آید که محتاج شود
که محتاج بشود بدون آن ادراک عاجز باشد و خدا او منزه از این است و باید بحول الله او ذات باشد و احتیاج بغیر
نداشته باشد و حقیقت این دو صفت هم بعلم برمی گردد و حی یعنی زنده و مراد از زنده کسی است که آثار
علم و قدرت از او ظاهر شود یعنی کارها از کسب دانائی و توانائی صادر میشود از او صادر شود
و از اینجا معلوم شد که هر که قادر و عالم و حی هم هست و این صفت بعلم و قدرت برمی گردد و مرید
و کاره و یعنی باختیار خود کار میکند و باختیار خود ترک میکند و هر کاری که میکند علم او میداند که بحکمت
و دانست باعث حصول آن کار میشود پس میکند و این دو صفت آنکه حق تعالی قادر و مختار و عالم
بمصالح امور است و این دو صفت هم بعلم و قدرت برمیگردد و اراده خداوند مثل اراده ما نیست
که نفع و فایده و غرض را تصور کنیم و این باعث و محرک ما شود تا بجهت آنکه عزم باین فعل کنیم و آن را
بعمل می آوریم بلکه همین که حق تعالی در ازل علم داشت که وجود فلان در فلان وقت مصلحت است

[illegible]

بعضی از اهل ضلالت و بعضی از اهل هدایت و از احادیث ظاهر شود که اراده از آن ایجاد است و صفت فعل خدا است
نه صفت ذات خدا است و متکلم بودن که مراد از آن خلق کردن کلام است مثل قرآن و توریة و انجیل پس آن هم صفت فعل است
و از صفات ذات و صفت نه کمال است و اگر مراد علم باشد که علما ... قدرت است ... پس آن ... از آن
بعلم و قدرت صادق و ظاهر است که پس آن از صفت فعل خدا است یا از صفات تنزیهیه یعنی دروغ نمی گوید
دلیل بر آن این است که دروغ قبیح است ببدیهه عقل و دروغ گفتن نقص است هم از دو سر زند بجهة آنکه آن هم نمی
خالی از قبح نیست و او عاجز نیست از آنچه وضع فرموده که مقصور است از آنکه دروغ بگوید پس باید هیچ
دروغ از او سر نزند و او ازلی و ابدی یعنی همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و دلیل بر آن این است که اگر حادث
بود و تازه هم رسیده باشد باید بود آورنده داشته باشد پس آن واجب الوجود نخواهد بود و هر آینه احتیاج خواهد
بود پس خدا او دیگری خواهد بود که او را تازه ایجاد کرده است فصل نهم در صفات تنزیهیه خدا است یعنی چیزهایی
که باید آنها را از خدا نفی کرد و باید اعتقاد کرد که آنها از برای خدا نیست اول نفی شریک یعنی خدا یکی است
و دو تا نیست دیگری نیست که خلق را ایجاد کند و نه کسی هست که شریک او در پرستش باشد و دلیل بر این
هم بسیار است و آنچه مناسب تر بفهم عوام باشد این است که هر کس ملاحظه نظام عالم می کند و اینکه همیشه
اوقات یک نسق می گردد و حرکات افلاک و کواکب و فصول اربعه و طراوت زمین و ...
را بدان حیوانات و غیر اینها هم بر یک قرار است و اختلاف در آن نیست یقین می کند که این همه کارها از یک
باشد بجهة آنکه هر گاه در مملکتی دو پادشاه باشد همیشه این مملکت در خرابی و فساد است و همچنین هر گاه
در شهری دو حاکم باشد بلکه هر گاه در محله ای دو کدخدا باشد در خانه ای دو کدبانو باشد همیشه در اختلاف است
و باین اشاره کرده است حق تعالی در قرآن لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و دیگر اینکه هر گاه خدای دیگر
موجود بایست از جانب او نیز پیغمبری و کتابی و دینی بیاید و مردم را راه نمائی کند بجهة آنکه باید خدای عالم

حکیم

فیض رسان باشد بلکه یک کس خداوند عالم فطری است که هر کس در وقت اضطرار که کسی را در آن وقت مایل
وسوسه و تفکر نیست بی اختیار التماس می کند بدرگاه خداوند یگانه و بهیچ مرتبه او را خدای دیگر در نظر نمی آید و بعضی
از مجوس که قایل شده اند بدو خدا که یکی را یزدان می گویند و دیگری را اهرمن و بعبارت دیگر نور و ظلمت
می گویند قول ایشان باطل و شبهه ایشان فاسد است و راه خیال ایشان این است که در دنیا شرور و آفات هست
مثل مار و عقرب و درنده و ظلم و تسلط ظالمان و لذات هم هست مثل شراب و میوه و آب و گلاب و
و گرسنگی و مردمان راحت ... روی رفاه ... پس نمی توانند که فاعل و خالق اینها
هر دو یکی بوده باشد پس می گویند فاعل خیر یزدان است و فاعل شر اهرمن است یعنی شیطان و بعضی از ایشان نیز
خدا را یکی می دانند اما می گویند خدا شیطان را خلق کرد و او شرور و آفات را خلق کرد و وجه شبهه
بطلان ایشان پر ظاهر است و همین بس است که بدانی که آنچه در دنیا است هیچ یک شر محض نیست و آنچه در نظر
قاصر شر می نماید از آنکه درد و تعب ... فایده در او هست که ضرر و آزار در جنب او نیست
و ما بدانیم که اگر کسی طفل را خلق کرده است ... حیات او است اما در نظر
از زبان طفل شر و ضرر و درد بود آزار است و اگر تا بیند فایده این رنج و آفات ... کشتن و قربانی
بودن و دانم در ... که باعث ثواب عظیم و اجر جسیم آخرت است که زوال ندارد پس خواهد
چه ما بر ... هر یک را فایده در بسیار است که ... و از عهده فواید ... امر شکر کردن لذات
دنیا است و شکر کردن آنها ... بعث نیست ...
لیکن اگر ... و اما بطلان بت پرستی و پرستیدن ستاره و آب و آتش و حیوانات لیکن از آن
از آنکه کسی بیان کند بجهة آنکه بعضی از اینها را خود آن ... بسازند و بعضی دیگر مخلوقات چند
که استحقاق پرستش را ندارند بهیچ وجه ... دوم آنکه حق تعالی مرکب از اجزا نیست نه از اجزاء حسیه مثل

مثل سر و دست و پا و گوشت و پوست و استخوان و نه از اجزاء عقلیه مثل انسان که مرکب است از حیوان و ناطق
و او را مکان نمی باشد و جسم یعنی چیزی که قابل طول و عرض و عمق باشد نیست و عرض نیست یعنی مانند
رنگ و بو و طعم که بجسم بر پا است نیست و مکانی و جهتی و کمی از برای او نیست بجهة آنکه مرکب محتاج است
باجزاء خود و جسم محتاج است بمکان و عرض محتاج است بمحلی که با او بر پا باشد و خداوند عالم نمی تواند
که محتاج باشد و اگر اینها را غیر او از برای او قرار داده باشد پس خدا او خواهد بود نه این و شبیه و نظیر
و وزیر و معین ندارد بجهة آنکه هر گاه شبیه و نظیر داشته باشد پس شریک او خواهد بود و بطلان او معلوم شد
و اگر معین و وزیر داشته باشد محتاج خواهد بود و از آنچه گفتیم معلوم شد که خداوند عالم را به دیده دیده
نمی شود نه در دنیا و نه در آخرت بجهة آنکه کسی بچشم سر نمی تواند دید چیزی را مگر آنچه در برابر او باشد
و در جهت ... او باشد و از اینجا لازم می آید که خدا را مکانی باشد و از آن نقص و احتیاج لازم می آید
و قرآن مجید هم بیان الهی است که فرموده لا تدرکه الابصار و بعضی آیات که ظاهر آنها بر خلاف این
دلالت دارد و تاویل دارد و مراد دیدن بدل است یعنی یقین کردن بخداوند عالم سیم آنکه حق تعالی
محل حوادث نمی شود یعنی لذات و الم و خواب و بیکاری و نسیان و جوانی و پیری و درماندگی و
امثال اینها از برای او نیست بجهة آنکه همه اینها نقص و عیب و باعث عجز و احتیاج است چهارم در چیزی حلول
نمی کند و داخل نمی شود و بصورت چیزی ظاهر نمی شود و با چیزی یکی نمی شود چنانکه جمعی از صوفیه میگویند
که خدا در عارف حلول می کند یا با او یکی می شود یا بصورت او ظاهر می شود چنانکه مذهب نصاری است در باب
عیسی و مذهب غالیان است و از برای ... بجهة آنکه بعضی از اینها محال است مثل یکی
شدن دو چیز و بعضی مستلزم نقص و احتیاج است مثل ... و حق تعالی ...
پس در قدیم بودن هم شریک خدا او خواهد ... بدانکه عدل از صفات فعل الهی است یعنی

مقصد دوم در عدل

حق تعالی از روی رفتار و درستی که لازم است و ظلم نمی کند و بدون استحقاق مواخذه و عقاب نمی کند و ترجیح بلا مرجح
در ضمن چند مبحث است مبحث اول آنکه فرق میان صفات فعل و صفات ذات خدا این است که صفات
ذات اینها که اثبات شده نفی آنها دائمی است و چنان نیست که گاهی باشد و گاهی نباشد اما صفات ثبوتی
ثبوتی ذاتی مثل علم و قدرت بجهة آنکه نفی اینها هرگز از خدا نمی شود و نمی توان گفت که خدا
در یک وقت عالم بفلان چیز دانا بود و در وقت دیگر عالم نبود بلکه علم او همیشه است و همچنین قدرت و اما
صفتهای تنزیهیه پس آنها همیشه از ذات مقدس او منفی است که هرگز ثابت نشده مثل ترکیب از برای خدا
یا احتیاج یا حلول حوادث و امثال اینها اما صفات فعل پس گاهی ثابت می شود و گاهی نیست که خدا فلان کس را
امروز ایجاد کرده و ده سال قبل از این ایجاد نکرده و فلان کس را امروز روزی داده و قبل از خلقت
او روزی نداده و هم سایر صفات و این بجهة این است که صفات فعل کمال ذات الهی نیست بلکه کمال ذات او
قدرت داشتن بر آن افعال و علم بآنها است و اما کردن و نکردن پس هیچ یک از آنها بذات کمال نیستند
بلکه گاه هست که کردن ضرر و موقوف نقص است و در وقتی دیگر کمال است وقتی که ماده مستعد شده و از برای فیض
قابلیت پیدا کرده باشد و در آن وقت نکردن آن فیض نقص است نه باعتبار آنکه این فعل فی نفسه از او سر نزده است
بلکه بجهة آنکه آن منافات با فیاضیت و خیر محض بودن او دارد و بعد از قابلیت و استعداد منع فیض منافی
با فیاضیت او است مبحث دوم آنکه بدیهه عقل حکم میکند که بعضی افعال انسان این است که فاعل آن بجهة
کردن آن فعل مستحق مذمت و ملامت است مثل ظلم و عدوان و دروغ و آن فعل قبیح است و بعضی از آن
این است که فاعلان از جهة کردن آن مستحق مدح و ستایش است مثل عدل و احسان و راست گفتن و این
فعل حسن است و هر چند پیغمبری نباشد و شرعی نیامده باشد که عقل حکم میکند که صاحب این فعل مستحق سرزنش است و صاحب
این عمل مستحق ستایش است و از جمله آنکه عقل حکم میکند بقبح ان تکلیف کردن کسی را بچیزی که طاقت او را

نداشته باشد تنبیه اگر قبیح از خدا او ظالم باشد بجهة آنکه از کردن قبیح لازم میاید جهل یا عجز
خدا یا احتیاج او یا جهل بجهة آنکه اگر نداند که قبیح است پس جاهل است و اگر میداند و قدرت
که کند پس عاجز است یا میتواند لکن محتاج است بکردن آن پس محتاج است باید و احتیاج از عجز است
و لغو میکند پس سفیه است و این همه مستلزم نقص و عیبست و خدای عالم از همه اینها بریست و هر گاه اینها [illegible]
پس معلوم [illegible] اکثر اهل سنت قایل شده اند که افعال بنده کان مخلوق خدا است و جبر [illegible]
و شرها جاری میکند این مستلزم قبیح و ظلم و جور است بر خدا و نه عالم و این باطل است و وجه قبح آن است
که حق تعالی بنده کان را امر و نهی کند و ایشان را وعده ثواب و وعید عقاب بدهد پس هر گاه بنده قادر
بر فعل نیست و افعال بنده را خدا ایجاد [illegible] میکند پس کسی را که بمعصیت وا میدارد قادر نیست که
طاعت کند پس چگونه او را تکلیف بطاعت و چگونه او را بر کردن معصیت عقاب میکند و او تقصیری
نکرده و اگر بنده از بنده کان یکی از خدمه خود را بر [illegible] بدارد که او را ممکن نباشد [illegible]
از آن او مواخذه کند که چرا این کار را کردی همه کس او را ملامت و سرزنش میکنند پس چگونه چنین امر را
نسبت بآن تعالی توان روا داشت و امر و نهی چنین کسی [illegible] در فعل و ترک قدرت ندارد عبث و لغو است
بجهة آنکه فایده در ضمن آن نیست و ایضا مکرر حق تعالی در قرآن مدح مومنان و نیکوکاران بر فعل نیک
ایشان و مذمت عاصیان و بدکاران بر کردار بد ایشان کرده و هر گاه طاعت و معصیت فعل ایشان
و اختیار ایشان نباشد مدح و ذم وجهی ندارد و دیگر اینکه حق تعالی در قرآن مجید مکرر نسبت افعال را
به بنده کان داده و آن [illegible] چنانکه فرموده و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون و اما بعضی
ایات متشابه که ظاهر آنها دلالت میکند بر جبر مثل یضل من یشاء و یهدی من یشاء و غیر آن چون ظاهر آنها
منافی عقل قاطع و سایر آیات و اخبار محکمه است باید آنها را تاویل کرد مانند آیاتی که دلالت کند در ظاهر

بجسم بودن خدا و اینکه خدا دیده میشود و تاویل آنها چنانکه مشهور علمای امامیه کرده اند این است که مراد از آیات
توفیق و از اضلال خذلانست و توضیح این مطلب اینست که حق تعالی بنده را مختار خلق کرده و عقل باو
و شهوت هم داده و باو راه نجات و هلاک نموده و فرشته را که باعث نجاتست چون ملک طبع انسانی و عقل
رحمت و شفقت است نفس از او گریزانست و فرشته را که باعث هلاکتست چون در ظاهر موافق طبع و مقتضای
از محبتست بجهة اینکه مقتضای خواهش و لذت نفس و مایل است پس چون [illegible]
و را ترک [illegible] و زکوة دادن و راه هلاکت و نماز کردن و روزه گرفتن و اجتناب از لذات [illegible]
محرمات را [illegible] و هر گاه بعکس [illegible] رغبت بمقتضای لذات و شهوات [illegible]
و تکبر و محبت و شفقت [illegible] و طاعت و عبادت [illegible] لطف خود [illegible]
و غایت توفیق [illegible] میکند و او را در [illegible] و هر گاه [illegible] ترک کرد و مقتضای شهوات
در راه لذات دنیا [illegible] و از طاعت رو گرداند مستحق آنست که خدا او را بخود واگذارد و چون
حق تعالی از لطف خود [illegible] و پیغمبر و امام [illegible] میکند و واعظ [illegible] او را منع میکند و با وجود
عقل و همه این الطاف و مواعظ چشم از لذات فانیه نمی پوشد و از بندگی خدا [illegible] رو میگرداند
پس خدا او را بخود وا میگذارد [illegible] معنی خذلان [illegible] توفیق است
و از اضلال خذلان [illegible] ظلم [illegible] معلوم شد
که ظاهر میشود که خدا را در افعال عباد [illegible] جبر [illegible] و همین معنی گفته اند در تفسیر حدیث
مشهور که فرموده لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی نه اینست که جبر محض باشد که بنده را [illegible] اختیاری
نباشد و فعل بنده همه از خدا باشد و نه هم تفویض محض است یعنی اینکه خدا بنده را خلق کرده باشد و کار را به
او واگذاشته که هر چه خواهد [illegible] بلکه امریست میان این دو امر که حق تعالی [illegible] فی الجملة

موضعین در افعال عباد است بحث سیم اینکه حق تعالی حکیم است و افعال او بی غرض و مصلحت نیست اما غرض
و مصلحت نه اینست که نفعی بخدا عاید شود بلکه از برای اینکه نفع و فیض بمخلوقات برساند و اگر افعال
خدا بی حکمت و مصلحت باشد لغو خواهد بود و آن عیب است بر خدا روا نیست و کلام الهی بر این ناطق چنانکه فرموده ما
خلقنا السموات والارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا بحث چهارم در نبوت یعنی باید اعتقاد
کنیم که واجب است که حق تعالی پیغمبری بر بنده کان بفرستد و پیغمبر ما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است و در این
چند مطلب است مطلب اول اینکه بر خدا واجب است که پیغمبری بفرستد و دلیل بر این اینست که بنی نوع انسان [illegible]
احتیاج باکل و شرب و جماع و غیره [illegible] یکدیگر و در معاشرت بالضروره نزاع و [illegible]
حاصل میشود و در [illegible] اموال و احقاق حق و رفع دعاوی و مشکلات [illegible] و در ضرر و تعدی
[illegible] قتل و جرح و اتلاف جوارح و اتلاف اموال و هتک اعراض دیگران رو میدهد و در علاج
و چاره اینها طریقه [illegible] است که [illegible] حق باشد و عقل در [illegible] عاجز است پس ضرور است که کسی
از جانب خدا باشد که عالم بهمه اینها باشد تا عالم را انتظام دهد [illegible] رفع کند و علم او [illegible]
ارشاد و الهام الهی باشد و دیگر اینکه چون افعال الهی [illegible] بی فایده نیست و از [illegible] خلق عالم [illegible]
مقصود [illegible] حکیم [illegible] و نیز ظاهر است که خلق بنده کان را از برای [illegible]
کردن از [illegible] شدن [illegible] بجهة آنکه او [illegible] محتاج [illegible] پس باید از برای نفع باشد
که بنده کان [illegible] دنیا [illegible] بجهة آنکه در دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آمده و میکنم و امثال آن و دلیل بر اینکه هر گاه مقارن دعوی پیغمبری این کار را کرد یقین براستی او میشود
اینست که میگوئیم که حق تعالی فعل قبیح از او سر نمیزند و [illegible] که دروغ [illegible] قبیح است و اطاعت دروغ
قبیح است پس اگر آن [illegible] دروغ گو باشد و معجزه از او ظاهر شود پس لازم میاید که خدا [illegible]
[illegible] تمکین کرده که بنده کان پیروی او کنند و این قبیح است و دیگر [illegible] در معجزه [illegible]
دعوی باشد که اگر مخالف باشد [illegible] چنانکه مذکور است از مسیلمه کذاب
که او گفته که معجزه [illegible] و گفته [illegible] آب [illegible]
در چاه [illegible] انداخت [illegible] در چاه [illegible] انداخت خشک شد مطلب دوم در نبوت
پیغمبر ما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است بدانکه شکی و شبهه نیست در اینکه آنجناب متولد شد و دعوی
پیغمبری میکرد و در طبق آن معجزه هم ظاهر کرده پس پیغمبر باشد اما اینکه آمده و دعوی پیغمبری کرده این
از جمله متواترات و یقینیات است چنانکه علم داریم باینکه در زمانهای پیش رستم بوده [illegible]
بوده و [illegible] شجاعت بسیار داشته و این پادشاه عظیم و این علم [illegible]
[illegible] همچنین در دعوی این جناب یقین حاصل شده که آمد و این دعوی را کرد و اما
اینکه معجزه بر طبق [illegible] ظاهر کرد پس معجزات آنحضرت [illegible] اما چیزی که از همه در نظر
اکثر مردم از همه ظاهرتر [illegible] و ساوس شیاطین و شکوک و شبهات [illegible]
[illegible] بجهة [illegible] روایات [illegible]
[illegible] بجهة آنکه [illegible]
[illegible] اول قرآن مجید است که [illegible]
با آنجناب نیز متواتر و یقینیست چنانکه علم داریم [illegible] علم داریم

بلکه این قرآن را آن پیغمبر آورده اما اینکه معجزات انبیا جهت آن بسیار است و اما تعیین آن آن را از آنکه بسیار
و توضیح آن آنست که چون عادت الهی جاری شده بود که در هر زمانی که پیغمبری مبعوث شد اینکه معجزه
او از جنس آن علمی باشد که در آن زمان شایع باشد و علمای آن زمان در آن مهارت داشته باشند و فرد کامل
آن علم در نزد ایشان حاصل باشد مثل آنکه در زمان موسی علم سحر رواج داشت و ساحران بسیار بودند در
آن وقت بسیار بودند که کارهای عجیب و غریب میکردند و عصاها و ریسمانها را مار میساختند و بصورت
مار و اژدها مینمودند و حرکت میآمدند حق تعالی معجزه موسی را هم از آن جنس کرد اما بنحوی که آیات
نبوت آن حضرت باید چنانکه تمام سحر ساحران را فرو برد و دیگر اثری از آنها ظاهر نشد و هم
ساحران دانستند که این از باب سحر و جادوگری نیست بلکه کار خداست و به این سبب ایمان آوردند
و جان خود را در راه خدا دادند و مضایقه نکردند از آنکه فرعون ایشان را کشت و همچنین در زمان
عیسی علم حکمت و طبابت شیوع تمام داشت که مثل افلاطون و جالینوس در آن زمان بوده و در دیار بسیار از آن
دوا میکردند و آزار و بیماری را علاج میکردند حق تعالی حضرت عیسی را معجزه از جناب عطا کرد که همه آنها
از آن عاجز بودند مثل اینکه مرده چندین ساله را زنده میکرد و کور مادرزاد را شفا میداد و ابرص
و جذام را علاج میکرد همچنین در زمان حضرت رسالت پناه محمدی علم بلاغت شیوع تمام داشت و طوایف
عرب سکه بر در شعر بلیغ و کلمات فصیحه افتخار میکردند حق تعالی قرآن را معجزه آن حضرت قرار داد
و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن بیاورید یا ده سوره مثل این بیاورید یا یک سوره
مثل این بیاورید و هر چند سعی کردند که یک سوره کوچک مثل قرآن نتوانستند بیاورند و اگر میتوانستند این همه
بلا بر خود قرار نمیدادند و کشته نمیشدند و اهل و عیال خود را اسیر نمیکردند و اموال خود را [illegible]
هیچ عاقلی نمیکند اول چنان امر دشواری را نامرکب شده و وجه [illegible] شدن ایشان میتوان شد که از آن

این باشد که حق تعالی دلهای آنها را گردانید از این معنی چون ایشان این را میخواستند یعنی با آنکه حقیقت
بلاغت قرآن بحدی است که ممکن نبود ایشان را که مثل او بیاورند و هر دو وجه صحیح است چنانکه
بر هر که ادراک فهمی داشته فرق میان قرآن و سایر کلامها را میداند و میداند که هیچ کلامی در بلاغت به او
نمیرسد و دیگر آنکه نظم قرآن و ترکیب آن به هیچ کلامی نمیماند نه از باب شعر است و نه از باب خطابه
و نه از باب انشا و املا که در مکاتیب و رسایل میکنند و هیچ کس را قدرت نیست که این اسلوب غریب
و طرز عجیب تکلم کند و دیگر آنکه اختلاف در آن نمیباشد و هر کس که از آن بلیغ تر باشد دقت دقتی
در اول و آخر کلام بهم میرسد خصوصا هرگاه سخن طولانی باشد خواه در الفاظ آن باشد یا تفاوت
در فصاحت و بلاغت یا در معانی آن باشد غفلت و اشتباهی که بهم میرسد و در قرآن هیچ اختلافی نیست
و دیگر آنکه هر کلامی را اگر کسی مکرر بخواند باشد طبع در دفعه دوم و سیم متنفر میباشد هر چند کلامی
رفیع باشد که از خواندن قرآن ملالت [illegible] نشود و این کلام ما هر چند مکرر بگوییم [illegible] دوم
آنست که آن جناب بمکتب نرفته و درسی نخوانده و چیزی ننوشته و در میان قومی بزرگ شده در میان قومی مثل
قوم عرب نشو و نما کرده علوم و لوازم چنین از وظایف برخاستند که از جانب خدا باشد هیچ وجهی ندارد
اما قوم عرب پس حال ایشان معلوم است از اینکه انکار آنها معاشرت کرده است خصوصا اهل
بادیه ایشان که نه فهم دارند و نه حیا و نه ادب و نه عفاف و نه ستر و نه سلیقه از باب حیوانات چه
از کشف عورت مضایقه ندارند و هر حیوانی [illegible] را میخورند از مرده [illegible] و مار و کفتار و موش و زغ
و سوسمار [illegible] و تقیه [illegible] و بچه میخورند و بول
شتر در شرب و غسل و امثال آنها اکتفا میکنند با وجود که هزار سال و کسری است که در اسلام تربیت
یافته‌اند لیکن در ایام جاهلیت حال ایشان چگونه بوده چنانکه معلوم است از حال ایشان که عادت ایشان

از این قبیل بوده که عریان میشدند و دور خانه کعبه بر میگشتند و دست بهم میزدند و صفیر میکشیدند از این عبادت
که سایر اعمال ایشان چه بوده در صفت عصبیت و حسد و عداوت و سایر صفات ذمیمه در میان ایشان
کامل بوده اما علوم و لوازمی که در آن حضرت ظاهر شده و صفات و اخلاق حسنه آن جناب پس آن بیش از آنست
که در کتابها و دفترها احصا توان کرد همین بس است که هزار سال و کسری است که علمای فحول اعاظم ایشان
در هر زمان و در هر مکان در علوم او تفکر میکنند و شرحها مینویسند و بیان اخلاق و آداب آن جناب
میکنند و هنوز به هیچ جا نرسیده از دریایی که قرار داده و احکامی که داده که از برای رفع دعاوی
و انتقام ظلم و تعدی و بجهة رفع [illegible] و اجرای حدود [illegible] مال از احکام ارث
و تقاص حقوق و اثبات مطالب بینه و یمین و تجویز نکول [illegible] و اثبات [illegible] و تدبیر [illegible] اولاد و
نکاح و طلاق و اعتبار [illegible] عدت [illegible] و امثال اینها و طریقه [illegible]
اقدس [illegible] و انواع عبادات [illegible] یقین میکند که مردی که بمکتب نرفته و درس نخوانده از میان
چنین [illegible] بیرون [illegible] و چنین [illegible] چنین علوم و لوازم [illegible] انتظام و چنین اطوار و اخلاق
که از او معلوم است از تواضع و حیا و غیرت و فهم و [illegible] و وفا و حزم و جود و سخاوت و غیرت و جرأت
و علم و سایر صفات کمال یقین میکند که این نیست مگر از جانب خدا و از جمله همین علوم و لوازم آیات
قرآن مجید هر چند قرآن در حقیقت مشتمل بر همه جزئیات است اما از ظاهر آن همه چیز [illegible]
نمیشود از این است که در احصای تعداد آن [illegible] از [illegible] جمع علما در آن فکرها
کرده اند و تفسیرهای بیحد و نهایت نوشته اند و هنوز قطره از دریای آن نرسیده اند و [illegible]
بکرات که کسی درست تفکر نکرده [illegible] همین معجزات که پیغمبر آن جناب ظاهر شده است [illegible]
پس هر چیز که [illegible] و از جمله [illegible] آنست که دین او ناسخ دین سایر پیغمبران است [illegible]

و این سابقه از یهود و نصاری بهم رسیده و مشهور که یهود گویند که نسخ قبیح است از برای آنکه اگر دین
موسی خوب بود پس چگونه باشد که الحال عمل آن بد باشد و هر چیزی که ذات او خوب است دیگر بد نمیشود و اگر
بد بود پس چرا روز اول خدا این دین را آورده [illegible] جواب آنکه میگوییم که [illegible]
چیزی بد یا بذات خوب نیست یا بذات بد باشد بلکه میشود که هر چیزی از جهتی خوب باشد و از جهتی
بد باشد مثل [illegible] یتیم اگر کسی برای تادیب بزند خوب است و اگر برای [illegible] بزند بد است و همچنین
میشود یک چیز در یک زمان مصلحت باشد و خوب باشد و در زمان دیگر آن [illegible] باشد
مثل دوای طبیب در مرضی که دوای ایشان در یک وقت [illegible] و در وقت دیگر [illegible] داشته باشد
بیک شخص مناسب و برای دیگری مهلک است **باب چهارم** در امامت و در آن نیز دو مقصد است **مقصد اول**
در اینکه نصب امام ضرور است و مراد از امام کسی است که پیشوای همه مردم باشد بنیابت پیغمبر در امور دین
و دنیا و وجود امام بعد از پیغمبر واجب و دلیل بر وجوب [illegible] دلیلی است که قائم شده
بر وجوب وجود پیغمبر [illegible] لازمه معاشرت بنی نوع انسان است [illegible] از [illegible]
عالم بمصالح دین و دنیا بر مردم باشد [illegible] بعد از حضرت [illegible] خاتم الانبیاء چون
که دیگر پیغمبری نخواهد بود [illegible] مبعوث بود بر جمیع خلایق از جن و انس تا روز قیامت
و هنوز [illegible] مردم عالم [illegible] از دار دنیا رحلت فرمود [illegible] که اسلام
او [illegible] اکثر ایشان منافق بودند [illegible] که هنوز دین ایشان محکم نشده [illegible]
شریعت [illegible] ندانسته [illegible] عدم عصمت ایشان
و عدم عدالت اکثر ایشان [illegible] عدم ایمان اکثر ایشان و چگونه [illegible] که آن [illegible] رسول
خدا در امر دین داشت در تعلیم شرایع و آداب در جمیع جزئیات و کلیات [illegible]

وزیران همه آزار و محنت و دردسری که در دار دنیا بود چه بسیار کشیدند و بزرگی از دنیا لذتی نبردند و
در حال زوال بود که معلوم بود که غرض نداشتند از آن بجز اعلاء الله ترویج دین مبین و ما دو جواب این
است که او چنین را با عدم کمال هدایت و ارشاد و عدم اطلاع بر احکام الهی خلفا ساخته بودند
چه لیتی و لتعیین کسی که ترویج دین و محبت کند نیز ما را اهمال نکند الهی و ترجیح نخستین که در ادامه میبایند
کسی حیثیت و حال اینکه هر کس اندکی شعور میداشت میداند که آنحضرت از خود جدا نمیشد و هیچ‌گاه بی نایب
مانده‌گان خود را نمیگذاشت و اهمال امر جزئیه دنیویه بر او چه رواست هرگاه حالی که حیله بهشتی رسول خدا
که براستی مهربان ترا بود برما و برایشان امر ما را اهمال میکند الهی نه و وصیت و تعیین خلیفه نمیکند
و دیگر جناب احدیت امر فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل کردم
برای شما دین شما را تمام کردم بر شما نعمت خود را و شکی نیست که تعیین خلیفه و امام که تتمه تمام دین و حکم
نعمت مدخلیت تمام داشته بلکه بدون آن ممکن نیست پس معلوم شد که در این وقت با جمیع آمده بود و حق
تعالی تعیین خلیفه کرده بود که این چیز را او داده بود در مذهب شیعه امامیه باید که افضل و معصوم باشد
بهمان دلیلها که در سابق گذشت و باید که از قریش باشد و ناقص نباشد چنانکه از اخبار متواتره ظاهر
شده است و هرگاه امام نشناخته شود یکی از چند چیز باید که افضل از همه امت باشد یا از بهر آن اتحاد میکند
دعوی امامت و دشمنان ایشان شده‌اند پس باید او امام باشد بلکه اگر چنانچه امام باشد لازم میآید
تفضیل مفضول بر فاضل و این خود قبیح است چنانکه دانستی دوم معجزه که هرگاه دعوی امامت کند و در طی
آن معجزه ظاهر کند دلالت میکند بر حقیت او چنانکه در سابق گذشت و سیم نص خدا و رسول بر امامت
او که قرآن یا کلام معجزه دلالت کند که امام واجب الاطاعت است مقدمه دوم در اینکه امام واجب الاطاعه
بعد از جناب خاتم النبیین کیست بر آنکه امت بعد از رسول خدا فرقه شدند شیعه امامیه قایل اند که

خلیفه برحق بعد از آن جناب بلا فاصله جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است و بعد از آنجناب حضرت
امام حسن و بعد از آنجناب حضرت امام حسین و بعد از آنجناب امام زین العابدین علی بن الحسین و بعد از آن
فرزند او محمد بن علی الباقر و بعد از آن فرزند او جعفر بن محمد الصادق و بعد از آن فرزند او موسی بن
جعفر الکاظم و بعد از آن فرزند او علی بن موسی الرضا و بعد از آن فرزند او محمد بن علی التقی الجواد و
بعد از آن فرزند او علی بن محمد النقی و بعد از آن فرزند او حسن بن علی الزکی العسکری و بعد از آن فرزند
او محمد بن الحسن القائم صلوات الله علیهم اجمعین و اهل سنت قایل شده‌اند به اینکه امام بعد از رسول خدا
ابوبکر بن ابو قحافه است و بعد از او عمر بن الخطاب است و بعد از او عثمان بن عفان است و بعد از او علی
ابن ابیطالب صلوات الله علیه و چون این رساله را مخصوص عوام نوشته‌ام در اینجا متعرض دلیلهایی که
از قرآن و احادیث علمای هر دو شیعه و سنی شده‌اند نشویم مگر بسیار کم بجهت آنکه عالم را در اینها رجوع کردن دلیل قول
آن عالمی که او قرآن و حدیث را برای ایشان نقل میکند و ترجمه میکند پس این هم تقلید میشود
ما میخواهیم بگوییم که عوام باید در این مسایل اجتهاد کنند و خودشان بدلیل بفهمند هر چند که ممکن است
که آن تقلید عالم هم منع از اجتهاد و استدلال نمیکند بجهت آنکه هرگاه آن عامی عالم را بفضل
علم و دیانت و ورع و تقوی شناخته باشد و از حال او بداند که در هیچ امر گویند و وضع کوفی حدیثی را
حرام میداند و افترا بخدا و رسول بستن را حرام میداند پس حاصل که از کلام او یقین از آن او حاصل
میشود بلکه کافی است که اطمینان از برای آن عامی از کلام آن عالم بهم رسد خصوص هرگاه برای او بسیار
بخوانند و وجوه دلالت آنها را بیان کنند و مترتب است بر آنچه از اخبار علمای شیعه بدلیل حاصل میشود بهر حال
ما دلیلها اجمالی در باب حقیت مذهب و بطلان مذهب اهل سنت بیان میکنیم و بعد از آن آنچه مناسب باشد
مذکور خواهیم کرد و آن این است که علمای تقدیر را هیچ ضرورت که باید خواه بر مذهب سنی و خواه

بر مذهب شیعه پس هرگاه یکی از این دو مذهب باطل شد آن دیگری صحیح باشد و ما میگوییم که ثبوت
دعوی امامت باید بنص خدا و رسول باشد یا آنکه شخصی که دعوی امامت میکند افضل از همه مردم
باشد یا از اینهایی که مردم یکی از اینها را امام میدانند و در حق ایشان دعوی امامت میکنند و سنیان
میگویند که امامت به بیعت حاصل میشود و بلکه مردم جمع شوند و یکی را اختیار کنند و امام کنند این کار
از رعیت رعیتی که در حال جمیع مردم از ایشان باشد چنانکه در روز اول بعد از رحلت حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله در میان که گذشت و جناب علی بن ابیطالب مشغول غسل و کفن آنحضرت بودند و جماعتی رفتند
در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و بعد چنان دیدند که خلافت را از برای ابوبکر قرار دهند و بعد از آن ابوبکر
بجهت وصیت گفت که خلافت از عمر باشد و بعد از آن عمر آنرا بشوری گذاشت که در میان شش نفر
مشورت کنند اختیار کنند یکی را و آخر این شد که عثمان خلیفه شود چنانکه بعد بیان خواهیم کرد
و این خلافت عثمان است بر نحوی که اکثر سنیان میگویند که ما خود دلیل خدا و رسول را قبول نداریم با وجود
اینکه آن شاملان که در روشنی از آفتاب پس ایشان میگوییم که کدام دلیل دلالت میکند از عقل و نقل
که با جماع دو یا سه نفر از ارباب غرض که نه معصوم باشند و نه علم بما فی الضمیر مردم داشته باشند و نه علم
بمصلحت حال خلایق داشته باشند چنان مرتبه بزرگی از برای هر کس ثابت کنند و همین که برای ایشان
بر یکی قرار گرفت باید تا قیامت او کرده هر چه قتل نفس و رد دین بد باشد که معاویه با وجود نا خویشی
نبی و ذاتی در مدت تمام زندگیش با امیر المؤمنین علی بن ابیطالب در جنگها و آن فتنه و فساد و نزاع
و در روی امام زمان تیغ کشید و با دعوی رند که و یزید با وجود نا خوشیها که ظاهر شد و ذاتی و افعال نکوهیده
از شرب خمر و امثال آن تا بعد حسین ابن علی که پاره تن رسول خدا بود همه که مخالفت آن کنند باید کشت از هر چیز
مخالفت کند کشتن علی بن ابیطالب باشد و همین طریقه بود که متعارف شد و ظلم کینه و همه خلفای بنی امیه

و بنی عباس که اکثر ایشان با فسق ظاهر و کفر الحاد مشهور و معروف بودند و همین اجماع امامت ایشان را
بچنین احکامی ثابت شد آیا کدام عقل تجویز میکند که ناموس الهی و اسرار ربانی و حقایق فرقان
که بیان آن منصب محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است الی حافظان و مسترسلان این شریعت
دین و ذوات الله باشد چون آن امور که در اول این جا به پوشیده شد در وقت اجتماع این امر گویی
که هنوز آثار محمدی در میان بود و هنوز اساس خلافت منحصر بر جریه قرار نگرفته بود بعد ایشان
در لباس زهد و تقوی و عبادت ترویج دین میدانستند و همین که این طریقه مستمر شد و مردم حال اغلب
ایشان تابع دنیا و تابع هر کس که در دنیا دار و اثبات بازگشته‌اند شدند تا پس این اساس باطل
گرفته شد تا اینکه عثمان از آن راه ورزید و در دنیا پرستی را بر روی مردم بیشتر گشود و آهسته آهسته
آنهایی که دعوی خلافت میکردند رعیت را بدین دار فسق و ظلم و تعدی مشایعت کردند
و در بعضی قوت ائمه طاهرین میشدند و بعضی از ایشان اظهار عداوت با سیدة النساء میکرد و قرآن مجید را تحریف
کرد و همچنین بسیار از ایشان مراتب ایشان را جمع کرد و هر که را شاه گویند او را واجب الاطاعه
میدانستند اینها که میگوییم شواهد حیرت از برای ایشان که کار بزرگی چنین که هر مرتبه نبوت
هرگاه بدست مردم کنند ارکان آنها را برکنند اخر شرایع و بدعتها واین همه منتشر است که دایم
حجت جایز میدانستند فی نفسی وفی جواب و هرکه بیند که در بیست سال در تحت و جبر و ظلم او کرده‌اند
که بیند که ما دلیل داریم بر اینکه هیچ خلافت و اجتماع برای مردم از آن چیزی نیست که بجهت اینکه
اجماع باطل است و اجماع حجت است و مراد از اجماع این است که علمای امت محمد جمیعا جمع شوند بر چیزی و هرگاه
چنین شد پس آن حق و صواب است گوییم که دلیل ما بر حجیت اجماع و لکه شیعی و در کتب اصول گفته‌اند که در
فقه نوشته‌اند اختلاف عظیم دارند در اینکه اجماع حجت است یا نه و آیا چنین تحقق شده است یا نه

واشهائی که قایل شده‌اند بثبوت تحقق و صحت بودن آن مندفع گردد اگر اجماع امت حجت است
و دلیل بر حجیت آن هم چون بعضی میگویند عقل دلالت میکند که حجت است اول اجماع حجت نمی شود که مراد
بر ابطال جمیع شرایع بعضی میگویند که آیه قرآن دلالت میکند و بعضی دیگر گفته‌اند که آیه دلالت ندارد بلکه
حدیثی از پیغمبر روایت شده است که امت من جمع نمی‌کند بر غلط و دائم بر رد و تعلیم بر تنبیه دارند دعوا
و هر که بچشم انصاف در آن کتب ملاحظه کند میداند که هیچ کدام از اینها که گفته‌اند دلالت بر مطلب آن
ندارد و بعد از تسلیم همه این مقدمات میگوییم که بالجمع جمع شدن صحابه را با خلافت عباس بن عبدالمطلب
از صحابه است منفرد و اباحسینی و سلمان و اباذر و مقداد و غیر اینها و نیز سعد بن عباده و غیر او
از بزرگان اوس و خزرج داخل صحابه است هرگز چگونه شد که در وقت صحابه است منحصر شد بعد ه
قریب از دو ماه بعضی دیگر آن معتقد عالمیان برگشته و هر کدام که دعوی این می‌کنند که این حجت
حاضر بوده‌اند و حضور که انکار ... که از بعضی دعوی طلب ایشان حاضر شده‌اند که دانستن دلیل
دین ایشان هم و ... و اعتقاد برافت مصالح عامه مسلمین در سیاست و ریاست در جمیع آفاق
و ترویج امر دین و دنیای اهل عالم ... گردد که این بود و محفوظ شد از خطا و جهل
و نادان ... بحکم از احکام و چیزی که پیغمبر خدا و پیغمبر مشارالیه تعیین نفرموده‌اند کار ایشان کو ...
قبول نداریم که خدا و پیغمبر تعیین کرده ... که شما میگویید و شما راست که اثبات کنید گوییم اولاً ...
و اما مسئله امامت فی الجمله مسلم شما است و ما هر در حقیت او قایل است ... دعوی ... میکنید ...
که اثبات کنند ... چون گفتیم که ... امامی باید ... و در کار مذهب شما ... باطل
بی دلیل ... که ... ثابت شود ... که ... از روی ... مذهب ... باید بجز
داوری خدا و پیغمبر ثابت شود چون ... که خدا و پیغمبر ... خلیفه ... از رسول خدا

علی بن ابیطالب و با وجود این همه صحابه کبار عالم سعد رز که جان و مال و اولاد خود را در راه خدا نثار
می کردند و در راه خدا جان فدا میکردند و طاعت و بندگی خدا و رسول او میکردند
با وجود اینکه شنیده بودند از پیغمبر خود که علی بن ابیطالب خلیفه بلا فصل است ... رقیب الجناب
الغیب ... می گفت او ... چیز ... قبول ... ما در جواب میگوییم ...
ملک و در این زمانی که قوت و شوکت اسلام بیش از آن وقت و اسلام عالم را فرا گرفته ...
و ببین هر گاه عالمی فاضل و ... ظاهر شود و مردم را دعوت بدین و هدایت ... کند
... و ... بدینی ... خروج کند و مال مردم را
از ... تسلط ... کند و ... رحمت ... و ...
بر روی ایشان ... بلکه ... و اگر مردم ... و این ... قبیل و ... قبیل ...
از ... علماء ... و ... زکوة ... ره
بجهت اینکه دعوای ... علی ... ایشان را ... بجهت اینکه ... و ...
و ... ایشان ... ره می خواهند ... ره ... و ... ره می خواهند
از ... علم ... مقتدا شوند و ... ایشان ... که ... از ... خدا و ...
در دین ... خواهند ... که ... ایشان ... بن
ابیطالب که عقیل برادر ... از ... که ... شود ... اگر ...
ضعف و ... عقیل ... که از ... الخطاب ... که شاید
... آنحضرت ... که ... و ... عقیل ...
آنحضرت ... آنحضرت ... که ... عقیل ... از وقت خود

و عیال را گرسنه ... آنحضرت ... از ... می‌آید که ...
بیان این ... بیان ... و ... در این ... عثمان ... که ... از ...
خود ... اعظم ... دین ...
بنی اسرائیل ... و ... روزی ... و سامری ...
چنانکه ما ... در راه ... راه ... و ... ان ... کشیده
تا بنی اسرائیل را از قوم فرعون خلاص کرد و رفت بکوه طور که ... و ...
خلیفه ... و وعده ... چهل روز ... سامری ... از ... گوساله ...
از ... جبرئیل ... گوساله ... و ...
گفت که این گوساله خدای شما و خدای موسی است ... قوم گوساله پرست شدند ... هارون ...
او ... موسی ... از چهل روز ... قوم ... گوساله پرست دید گفت ای اهل عبرت ...
بگیرید که این حکایت ... حکایت ما ... ابوجهل ... وزیر ... پیغمبر ...
که ... و عده ... قیامت و سامری ... گوساله ... که ... گوساله ... گفت خدا است
و مردم اطاعت او کردند ... ابوبکر را بر منبر برد و گفت این خلیفه رسول است ... ه
او ... پیغمبر ... و ... گوساله ... و ...
این استبعاد ... شبهه دیگر ... که اگر حق در اول دفعه علی بن ابیطالب بود و او خلیفه بود ...
دعوی حق ... و ... که رسول خدا ... و ... که ...
... قتال و کشتن ... و حق خود را ... معلوم است که در اول حق ...
و جواب این از آفتاب روشن تر است ... امیرالمومنین اهل کوفه ... آنحضرت

جواب

جرات ... و ... جواب ... که آنحضرت ... و ... کار
نرسید ... از ... اسلام و اعوان ... مسلمان ... گشته ... نکوی ... شود
که ... اسلام ... رسول خدا ... و ... را ... ره
تا اینکه ... امیرالمومنین ... که رسول خدا افضل ...
و در اول امر ... که ... و ... شد
و انواع ... مسلمان ... اکثر مسلمان ... و ...
از دست ایشان ... و ... امیرالمومنین را
هم ... که ... آن ... و ... شود
... پیغمبر ... و ...
... قوت ... در روی ... ایشان ...
... ابن خطاب ...
پیغمبران اولوالعزم ... که معلوم است ... و ...
و ... پیغمبران ... عبرت ... که
از ... فرعون ... و ... ایشان ... کاه
... این ... ایشان ...
اینجا ... از ... امیرالمومنین علی بن ابیطالب که امام ... و
معاویه ... و طلحه و زبیر با او جنگ کنند و قتال کنند و معاویه ... امام ... آنحضرت
بکشند ... معاویه ... خطا ... معذور ... توبه کرد ... می کنند

واین قبایح را پامال کنند چرا هر گاه مطلق اعاظم امامیه اجتهاد کنند که سب شیخین می توان کرد شان دین
خطا معذور باشند و واجب القتل نباشند ایضا علی بن ابیطالب کمتر از آن مرد و حضرت معاویه از جمیع علما
امامیه اعظم است اگر دعوی بکنند که معاویه مرد صالح بود در اجتهاد وجهه کرده این گرد و از راه حسب و
عداوت و حمیت جاهلی این همه دعوی را در حق علمای خود مسلم اگر قرار بار احتمال این وهم از نور اعمی قول
نداریم شاهدی دیگر اینکه محمد بن ابی بکر و جمعی دیگر را و سعایه است که افضل زنان پیغمبر است
ایشان ملقب بخال المومنین نیست و معویه که برادر ام حبیبه است باید خال المومنین باشد و امری که باعث
این شد لغو اینکه محمد بن ابی بکر از محبان علی بن ابیطالب بود و معویه از دشمنان او و دیگر چیزی نیست
واما تفضیل بعضی از ائمه بعضی عوام تشکیک باشد در اثبات امامت ائمه کوفی والطال الامامت خلفا چه
پس آن در حقیقت چند مطلب میشود **مطلب اول** در امامت جناب امیرالمومنین علی بن ابیطالب است و آن ثابت
میشود بچند دلیل جناب افضل بود از آن سه نفر و از جمیع امت پیغمبر بغیر در کمالات نفسانی بود و آن سبب
مرتبه قرب او در نزد حق تعالی بیشتر بود بلی و اولیست بجهت آنکه حکم عقل صریح است که تقدیم مفضول بر فاضل
قبیح است و جمیع علما تجویز نمی کنند که کسی که در علم از همه کس و عمل بعلم خود از همه کس بیشتر کند او باید امت
او کسنده و آن تر از جمیع را که بهر علم حق عمل نمی کنند چنانکه صریح آیه قرآن است و دلالت براین دارد
بیان افضلیت امیرالمومنین آن است که جمیع علما اسلام از علم فقه و حدیث و تفسیر و کلام و نحو و غیر آن
این سلسله علوم را او استفاده میرسانند بآن جناب و هر که اند که علی در خطبه ها و دعاهای که از آن جناب نقل شده
نظر میکند که مرتبه علم او چه بوده حتی فصحا و بلغا گفته اند که کلام او فوق کلام مخلوق است و دون کلام
خالق است از حیث بلاغت و فصاحت و هم از حیث اشتمال آن بر علوم غریبه و حکمتهای دقیقه و در علم آن
جناب و مراد این دعوی آن جناب اعتنای شد نزد هر که حق قایل بخدای او شده اند و ال در عالم
دیگر

و دیگر افضلیت او از حیثیت دیگر هم چون آفتاب روشن است بجهت آنکه جهاد در راه خدا از همه کس بیشتر
کرده و قوت دین پیغمبر از شمشیر او حاصل شد که پشت همه مسلمانان و کافر بر آنکه از او در غزوات جنگ
بدر و احد و خیبر و حنین و جنگ خندق و کشتن عمرو بن عبدود که هیچ کس در برابر او نمی رفت از مسلمانان
بغیر علی بن ابیطالب و اگر آن جناب نمی رفت باعث زوال دین میشد و از پیغمبر که پیغمبر فرمود ضربت علی
در روز خندق بهتر است از عبادت تمام جن و انس و بدیهی است که شجاعت و حرا هم در اصل ریشه
امامت در کار است باید امام و خلیفه صاحب دل و شجاع باشد چنانچه از تجربه کسی می بیند که هر کس
سردار قشون لی احو است اگر صد هزار رستم و دستان در میان قشون باشند همین که سردار بخوف کند
یا ام کیر و پس کشید قشون مشوش شده و بعضی این هر گاه سردار دلاور و شجاع باشد و شکست کم آن جناب
از جمیع امت شجاعتر شده اشجع الناس هر گاه باو چه اشجع الناس عمل کاه ده و بی سیاست خطرا ابهم که
باشد پس او اولی خواهد بود این مرتبه و نجس آن جناب در مرتبه زهد و بی نیازی از دنیا چنان بود که هیچ کس
در مرتبه او نبود هر که در دنیا چیزی نخواهد و نان جو خشک از آرد نیز نبیخته بیان خرج خوراک
او بود و همیشه جامه او وصله دار که هر لبیت خرما بیکر دو کار می بود و بدیهی است که پس بی دین و مسلمان را
دشمن از لذت فانیه دنیا کننده تر است و هر گاه بهم هر هوا از ایشان باشد کسی این مرد و امام و خلیفه
دایم باید مردم را از اهل منع کنند و کسی که خود منع نبود نباشد و پس از چیزی نخندد و کسی را منع نتواند که
پس چون امام باید مردم را از همه مرتبها کامل باشد و هر چیز زهد او بیشتر باشد استحقاق او از امامت
امر و نهی بیشتر خواهد بود و نجس علم و عبادت آن جناب از همه بیشتر بود و حکایت گریه و تضرع او و ناله و دور
تضرع و گریه و زاری و مناجات و حضور دل و جان او و رحمت و تابلی دائم تر از آن است
که بیان کنیم پیشانی آنحضرت مثل زانوی شتر پینه شده بود از زیادی سجده و مکرر آنحضرت در مناجات و گریه

۱۹۹

در از عمر نمی کرد و مجرد می شد و در حال از چنان مرتبه جانبی که حقیقت بود که از خود خبر داشت که پیکان تیر را
از پای مبارکش بیرون کشیدند و خبر نشد و دیگر سخاوت و جود و حلم و کم آزاری و بسیاری کمالات حسنه و روحانی
و قرب او بخدا و رسول شناخته و بزرگی و اختصاص که با رسول خدا داشت اینها از اظهار بیان کردن و این ادراک
از آن است که از حقیقان و بسیارات شنوده و جمله این کمالات فضایل و فضلی و اقرب به ائمه
میبود پس از همه جهات افضلیت از غیر خود بود و جواب اینها چگونه توان گفت که در اغلب مسائل این چنین
دیگر آن در مرحله اگر علم چیست و هر چه دارند و اگر این باشد و این فضایل با اینهمه کس از اینها
او حاصل نباشد او را امام کند و بیچاره و او را ابو بکر تابع و مطیع او نمی و غرض او را از او تابع
این است که ظلم و قبیح و این حق را ضایع و ائمه و علما و بر این هر گاه صاحب فرق و قبایح داخله باشد
دیگر فضایل چون خواهد بود چنانکه معروف و معلوم است از فضایل اینها که فدک را از فاطمه زهرا به وجوه
اینکه در دست آنحضرت بود و در تصرف او بود و از شاهد حضرت امیر شاهد مثل علی بن ابیطالب او گو
و مثل ام ایمن و حسنین مثل فاطمه زهرا که آیه عصمت و طهارت در شان ایشان نازل شده و شاهد نکرد که
شاهد مرد و بیچاره ام و حدیثی وضع کرد پیغمبر فرمود است که ما گروه پیغمبران چیزی میراث نمیداریم آنچه از ما
بماند صدقات است و این حدیث اصلا دروغ است و در آیات قرآن است و جواب این علما ایشان متمسک
میراث ندارد که آن عمرو ابوبکر در وجوه رسول چه اینکه حق الارث رسیده بود بعایشه و حفصه زنان پیغمبر
دادند که عمر و بعضی میگویند صداق عایشه بود کسی از ایشان شاهد و بینه در جناب نخواستند و بلا از فاطمه
جناب فاطمه زهرا دختر علی بن ابیطالب بجهت روا فرمود شنیدن حتی خود گواه آنکه غضب کرد
نفاطمه کنند عمر مطلع شد و کاغذ را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد و حال آنکه پیغمبر فرموده است که هر که
فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و مشتهای که در دنیا
لعن

کور و ستمکاران که بعد از پیغمبر گو هر زمانی از آنکه در کتب همه نوشته شده و خوشتر از این ملحد و
اولین شیع کس که از روی سینه کشیده شد و حکایت منع عمر لعنه الله دوات و قلم را در وقت رحلت رسول
خدا از دنیا است و آنکه عمر سعید تسعین شدی که او مسلم نبود از در میان سخن ایشان را
در حجت قبل قرآن میدانند در وقت ارائه آنحضرت نشد که مردی بیدار و شانه که سخن که برای
مانند مولیم عمر گفت الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله این مرد هذیان میگوید از شدت آزار لیکن تا کتاب
داین معلوم است که در آن وقت در کتاب جمیع مسائل و مسایل قضیه نبوده است ولیکن علم علی
که در روایت جمیع مسائل ممتنع است را داین نباشد بلکه وصیت خلافت و این هم بجان لو کرحول
و آنحضرت که در حال حیرت این چیز را که کند امیرالمومنین است که از آن شنیده و می انکار بر او
میتوانند انکار کرد حضرت که جز این چون در میان ایشان باشد انکار شما کنند و این مرد جهت چه
آن شنید و رسول خدا را که لعین قرآن میگوید که وحی است بجهت فرق او دور از او نه کس که این
مرد هذیان میگوید در آن حالت و امر دو کفت کتاب خدا ما را بس است چون ادا علم است از پیغمبر و جحود
اینکه عقیده ام چه انحرافی است که نزد لعنت خلیفه چرا ابوبکر وصیت کرد که عمر خلیفه شود و چرا عوام از ابوبکر
کرد که کتاب خدا که در میان بود و چرا نه پیغمبر از کتاب چیزی منهدم کس در چیزی نهد اهل ایمان
کر لیا رجال که خدا از کتاب خدا ازکم عقیده از مسائل دین و در مرض صحه از نشر جای روز
بروز زیاده میشد و این مرد صریح حکم خدا و پیغمبر لغو شد و متعه حج را حرام کرد و حی علی خیر العمل را از اذان
ساقط کرد و از جمله کارهای او آن بود که در وقت مردن امر شوری کرد و صاحب از آن کرد و
مردن مشورت خلافت را در میان شش کس که حضرت امیرالمومنین و عثمان و زبیر و طلحه و زبیر و عبد الرحمن
ابن عوف و سعد بن ابی وقاص که اگر همه رکی اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر خلاف کنند و اگر

قبول نمایند که هر که تا اینکه باشند و اگر مساوی باشند و هر طرف که عبدالرحمن باشد اختیار کنند و هر آنکه دیگران بسته نموی که
عبدالرحمن در میان اصحاب اختیار کنند و اگر سه تن دیگر اتفاق کنند اینها را بکشند هر از لشکران بسیار را
که بکشند و از خانه بیرون آمدند حضر شاید نزدیک که چون خود را برادر محروم کرد ابن تقیم که هیچ اگر
عبدالرحمن ابن عم سعد است و عثمان داماد عبدالرحمن و دانست که این سه نفر با هم در امر خلافت یکی
است که طلحه و زبیر ابن بشند چون عبدالرحمن در انظار او بیم کرد این کشته شوم و یکی از اصحاب بیعت
کنم و اخوه چنان شد و آنچه علی در باب علی ابن ابی بکر و عمر نوشته اند از کتاب بهار مستان ایشان کلمه از که خود
اقرار این دار نزد پیش از آنست که در دین او در اوقات خوانده زمان کرد ما بعض الحق که هم وا ما عثمان چون
از جمله آنکه خلافت بود و در دین بر تهاون مرتبه اعلی کرد و جمعی از صحابه بر علی بر او اعتقاد اروا
لوث سکون شدن او در اکه پیغمبر خدا او را از اهل شمرده و گفته که امان بخیر سایه نگنده و زبیر عثمان
اکه زنده اشته کسی ایراد است که آزار او و ابوذر او را از اواخر ملاحظه و لوث سکون و از مرتبه ادواج که دو عبدالله
مسعود را تنذ که در آن آزار و از زبان اینکه پیغمبر گفت محض او را امور باید و در آب حرش و عمار
یاسر را که از جمله اعاظم و در مرتبه سلمان و ابوذر بود و در عبح ارادل و ازرو سخن ابر البیاری است
الحکم لعنه آنکه از قبق مدینه بیرون ان هو در و ابق و ش دین عمر را وا الی نمیکرد و در اطراف بلد بشکن
ولید که نشر و ف در ظلم ابر ایشان مدینه امری رسید که اورا بمذلت و خواری کشتند و امیرالمؤمنین
علی ابن ابیطالب بقتل او رضی نبود و سه روز او را نماز که داشتند و دفن نکردند این همه اصحاب پیغمبر او را
باین که انشتی بنود که از جهت عدم قابلیت تجهیز و تکفین و تحقیق خود لازم و اگر نه شبهه نیست از قتل
عثمان امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب نکرد و آنحضرت خلیفه بستقلال شد و زمان هر چند که در بار آن هم نبود و وجه
آنی سامحه گوه او در امر عثمان از جهت راه میرانده نبوده از جهت که او مستحق این قتل بود زنان

است و دیگر ابر ادان خلافت امیرالمؤمنین میگردد که چگونه میشود که صحابه کتاب پیغمبر خدا با این همه جان بازی
در راه او بجو د انکه حضرت از دین رفت همه مرید شدند و سیدالشیعه که علی ابن ابیطالب امام است
و با وجود این چشم ز پیشتر انبیا اگر کسی با نها بر بر که چگونه میشود که عثمان ابن حنیف که امام زمان
بود و صحابه وقت همه مطیع او شدند و او را امام حق میدانستند پس چگونه شد که همه آنجا مجمع شدند
بر قتل او و هیچ یک متوجه دفن و کفن او نشدند تا سه روز و بعضی از صحابه او را بیرون در مقبره
یهودان او را دفن کرده بود بیرون داد از جمله اعتراض و دلالت میکند بر امامت علی ابن ابیطالب صلوات
الله علیه و کفر بدار کریم حدیث میکنیم تا این رساله خالی از حدیث هم نباشد و آن حدیث غدیر خم است
که متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است و بسیاری از آنکه تواتر نقل کرده از جمله اینجا است
از وجه و خود بیکه و مدینه است و انکار را از البقیع معاندی که در پیش خم او و اصحاب متعدد بوده اند که
و بعضی سینان او را از صد و سی نفر از صحابه نقل کرده اند و بعضی لبیعت و هیچ طریق روایت کرده اند
و بعضی بهشتاد و پنج طریق و بعضی از اینها متقدم اهم نقل کرده اند و هر نقل ابن اسم کرامه حدیث در میان ایشان
نادر است بلکه بعضی نقال و در دلالت آن که آنرو صاحب این واقعه است که جناب رسول خدا اهلل از حجت
الوداع برگشتی خاص که اثر او لوای حرم میگویند رسید و جمعیت بسیار همراه ایشان بود در وقت ظهر
در همین مکان که امر فرمود که مردم را فرود آیند و منبری از پالان شتران قرار داد که آنحضرت بالا
رفتند بعد از حمد و ثنا و خطبه فرمود ای گروه مردم آیا من نیستم اولی بشما از نفسهای شما و
احیت بشما از شما اند اهشتم همه گفتند بلی بلی آنحضرت فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه پس هر کس من مولای او بودم پس علی مولای او است خداوندا دوست
دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار کسی را که او را دشمن دارد و مولا در کلام عرب معنی اولی است

والکه بیچ که در این مقام مناسب تفسیر اولی متعرف بودن و صاحب اختیار بودن و بعضی سینان
او را که با آن روایتی میگویند که یار معتبر در موالات هر دیگر هم محبت و ناصر بعضی ها و در مجمع البحرین
است وجه نیست که مردمان بر اولی که را پیشکار این در ممکن باشد و هر کس چشم مستور دارد از غابات
داشته باشد میدانند که در چنین وقتی در چنین جای شغل رسول خدا امر نکرده که فرمود که ای گروه مردم بیان کنم اوامر
معنی دوستی بجز چنین امر خبر بود که مراد آنحضرت گفتم که هر که من یار دوستم علی یار دوست او است
اگر خوش این بود که بعد از پیغمبر این جهانی باید علی صاحب اختیار باشد و اعلام همه مردم در کار بود
اگر از زبان جناب تعرف مردم شود که لاحقه بکار نیست لیکن بهم دلالت براین واقعه که سخن آنحضرت مردم را
باشند با وجه اینکه یاد دارد و دوستان یار هر کسی را میتوان کرد اما که نزد محبت تنها چگونه میتواند
نفس باشد از او و یار مردم همکی داشته باشند لیکن این دلیلست که غرض خداوندیست که او هم در این معنی
جانشین و ولی امر باشد و همچنین آنها نیز هر کس من در ارشاد هم و ارشاد هم و نیز به ولی
اینها باین نیوده با وجه این ترتیب بجهة و از امر دین هم از نجو دو و لو امر در امر ولایت
این ملت که این مناسب نبود و وجه اینکه بعض از سایر آیات قرآن مشعر است چنانکه فرمود است الحمد لله
بعضهم اولیاء بعض یعنی مؤمنان بعض از ایشان دوست بعض دیگر است و در این مقام هم هر فرد بود اگر گویند
که از زبان صحیح بر مردم و دلیل کون انما الجناب بطولی این نیز گفتار سخن از زبان لعادت دوام
و از این که معنی خلافت با وجه آنکه اول در شرف دیده بنگذریم مراد همان اولویت و صاحب اختیاریست
که از زبان حضرت رسول خدا بر تصرف آن مطلب در حقیقت امامت مسئله اصلی غیر از لوازم تاخیر ها است کوچم
مذهب این است که اعظم فرق اسلامیت و دیگر حقیقت بسیار است از مذاهب است و مذهب فرقه امامیه است
که این دو امانت نوعی از رسول خدا دارند و چون البته باید دین در میان باشند لیکن مختصر فقه در مذهب

امامیه و دیگر آنکه گفتیم باید در هر عصر از امامی معصوم باشد و از امام اینکه معصوم شد که متی و امکان دور عصر هیچ گس
از ائمه معصومین دیگر نمود پس باید شیعیان باشند که امامیه بعض از ایشان قائلند و دیگر آنکه ایشان در کتاب معتبر
خود اعاده سرتبه نقل کرده از رسول خدا که امامان بعد از من دوازده نوبتند و همه از قریش اند و در بعضی
از صحاح ایشان است که خلافت در قریش است تا روز قیامت بدین عدد و شرایط در ترتیب هیچ کس
قائل نشده بغیر امامیه پس آنحضرت پیوسته باید دلیل امامت است و دیگر سینیان در اخبار بسیار نقل کرده اند از رسول الله
که فرموده است انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی یعنی من میگذارم در میان شما دو چیز بزرگ
کتاب خدا و عترت خود اهل بیت من و در بعضی از آنها فرموده انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا
کتاب الله و عترتی یعنی من میگذارم در میان شما چیزی را که اگر به آن چسبید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا
و عترت من و این حدیث شریف شایسته است از قول ابرز و صحیح فرمان ولیکم لینکم الیهما یسمع فیهما مودت
لیکن پیغمبر دروغ کرده باشد که عترت و اهل بیت کسی دیگر باشند غیر ائمه طاهرین باید بر اولاد ائمه طاهرین
باشد و شیعیان پیغمبر را دروغ گو نمیدانند و از عترت و ذریه آنحضرت از جمله سادات و اولاد آنحضرت
کسی را واجب الاطاعه نمیدانند که بگوییم مراد از اهل بیت این مختصر شد در اینکه مراد ائمه طاهرین باشند و دیگر
ما گفتیم که باید امام افضل از خلق باشد و شکی نیست در اینکه در هر عصری از اعصار ائمه ما از ایشان افضل
بوده اند از هر کسی که دعوی امامت میکرده خانه امام حسین ع بالیقین افضل از معاویه و یزید بوده و علی
بن الحسین افضل از عبدالملک بن مروان و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس در هر زمان که دعوی
خلافت میکردند از ایشان افضل به اقرار خودشان و در عهد ایشان بوده اند الیت علامه ابن شوخص خاصه
مثل هارون الرشید پادشاه مروج ادوی زمین بود و جمیع علمای روی زمین زیر دست او بودند و مدتی
معلوم بود که از آن امام ظلم مرتکب شده دعوی خلافت پیغمبر میکرد با آنکه خود را از این کار لات ظاهر و باطن

نمایند تا بخواهد امر التخلف تا انتهی غلو و العیاذ بالله این طوایف بیشتر ترویج کنند همه را که ها گاهی میشد
که در لباس استحقاق و قابلیت ملاقات را دعوی کنند اولی آنکه چنان کنند تا نتیجه محض اندر و بیشتر
وجه علانیه اختیار کنند لیکن گاهی معتقد شدن چنان باشد و در سوط الیدرا که قدحی در منصب از ارکان
کنند البته بالیت ایشان را خفیف کنند و اظهار عدم قابلیت اینها کنند و مردم را چنانچه در ظاهر مطیع
کردند در باطن هم مرید خود کنند و ملجا گشتند تا که آن بزرگواران را از مردد ساخته از آن تهیه کنند
وجوه از دیار دنیا واخرت کنند و باوجود این همه سعی ها لب یار کردند چنانکه مامون از شیخ جمیع علما و دیگران را
از یهود و نصاری و صابئی خواند جمع کرد با جناب علی بن موسی الرضا گفتگو کنند که شاید قدحی در کتاب
ظاهر کنند تا آنحضرت همه را از کتابهاء دینهای خودشان ملزم و ساکت کرد و همچنین بسیار خلفا با بسیار ائمه
طایفه ایشان این خود را گفتگو با نظر کفر هست که در مجمع خلوت وان کفتیم که هر گاه کفار و کس با گمی
میخواند یکی سوره کر که شد سوره قرآن بخواندی آورد بغیر اراده و هم ملکوتی و محتاج نشدند و این
همه جنگ و جدال و قتال و اسیر و تعزیر و قصاص که از ائمه عالم ظاهر شده در زمان هر یک از خلفای جور
و با این نه الوهیه جور که در دولت ایشان غالب مجری و مشهور بوده در شیعیان جرات نمی کردند از صحبت
ایشان استفاده کنند تا در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق که او اخر دولت بنی امیه و اوایل دولت
بنی عباس بوده انها بسبب آنکه گرفتار بودند و جنگ و جدال داشتند قلیل فی الجمله از ارادت شیعیان شد
بخدمت آن بزرگواران آمدند از این همه کتب احادیث غالب در احادیث متعدد از آن در منبع امامت
نزدیک چهار هزار نفر از فضلا بخدمت حضرت صادق میرسیدند و در شاگرد کردند و اصحاب آنحضرت
بیماری ایشان از آن ثابت بود که اکثر از اعاظم مشایخ بودند که از احوال ایشان مشهور و معروفند
و ساحت و گفتگوی او حقیقت ها با مرتبه طاق و خواهد نیز بست و بیشه علی و خطا ایشان از اصحاب الحضرت

استفاده

استفاده میکردند و دیگر آنکه معجزات بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم در هر عصر ظاهر شده و بیشتر آن بسیار
از آنها ضبط کرده از اکر چشم عبرت داشته باشی تو نه و از پیش سید الشهدا و سید الله معجزه مشهورت که تا ابد
الدهر مرقوم است که همیشه مردم در تو زیارت ایشان چشم گریان و دل بریان دارند هر عزیزی را که از آن عزیز
جانند از این کس که بیدر و شهادت آن را تا یک سال تمام آن داخل است و هزار آن دو ساکن نمیتواند معتبران برازاع
بعد از هزار سال و تب و رنج تازه است که گویا امروز شده است و هرگز کهنه نمیشود و مقابر ایشان و خلفا نیز
بشر و کنز و مجر ... که مردم عالم از اطراف و جوانب ترک اهل و عیال نموده بجهت زیارت آمده و دل
قتل و غارت دلاور قدم ساخته بپابوس ایشان میروند اگر چشم عبرت داشته باشی کافی است و هر کرا ادنی علم
فهم و شعوری باشد و نظر کند در علومی که از آن بزرگواران انتشار یافته در انواع علوم از کلام و فقه و تفسیر
و اخلاق و تواریخ و طب و سایر علوم دینیه یقین میکند که آن نیست مگر از جانب خدا و همچنین در ادعیه و مناجات
که ایشان با پروردگار خود داشته اند که تامل کند میداند که معرفت الهی کرامات و طایفه پرستش و ستایش و طلب
و حقیقت حمد و ثنا و تمجید و استغفار و ابتهال و توبه و انابه که ام شبهه المخصوص در لباس از الفاظی
کان هزار درج للی و شیرین تر از عسل مصفی و دل حبیب تر از محبوب خوش اند که در غنا و خوشبخت
انها کلام نبوی کلام الهی بمانند از آن او آن حضرت صاحب نهج البلاغه و صحیفه سجادیه که مشهور ز بور آل محمد و انجیل
اهل بیت که شریف کتاب بعد از کتاب الهی و همچنین بسیار از ادعیه و مناجات تنها مثل دعای کمیل و دعای ابو حمزه ثمالی
که در اسحار ماه مبارک رمضان خوانده میشود و غیر از اینها همه مسلم و بیع که از ایشان شیعه خوب باشد
همان ادعیه که علما در کتابهای خودشان گفته از هر یک از ائمه روایت کرده بر عامه تام بلاد تا آخر
الدهر نیست که افاده یقین میکند و معلوم است که علما و دینی صلی الله علیه و آله و جلوی که مثل آن جل سبقت دنیا
در این نحو و رشته ائمه ایشان خالق و بنهان و خود شیعیان ترسان و هراسان داعی در شهر و ضبط آثار ایشان

نیز از برای ایشان بوجوه متعدده دین داری بجهت آنکه اگر معین شود باعث هلاک دنیا آن فرقه شد
بلکه بقتل هم چون خوف ایشان نداشت و مال لکن در ضبط آنها خطر عظیم بجهت جان و مال و عرض ایشان
بود و با وجود این آنها اهتمام در ضبط این اخبار کرده‌اند تا این حد جمع شده‌اند همه قرائن راستی و صحت آن

مطلب سیم در غائب بودن امام دوازدهم محمد بن الحسن ع و زنده بودن آن بدانکه شیعیان در کتب بسیار
خود احادیث بسیار از رسول خدا نقل کرده‌اند از آن حضرت خروج او از ظهور مهدی و متولد شدن آن و آنکه
زمین پر از عدل و داد میکند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و آنکه اسم آن حضرت موافق اسم آن حضرت است
و بعضی از علمای شیعه از صد و پنجاه حدیث متجاوز از کتب سنیان در این باب نقل کرده از ائمه اعادیث
که شیعیان در کتب بهار خود از ائمه خود و از پیغمبر خدا نقل کرده‌اند از هزار حدیث متجاوز است
و بسیاری از آن کتابها قبل از ولادت آن جناب نوشته شده که علماء ده بر اعلام الیقین از راه تواتر آن اخبار
آن حدیث می‌بودن و جهی از بجهة احتمال انها بر اخبار آینده و وقوع آنچه با نها خبر داده‌اند از روی قطع
از این احادیث بعضی آن دلالت بر آنکه بنرد از پی جا دارت شمل آنکه هر زمان امامی میخواهد بود و باید معصوم
باشد و کسی که چنین باشد کسی دعوی آن جا از فرقه غیر شیعه در باب آن جناب بعد از الطعن مذهب سنیان
در برابر دعوی شیعه که اقامه دلیل بر خلاف آن فرقه البته باید دلیل قوی‌تر باشد و هرگاه دعوی شیعه
باطل باشد دین شیعه باطل است و مستعد در کتب سنیان که از آن چگونه میتواند که چنین امامی باشد که ولادت او
مخفی باشد و اکثر مردم بر او مطلع نشده باشند و خواهد هم مخفی باشد لیکن مدت مدیده خواهد داشت و چگونه میشود که
این مدت زنده مانده باشد با علت دلظاهر اینها در امت البته ملاحظه شده چنانکه سبحان خود گوید
که در زمان عمر و کسی نهم خواهد رسید که باعث زوال سلطنت او شود و مردان در زمان را از هم جدا میکرد
بیدار حضرت ابراهیم مخفی تابه در او مترتب گردد ابراهیم در غار متولد شد و مدتی پنهان بود و همچنین بن کنعان

وفرعون

و فرعون خود دانسته بود که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که باعث هلاک و خرابی فرعون او گردد بسیار از
بنی اسرائیل را میکشتند و حمل و ولادت موسی مخفی بعمل آمد و بعد از آن هم که بزرگ شد و آن قبطی را کشت
و فرار کرد مدتی در جوار آن مصر بودن فرعون این سلطنت بر او مطلع شد این حکایت نامه مشهور و معروف
و در قرآن و احادیث مذکور است پس چه بعید است که چون پیغمبر خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
خبر داده بودند که مهدی ظاهر خواهد شد که زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده
باشند و خلفای آن زمان در پی مطلع شدن بر آن و در دیده عالمیان و در پی هلاک آن برگزیده اهل
ایمان بوده و تفحص احوال آن بزرگوار بوده حق تعالی بنفس و رحمت خود حمل و ولادت آن بزرگوار را
از دشمنان او مخفی کرده و جمعی از دوستان را بر آن مطلع کرده بعد از آن جمع کثیر از شیعیان که بخدمت آن حضرت رسیده
و از معجزات آن حضرت مشاهده کرده و اخبار و احادیث بسیار از آن حضرت نقل کرده‌اند و این استبعاد آنها نیز
از استبعاد کفار دور نیست بجهت آنکه در امر معاد و زنده کردن استخوانهای پوسیده می‌کردند هرگاه خدا
قادر بر چنین امری بعید باشد و چنین امری که از آن خواهد بعمل آمد از برای این چه استبعادی کنند
بعد از آنکه اخبار متواتره و ادله قاطعه بر آن قائم شده باشد و اما در باب طول عمر شریف آن حضرت پس آن نیز
چه استبعاد دارد و حال آنکه سنیان بر وجود خضر و الیاس قائلند که مدتها قبل از پیغمبر ما بوده و عمر
نوح معروف و مشهور است و شیطان که در زمان قبل از خلق عالم بوده تا قیامت خواهد بود و غایب بودن
آن جناب پس فایده بودن چنین امامی امام غایب بودن پس از غیبت و ظهور آن و دشمنان از آن جناب
خواهد امر خدا نیز در قرب مانند امام ظاهری که از آن استفاده نمیکنند و متروک که باشند و اکثر مردم
نکنند و مطیع او از خدمت او ممنوع باشند چنانکه بعضی از ائمه با آنکه چنین بوده‌اند و امام غایب که
کسی از او حرفی نگیرد و بسیاری از پیغمبران همچنین بوده‌اند و چون آنکه در غایب بودن فواید بسیار مترتب

آفتابی که در زیر ابر باشد اگر باشد مگر همین ابتلا تکلیف و امتحان بندگان بعقاید و دوام انتظار او
و فوائد ان است دلیل بر وجود او کافی خواهد بود و همین فایده عظیم است و از جمله ایمان بغیبت که حق تعالی
انرا مدح کرده وهم چنین انچه امور را که حکمت آن ادراک نمیتوان کرد و آنچه ما ادراک میکنیم
لوازم حقیقت آن آیا نه دیدی که موسی پیغمبر اولو العزم طاقت نیاورد و بمصاحبت خضر ان بندگان
خدا اگر حضرت خضر بود و ثمرات حکمت کارهای او را بفهمید و بعد از انکه کشتی و کشتن زکیه
و درست کردن دیوار که نزدیک خراب شده بود بیان نمود و آخرش در حال تعجب کرد و منع کردن
اهل آنقوبه ایشان را از طعام پس چگونه ما ضعفاء العقول را رسد که از جمیع اسرار و حکمتهای الهی را
مطلع شده و حقیقت ان را دانست و دیگر انچه ساکنان معدن حدیث نقل کرده اند از رسول خدا که فرموده کسی
مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة و مسلم کل انه یعنی هر که بمیرد و نشناخته باشد امام
زمان خود را پس بتحقیق که مرده است بمرده جاهلیت یعنی کافر مرده است و مشهور است که علما او حدیث و سنت
گفته اند و شیعه در این حدیث شک نکنند الا انکه بود منحصر در حیات عامه المهدی امام زمان خود عارف
و مقر و معتقد بهم رسانیدن حسن بیت و ایشان در این حدیث بسیار مضطرب شده و از بعضی میگویند امام زمان
قرآن است و این رهبر کس که قلیل فهمی داشته معلوم است که چه قدر نامربوط است این حدیث و بعضی گویند امام
مراد از امام زمان پادشاه است و مشهور است چنین نقل از زید بن معاویه که کرده شده و قبح این امر بر ظاهر است
و نقل کرده اند که ملا جلال دوانی که از اعاظم فضلا و محققین اهل سنت است روزی در مجلس او گفتگوی
این حدیث شد هر یک سخنی گفتند بعضی گفتند که امام زمان پادشاه است در آن وقت خواجه الله الدوان
یزید بامام شخص بود ملا جلال الشیخ چو ما کرد که اما در زمان قیامت جنبد اقدس آنحضرت که ملا جلال
الدین محمد را عذاب کنند که چرا الدوان یزید را نشناختی و ری هر حال هر گاه باید دین در عالم باشد

واختیار نموده بهتر آن که در دنیا غیر این مذهب قایم نیست بجهة آنکه اکثر همه دینهای میباشند را عظیم و فرق
اهل اسلام سنیان نیستند و هرگاه طریقه ایشان باطل شد دین دیگر در دنیا نیست وامر حضرت در مذهب
شیعه و مخصوص اثنا عشریه همین است که متولد بود و وجود آنجناب و ظهور او در روز قیامت ایشان باشد ...
لوی ان و یقین کو عمل اسه و فرقه و فرقه محبه احد از ائمه اطهرین صلوات الله علیهم اجمعین و هم آنکه
آنحضرت را امر غیبت ابتدا شد اوایل که شصت و سال و کسری بود که بسیاری از شیعیان در آن وقت بخدمت
ایشان می بودند و جواب می گرفتند و مشهورتر از ان سفرا چهار نفر بودند اول عثمان بن سعید اسدی
بود بعد از ان محمد بن عثمان پسر او بود بعد از ان ابو القاسم ابن حسین ابن روح بود و بعد از ان علی بن
محمد سمری بود و بعد غیبت کبری بود که آثار و اخبار را دار حضرت ایشان منقطع شده حال و تیره بود و اسطه
(غیبت او ابتدا ادم)
این سفرا که قبله اند در میان شیعیان الی آل بسیار است و در دست و زبان این سفرا هم بواسطه امام زمان
معجزات ظاهر شده و جمهور بوده از امر معینه از انجمله کذب امام زمان بر بندد و در کتب شیعیان
ازین باب احادیث بسیار است و درین باب کتابها تالیف کرده اند و همان کس بسیار از احادیث شیعه کافی است
اگر غرابت نبوده باشد و حال آنکه نه امر واضح است از آنکه حاجت **باب پنجم** در معاد است یعنی باید اعتقاد بود
کرد که حیوة و زنده کان بعد میکنند بعد مردن و روح را بتعلق میگیرد بهمین بدنها که درین دنیا است
بعد از موت و پرسیدن و استعداد در گفتن هر کس بمرد حسب قدرت جناب اقدس الهی موجب است چنانچه
حق در قرآن مجید مکرر تصریح است و بر آنکه دلیل بر اصل معاد یعنی اینکه سرای دیگر باید باشد که در آن
نیکو را نیک و بد را بد بدهند و سزای اعمال داده شود و نیکوکردار و بدکردار لیز از جزا رسند هم از عقل است و
هم از نقل اما دلیل عقلی پس از پیش ره یاد شده و در بیان نیز خیلی بر هم که بعد از آنکه گفت که خدا انسان را خلق کرده است
که او حکیم و عادل و حق است یعنی میکند نه بر بیهوده کارها که عقل خدا ... لما و لوم العبث بدید

عوض و فایده در آن باشد و آن فایده هم باید چیزی باشد که عاید بخلق باشد چنانچه گفته اند و ما خلقتکم
و محبت و اگر ذره لذتی کسی را [illegible] کند بوجهی که اهم فی الحقیقه رفع آزارست نه لذت جدیدی
که بدو و هر رنج و زحمت و [illegible] و قابل آنست که مطمح نظر چنان خداوند کریم باشد و اگر رفعی
عوض خدا هیچ باشد کار او لغو و عبث بلکه ظلم خواهد بود چنانکه فرموده است افحسبتم انما خلقناکم
عبثا و انکم الینا لا ترجعون فتعالی الله الملک الحق یعنی آیا پس گمان کردید که ما شما را خلق
کردیم عبث و آنکه شما بسوی ما باز گشت نخواهید کرد پس مرتبه خداوند است حق که چنین کاری نکند و
خوش مثالی گفته اند بعضی اهل معرفت در باب دنیا و گفته اند که مهمانی و اکرام کردن و فیض رسانیدن خدا
چندگاهی در دار دنیا اگر همین محض نعمت و لذت دنیا باشد آن چنانست که شخصی بزرگی کسی را ضیافت کند
و در خرابه نشاند که پر از زنبور و مار و عقرب و اژدها و خرس و پلنگ و گرگ و خوک و خرس و انواع جانوران
درنده و زهردار باشد و طعامی در نهایت لذت بخورد و جمعی بشمشیر برهنه در بالای سر او
ایستاده باشند که او همین که طعام خورد [illegible] و در زنبورها و مارها و درندها بر او
حمله کنند و شمشیر داران در قصد او باشند پس چنین ضیافتی لایق خداوند کریم نیست پس این خانه دنیا همان
خرابه است که همه دیوها و زنبورها و مارها و عقربها و آفتها و شمشیر داران اجل منتظر تمام شدن مدت عمر او [illegible]
روزی است که جان او را بگیرند پس ضیافت کریم خانه بهشت است که نعمتها و لذتهای او دایم و لذت او بی الم
و طعام او بی آفت است و مرگ و مرض و غم و الم در آن نیست و دیگر آنکه بسیار می بینیم که ظالمی
[illegible] در نهایت شقاوت و ضلالت ظلم و تعدی بسیار بر مظلومی [illegible]
در غایت صلاح و تقوی مثل آنچه یزید ابن معویه و عمر بن سعد و شمر ذی الجوشن علیهم اللعن و العذاب
بجناب سید الشهدا و اولاد و اصحاب و اهل بیت او کردند [illegible]

برده هر روز دیگر باشد که حق تعالی داد این مظلومان را از آن ظالمان بگیرد و این مظلومان را
بدرجات عالیه مقربین در اعلی علیین رساند پس حق تعالی عظیم واجب و لازم است تا ید تعالی
از آن ذلک علوا کبیرا پس عقل صریح حاکم است بوجوب معاد و ممکن است که کسی قادر باشد بعد از
خدا و منزه بودن او از فعل قبیح و منکر معاد باشد و اما دلیل نقلی پس آن اجماع همه پیغمبران و اهل
ادیان است و اولا اخر قرآن و همه کتب آسمانی پر است و احتیاج بذکر آن نیست و یکی از آیات اعجاز
کر گفتیم که هم کلام خداست و هم برهان عقلی است و باید دانست که معاد جسمانی است یعنی باز بدن متعلق
میشود و همین بدن عود میکند و بهشت خانه جسمانی است مشتمل است بر درختان و میوه ها و حور و قصور
و انواع فرشها و غرفها و زینتها و انواع قماشها و جواهر و لذات از خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی
و سایر لذات از نکاح و صحبت زنان حور و لقا و غیر آنها از آنچه نفس خواهش کند و جهنم نیز جای است
پر از آتش و زنجیر و غل و گرزهای گران که در دست ملائکه غلاظ و شداد است و خوراک اهل جهنم گوارا از
مسهار کداخته و چرک و ریم و فرج زناکاران که مدتها در دلهای جهنم جوشیده و صحبت شیاطین و امثال
این از انواع عذابها بود دلیل بر اینها هم قول خداوند و پیغمبر و همه کتب آسمانی است و هر که انکار معاد جسمانی
کند و اعتقاد درو معاد نکند چنانکه بعضی یونانیان گفته اند کافر است بجهة آنکه انکار ضروری دین پیغمبر ما
بلکه همه دینهای پیغمبران است و صریح آیات قرآن است و انکار معجزات و انکار رسالت کردن خدا و پیغمبر است
و هر که انکار معاد او نیز کند کافر است و حکمای یونان گفته اند روح هر از بدن مفارقت نمود باقی است
اگر در دنیا اعمال نیکو کرده از آن کردار خوشحال است و لذات نیز میبرد و همین بهشت اوست و اگر اعمال
ناشایسته کرده از آن کردار بدحال و در کدورت و الم است و آن جهنم اوست و اعتقاد آنکه معاد نیست نیز
[illegible] کافر است و از جمله آیات قرآنی که صریح در معاد جسمانی است یکی آیه ایحسب الانسان الن نجمع عظامه است

که حق تعالی در سوره یس فرموده است و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی
انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون اولیس
الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی زده است برای ما
مثلی و فراموش کرده است خلقت خود را و آن مثل اینست که گفته است من یحیی العظام و هی رمیم در شان
نزول آیه وارد شده است که ابی بن خلف استخوان پوسیده را از گورستان برداشت نزد رسول آورد و مالید و ریزه کرد
و گفت تو میگویی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل
جهنم میکند پس این آیه نازل شد که و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه در حکایت آن کافر محض استبعاد بود که
این بسیار بعید است که استخوان پوسیده دوباره زنده شود حق تعالی در رد استبعاد او فرمود که او فراموش کرده است
خلق خود را که ما او را اول از خاک و بعد از آن از نطفه خلق کردیم و خاک و قطره آب را چنان کردیم
که میبینید صاحب اعضا و اجزای بسیار از گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی و سر و دست و پا و چشم و گوش
و قوتهای ظاهری از بینایی و شنوایی و چشیدن طعمها و تمیز بوها و توقف کردن میان ادراک گرمی و تری
و خشکی و غیر آن و از قوای باطنه از عقل و وهم و خیال و غیر اینها از قوای مختلفه و از قوای غاذیه مثل جاذبه
که غذا را به بدن جذب میکند و ماسکه که در اینجا نگاه میدارد و نامیه که باعث روییدن گوشت و پوست
می شود و دافعه که فضلات و ناپاکیها را دفع میکند و مرد و زن و کوچک و غیر آن میشود و مجملا ترکیب
که در بدن انسان است و ترکیبات که در هر یک از اعضا است و کیفیت آلات اکل و شرب و آلات مخصوص
و غیر اینکه به حساب نمی آید و شماره و از آن غافل که کسی نمیتواند کرد آیا مشکل است تا بکند این استخوان پوسیده را
که در وقتی که آن را چنین بیان کنیم بعد از آن فرمود قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق
علیم یعنی بگو ای محمد که زنده میکند این استخوانها را آنکسی که خلقت کرده اینها را اول بار و هر حالی که در اول

هیچ نبود و از خاک گردانیدیم که و از خاک ایشان را این همه خلق کرد حالی از شعور ازین خلقت ایشان است
و این استخوان رتبت از اول وهو بکل خلق علیم یعنی حق تعالی به همه جور خلق کردن را داناست بسیار داناست
هم میتواند بیماده و بیمایه خلق کند چنانکه در اول کرد و هم میتواند مرده را زنده کند هر چند آن مرده
خاک شده باشد و پراکنده شده باشد و خاک او کاسه و کوزه شده باشد و اجزای بدن او در بدن کسان دیگر داخل شده باشد که
هر جزو او را آن دیگر خورده باشد و جزو بدن آن کس شده باشد حق تعالی میتواند اجزای اصلیه خود را از هم
جدا کند و او را از آن زنده کند و بعد از آن بار دیگر از برای رفع استبعاد مثل دیگر بیان فرمود در باب مثل آن کافر و گفت
و فرمود الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون یعنی او آنچنان کسی است که قرار داده است
از برای شما از درخت سبز آتش الی آنکه شما از آن آتش می افروزید که در دو درخت است در بادیه که یکی را
مرخ و دیگری عفار میگویند هر گاه شاخی از این و شاخی از آن را میگیرند و بهم میزنند مثل سنگ و چخماق
سبز هر دو از آن آتش بیرون میآید پس هر گاه او تواند که آتش را در میان آب قرار دهد که در آن درخت
سبز است و هر گاه آب و آتش ضد یکدیگرند آیا نمیتواند که روح را در استخوان پوسیده داخل کند و او را
دوباره زنده کند بعد از آن زنده کند بعد از آن بار دیگر برای زیادتی احکام تا ایقان فرمود اولیس الذی
خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آنکسی که خلق کرده است
آسمانها و زمینها را قادر بر اینکه خلق کند مثل ایشان را یعنی کسی که خلق کرده است جسمهای به این عظمت را و آن اجزا
که در آنهاست از ستارهها و ماه و آفتاب و انواع غرایب و عجایب و همچنین کوهها و دریاها و درختان
و معادن و غیر اینها قادر نیست بر اینکه باز بدن انسان را خلق کند بلی و هو الخلاق العلیم یعنی بلی قادر است
و او بسیار خلق کننده است و قدرت او کامل و عام است و بسیار داناست و علم او شامل جمیع دانستنیهاست
و دیگر بعضی از شبهها که شیاطین جن و انس بنظر می آورند بعد از آنکه منکران از کلام خدا و معجز تعبیر شده

دلیل آن است که کسی را که درس به هر دو فکر خود را ستوده ان باشد و هر آنچه احوال بعد از مرگ است
که خدا و پیغمبر خدا خبر داده چه قبل از قیامت و چه بعد از آن شد سؤالات منکر و عالم برزخ ما بین دنیا
و قیامت از سؤال منکر و نکیر و در قبر و فشار قبر و بهشت و دوزخ دنیا و تنعم و تعذیب در آن و عذاب
در آن و نفخ صور اول و مردن جمیع جانداران حتی ملائکه آسمان و حملهٔ عرش و نفخ صور دوم
و زنده شدن جمیع خلایق و حشر و نشر و حساب و صراط و میزان و حوض و شفاعت و غیر اینها از
آنچه در قیامت و قبل از آن واقع می‌شود و حق تعالی همه را در قرآن خبر داده و باید همه اینها اعتقاد داشته
و ظاهر اینها را قبول کرده و علم حقیقت اینها که چه‌اند او به رسول و آل که آنست بر ایشان واجب است که اینها را داده آنکه
گوید راست گویا و انیم چنانچه هر چه پیغمبر راست گفته که خدا و پیغمبر او گفته است انکار او آنکه رد خدا و پیغمبر است
و کفر است پس هر که انکار یکی از اینها بکند کافر است و هر که به دلیل عقل و نقل خدا و پیغمبر خود اثبات حق
هر که و عملی از عقل [illegible] و میداند حب تعویز که تابع رسول خدا و ائمه هدی شده [illegible] آنها از آن خود [illegible] اوصیا
کس دانا [illegible] و اگر از [illegible] او یقین برای تو حاصل نشود [illegible] احتمال می‌دهی که او اشتباه کرده باشد
و به خطا کرده باشد پس بگیر آنچه در قرآن و کلام پیغمبر است پس از اعتقاد و دوام هر چند تفصیل آن را
ندانم این اصول دین بود که گفتیم اما فروع دین پس در این زمان که دست ما از پیغمبر و امام نیست
اگر کسی تواند که مسائل فروع را از کلام خدا و رسول و ائمه طاهرین استنباط کند که تعبد روشن
و لیاقت خود چنین بفهمد که حکم خدا است هر چند مظنه باشد پس آن عمل می‌کند و این شخص را اصطلاح
مجتهد می‌گویند و اگر کسی را این قوت نداشته باشد و آن مرتبه را نداشته باشد تکلیف او آنست که تقلید آن
مجتهد کنند و مسائل دینش را از او اخذ کنند و بر همه مردم که قابلیت و استعداد داشته باشند در این زمان
واجب است که مجتهد شوند به وجوب کفائی و این که مجتهد یابد در اجتهاد و مسئله که رفع حاجت اینها

و بلوغ این وجوب از کون دیگران ساقط است و لیکن واجب کفائی است که جمعی از مردم مشغول تحصیل باشند
و هر چند که مجتهد موجود باشد یکبارگی [illegible] گاه هیچ کس مشغول نباشند و اکتفا به همان مجتهد بکنند مجتهد که مرد
مجتهد شدن آسان نیست که در آن وقت فوراً دیگری مجتهد شود و همه مذاهب علمای شیعه نیست که باید کسی
فروع یا مجتهد باشد یا مقلد مجتهد و اگر هیچ از اینها نباشد عبادتش درست و صحیح نیست هر چند درست کرده باشد
پس ای برادر چشم کن تن خود را [illegible] و اصول و فروع خود را درست کن که فرصت [illegible] باشد بهتر
و فریب شیطان مخور و خود را غافل مکن که طاقت
عذاب جهنم نداری اعاذنا الله و ایاکم
من آن [illegible] روز رزقنی الله
رحمته مرافقة
الابرار
تم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله والصلوة علی اولیاء الله محمد و آله اجمعین **کتاب الصوم** و آن مشتمل است بر دو [illegible]

و در ضمن چند باب بیان میشود **باب اول** در بیان ثواب روزه و حکمت در تکلیف آن و در آن چند

مطلب است **مطلب اول** بدانکه روزه از جمله اهم عبادات و افضل طاعات و از جمله ارکان اسلام است

چنانچه [illegible] اسلام بر آن بنا شده و سپریست از آتش جهنم و روی شیطان را از انسان دور

از مشرق تا مغرب و روی او را سیاه میکند و هر چیزی را زکوتی است و زکوة بدنها روزه است

و روزه دار در حکم عبادت کننده است هر چند بر فراش خود خوابیده باشد مادامی که

غیبت مسلمانی را نکرده باشد و نفس او تسبیح است و سکوت او [illegible] میشود و حق تعالی او را پناه میدهد

از آتش و اطعام میکند او را از طعام بهشت و جمیع اینها از احادیث مستفاد میشود و در حدیث

قدسی است که حق تعالی فرموده است که روزه از برای منست و من جزای آن را میدهم [illegible]

و [illegible] چند چیز است مجموع اینها در هیچ عبادت جمع نشده زیرا که در حدیث است که

در شکم [illegible] مرتبه کم از مرتبه حیوانات و عقل [illegible]

میشود و موجب زیادتی معرفت میشود و چون [illegible] است و غالب [illegible] مطلع میشود و [illegible]

در آن کامل تر میشود و [illegible] روزه باعث خلاصی از عذاب الهی میشود و باعث دعای [illegible]

میشود در آن [illegible] چنانکه از [illegible] روایت شده و در [illegible]

و واقع روزه [illegible] باعث نجات او میشود زیرا که مراد از صبر در آیه شریفه و استعینوا بالصبر

والصلوة روزه است چنانکه از حضرت [illegible] روایت شده **مطلب دوم** بدانکه از احادیث ائمه علیهم السلام مستفاد میشود علت

در تکلیف بر روزه است که غنی و فقیر مساوی شوند و غنی مزه گرسنگی را بچشد و رحم به فقیر و ارباب

اینکه [illegible] و [illegible] آن روز [illegible] حضرت **مطلب سیم**

بدانکه [illegible] روزه ماه مبارک رمضان و اهل بیت در فضل آن

بسیار است و در بعضی آنها مذکور است که آن ماه بزرگ [illegible] و در او شب قدر است که عبادت

او بهتر از عبادت هزار ماه است و در اول ماه درهای جهنم بسته میشود و درهای بهشت گشوده میشود

و در روز [illegible] هر که [illegible] آن ماه را دریابد [illegible]

والدین خود را درک کند و آمرزیده نشود خدا او را دور گرداند و کسی که مرا در نزد او یاد کنند

و صلوات نفرستد [illegible] و در حدیث دیگر است که ثواب

عبادات در آن ثواب عبادت واجبست در ماههای دیگر و ثواب عبادت [illegible]

ثواب عبادات واجب است در ماههای دیگر و در حدیث وارد شده [illegible]

و [illegible] و زینت میدهد بهشت را حق تعالی که [illegible]

[illegible] و [illegible] اقرار [illegible] کنند [illegible]

اهل [illegible] این قدر از فضائل [illegible] **باب دوم** در [illegible] و در آن چند مطلب است

مطلب اول بدانکه صوم در [illegible] شرع [illegible] از [illegible]

[illegible] در شرع مطهر

[illegible]

چون [illegible] بعضی از [illegible] است و بعض [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] در نیت روزه و [illegible]

[illegible] و این [illegible]

[illegible] روزه روز [illegible] و [illegible] و بعضی [illegible] است و [illegible] گویند

که اراده [illegible] است [illegible] صحیح روزه است

نه جزء آن **مطلب سیم** [illegible] در کتب طهارت و صلوة [illegible] و [illegible]

[illegible] است قربة الی الله و [illegible] تفصیل [illegible]

نیت همان داعی [illegible] روزه

[illegible] است و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] در [illegible] روزه آن واجب است در [illegible]

او [illegible] روزه [illegible] روزه [illegible]

که فردا روزه میگیرم [illegible] و روزه

[illegible] روزه [illegible] و کدام

روزه را [illegible] از [illegible]

و [illegible] روزه میگیرم قربة الی الله

و این [illegible] روزه رمضان [illegible]

غیر روزه رمضان [illegible] روزه [illegible]

[illegible] روز

[illegible] از شعبان [illegible] و این

[illegible] رمضان روزه [illegible] در نذر

معین [illegible]

لزوم قصد تعیین [illegible]

[illegible] روزه [illegible] روزه را در [illegible]

وقت روزه قضای رمضان [illegible] وقت [illegible]

[illegible] تعیین [illegible]

[illegible] روزه [illegible] روزه [illegible] قصد تعیین [illegible]

[illegible]

قصد تعیین [illegible] روزه [illegible]

[illegible] و تحقیق در [illegible]

قصد تعیین [illegible] **مطلب پنجم** بدانکه تحقیق [illegible] روزه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از روز روزه تمام حساب میشود پس هرگاه کسی نذر کرده باشد و بنا در صدقه بهر کس [illegible] روزه [illegible]

میتواند مثل کسی [illegible] را تأخیر کند در این باب [illegible] را اول است [illegible]

[illegible] و هیچ [illegible] این سخن است [illegible] است [illegible]

هیچکس [illegible] این عالم [illegible] دلالت [illegible] روزه [illegible] روزه تمام هرگاه قبل از ظهر

نیت کرده باشد [illegible] پس از آن [illegible] محمول [illegible]

و هرگاه [illegible] روز پیش از دخول ماه رمضان نیت روزه رمضان را کرده باشد [illegible] خلاف

آن را [illegible] ماه رمضان [illegible] اگر [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible] کرد که این ماه ماه رمضان است [illegible]

شعبان است [illegible] شعبان روزه میگیرد تا در روز اول ماه [illegible]

تا آنکه [illegible] از روز [illegible] روزه آن صحیح است [illegible] نیت کند [illegible]

نیت کند هرگاه [illegible] قدیم نیت رمضان

چند روز قبل از رمضان [illegible] هرگاه [illegible] ماه [illegible]

در وقت دخول ماه هرگاه [illegible] واجب است [illegible]

برای آنکه [illegible] حصول [illegible] است

چنانکه [illegible] کلام [illegible]

[illegible]

[illegible] روز اول رمضان [illegible] روزه تمام ماه [illegible]

[illegible] از چنانکه [illegible] کرده [illegible] حج [illegible] واجب است و این

هم [illegible] شاهد است برای آنکه [illegible] نیت [illegible] را [illegible]

[illegible] متأخرین [illegible] است [illegible] خواهد آمد [illegible]

[illegible] ظاهر است [illegible] روز [illegible] شود [illegible]

[illegible] روزه [illegible] قول است [illegible] عدم وجوب باشد [illegible]

[illegible] روزه هرگاه [illegible] کند [illegible] و هرگاه [illegible]

[illegible] پیش از [illegible] نیت [illegible]

[illegible] در روزه [illegible] رمضان [illegible] در حال [illegible]

[illegible] روز اول رمضان است [illegible] کرده باشد [illegible]

کرده باشد [illegible] وقت [illegible] ظهر [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible] روزه آن روز [illegible]

آمده [illegible] روزه [illegible] در همین [illegible]

قضا روزه رمضان [illegible] مطلق [illegible] پس [illegible]

نیت کند در حال [illegible] روزه [illegible] صحیح است [illegible]

نیت [illegible] از ظهر ضعیف است [illegible] از ظهر [illegible]

و [illegible] روزه [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] ضعیف است [illegible] حکم [illegible] روز [illegible]

و جماعتی از اصحاب و جمعی [illegible] که از [illegible] در بعضی از کتب [illegible] تا دید شده رجوع بطبیبه
نیت در [illegible] شده و بحیثی شبیه در میان و در روی بعضی [illegible] کرده و در [illegible] [illegible]
و بعضی [illegible] کرده [illegible] قول اول است [illegible] جماعت [illegible] روزه [illegible]
و بنا بر آنکه [illegible] [illegible] افضلیت [illegible] [illegible] افضل است [illegible]
کرده در اول ماه و افضل است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] جایز است [illegible] در اول ماه [illegible] [illegible] [illegible]
و افضل است [illegible] [illegible] و افضل است [illegible] در رمضان [illegible] شده باشد [illegible]
خواهد کرد [illegible] [illegible] ماه [illegible] [illegible] **مسئله چهارم** [illegible]
رمضان [illegible] روزه [illegible] [illegible] روزه رمضان [illegible] [illegible] روزه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] روزه [illegible]
[illegible] کرده [illegible] روزه [illegible] [illegible]
[illegible] روزه [illegible] [illegible] روزه [illegible] [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] و اما هرگاه [illegible] [illegible] کرده [illegible] ماه رمضان [illegible]
یا فراموش کرده [illegible] رمضان [illegible] [illegible] رمضان [illegible] محقق [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] [illegible] [illegible] قول اول است [illegible]
این [illegible] رمضان [illegible] [illegible] **مسئله پنجم** [illegible] روزه
[illegible] روز [illegible] ماه شعبان هرگاه [illegible] [illegible] [illegible]

هم [illegible] تا [illegible] [illegible] از علامات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بر آن [illegible] [illegible] مطلق [illegible] [illegible]
دیگر هم [illegible] اقوی قول اول است بجهة اخبار معتبره و اجماعات [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible] [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روزه [illegible]
یا فراموش کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بر او واجب نیست [illegible] هرگاه [illegible] روزه و [illegible] رمضان
افطار [illegible] رمضان [illegible] [illegible] روزه [illegible] روزه
واجب [illegible] کرده [illegible] این روزه [illegible] روزه [illegible]
از رمضان [illegible] [illegible] و اما هرگاه [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] کرده [illegible] و اما هرگاه [illegible] [illegible]
[illegible] روزه میگیرم اگر از ماه [illegible] [illegible] واجب [illegible]
[illegible] روزه میگیرم [illegible] واجب [illegible] [illegible] و اما [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رمضان [illegible]
روزه میگیرم بعنوان استحباب اگر از رمضان [illegible] [illegible] [illegible]

رمضان را در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] [illegible] [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] صدقه [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نیت زکوة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] زکوة [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] رمضان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] هرگاه [illegible] روزه [illegible] [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] رمضان [illegible] [illegible]
در یوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] [illegible] رمضان [illegible] روزه [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] روزه [illegible]
و [illegible] هرگاه [illegible] [illegible] [illegible]
خواهم گفت و اما هرگاه در یوم [illegible] روزه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] **مسئله ششم** هرگاه [illegible] روزه کرده [illegible]
در آن روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و اما هرگاه قصد [illegible] [illegible] [illegible] جماع [illegible] روزه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] روزه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اقوی قول [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] روزه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] روزه باطل [illegible] [illegible] [illegible] روزه [illegible]
روزه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روزه [illegible]
[illegible] قصد روزه [illegible] روزه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] روزه [illegible] [illegible] روزه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] روزه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نیت را [illegible] [illegible] [illegible] روزه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بخورد و بیاشامد و اما اگر آب و امثال آن معتاد نیست دلیل آنچه علامت است آنکه بخوردن آن روزه نشکند
ان [illegible] ریزه و ترک و شیره و ... در حلق فرو رود ... لیکن ... مبطل روزه است ... [illegible]
همانکه در آن بنابر مشهور روایت و جمع کثیری از فقها دعوی اجماع بر آن کرده اند و اما [illegible]
مفطر بنده و همچنین از نحوی که ... آن ضعیف است و اما اگر غیر آن ... و [illegible] متعارف
هر چیز از ماکول و مشروب غیر متعارف باشد فرو بردن بقیه غذا که در بین دندانها مانده
باشد لیکن آن نیز مبطل روزه است و اگر عمدا فرو برد آن ... و ظاهر علما در [illegible]
[illegible] ... و بعضی از ... در ... و ... [illegible]
تأمل در مبطل بودن آن ... چیزی ... و این ضعیف است بلکه اقوی قول ... [illegible]
در ... و کفاره است هرگاه عمدا باشد و اگر عمدا نباشد پس ظاهر آنست که مطلق ... [illegible]
و ... کرده از ... و اما خائیدن ... و [illegible] طعم ... را [illegible]
پس اگر ... اجزای آن ... عمدا ... و کفاره ... و اگر ... [illegible]
عدم مبطل بودن روزه است هرچند طعم ... عمدا و ... [illegible]
[illegible] طعم ... که ... و ... [illegible]
پس آن مبطل روزه ... هرگاه در ... جمع کند و فرو برد ... [illegible]
نیز مفطر نباشد و مبطل است ... و اما هرگاه ... [illegible]
... پس ... از مبطلات ... و الله ... [illegible]
... [illegible]

میشود و مبطل نیست و الله اعلم و گمان حقیر آنست ... حکم بمبطل بودن ... [illegible]
و آن ... در ... عمل ... در عبادات ... [illegible]
میکنیم ... اگر ... کرده از ... عبادات ... [illegible]
و ... شرعیت ... مطلق ... [illegible]
... اول ... و ... [illegible]
... و ... هرگاه ... [illegible]
از ... [illegible]
... در این مسئله ... هرگاه ... [illegible]
... هرگاه ... عبادات ... [illegible]
مندوب ... [illegible]
استحباب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... عبادات ... مبحث سیم در بیان امری که روزه دار باید از آنها
اجتناب کند و در آن چند مطلب است مطلب اول در ... از طلوع صبح ...
... [illegible]

باشد و ظاهر آنست که این معنی صادق نمی آید در صورت فرو بردن مسکاینه یا ممکن نبود دهان داشتن
و مقدار پر دهن آکندن اما تری و آب دهن که در دهان کم اهل ران حال را فرو بردن جایز
صادق است که این امر مر آب دهان غیر هم کلام و غایت دهان او نمی گیرد و فرو بره
ملتفت نکند در حرمت بعضی اما و الحکیم و همچنین تری کاکل و آن کند در رطوبات دهان
فرو بردن آن حکم همان است و قیاسیم که اشکال است در جایی که لب میش رسیدن داخل دهان
باطل و نمی کند زبان آن فرو بر ولی آب است و هر گاه معلوم شود در حتی اول برسان
او را فرو می برد باطل نشد و بعد عمل این حکم بسیار تا در آن کرده و غیره داخل حلق
داخل آب می شود در صورت غیر کردن عمل و دیدن آن تمام عدم مفطر بودن آنست آنکه شش را
و اگر بیش ملکی کرد ان بیوسته و خشک همه مستوجب است و اگر بیشتر ملکین به بیشتری
دفع نشد که غرافه و همچنین فانیدن طعام از زیاد طعم در امره دهان در حق نمک و ترش
و همچنین حنینه آن نمک و آش و امثال آن ، و در عمل عدم جوین فرو نبرد و در صورت این مورد
فرو بردن ضرورت نمرده باشد و بعضی کفته از فرو بردن ضرورت حرام است اما لعات و بعضی اخبار
واحد حق است و گراهت و هر گاه این کار را کرده و چیزی داخل حلق کند اصلح فرو رفت روزه
او باطل می شود و بعضی کفته اند هر گاه بدون ضرورت کرده باشد و ملکی و داخل جای بزرگ باد
لازم است و اما هر گاه برای غرض صحیح است براه صلاحیت و اول اقرب است و اگر بداند حبار
مضمضه کردن سبب از زیاده روزه دارد چیز را از باب غیره و غیره باشد و حتی چیز از زیاد خشک شد
و لیکن احتیاط ترک است از غیره و ممکن است که تکرار کند و مستحب است بر مضمضه
ابر

آب دهان را چه انداز هر گاه کسی مضمضه کند و آب بحلق فرو رود پس اگر عمدا کند روزه
او باطل است و موجب قضا و کفاره است و اگر عمدا نباشد پس اگر در وضوی نماز واجب بوده
چیزی لازم نیست و اما هر گاه در وضوی نافله باشد پس ظاهر است که قضا لازم می شود و اما هر گاه
مضمضه را بعنوان عبث و لهو یا از برای خنک شدن کرد و آب بحلق فرو رفت پس روزه
باطل می شود و قضا ادا لازم است و اما هر گاه از برای مداوا یا از برای ازاله نجاست کند الظاهر
در شستن مضمضه از برای نماز واجب است و بعضی مضمضه غیر از وضو نماز را هم ملحق کرده اند
و آن مشکل است و اما هر گاه چیزی در دهان بگذارد مثل عقیق و یا دانه دیگر بجهة خوف جهی و
حلق او و هل احتیاط در او چیزی است اگر بعنوان عبث باشد محتمل است و بر او قضا باشد و اما
استنشاق پس ظاهر است هر گاه آب آن از بینی داخل حلق شود بر او چیزی نیست در صورت همچه
بعضی کفته است هر گاه عمدا از راه دماغ بالا داخل حلق کند بر او است قضا و زاخته
باشد و اما فرو بردن بلغم پس در آن سه قول است اول است آن بلغم را از حلق در کشیده
میشود جایز است فرو بردن آن با وادی سر باشد فرو نیامده و اما بلغم را در دهن کشیده جایز نیست
فرو بردن آن هر چیز تبدیل دو آن هم رسیده هم است که ماده سر را لفظ بر دهن رسیده باشد
میتواند فرو برد و فرو نبرد بهتر و هم گاه ترزبان و ذکره و در بیان آنکه قسم بلغم می شود از اسم
است و هر دو قسم امر آن فرو برده با دو سر او فرو بردن نیامده است و این قول اقرب است
و هر گاه بلغم از دهان بردن ممکن و فرو برد از آن فرو برد پس موجب قضا و کفاره است و بعضی کفته از غیر
کفاره بر او لازم است نباید آنکه فرو بردن بلغم حرام است و در اغلب رحکام کفاره بجمع لازم است و قول اول

ضعیف است **مطلب** و واجب است ترک جماع کردن در قبل زن و اجماعا و باطل روزه است و همچنین در دبر او
نیز بنابر اشهر و اظهر بلکه ظاهر در نقل است اول است تر دو شیخ در مبسوط کرده است در تنها تا دخیل و آن
بالغه دعوی کرده در حق رفع عذاب آن و همچنین است جزء و ظاهر آنست و جماع با دو مرد حی
باطل میشود روزه زن هم باطل میشود و مشهور است و ظاهر در بر دن نیز میشود روزه است یعنی
بنابر این قول را نمیتوان جنابت که اشتناء از بعضی اگر تایب شود هم بر حرمان مسعود است و اولا نمی
و بودن کتاب طهارت در رمضان ادای وجوب غسل است و ظاهر آن در روزه است این ادخال
جهت تیز و اظهار است و حکم مرده نیز حکم و اظهر است و اما و طی در فرج حیوانات پس ظاهر آنست
موجب ظهر و بطلان روزه است بسبب آن و شاید در این اقوال شده و علما کفته اند فرقی نیست در آنکه
موطوء زنده باشد یا مرده و اینها هم کفته شده در و فرقی نیست در انزال منی شود و اما اگر انزال منی
نشود پس عقد قرار است ثابت در باطل شدن روزه **مطلب** اختلاف کرده اند در اینکه مطلق دروغ
گفتن بر خدا و رسول و ائمه عمدا مفسد روزه است یا نه بعضی ادعای اتفاق کرده اند بر اینکه مطلق
دروغ گفتن مبطل است هر چند حرام است و اکثر متقدمین قایل اند که مفسد روزه است و موجب
قضا و کفاره است و بعضی ادعای اجماع بر این کرده اند از اخبار و ائمه رحمهم الله که راهی که روزه را
باطل میکند و قضا واجب میشود و اکثر متاخرین قایل اند که عدم بطلان و بعضی از ایشان قایل شده اند
بوجوب قضا تنها و این قول اول است و مراد از دروغ مذکور دروغ است حرام
دروغ است و لیکن از احادیث و احادیث و رسول ائمه هم پس هر گاه اعتقاد در دروغ بودن داشته باشد و آن
مطابق واقع راست باشد هم همین حکم دارد ظاهر و ثابت و اما هر گاه اعتقاد راستی داشته باشد و
دروغ

در واقع خلاف واقع باشد پس آن معصوم است و مبطل نیست هر چند تحقیق این که عمدا بر کند سخن عدم ملاقات
واقع است و بعضی علما کفته اند این بابت قوی و لیکن مسایل دینیه خلاف واقع و پس عدم
اگر مراد او این باشد بر جهة بیدا باشد و خلاف واقع است لیکن بهمه پس اگر چنان باشد کردند
نقد و اما پس حکم بطلان مشکل است و در مسند بعضی علماء و جزئی در کتاب فقها می بینند و
فتوی میدهند بجهة آنکه اعتقاد دارند آنکه خلاف واقع است و لیکن نمی باید هر جهة باشد
اما این است که اعتقاد و صدق و مطابقت واقع را هم بر او دارد اگر انشا کند او در رسول
یعنی بگوید نماز چنین است و روزه چنان است و امثال اینها این اشکال حکم کمال و روزه
بیشتر است بلکه ظاهر اشکال در عدم فساد است **مطلب** مذهب اکثر متقدمین این است که فرو بردن سر در آب
مبطل روزه است و موجب قضا و کفاره است و جمعی بر این دعوی اجماع کرده اند و بعضی کفته اند موجب
مقدار تنها است و جمعی کفته اند حرام است و لیکن مفسد روزه نیست و بعضی مکروه دانسته اند
و اقوی قول اول است و مراد از ارتماس چنانکه جماعتی کفته اند از ایشان سر را فرو بردن در آب چنین
که فرو بردن باشد از آب و احوط بلکه اظهر است و بنا بر این باشد و بعضی اعتبار کرده اند از ارتماس و
آنکه سر را به یکدفعه در آب فرو برد و دلیل آن واضح نیست بلکه ارتماس بصورت فرو بردن
تدریج هم حاصل میشود و اگر سر در زیر آب رود و تنش بیرون آب باشد ارتماس بر او اطلاق
و ارتماس بر این صادق نمی آید و اگر سر را فرو برد در آب همین مخرج ها یکی از سر را بیرون
باشد بعضی از منافذ سر ماند مثل چشم اگر تنها بیرون باشد از مخرج اشکال است و احوط ترک ارتماس است و قضا و
ظاهر آنست که فرقی بین روزه واجب و مستحب در حکم نیست و قول بحرمت تنها در روزه

ست حرام خواه لهو یا حرام و روزه را باطل نمی‌کند و بنا بر قول بعضی کفاره لازم است و بنا بر قول تحریم
ارتماس نه تنها بلکه از جمله نواقض البطلان عمل ارتماس است چون نهی متعلق بخارج از عبادت شده
است و این بحث در نظر حقیر تمام است و دلیل بر بطلان این عمل وارد نیست جلد این حکم
حصول عقاب و نقض کمال است **مسئله هیجدهم** اکثر علما گفته‌اند که رسانیدن غبار غلیظ بحلق عمداً مفسد
روزه است هرچند این نحو باشد عمداً البته در حدیثی موجب خلل عبادت بحلق
اضطرار و در بعضی دعوی اجماع بر آن ظاهر می‌شود و در حلق مخرج خارج مشروط است و اکثر
مقید کرده‌اند غبار را بغلیظ و در حدیثی و بعضی تعدیل کرده‌اند از این قید نیست و اکثر
است هرگاه از آن غبار جزئی در حلق او حاصل شود هر چند خالی است و اگر
این شده هرچند جزئی در حلق جمع شده بتحقیق پس این امر زیاده و فعل از افعال است
و در اذن میان غبار و دخان و حرام ناشی شده و اکثر علاوه بر بطلان
روزه موجب کفاره هم میدانند و بعضی بقضا اکتفا کرده‌اند و حدیث مشتمل است
مشتمل است بر ذکر کفاره لیکن اظهر وجوب کفاره است و جمعی از متاخرین دود غلیظ را ملحق
کرده‌اند بغبار غلیظ و این احوط است و آنچه غالب در فصل حصاد در ماه رمضان اتفاق
می‌افتد حصول این گرد عظیم می‌افتد بجهت آنکه ترک حصاد نمی‌توانند کرد و در حصاد هم غالب ستم
جمع عظیم است و لیکن دادن و دماغ و جمع از جمع چنان نقل هم می‌کنند پس امر هیچ است هرگاه
مقدور می‌شد نقض حفظ کند از این دهان و دماغ و جمع نباشد هرگاه جزئی داخل حلق شود مفطر نباشد
مسئله نوزدهم مشهور از مذهب علما این است هرگاه کسی عمداً بجنابت تا فجر باقی بماند تا صبح شود

روزه

روزه او باطل است و قضا و کفاره بر او واجب است و قول این بابویه بعدم بطلان ضعیف است و
احادیثی که دلالت بر آن دارد محمول بر تقیه است و قول ابن ابی عقیل بوجوب قضا تنها نیز
ضعیف است و اخبار صحیحه بسیار و اجماعات منقوله دلالت بر خلاف آن دارد و ظاهر کلام علمای
که این حکم بطلان در هر روزه واجب ثابت باشد و لیکن اکثر احادیث در ماه رمضان وارد
شده و بعضی سبب تحقیق آن کرده‌اند در تعمیم و اظهر این است در قضای روزه رمضان هم رمضان را
داده در بطلان روزه و ظاهر است هرگاه کسی بعد از صبح کند جنابت محتلم شده ابداً و قضا کند
تا صبح شده آن روز قضای روزه رمضان را نمی‌تواند گرفت و شهید را چنانچه احتمال داده اگر
وقت قضای روزه تنگ شده باشد می‌تواند کسی صبح کرده و علامه ثابت است رجوع آن
روز را روزه بگیرد و اما حکم بقیه روزهای واجب پس حکم بطلان محل اشکال است و احوط
این است که عمداً کسی با جنابت در صبح در غیر رمضان و بعضی هم در غیر معین ترک کند روزه‌ی نذر
و روز دیگر که بگیرد در روز معین هم احتیاط واقع نمی‌شد و اما روزه سنت پس اقرب این است که
جایز است هر چند عمداً باشد این حکم غسل جنابت بود اما حیض و نفاس پس جمعی از علمای
هرگاه حایض و نفسا روزه پاک شود واجب است قبل از صبح غسل کنند و اگر عمداً ترک کنند روزه
او باطل می‌شود و بعضی گفته‌اند باطل نمی‌شود و بعضی توقف کرده‌اند و اقوی قول اول است
و ظاهر است و کفاره بر او واجب است و ظاهر این است که این حکم مخصوص رمضان است چنانکه در
روایت وارد شده و در غیر آن دلیل بر بطلان آن نیست و ظاهر این است که حکم نفاس هم حکم حیض است
چنانکه از اکثر علما مستفاد می‌شود حکم آنها یکی است و جمعی هم در این باب تصریح بمساوات کرده‌اند و اما

غسل مس میت پس ظاهر کلام روایت این است که قضا واجب است بتاخیر آن کسی که از برای روزه به جنب بودن حکم
کرده‌اند و اما غسل استحاضه پس مشهور میان علما این است که باطل می‌شود روزه او بترک غسل اما از حال
واجب است و لیکن اشکال در این است که مراد از بطلان ترک همه غسلهاست یا بعض آنها و این را ترک
غسلها است یا نه بعضی از اینها را از برای نماز بعد از زوال غسل می‌کند و بعضی ترک آن کرده‌اند و بعضی نیز تابع شده
کدام غسل در این اختلاف کرده‌اند و بنا بر مشهور که گفتیم نیست در اینکه هرگاه ترک همه غسلها
کرده باشد روزه او باطل است و اما هرگاه بعضی را ترک کند پس ظاهر است و ترک بعضی از غسلها در روزی
ترک نکرده باشد یعنی غسل صبح و ظهر و عصر را اخذ کرده مشروط باشد همان غسل صبح روزه واجب است
و خواه کثیره و غسل از برای ظهر و عصر هم را بعلاوه است و اما غسل شب آینده دلیل بر وجوب آن از برای صحت
این روزه ندارند و اما غسل شب گذشته پس هر چند فهمیده از اینها نیست در صحت این روزه دخیل شده
مگر اینکه تداخل کند آن را با غسل صبح و در اخر شب پاک شده باشد از استحاضه و غسل را از استحاضه
کرده باشد و ظاهر این است که غسل صبح واجب است و پیش از صبح کرده باشد بجهت اینکه این همان غسل نماز است
و شرط صحت روزه این قدر از زمان و پیش از آن گذشته است و از آنجا معلوم می‌شود هرگاه از استحاضه
بعد از غسل صبح یا ظهر و عصر با غسل واجب است پس روزه او تا وقت نماز ظهر را ادا نکرده و این احکام
در باب استحاضه ذکر شد تحقیق مراد بعضی است که در غیر آن دیگری هست و در اینجا چند فایده است **فایده اول** اینکه هرگاه
جنب یعنی فاقد آب و مستحاضه ممکن نباشد غسل کنند آیا واجب است تیمم بدل آن یا نه و اقوی آن است که
و لازم نیست اینکه در جنابت هرگاه عمداً ترک کند قضا و کفاره هر دو واجب است و بنا بر قول وجوب
و قضا کرده‌اند از برای او واجب است تیمم و قریب به این تیمم اینکه و چون اظهر این است حکم تیمم را باقی

سوابع

بیدار نیم و نقض بدل تیمم حاصل شد و ممکن شد غسل کند پس هرگاه دوباره بخواب رود تا صبح بر
او بیدار شد از جنابت داشت آن عدم می‌کند و آیا تیمم کرده بدل از غسل یا نه بجهت آنکه
امکان بیدار شدن امکان دارد و اگر نه لازم باشد وجوبا و کفاره ممکن نیست گفته شد و ظاهر
و شاید از اخبار مسئله مستفاد شود بر اینکه باید در جنابت عمداً موجب قضا و کفاره است
جنابت است و عمد کند بشکستن تیمم و ظاهرا آن جنابت اول است که از آن صبح کرده و
حاصل شده و بدل حکم بوجوب قضا مشکل است و در جریان کفاره مشکل و احوط است که تیمم کند
داگر او و ترک قضای روزه نماید **فایده دویم** آنکه از برای تعمد بقا بر جنابت تا صبح فرقی نیست که یادآور
در عزم داشته باشد که جنب با روی بیدار باشد و در فطر او شرط است جنب **فایده سیوم** اینکه کسی بداند
عزم نمی‌کند بجواب ملاحت بیدار شدن در شب و بیدار هم شود بعد از آن نقض غسل خواه ... **فایده چهارم**
تردد داشته باشد در غسل کردن تا صبح شود چنانچه باطل پیدار باشد تا صبح بجاآورد اما هرگاه عازم شود از
جنابت یا از مطلق غسل یا از غسل کردن پیش از صبح و از اینکه است روزه‌ها این حکم بوجوب قضا
در آن مشکل است و قضای کفاره و تمام اوهام در این مسئله آن در غسل خواهد آمد **فایده پنجم** هرگاه جنب شد
غسل را شب نکند و در ماه بیدار شد تا صبح پس مشهور و قوی است که بر او جزایی است و در روز کار درست
و ظاهر است و فرقی بین خواب و بیدار است هرگاه تقصیر نکرده باشد و اما با تقصیر اینکه ترک کند غسل را
تا اینکه این قدر وقت نمانده که پیش غسل کردن داشته باشد پس حرام است و قضا بر او واجب است هر چند
عزم غسل داشته باشد و حکم حرمت مشکل است از آن جهت که از شب نظامی شده و جایز است با قصد جنابت
جایز است اگر ظن و احتمال بیدار شدن داشته باشد و قول بحرمت آن ضعیف است و اما اگر ... خفیف

میداند و بیدار نمی‌شود پس آن جایز نیست و در حکم تیمم بقصد قربت در جنابت اینکه بعضی علما شرط کرده‌اند که
در طهارت بیدار شدن را در وقت نماز باشد و بعضی متعلق کرده‌اند که در وقت این نماز در شب هرگاه داند که اگر
خوابید بیدار نمی‌شود و مرتبه بخوابد بنابر اینکه برخیزد و غسل کند و بیدار شدن او بر طبع طهارت
و ... در روز جمعه رمضان و ... کفاره ... و ... در شب این خواب ... است ...
بجهت آن ... طهارت ... به بیدار شدن ضعیف است ... بعضی احادیث ... واقع شده
در قضای روزه ... واجب است ... معصیت بودن خواب ... که ...
غرض این است که ... کسی که ... او ... بیدار شدن ... بسیار
در خواب سیم ... در وجوب قضا و کفاره ... و جمعی ... اجماع کرده ... در این
خواب نیز ... عزم غسل ... و قول ... ضعیف است **فایده ششم** اینکه در جنابت فرقی نیست ...
کردن و احتلام **فایده هفتم** از جمله مبطلات روزه ... آنکه ... از جنابت ...
کردن خواه ... شده باشد ... و ... اگر ... گرداند ... عوض ...
بعضی دیگر ... اما اگر بقصد آوردن منی ... مثل ... باشد
در غیر ... که ... حرام است و ... واجب می‌شود قضا و کفاره و ...
است و ... در جنابت ... منی ... و ...
بقصد آوردن منی ... باشد ... و محقق ... شرایع ...
در قواعد ... هرگاه ... است ... زن ... منی ...
است ... در وجوب قضا و کفاره ... در ... مشهور ... است ... نمی‌کند ...

سالک است که ... اینکه ... است که ... قصد آوردن منی داشته باشد ... علامت
او ... باشد در این نوع ... و ... منی ... و ... علامه ... در ...
و مشهور ... رسیده ... و ... در روضه ... داند ...
دارد ... بشود ... کرده‌اند ... حکم ... زن ... است
... کرده‌اند ... اعتماد ... نداشته باشد و در ... اعتماد
در منی ... حکم ... کرده ... و ... مطلق
علامه ... زن ... حضرت ... هرگاه منی ...
پس لازم ... حرام باشد و ... حرام است
پس معلوم شد که ... حکم ... کرده ... است ...
آمدن منی ... خواه ... و ... حقیق و علامه ...
منزل ... قصد ... عمد ... در قصد ...
عمد ... قصد ... کسی که ... اینکه ...
حکم ... عمد ... اینکه ... غالباً
در ... شده ... و مطلق است ... در ماه رمضان ...
آنچه ... اول ... در ... است ...
... در ... منی ... قصد ... منی ...
با ... در ... بقصد آمدن منی ... احرام ... در ... کفاره ...

هم بدهد و لیکن وجوب بر حقوق جنابت شد و محلی نیست زیرا که کدام حق این نحو جمع کنیم و قایل شده‌اند
و بعضی از فضلا جنابت عمد حرام نیست هرچند [illegible] باشد اگر بگوییم هر آنچه حرام است [illegible]
لیکن قول بجواز آنکه باعث آن می‌شود [illegible] در وقت [illegible] علم نداده باشد [illegible] این فعل [illegible]
ای می‌شود [illegible] هرچند ظن بحصول آن نشده هم چنانچه گفته‌اند از مکروه است [illegible]
کمال است خوف واقع شدن در [illegible] یا محبت شدن مردم [illegible]
عاقبت و جواز مقدمات [illegible] الطلاق جنابت عمدی [illegible]
با لزوم کفاره بسیار بعید است و مراد آنکه [illegible]
منی او بیاید و جمعی بعضی از [illegible] گفته‌اند [illegible]
با حرام و قصد منی [illegible] باشد [illegible]
و بعد از اجماع کرده‌اند [illegible] هرگاه [illegible] منی بیاید [illegible]
وجوب قضا در [illegible] کفاره حرام هرگاه منی بیاید [illegible] بعضی گفته‌اند از هرگاه [illegible]
نباشد اما اتفاق [illegible]
موجب قضا و کفاره [illegible] هرگاه بقصد منی [illegible]
موجب قضا و کفاره است و همچنین [illegible]
آمدن منی شود و جمعی گفته‌اند از برای [illegible] و بعضی گفته‌اند از برای [illegible] و بعضی گفته‌اند
و اگر بقصد انزال است موجب قضا و کفاره است و اگر نه [illegible]
انزال نشود و آنچه [illegible] در [illegible]

بی

پیش گفتیم و اگر بقصد انزال منی کرده [illegible] منی بیاید موجب قضا و کفاره است
و الا بر او چیزی نیست و فرق [illegible] حلال حرام نیست و [illegible]
آنچه مذکور شد حکم بطلان روزه و وجوب قضا و کفاره بود و اما حکم [illegible]
بر آنکه اصل [illegible] حرام است خواه [illegible]
خواه در روزه و خواه در غیر روزه و اما در ملاعبه با زوجه و کنیز [illegible]
[illegible] منی [illegible] در غیر [illegible] روزه و اما در حال روزه [illegible]
[illegible] حرام است و اما مطلق [illegible] و ملاعبه [illegible] هرگاه بقصد انزال [illegible]
[illegible] منی [illegible] حرام است و اگر جزم [illegible]
[illegible] مکروه است [illegible]
[illegible]
[illegible] انزال [illegible] حرام است [illegible]
[illegible] انزال [illegible]
[illegible] مکروه است هرچند ظن غالب [illegible] انزال [illegible]
در جنابت [illegible] و همچنین در قضا و کفاره هرگاه منی بیاید [illegible]
[illegible] قضا و کفاره [illegible]
[illegible] مطلق [illegible]
و لیکن [illegible] از انزال [illegible] و منی بیاید وجوب قضا و کفاره لازم نیست [illegible]

هم [illegible] هم [illegible]
[illegible] منی او بیاید [illegible]
هرگاه در خیال [illegible]
بیاید [illegible] موجب قضا و کفاره باشد و همچنین هرگاه [illegible]
[illegible] اما اگر [illegible] بیاید [illegible]
و در صورت [illegible]
کمال [illegible] پس هرگاه منی بیاید [illegible] و هرگاه منی او بیاید [illegible]
حکم کرده‌اند [illegible] وجوب قضا و کفاره [illegible] روزه [illegible] و همچنین هرگاه
[illegible] منی او بیاید [illegible]
[illegible]
[illegible] در روز [illegible] فایده [illegible] روزه [illegible]
حرام است و اگر [illegible] روزه [illegible] موجب قضا است [illegible] اجماع [illegible]
[illegible] موجب قضا و کفاره است و بعضی گفته‌اند [illegible] مکروه است و بعضی گفته‌اند [illegible]
[illegible]
[illegible] روزه [illegible] حرام است و بعضی گفته‌اند [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] بطلان روزه [illegible]
[illegible] وجوب قضا و کفاره است [illegible] و آنکه نه حرام و نه موجب قضا و کفاره

و را

و لیکن [illegible] از قول [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] ضعیف است [illegible]
[illegible] بطلان [illegible] و قول ببطلان ضعیف است [illegible]
[illegible] و قول ببطلان ضعیف است و اما [illegible]
[illegible] وجوب [illegible] است و اما [illegible]
[illegible]
[illegible] لازم می‌شود
فایده [illegible] روزه [illegible]
پس هرگاه [illegible] باطل [illegible]
[illegible] و همچنین [illegible]
[illegible] و همچنین هرگاه [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible]

که روزه باطل میشود و قضا را لازم است [illegible] شد مریض و [illegible] روزه را نگاه دارد و آنچه در [illegible]
ظاهر میشود این است که قضا را واجب نباشد چنانچه گفتیم که روزه [illegible] شده [illegible]
اینکه دیگر روز جون [illegible] و [illegible] رمضان که [illegible]
را دو واجب است و در مریض [illegible] شده و لیکن احتیاط [illegible]
مگر [illegible] در [illegible] و [illegible] روزه [illegible]
روزه حقیقی [illegible] آنچه [illegible] بنده [illegible] افطار [illegible]
این نوع اگر [illegible] افطار کند در روز [illegible] باید تقیه کرد [illegible]
[illegible] روز [illegible] تا [illegible] افطار روز [illegible]
[illegible] و [illegible] واجب [illegible] قضا [illegible]
[illegible] روایت [illegible] روایت [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible] روزه [illegible] اگر [illegible] روزه [illegible]
[illegible] افطار [illegible] افطار [illegible]
[illegible] روز [illegible] رمضان [illegible] افطار [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر کردیم

خواه در صورت اکراه و خواه در صورت تقیه [illegible] ضرورت و [illegible]
[illegible] ضرورت و اکراه [illegible]
[illegible] روزه [illegible] لازم
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible] واجب
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible] روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible] باطل [illegible]
[illegible]
[illegible] مجتهد [illegible]
مجتهد [illegible] مجتهد [illegible] مجتهد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لازم [illegible]
[illegible] روزه [illegible] واجب است [illegible]
[illegible] لازم است [illegible]

[illegible] روزه [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] لازم [illegible]
[illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] لازم [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] کفاره [illegible] لازم [illegible]
[illegible] لازم [illegible]
[illegible] کفاره [illegible] فقیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لازم است [illegible]
[illegible] روزه [illegible]

[illegible] روزه [illegible] روزه [illegible]
و همچنین هرگاه کسی [illegible]
[illegible] کفاره [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] کفاره [illegible]
[illegible] لازم است [illegible]
[illegible] لازم [illegible]
هرگاه کسی [illegible] افطار [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible] کفاره
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] لازم است [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] افطار [illegible]
[illegible]
[illegible]

جزم حاصل شود از برای کسی که داود بن یونس جایز است عمل آن به خبری که نقل شده و ظاهر ابن قتیبی
راویان این خبر ظاهر شود که بنا بر این تخمینها مذکور شده درو فرق است و صدوق نقل کرده
غیر ظاهر شده و اما هر گاه ظاهر نگردد صحت و فساد آن پس بعضی گفته‌اند این اشکال است و ...
و بعد از آن اقتضا میکند در روزه ماه ... لازم باشد ولازم کلام معلوم ... لازم
... از زوم ... صورت ظاهر اگر ... کرده‌اند و اما هر گاه ... ور ...
کمال کند ... بسیار معارض گردد از جهت آن ... اخبار ... و افطار کند و بدل آن
ظاهر شده روز ... اگر عمل را بنده روزه آن روز ... است و عمل ... شرط
و بعضی گفته‌اند که اگر کمال او وقت ... او ... شود اگر کمال او ... شد
... لازم است و اگر ... لازم شود ... لازم است و اما اگر
مجرد ... هم ... هیچ ... از ... ظاهر ... گفته ظاهر ... لازم
کفاره ... ظاهر ... معلوم ... بعد ... حکم ... ماه ... اگر ...
... حکم آن ... بیان که ... قضا ... اما هر گاه ... معلوم
شده ... قضا ... آن ... و ظاهر ... ادا لازم ...
در کفاره ... ظاهر ... احکام جاری ... در ... حال ...
و افطار ... ماه رمضان ... آن ... اتفاق ...
در روز ... به ... نیت ... و ... هم ...
و ظاهر ... کفاره ... صوم ... ماند ... و آن ...

از کسی که ... در ماه رجب در ... این است و ... احتمال ... افطار کند
و تتمه ... این مسئله کفاره ... خواهد آمد **مسئله پنجم** ... در ... رجب ... ماه رمضان
... ظاهر شد ... آن ... است و ... در این ... تحقیق ... رمضان ... و همچنین
علما ... کرده ... روزه ... روزه گیرد و همچنین
... آن ... روزه گیرد اتفاق ... عمل ... آن ...
بگرد ... بعضی متأخرین ... ظاهر ... است و ظاهر است ... ماه ...
کرده ... ده روز از ایام ... روزه گیرد یا ده روز از ماه ... اگر ...
... معین است و اما ... ماه رمضان ... مطلق ...
... یک روز روزه گیرد ... و همچنین روزه ... هر ...
... عمل ... روز دیگر ... این ... و همچنین ... روزه ...
قضا ... محقق ... گفته ... روزه ... روز ... ماه ... آخر ...
... است ... تحقیق ...
... روزه ... هر گاه ... معرف ...
ظاهر ... است اتفاق ... روزه ... تعلق ... روزه ... معین
... و ... رمضان ... ظاهر
... اتفاق ... ظاهر ... افطار ... کفاره ... رمضان
و ... کفاره ... **مسئله ششم** کفاره افطار ماه رمضان ...

نذر واجب است یا روزه کفاره قتل در ماه های حرام یا اطعام شصت مسکین یا آزاد کردن و اطعام است یکی مخیر است در آن است

حرام مرتکب شود و بعضی علما قائل شده اند که ترتیب است هرگاه معتقد روزه شد او را واجب است که افطار کند به

در حرام شود هرگاه آن را افطار کند روزه در ماه رمضان بر ترک دو روز که لازم است و آنچه واجب است شصت مسکین را اطعام کند

و این اقتضا است لیکن به جهت نص که مخالف ظاهر آنچه گفته اند در کفاره ماه رمضان که افطار بر حرام کند

مثل شراب و گوشت خوک یا زنا یا مال حرام و امثال اینها واجب است بر او که هر سه کفاره را با هم بگاه

افطار بحلال شد بر او کفاره واجب است و اشکال در اینجا ظاهر است و در جمع هر سه به نذر عبارت

حرام کلی شد مخیر است که افعال است از جهت حرمت و از جهت اینکه لذا هر دو شد در لزوم و اولی شده

یک کفاره است در آن و اجماع هر کسی در مسئله معلوم است و اما کفاره افطار روزه نذر معین اگر بدان

حد رسد که خوف هلاک باشد کفاره روزه رمضان است کفاره افطار روزه رمضان است و بعضی گفته اند که کفاره آن کفاره قسم

قسم است و اولی آنکه کفاره نذر است یا اطعام ده مسکین یا جامه بر ایشان پوشانیدن یا آزاد کردن و هرگاه از اینها

عاجز باشد سه روز روزه بگیرد و این قول مشهور است بلکه در مطلق می گویند نذر کفاره رمضان السلام است

حرام در روزه باشد و حرام در آن و هرگاه کسی از کفاره رمضان عاجز باشد کفاره قسم را بجا آورد

و او نیز ثابت می گوید در صورت نذر است و هرگاه کسی می گوید نذر معین را بگیرد عمداً افطار کند و کفاره لازم شود

و بجهت آنکه می گویند نذر را و به جهت آنکه ظاهر است حکم نذر و عهد و یمین یکی باشد و او نیز هست و ایضاً اینها فرق است

بعنوان نسیان و جهل و اکراه و حیات اعلم السلام که حکم نذر در حال حفظ ظاهر است و هر روز و کفاره

و فرق است میان اینکه آن نذر یکی روز باشد یا روزه متعدد و نقص شده باشد پس هرگاه کسی نذر کرده باشد

هر پنجشنبه روزه بگیرد و پس هر پنجشنبه را عمداً ترک کند می گویند هر گاه ترک کرده و کفاره را دادن واجب

مید و هزار او منحل می شود و بعضی دیگر را او واجب است روزه هر پنجشنبه و ندر اینها و نه کفاره آنها

و در بعضی احادیث است که اول یک پنجشنبه که بر عهده ثابت است و کفاره را به جهت آن چاره ای

اجر ماست و لیکن و چون معلوم است و بنا بر قول این قایل فرق است ما بین اینکه نذر کند ای

پنج سال به جهت مهیت اشاره اول اینکه نذر کرده هر پنجشنبه را روزه بگیرد تا سال بعد به سبب

هر کس هر هیچ آن کبیره هنر و مثال دوم اینکه نذر کند هر زمانی بگیرد و در هر یک از آن نهایت تعدد

ترک در اول و آنکه در هر دو هر یک از آنها کفاره را متعدد گفته به خلاف قول مشهور که هر

یک بار روزه پنجشنبه را ترک کند یک کفاره می دهد و دیگر در باقی کفاره نیست و همچنین در بعضی از کتب

یک کفاره مید و دهم در یک مرتبه را اکمال و در کبیره و در دو ثانی و دیگر کفاره است و بعضی

متأخرین قائل اند که العراف که وان است هرگاه در یک نذر قصد او تحلل است

منحل می شود و الا فلا و بعضی هرگاه بعضی در معین می گویند قصد کند به نذر بعضی از هاک

با اسقاط روزه ای گویند که از آن می گوید نذر را قصد می شود و کفاره لازم می شود آنکه قصد کند قران ای

از جهت آنکه هم می گویند و می گویند کفاره لازم می آید و از آن است قول و اطلاق اینها و نیز در بعضی

از بعض احادیث است مثل اینکه نذر کند در هر کتب ای نذر کند هر روز تعیین وقت و ترک هر چه و از هر ماه

بر دو قسم از معتقد آن رکعت قدر است ابطال او تأخیر می گویند که دو هرگاه که بر خبر آن بیرون است

تأخیر کرد می گوید نذر که کفاره بر او واجب می شود هرگاه که از کسی ظن او ظاهر شده و در آن

هر روز که آنکه انظار است نذر متحمل می شود و کفاره واجب نیست و بعضی بر نذر گفته اند که

منعقد نیست و در اینجا هرگاه هر چه که روزه هر روز باشد و ماه حادث شده از برای هر روز کفاره واجب است جاه

کفاره روز اول را داده باشد و در دیگر روز نیز چنین جماع کند [illegible] ماه رمضان گردد در این صورت [illegible]
در یک کفاره کافیست خواه [illegible] از یک جنس باشد یا مختلف باشد و خواه [illegible]
کفاره در آمده باشد یا نه [illegible] در مبسوط و علامه در بعضی از کتب اجماع را بر این [illegible]
اتفاق در جنس جماع است و در حالت [illegible] جماع تکرار کند [illegible]
در عیون و خصال از فتح بن یزید جرجانی از ابوالحسن روایت کرده است و [illegible]
[illegible] جماع کند [illegible] رسول [illegible] مرتبه [illegible] کفاره
اگر [illegible] کفاره [illegible] قول [illegible]
[illegible]
و [illegible] علیهم السلام [illegible] کفاره [illegible]
روزه [illegible] کفاره [illegible]
چون [illegible] کفاره [illegible]
[illegible]
اجماع [illegible]
این کفاره [illegible] اتفاق [illegible]
والله [illegible]
[illegible] کفاره [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible] افطار [illegible] دین اسلام [illegible]
شد اگر [illegible] مسلمان [illegible]
و در حق او [illegible] مستحق قتل میشود [illegible] توبه او [illegible] قبول [illegible]
[illegible] قتل [illegible]
[illegible]
[illegible] افطار [illegible]
[illegible] افطار [illegible]
[illegible]
[illegible] افطار [illegible]
و تعزیر [illegible]
[illegible] قول [illegible] افطار [illegible] قتل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] روایت [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] کفاره [illegible]
[illegible]

بعضی از این علما که از اصحاب دعوی اجماع بر آن کرده اند و علامه در ... این ... عبد ... شده و اراده مر
کفاره و وجوب آن ... و الصدوق ... قائل ... و بعضی دیگر ... از ... بعضی ... دلالت
و ادله عدم ... و بعضی ... از ... که از ... و ... قیاس ... و وجوه ... فرق
این ... و همچنین ... ترک اکراه ... بر ... طلب ... اولو ... بیان ...
کفارت و تلافی ... عذاب ... کفته ... در صید عمد کفاره ... و ... دریا ...
است و همچنین ... ترک ... اکراه کنند بر جماع و ... اکراه ...
مرد ... جماع ... و ... اکراه ... که ... از ...
رفع آن را ... اکراه کنند ... و ... و ... ادا ...
اظهر ... روزه هم ... در ... و ... رجب ... چنانکه ...
... اکراه ... جمع ... و ... اول ... اکراه ...
در ... اول ... اکراه ... و در ... دو ... است ...
... اکراه ... اول ... است ... و ... اکراه ...
و ... اکراه ... حکم ... این ... حکم ... در ...
اجماع ... چنانکه ... جماع کند ... و ... جماع ... اکراه ...
... و کفاره ... لازم است ... عدم ... اکراه ... آن ...
... جماع ... و ... در ... اکراه ... ذکر ...
جایز ... و ... واجب ... عدم ... روزه ... کفاره ...

روزه

روزه رمضان ... روزه ... کرده ... روز ... این قول مشهور علماست و دلیل ... الرفث
و بعضی گفته اند ... کند ... در ... و دلیل ... بعضی ...
به ... این ... و ... بر ... هم ... است و ... قول ... اول ... اظهر ...
و وجوب ... کفاره ... که ... و ... عاجز ... در ... کفاره
و دیگر ... اظهر ... تمام ... روزه ... و ... اول ... و ... الفقه ...
ضعیف ... و همچنین ... روزه ... و ... در ...
... و ... را ... کفاره ... عاجز شد ... روزه ... از
استغفار کند ... اظهر ... و ... استغفار کند ... الکفاره
و ... اگر ... و ... اظهر ... رجوع ... بنده ...
قادر است ... و ... کفاره ... روزه ... قادر ... مشهور ...
... کفاره ... روزه ... در ... بنده ... و در ...
... و ... و ... است ... و ... تقدیر ...
اطعام کند ... و ... کفته است ... است ... روزه ... و در ... است
بنده ... روزه ... و ... در ... قیمت ... و ... این ... از ... باشد
کرده ... است ... که ... این ... و ... اگر ...
این حکم ... و عدم ... است ... کفته ...
... روزه ... ماه ... روزه ... و ... واجب است ... و روزه ... روزه

ادای هم جایز نبود الصدقه که در عوض هر روز از آنچه روزه ندارد یک مد طعام بفقیر دهد در سالی که [illegible]
و بعد در کفاره هم و بیماران این نیز درست ام و یکی از عبادات و تتبع آنچه روزه [illegible] طعام را بالکلیه
روزه روزه گرفته از هر روز یک مد طعام در این نیز هر روز که ادا نکرده باشد [illegible] بر او روزه
ماه و در حج [illegible] و تراز میگردد آنچه روزه روزه هر روزی یک مد [illegible] ماه روزه بدست خدا
در کفاره مرتب باشد شد که روزه اطعام روزه آن کفاره مخیره شد کفاره بعد [illegible] ماه عاجز باشد از
عتق و اطعام شصت مسکین نیز کفاره او هیجده روز روزه بگیرد [illegible] کفاره [illegible]
هم حکم [illegible] کفاره ای کفاره [illegible] مطلق خواه [illegible] روزه [illegible]
یا بخوان چون در عموم دلیل حکم آن [illegible] ماه [illegible]
[illegible] و اولی [illegible] روزه [illegible] و نه الصدقه عوض هر روز
و هر [illegible] در عوض هر روزی [illegible] الصدقه [illegible]
[illegible] کفاره [illegible] روزه [illegible]
[illegible] کفاره [illegible] شد کسی [illegible]
[illegible] روزه [illegible] استغفار [illegible]
[illegible] استغفار [illegible] کفاره [illegible]
[illegible] کفاره [illegible]
[illegible] استغفار [illegible]
[illegible] استغفار [illegible] کفاره [illegible] استغفار [illegible]

[illegible] **پنجم** هرگاه [illegible] کفاره [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] روزه [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] روزه [illegible]
صحیح [illegible] و این قول اظهر است **چهارم**
[illegible] **اول** [illegible]
[illegible] و اظهر [illegible]
[illegible] **دوم** [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] مکروه است [illegible]
[illegible] کراهت [illegible] **سیم** [illegible]
[illegible] **چهارم** [illegible]
[illegible]
[illegible] و اظهر [illegible] کراهت است [illegible]
[illegible] **پنجم** [illegible]
[illegible]
[illegible] کراهت [illegible]
[illegible] کراهت [illegible]
[illegible]

کنند و حرج این با اینها مشقت دارد از روزه باطل است اما حضرت نزدیک آن تر و از قول ایشان بعضی
افطار شده عمل شیخ در مبسوط نموده اند بر اینکه ابطال است و اگر جماع شود ایشان اهل علم بر آنکه کفاره لازم
و بعضی از علمای دیگر گفته اند که ظاهر می شود که روزه باطل شده باشد و بعضی مکروه است
و اما سایر چیزها خوش بوی مکروه است بلکه مستحب است روزه دار را از خوشبو کردن خود را
جمع های ... با آنکه از اخبار مکروه است ... بعضی
... مکروه است و مکی است ...
... اخبار ... علما ...
... از اخبار ... روزه ...
... باشد ... مستحب ...
شود ... ششم نشستن زن است در میان آب ...
و بعضی ... و بعضی ...
... بعضی ...
... هفتم تر کردن جامه بر بدن و اما تر کردن ...
... مکروه است ...
... هشتم سخن لغو و بیهوده ...
... باب پنجم در ... مبحث اول ...

روزه ... روزه ... صحیح ... روزه کافر ...
روزه ... کفر ... باشد ... باشد ...
... روزه ... روزه ... است ...
... می کند ... باطل می شود و اما ... امامیه ...
... عبادت ... عبادت ...
... می شود و اما ... روزه ...
... روزه ... شیخ ...
... روزه کرده است ...
... روز ... روز ...
... اگر در ... روزه ...
... روزه ... ثابت ... اگر ...
... جمیع اجزای آن روزه ...
... روزه ... روزه ...
... اول کرده ... روز ...
و روزه ... مصرف ... مصرف ...
و اما ... روز ... آیه ...
... مصرف ... آنکه ... اعتکاف ...

و هرگاه بعد از عمل حرام ارتکاب کند و قصد مفطر روزه را باطل نمی آورد و روزه را تمام کند مشروعیت آن
و در اینجا اشکال نیست چون مغمی علیه هوش ولو را کفاره نداده مفطر نیست و در عدم تمیز ...
این بحث در امثال ... در بیان ... بهم ... شد هم ... است ولیکن در ... اجماع
و چنانکه ... شدیم ... بحث ... که قصد صوم ... و در مغمی علیه ... اجماع و چنانست
لکن قصد صوم را ... هم ... ... اما هرگاه ... تمام ... العلامه ...
ایشان هم ... وجه ... نیت که ... قصد صوم ... و ... و در غیر اتفاق
و اما در اعتکاف ... روزه شد ... و ... دعوی اجماع کرده ... مشهور ...
... و اما خواب ... روز ... ... هم ... و اما ... هرگاه ...
شود ... نیت روزه ... کند ... در میان روز ... شود ...
... هم ... در ... باشد و ... ازین ...
کرده و اما هرگاه ... از ... روز ... هرگاه قبل از نیت ...
و ... باید ... ظاهر شود ... است و ... هم ... هرگاه ... روزه کرده ...
... ظاهر ... روزه او ... هم ... نیست ... روز ... هرگاه
... بخواید ... ظاهر ... واجب ... و در وجوب ...
و اظهر عدم وجوب ... و همچنین اظهر ... است و اما هرگاه روزه ...
... شود ... بدون ... مفطر ... روزه ... هرگاه ...
و اما هرگاه ... این کار ... صحیح است لیکن ...

کویم رای ... است که این را ... روزه می گیرند و اجماع هم ...
و اما ... نیست ... اشکال ... است و ... ضعیف ...
... شده است و ... است و ... ترک روزه ...
و در وجوب کفاره اشکال است ... این ... ترک ...
مبحث دوم صحیح نیست روزه از ... و ... ترک ... طلوع فجر ... جنب
و ... قبل از ... است ... صحیح است روزه او هرگاه ...
... واجب است ... هرگاه ... روزه او صحیح است ... واجب است
... و ... اجماع ... اشکال ...
... است کدام است بعضی گفته ... است ...
... و بعضی ... ترک ... بعضی گفته ...
... بعضی گفته ... غسل ... گذشته ...
در ... غسل ... پس ... غسل است که گذشته ... غسل کند ...
... هرگاه ... غسل ...
... غسل ... و این قول ... است ... اقوال
و قول ... است ... روزه ... غسل ...
... هرگاه غسل است که گذشته ...
... تیمم ... تیمم کند ... تیمم ... کند ... تیمم ...

مردی ان حقه الله دون است واما اگر ... پس اظهر ... منافات در ترک تیمم و در ... مستحق است
انهار را داشته اول انکه یا ز مستحاضه واجب است غسل عدیده بر غسل روزه هرگاه یکی از دو
باطل ... و در این خصوص در مستحاضه قلیله عدیده و بر وضو های ... حیض و ... در روزه غسل هر روز
صحت روزه مستحاضه باشد با مستحاضه کثیره و غسل که اول ... صبح ... طهارت و نماز ظهر
و باطل است نماز ... سبب خون لیکن اگر خون کم ... تا وقت ... منقطع شده
شود ... نماز ... واجب بر او غسل از برای ... شدن ... مستحاضه
در دو وقت ... دیگر بهم رسیده ... باشیم واجب غسل ... از برای ... شدن
مقیمات ... نماز ... و همچنین ... مشروط به طهارت است اگر ... بسته
از برای ... دیگر ... واجب شود غسل ... و حقیقت این غسل ... در
روزه ... است ... انکه ... و همچنین این ... و واجب ...
یعنی نه وجوب ... اظهر در نظر حقیر عدم وجوب غسل ... از برای ... انکه دلیل
بر ان قائم است ... و وضو ... و صوم ... مطلق ...
کافی است در وجوب غسل ... حصول ان در اوقات نماز و در این ... قول است
اظهر قول اول است ... از جمیع شرایط ... مستحاضه ... جمیع ... در
صحت روزه شرط است ... روزه ... مستحاضه ...
بر انکه ... شرط ... طهارت شرط صوم است ... مستحاضه هرگاه غسل ... را ترک کند ... شد
و غسل صبح را ... تا صبح ... روزه ... اگر غسل صبح ... مقدم ... و قصد

تداخل

تا افق کند ... شب روزه او صحیح است ... انچه ... ظاهر می شود ... هرگاه مستحاضه ... را ترک کرده شود
و واجب است غسل از برای روزه تا ظاهر شود ... وقت غسل واجب ... هم از برای روزه
از برای روزه و همچنین هرگاه ... نماز ظهر و عصر ... واجب است غسل از برای روزه
بحث ششم ... روزه و واجب ... مسافر ... و واجب است ... اگر ... ارده
... کند ... ده ... کرده باشد ... روز ... در این سفر
... ماه ... اگر ... اول ... روزه ... کرده
... کند ... روزه ... روزه
... روز ... لازم ... شود
... روز ... ده روز ... و ...
روزه روز ... زکات ... روزه ... در سفر ... و ...
که در ان ... روز ... لحوق ... اتفاق
... روزه ... عدم ... روزه ... روز
شده روز ... ایام ... عدم ...
... روزه ... روزه ...
... ماه ... قول ... روزه ... قول ...
... واجب ... کفایت شده ... قول ... است
و بنا بر قول ... روزه ... روز ... در ...

اینها را محلی نکه عدم بینه شرعیه و همچنین از جمله اشیائی که از روزه معتکف را در مسجد الحرام یا مسجد رسول صلی الله علیه
مسجد کرده یا مسجد جامع **پنجم** مجیء رو زه از مرتفع هرگاه مسافر نشود در روزه ای که
خواه روزه بیحد شده باشد مرض شده باستعمال کشنده باشد تا ره بود مرض
در باب مجیء حصول مشقت شدید که اختلاف کثیرا یا بیاد بعد و مراد فرد و مشقت شدید است
و در عبارت شاید ان شاق شده هر چند ممکن شده بر تمام او اعظام تر شیء حصول اضعف مستطیع
ام در دفعه عدد بسته و در صورت عدم حصول فرد شوال مشقت و همچنین در صورت تمام بلوغ و
احتمال قوی است و احتمال حصول فرد ام کافی باشد چنانچه در غسل ترتیب تیمم شاید بلوغ وجاز
تیمم با احتمال فرد باید و در حصول ظن بلوغ باشد می‌تواند بلوغ خود رجوع کند و همچنین تجربه
و رای اولو صاحب نظر در قول طبیب و خبر کافی باشد و هر چه بر جانب ظن شود کافی است
ان الی مع هرگاه بترسد اگر روزه بگیرد مریض شود جایز است ترک روزه از زیان او اینه در بیان
شوال است و در صورت ظن حصول فرد تواند ترک کند و هرگاه در جای تضعیف و حال فراغ
و واجب است ترک روزه و حرام است روزه و اما شیخ اگر چه فرزند در روزه مریدا بیم بعتنی از
پنجم در بیان بیان که هم اذان است در بلوغ نزد امام محمد صادق حیث وارد طبع حجج
و لیکن در بیان تمام سال است ذکر عدد ما سبق بلوغ در جنسی طلعه شارحان در اول کتاب
نزده به اکمل بلوغ حاصل میشود به چهار چیز **اول** بدو ال ان من ثبت از فرج تنی ان خواه
مرد باشد یا زن ما مجنون در خواب یا بیداری و اما خنثی مشکل در فرج زن و مرد هر دو
پس معتبر در اراده شیعه از هر دو فرج او بیاید و بعض گفته از هر کدام که باشد سال اقتضای باشد از

وانعدکه از دو منی بیاید کافی است در بلوغ او اگر مرد است از ذکر او منی آمده است و اگر زن است از بسال
بالغ است و این خلاف مشهور است و بین زمان از بدو منع مستقل است و بعضی مرد مشاهده هرگاه معتاد است شخص
شود از غیر منی منع معتاده می‌باشد و بدلالت در مدت که تراکم حکم کنیل ملحق اند آنچه بیرون بیاید
اشکال است و از علامه در تذکره ظاهر میشود در مذهب این شبهه و در زن هرگاه در سال ان هم بیند
مدار حکم کرده منی است هرگاه آنچه می‌آید لعابات منی شده و از شاهد شد که هر دو مرد و زن از سال
معتبر است و از مرد ساکت شده مذهب بیچاره است و محقق در کتاب ان هر ای کرده است باید ده سال
محمد است و محقق ثانی حسب الکتاب و استاد این الشیخ و علامه نیز داده و محدود استعداد اراده است
خروج منی که فرشته ملکه تا بعد بیرون بیاید به حکم بلوغ می‌گردد و واجب باشد از تحسین هرگاه ظن
حاصل شود در این اوده منی را او بیاید را نیته امتحان خود کند که خروج کوان اشیل ان تهتمی اکنون شده
یا نه باشد هرگاه دره بمه محقق است منی چند با در بران حاصل حکم بلوغ مشهود کند فالامر جایز شرعی
باشد میان او و دیگری **دوم** انبات است یعنی روئیدن موهای درشت زبار رستن اطراف فرج او خواه
درازها رسته یا در حد تفصیر یا در حقیقه و در حال خواه مرد باشد و خواه زن یا خنثی و خواه
مسلم باشد و خواه کافر و علاقی در انبهات الا در کافر است شیخ زاده انرا در قولی دارد او فق
بیان مسلم و کافر و در کافر علامت و دانسته نه در مسلم و این ضعیف است و اعتبار روئیدن موهای زرد
و قبل از او رسیده به پر ول بیاید مانند سیاه ای که در جصه بلوغ میرود دیر دیر نزدیک شده و بعد از الله
مشهور شده انبات علامت سابق بلوغ است یعنی با انبات مسلم میشود که پیشتر بالغ شده نه آنکه محض انبات
بالغ شده و دلیلها در مطلب گفته از نها تمام است مراد شان این باشد مطلع شدن به ابتدای بیرون

آمدن موی زهار است چون لیکن بعد از علامت خشونت ظاهر که در حد تسعه در حیض باشد علامت بلوغ است
را طبیعی حاصل میشود که از منی و بسته شدن پس حکم میشود باینکه منی پیش از این حاصل شده بود
کان اول ریزه پیدا است پس از لفظ میشود در زیر او ظهور آن را در حال ولادت غالب
الطبیعی دران وقت است ظهور رسیدن این علامت سابق است و مخالف ظهور ریش که بعد از بلوغ
اول پیدا میشود پس در حقیقت خواهد بود در ابتدا اول خروج منی علامت آن است که
و ثمره این علامت بنا بر ظهور باقی میشود در آن زمان از حروف علامات عالم کند باینکه رویش
این موی در زمانی است که هنوز از آن کمتر نمیشود پس هرگاه در زمان معتاد آن حاصل
واقع کرده باشد محکوم بصحت معاملات او با شرط صحت آن نیست بر بلوغ است نه علم بسن و اما تبدیل
موی ریش و زیر بغل و امثال آن و بسته شدن پس انحراف ظاهر عدم اعتماد است
و لکن الحاق موی ریش و بسته شدن بنا بر اینکه از روی بعضی بعضی در آن و امثال آن
و هرگاه باید در آن ... طفل در بعضی ... است ... واجب است اینکه در این ...
و تصریح این در کلام فقها ندیدیم و وجه اشکال است ... بعضی تکلیفات و بعضی
در جمیع شرط و ... لیکن باید این واجب باشد و ممکن است ... کافی است در تعیین این
تکلیف چه ... هرگاه ... داشته باشند ... شروط و ... ظاهر ...
لازم است ... کنند از حصول ... عدم حصول آن ... گفته کند ... از ...
و ... لازم است ... کند و ... نیست ... حاصل ...
زکوه و ... و ... آن ... است ... و عدم ...

لبنو

شاید بهمین سبب شده فهم از مطلب که فی الحقیقه انبات طاهر شد و کلام در حقیقت محتمل باشد
لیکن شده هرگاه مبنی بر اینکه بعد از انبات از اول طفل هر ترد و شک رای او حاصل شده لازم است
تفحص چیزی که جنف را ببیند و تفحص کنند آیا موی آمده باشد و ظاهر است و این هم لازم است و اما
منع فحص شده از انبات برای اینکه لازم است هر آنکه او خو کند لکل کسان و شدن آن هم معلوم کند
بلوغ را یا نه آن مشتبه است بر آن ... بعضی ... حکم را در ... شده بود
ثابت خروج منی که ... است در ... استعداد معلوم شد ... لازم است ...
از زبان خروج و اما ... از اینکه ... از علم ... لکن ...
لازم نیست پس ... کفته ... خروج ... که ... است
استعداد خروج منی ... نه ... است و در ...
... سال ... ... تمام شدن ... سال ...
کفته از تمام شدن ... و بعضی کفته از تمام شدن ... و قول اول ...
شدن ... و بعضی کفته از تمام شدن ... و ... ضعیف است و ...
پس ... تمام شدن ... سال است و ...
... است ...
... حصول ... است ...
... ...
... ... شود ... اینکه

کاه است و اول کم صیغه تقدیر نوع واقع شده است مرا بیکه چون فالطلاع مرضع شوال ان
بمقدار ظاهر را از احل متقدم سیدا ایم و این نحو قال از رد شده اما شمس شکر هم نوع بان
و ظلم است مردان شده باشد پس بجهه جمیع دیدن او علم سوم می شود هرگاه با وجه حیض دیدن
او ذکر او هم منی پیدا میر لع است چنانچه مراکز علما گفته اند و اینکه بعضی گمان کرده اند از حیض زوجه
لکن چنانکه قول کردن از فرج زنان و بعض از ان حلال است حیض دیدن هم اثر ان فرج حیض است
بجهه اینکه محمول است و مرد حیض هم میبیند و ضعیف است بجهه الطلاع ال قیاس و نسخ ممکن الاحتمال
حیض دیدن مرد استبعاد شده مشتبه می شود از اینکه گمان کند هم حامله شده و هم زائی و دیگر را حامله کرده
واقع شده در زنان [illegible] مذکور است لازم قطعی [illegible] ضرورت است که آنرا از این مطلب
مطلب اول اینکه طریق شناختن مرضع آن از زنان کیس و مطلع بران باشد مدت ان شایع و مجدد اقرار
طلعه ان ثابت می شود و همچنین ادعای تحیض زارادی شنیده نشود [illegible] گفته اند هرگاه ان طلعه غریب
باشد کنیم و ان باشد [illegible] از این اوصی [illegible] سخن ادعای شنیده نمود اطهر است
و نه اقرار لفظ مسموع است و نه دعوی او و نه مطلق خبر ادعیه و بیان حفظه [illegible]
و بجهه متعذر است این و لیکن [illegible] دیگران و رجحان شده امر او [illegible]
بعد ان اعتکف و ارام و همچنین [illegible] عبادت کرد از روزه [illegible]
و قول [illegible] اینکه [illegible] شده باشند و الان [illegible] قول کنیم
و اما اعتقاد [illegible] اینکه [illegible] ثابت [illegible] اما تحقیق [illegible] که
و قول او مسموع است چنانچه امر [illegible] مطلع نمیشود و [illegible]

بعلم است باینه نحو هرگاه زنان در سن [illegible] باشد و [illegible] مدعی [illegible] باشد اعتقاد و خصم او [illegible]
گفته از قول او [illegible] شنیده [illegible] و بعضی گفته اند محتاج بعلم است [illegible] اگر [illegible] قسم [illegible]
و هرگاه [illegible] را بعلم او موقوف کنیم [illegible] لازم می اید و اظهر عدم قبول قول اوست در [illegible]
و قول کنیم [illegible] قسم قبول [illegible] بسبب عموم [illegible] و عدم [illegible] حیض را
و انچه مشهور است و در اخبار [illegible] حیض [illegible] از زنان مسموع است [illegible]
اثبات [illegible] طریق [illegible] بینه [illegible] شایع است و [illegible] کمال [illegible]
این [illegible] هرگاه مدعی [illegible] از [illegible] او [illegible]
و [illegible] در [illegible] احتیاط [illegible] ترتیب [illegible] آنها
[illegible] کنند و [illegible] عمل [illegible] این [illegible] شود [illegible] باشد و ابتدا [illegible]
اخبار [illegible] مختلف [illegible] و بعضی شش سال [illegible] و در بعضی هشت سال و در بعضی [illegible]
و در بعضی [illegible] و [illegible] و [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] عقلیت [illegible] شش [illegible] قاعده [illegible] و اما [illegible]
[illegible] سالگی است [illegible] است [illegible]
و [illegible] است و بعضی ابتدا [illegible] شش سالگی گفته اند [illegible] این قول [illegible]
[illegible] است بعضی گفته اند [illegible] سالگی است و انچه از اخبار [illegible]
[illegible] است و انچه [illegible] شش سال [illegible] سال [illegible]
بالجمله [illegible] از بعضی اخبار [illegible] بعضی [illegible]

و امیدوار [illegible] روزه [illegible] همیشه [illegible] اگر [illegible] لفظ [illegible] کند و ملائکه [illegible]

در [illegible] واجب [illegible] اما و [illegible]

عبادات [illegible] حقیقی [illegible]

هر که [illegible] عبادات [illegible]

[illegible]

چرا [illegible]

و [illegible] تعلیم [illegible]

[illegible] عبادات [illegible]

پس [illegible]

لازم است پس [illegible] عبادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبادت [illegible]

[illegible] عبادات [illegible] عمل [illegible] طبع [illegible]

عبادت عمل [illegible]

[illegible] طبع [illegible]

عمل

واجب

عمل است عبارت [illegible] **باب پنجم** در تمام روزه است و جهت [illegible]

شش قسم است روزه ماه مبارک رمضان و روزه کفارات و روزه نذر و [illegible]

واجب و روزه [illegible] واجب [illegible]

و احکام اکثر اینها [illegible] **قسم اول**

روزه ماه مبارک رمضان است و در آن چند بحث است **بحث اول** در علامات دخول ماه مبارک

رمضان است [illegible] **اول** [illegible]

[illegible]

در [illegible] عید [illegible]

و هر گاه [illegible] روزه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ودر وقتی که صدق شود و فی الجملة کفتن شاه در هر عزیمت مقدار و زمان سعید و سی سر و ...
فرع نیست در ... باشد از ... در وقت ... که ... نزد ...
قایل اند علم ... ثابت و بنا بر قول ... هر کاه در ... کی ما را ... و شروع روزه کند ...
با سعید ... در آن ماه دیده اند ثابت ... که در این ... ثابت شود ... قبل ...
او روزیت ... کنند ... که ... شد ... روزه ...
و بنا بر قول ... از ... روز ... واجب ...
... که ... و اما ... و ... از ...
حاصل میشود ... استاد ... که ... شده ... شهر شده
و ... اول را ... حکم ... شده ... که ترک ... وقوع
این مسئله ... و ... چون ... اتفاق ... وقوع این واقعات ... ممکن ...
... عمل ... و ... این ... واجب ...
... و ... روز اول ماه رمضان ... اول ...
... و ... واجب ... اول ... انشاء الله ...
والله اعلم ... و ... در ... از ... حاضر ...
در وقت روایت ... از ... رمضان ... عاشر
... الحمد لله الذی ... و قدرت ... حسبنا ...
اللهم ... اللهم ... و ... المغربی

… ۲۳۷

و ... بعد ... و ... روز ... ماه رمضان ثابت است ... شش
... ماه شوال ... روز ... ماه ... بعد ...
ماه شوال ... که شش ... روز ... از ماه رمضان سیم شروع ... بعضی ...
دیده ... هر چند ... و ثبوت ... ظاهر ... که ...
شروع ... یا ... علم ... قرب ... علم ...
... و ... علم ... اطراف ... چهارم شهادت عدل ...
... قبول ... و ... شهادت ... عادل قبول ...
... از ... و ... شهادت
... شهادت
و قبول الشهادة ... حکم ... عمل ... حکم ...
شهادت ... شهادت ... عادل ... شاهد ...
... شهادت ... و ... ضعیف
... از ... طرف ... اول ...
اما ... در وقت ... اول ... رمضان ...
... شعبان ... رمضان را
... از جهت ... شهادت و ... اول ...
و ... شهادت ... اول ... رمضان ...

لکن اول ماه و اعلان از مسایل اجتهادیست که مجتهدان شده و خبر از آنست بحرف عدول امروز نیست

ان را حق نه بدون آنکه علم داشته باشد اتفاق را ابدا و در حرف جمل هلال

کنند از جهة راه اول ماه میدانی پس هر که هلال ببیند و مراتب شهادت را بحاکم عمل کنند و الا فلا و هرگاه

شاهد مجتهد که روزه را شایع را این علم حاصل شده بعدول هلال ثابت باشد هرگاه قرآن و دیگر فقهای

در آن باشند چنانچه از مدارک ها میگردد حمل که شب و روز شهر رمضان قول قطع و اما فرح

یعنی در نو شهادت بر هلال مید شد اول کس شهادت ولد در این ماه راه دیده ام و بقول این روایت

دیگر شهادت بر هلال دیده کس دیگر ام شهادت ولد در این دیده ام پس در آن حق قول است وارد شده

در بند گره ها می گردد دعوی اجماع بر عدم قبول این اقرب است و اما هر که حاکم یعنی مجتهد عادل

جتهادی به عدول راه دیده ام پس در اکتفا به مردم باین شوال است و شنیده در در این احسن جایز

ان کرده و ظاهر اینست حاملا در هر زمانیست و مرا ببو حاکم حکم باول ماه ثبوت بشاهد

بعضم حقه صدیست از روایت بعدول این حدیث واه هر که حاکم بگوید امروز روزه رمضان است

یا امروز روز افطار است یا امروز اول ماه است پس در کتب دروس و دیگر آن کردم ذکر

کرده پناه اینکه صحیح است و باید عمل کرد و دوم اینکه عمل بر آن کردیم مجتهد عمل بر آن کند و ملا زمان

و تحقیق حال اینست که مدرک حکم چون راه دیدی اول ماه کرده باشد و مراتب دلیل مجتهد است و باشند

و این وجه پیدا ظهور جزم است و لیکن ظاهر آنست و حکم مقلد و مقلد حاکم باشند هم لزوم اتباع باشد

شاید حکم حاکم منی است ان مجتهد او باشد و ما دیده او در مسئله اول هم صورت المقلد حق بست ...

که گاه است و با مجتهد ره شده حکم حاکم بعضی حق را جایز ندانند یا مقلد کردن ذمه جایز ندانند

پس

پس حکم او بهمین بر مقلدین خود روا است باز در همین ام بحث دیگر است و در تعریف حکم حاکم و رفع نزاع

در امور دنیویه وارد است پس باید نزاع بالفعل باشد یا نزاع محتمل باشد تا نمی توانیم این را از فوائد

حکم کنیم و بلکه بر حاکم بعضی حقی توانند حکم کرد و هرگاه این معنی را در این ماده نماید ایشان تصور کرد

پس مجتهد و غیر مجتهد در این مساوی میشود چون برافعه بین مجتهدین و بین مجتهد و رعیت او که رجوع

بمجتهد دیگر میشود پنجم رویت هلال است پیش از ظهر و روشن است که این است و آن اعتبار از عدد

و نه در روزه گرفتن در اول ماه رمضان و نه در افطار کردن در عید فطر و نه غیر آن مثل اعتبار عدول

از شب آینده محسوب میشود و بعضی است علامه و والد او در مختلف وفق آنکه گذشته باشد اول ماه

رمضان و اول شوال و در اول اعتبار کرده اند نه در ثانی رفتار است ماد و هم بعد از آن روز

مشهور است چنانکه از ظاهر کلام او ظاهر میگردد ششم مشهور آنست که هیچ روایت از اول ماه رمضان گذشته

و گفته اند که روز پنجم را اول ماه رمضان گذشته معتبر است یعنی اول رمضان آینده پنجشنبه

باشد و در بعضی علما را اعتبار نداده هر چند حدیث های معتبر و اکثر چه جماعتی ایشان گفته از آن

حاکم در هر حال مانعی از روایت عدول نبوده اند و اعتبار روزی و وقت اعتبار داده اند

در شب چون غالب است و در عرف عادت این هلال تعقیب نکند و در این وقت

اهل حال مانعی است اعتماد در استصحاب بعد از قرینه ها چه هم راستی بر حساب کنیم چنانچه مشهور گفته اند

در شب هر گاه در شش ماه یکجا بر طبقه از سه ماه هشتم عنی نه شده بلکه هلال شب چون اول است از شش

در سه ماه شوال ماه تمام نه هشتم این باب در کتاب مستفیض شده اینکه هر گاه هلال را از شفق معلوم کنند

نه تنها در زوال هم فقر ان علامت است ماه است که شب است دقیق ضعیف است و اقوی رد آن است

اعتبار اینها است و تحقیق آن را او تحقیق نموده و هرگاه هلال [illegible] شد [illegible] است و آن [illegible]
بر جمیع [illegible] و دلالت بر آن دارد هشتم از ابن ابی عقیل نقل شده است قول اینکه هرگاه ماه [illegible]
هلال دیده از ماه رجب [illegible] حساب کنند و [illegible] روز [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] شاذ و ضعیف است نهم اعتبار [illegible] است و [illegible] و بعضی از این است [illegible]
حساب کنیم در رمضان را سی و این [illegible] قائل شده [illegible] هلال [illegible]
شده است و علما [illegible] عرف و [illegible]
اجماع امامیه است و [illegible] سوم [illegible] ضعف [illegible] تقویم [illegible]
ماه رجب تام [illegible] حساب کرده [illegible] اتفاق شد [illegible] اول [illegible]
از محرم [illegible] رمضان و بعضی [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] دهم پیش ازین بیان کردیم [illegible]
[illegible] هرگاه هلال شوال [illegible]
این شود [illegible] شعبان [illegible]
شعبان را سی روز [illegible]
ماه پیش را سی روز [illegible]
تمام [illegible] رویت [illegible]
[illegible] ملاحظه [illegible]
[illegible] سی روز کم [illegible]

[illegible] است در اینکه شعبان را در [illegible] و [illegible] از ماهها تمام [illegible]
وارد [illegible] روزه را گم کنند [illegible] تمام [illegible] خبر [illegible] است
[illegible] اتفاق می‌شود [illegible] ماه [illegible] کم [illegible] در یک سال سه ماه متوالی
کم [illegible] بهتر این است [illegible] پنج روز [illegible] اول [illegible] ماه
در سال سابق [illegible] چنانکه پیش گذشت و این [illegible]
حکم [illegible] هرگاه [illegible] ماه [illegible]
اعتبار شعبان را [illegible] تمام [illegible] سی روز [illegible] ماه
[illegible] هرگاه [illegible] اعتبار [illegible] بعضی [illegible]
باشد [illegible] ترجیح اعتبار سی روز [illegible] اعتبار
شعبان است و [illegible] ماه [illegible] اجتهاد [illegible]
طلب [illegible] هرگاه [illegible] این ماه رمضان است [illegible]
و [illegible] هرگاه [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible] احکام رمضان [illegible]
[illegible] هلال [illegible]

او نشود و در یک ماه ... جهد در ... و [illegible] ... [illegible]
کرده و در ماه رمضان ... [illegible] ... ماه و در عوض ... ماه ...
باشد و در صورت استقرار ... و در وجوب تحقیق و تفتیش لازم ... که تمام ماه رمضان
بحال که امر واضح ... وجوب تحقیق ... [illegible] ... روایات ... دران
چنانکه شیخ ... در باب ... روایت کرده ... [illegible]
الثقیه و در جواز احکام ماه رمضان ... [illegible]
روزه گرفتن ... [illegible] ... و عدم ...
اعتبار آن ... [illegible] ... روزه گرفتن ...
شده ... رمضان ... [illegible] ... روایات ... دلالت ...

مبحث پنجم در بیان وقت وجوب امساک و ... افطار ... [illegible]
... صبح ... [illegible] ... وقت افطار
... [illegible] ... زوال ... [illegible]
... [illegible]
و یکی اول ... [illegible] ... تقدیم نماز بر افطار ... [illegible]
شده ... [illegible] ... نماز در اول وقت ... [illegible]
و اول ... دعا ... روزه ... [illegible]
... [illegible] ... تقدیم ... [illegible]

و آنچه ... [illegible] ... تقدیم افطار ... [illegible] ... افطار
... [illegible] ... شکی ... [illegible]
تقدیم نماز ... [illegible] ... اول ... [illegible]
... [illegible] ... میشود ... [illegible]
در افطار ... [illegible] ... ادا ... [illegible]
و رفع اذیت ... [illegible] ... تقدیم افطار ... [illegible]
... [illegible] ... روایات ... [illegible]
در ... [illegible] ... شیطان ... [illegible]
چون ... [illegible] ... تقدیم
نماز در اول ... [illegible] ... عدم ...
... [illegible] ... افطار ... [illegible]
... [illegible] ... تقدیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
و ... [illegible] ... تقدیم ... [illegible]
... [illegible] **مبحث ششم** در ...

روزه بیست و هفتم در شرایط صحت است و چون ابو زهرا وجوب قضا و کفارت بر شرایط حکم شد و اما شرایط
وجوب شرایط قضا پس در ضمن مطلب بیان شده **مطلب اول** که در شرایط وجوب است و آن چند چیز است
اول بلوغ و عقل پس روزه بر غیر بالغ و مجنون واجب نیست و همچنین بر غشی عیده بیهوش و هرگاه طفل
بالغ شود یا مجنون عاقل شود قبل از طلوع صبح واجب شود برایشان روزه و هرگاه بعد طلوع فجر بالغ و عاقل
حاصل شود پس مشهور است که واجب نیست و بعضی دعوی اجماع بر آن کرده است و بعضی گفته اند هرگاه طفل در
اول روز نیت روزه کند و بعد از آن بالغ شد واجب است بر او اتمام روزه و بعضی گفته اند هرگاه در اول
روز مفطری ننموده باشد و بعد بالغ شود واجب است روزه را نیت کند و شرط نیت تمام مشهور است که قول اول است
و قضای آن بر کسی که بلوغ را درک نموده پیش از ظهر با علت و حکم مجنون هم حکم بیهوش و طفل است یعنی گویم
شرط طهارت نیست که در وقت واجب هرگاه در حال عقل نیت کند و مجنون شد و بعد از آن عاقل شد پس اظهر
اتمام است بنابر اینکه حکم دلیل بر آن دلالت دارد و همچنین سکر و غیبه بنابر آنکه در اول مسئله تحقیق نمودیم و اما حکم روزه
او ساقط نیست پس هرگاه نیت کند و بیهوش شود و بعد از بیهوشی افاقه یابد واجب است بر او اتمام آن
هرگاه نیت کرده باشد پس تفاوت در عدم وجوب است چنانکه کلام بسیاری از علما است **دوم** صحت است از مرض
مرضی که ضرر رسد در روزه واجب نیست مجمع علیه است چنانچه پیش گذشت و هرگاه مریض شود قبل از طلوع صبح
بر او روزه واجب نیست و هرگاه صحیح شود بعد طلوع صبح پس اگر افطار کرده است قبل از ظهر پس روزه بر او واجب است
و اگر بعد از ظهر است پس امساک کند و هرگاه افطار کرده باشد واجب است بر او روزه که در وقت افطار
عکس کلام علما مشهور دعوی اجماع است و آنچه بعضی گفته اند که آن کفاره لازم است و در این مسئله حکم
در مسئله غیر است و کلام در آن در مسئله بعد خواهد آمد **سوم** آنست که مسافر نباشد مسافر را باید بر حکم ما

شد که مسافر قصد اقامت کند در بین راه بجز آنکه ... بیماری مریض شود و امثال آنها چنانکه مذکور شد در کتاب
صلوة گذشت پس واجب است بر مسافر روزه و صحیح هم نیست هرگاه بعنوان حاضر روزه گرفته شود تا آنکه
جاهل بوده است بر وجوب افطار روزه و روزه گرفته باشد پس معذور است و روزه او صحیح است مگر آنکه علم به حکم داشته
روزه هم در آن وقت واجب است افطار روز و روزه او صحیح نیست و ظاهر آنست که معذور باشد جاهل بر حکم
سفر قصر و اتمام است اما هرگاه دانسته در سفر با قصد کرده باشد اما در مسئله یا در عمره تمتع جاهل بوده
و همان روز بر او باشد روزه روز بگیرد اتمام قصر می کند و امثال این از فروع مسائل قصر و اتمام است
پس آن معذور است و قیاس بر مسافر تمام که بر غیر و امثال آن الی آخر هرگاه در غیر حال است باید
افطار و روزه بگیرد در روز و او صحیح است و واجب است بر او قضا و اما در مسئله دیگر آنکه صائم است
و روزه گرفت پس آن معذور است و قضا بر او است و هرگاه در بین روز از وطن آمده واجب است
افطار روز و قول بعد در تمام آن شرع و احتیاط است بنابر ظاهر مشهور در این مسئله هم تفصیل گفته اند یعنی
سید است که افطار روز واجب است لکن مسئله را در اینجا گفته و هرگاه مسافر هرگاه و آن در پیش از زوال داخل شد
منزل است قصد اقامت ده روز یا با زوجه یا خانه و در سفر افطار کند و لکن
افضل آنست که افطار نکند تا داخل آن شود و هرگاه داخل خانه یا داخل بلد اقامت شود پس اگر پیش از زوال است
پس هرگاه در راه افطار کرده است پس امساک کند و هرگاه افطار نکرده باشد پس مشهور آنست که واجب است نیت
کند روزه را و بعضی علما اختیار کرده اند در این مسئله که عدم وجوب است و اجماع هم دعوی شده است
بر آن و اگر بعد از ظهر داخل شد پس بر او روزه واجب نیست و اگر روزه بگیرد صحیح نیست و قضا دارد
مگر آنکه ... اشتباه داده ... بعد از زوال هرگاه مسافری بعد بیاید و حکم مرا ... و اکنون

مکه او هم سراتی و هر ریب و مسحی است از برای او سالی در بقیه روز هر چند مسقط القصد او آمده باشد حکم عالم و آن
از حیض و نفاس پاک شده باشد و جهت آن و صحیح ایم است **مطلب** در ترک اولا حجت و آن چیزی است از جمله
انها یوم و صحت نیست او واجب است قضای روزه و قصد این نحو ترک شده و لهذا این نوع از جنس ادب
نیست قضای روزه در باب طراز عادت شده و اما اهل علیه البحث کرده بهوش شده و در وجوب قضا او طلب
از هر شی امر فقد قضیت و اطراد عدم وجوب است خواه قبل از بیهوشی نیت روزه کرده باشد و خواه کرده
باشد و خواه قبل از زوال هم بهوش شده باشد و خواه بعد از زوال و بهوش بودن این شده حق کاری
که عاید شده رهاشان شود و خواه آن کار رفعت حرام شده باشد و هر ما هست ایشان فقه که خصوص آن
دیت ترک روزه و است و اگاه بهوش شد و خنثی نو هر کاری بقضا باشد و حق تعالی او داده باشد و سکر دی
آن بعد حرام باشد شده بعد و اما کرده او در آن خواب بعد اشد در تمام روز و قصد از آن شب نیت روزه کرده
باشد یا فراموش کرده باشد چه روزه گرفت و ترک که آن باشد پس قضا بر او واجب است و لهذا اعضا حق دراد آن است
و از جمله اینها سوم مسلمان هر گاه کافر مسلمان شد در بر او قضا واجب نیست و علم اینکه در آن ایام کفر ترک شده
و اما روزی که در آن مسلمان شد پس اگر قبل از صبح مسلمان شده و آن روز را روزه گرفته قضا واجب است
و هر گاه در بین آن روز مسلمان شده و مسقط القصد او بود است قبل از اسلام پس قضای آن روز هم بر او واجب
و هر گاه مفطری نیست او بعد پس اگر بعد از ظهر مسلمان شده نیت روزه آن روز واجب نیست بر او و قضای آن
و اگر قبل از ظهر مسلمان شده است و اظهر عدم وجوب روزه آن روز و قضای آن است و بعضی گفته اند روزه
واجب است و اظهر این قول است و هر گاه ترک کند روزه را قضای آن روز واجب است و اما مرتد خواه ملی
باشد یعنی در اصل مسلمان بوده کافر شده باشد یعنی اگر کافر بوده و مسلمان شده و بعد از آن مرتد شده باشد

رجوع او بعدم قصد از ظهر است یعنی بعد از ظهر بیرون ایام از ترک او بر او واجب است و اما در افطار
در مسئله نیت عمده دلیل در مسئله ظاهر اجماع است و عموم ادله مقتضی است مفسد بودن آن هر گاه
روزه گرفته باشد در ایام ارتداد و در این اشکال عظیم است بنابر مذهب مشهور در عدم قبول توبه مرتد
فطری بر قبول آن نزد ورثه ظاهر و نه در باطن و جواب این تکلیف شود بقضا و مال الکه هم اسلام و صحت
عبادت است و او قادر بر اسلام نیست چون توبه او قبول نیست پس لازم می‌آید تکلیف بما لا یطاق
و در فرض حق تکلیف مالا یطاق قبیح است آن شده که قبیح باشد و جایز شد در صورت حصول
توبه جواز و عدم قبول آن مسلم است و بعضی لازم می‌آید لغو و قبیح و حکیم مطلق چنین را روا نمی‌دارد
نمی‌شود مگر اینکه بگوییم که برای او آن از تکلیف است که مرتد معذب خواهد شد در ازای ترک قضا
نیز مانند کفار مطلوب و اقع باشد و اما بنا بر مذهب بعضی از محققین متاخرین که توبه او قبول شود در
حق او ظاهر هم ایشان را اشکال نیست که توبه او مقبول شد مال او به یک شود و نماز و عبادات او قبول
می‌شود و اما بنابر مذهب دلالت دارد بر عدم قبول توبه حال بگوییم اینکه توبه حجت بر طاهر از اولی مذکور
واو را بر گشت و زن او بر او حرام شده باشد از حرام است و مال او منتقل به ارث شده باشد
اما وارث باشد هر گاه کسی او را کشت عبادات او صحیح است و زن او بر او حرام است و بعد از ایام
که از عده و فات بعقد جدید می‌تواند او را گرفت و لیکن هم بعده کسی که آن او مستحق است و اینجا از او
ارث او می‌تواند گرفت و اما اینکه چنانکه بعضی دلالت بر این قصد دارد بعد از اعلام اینکه اگر توبه کند قول او نبوده
حکم مسلمانان شده هر گاه مسلمان روزه بگیرد در بین روزه مرتد شود و باز گشت کند در آن روز و لکن آن روز را قضا
وجه اینست که قضای آن لازم است هر گاه رجوع شیخ کند آن روزه را بگیرد بنا بر اظهر هر گاه قصد در بین

خود کرده شبه واما کفاره پس مثل شخص جامع است در وجوب خلاف است بلکه حاجت خود کند جماع و بر وجه جمیع کفاره شبه نیز واجب اتمام
این بحث لازم نیست ذکر چند مسئله اول وجوب تتابع است در قضای رمضان خلاف کرده اند در مسئله بعضی به متابعت
تتابعت قایل شده اند [illegible] روز جمعه و دولت رای واله والد اقل هر گاه قضای رمضان روز داده اند روز واجب
روز شنبه [illegible] تا آخر اگر کند و لیه بتوفیق کند [illegible] کفاره خواهد بود دوم وجوب
قضای رمضان فوری است بلکه موسع است و به ریت تا آخر آن تا قرب که آن وقت خاص شود یا رمضان
اینده نزدیک شود و وقت تنگ شود و قول معروف آن است که فوری است [illegible]
بی قصه کردن آنکه تا روز قضای روز اول است [illegible] و تحقیق جمعه آن [illegible] قضای رمضان
کفارت است بلکه اگر بعضی هم [illegible] کند روز اول قضای روز آخر کند [illegible] و بلکه [illegible]
[illegible] و قضیه مطلق قضا که و بعد از آن مراعات ترتیب [illegible] در [illegible] ترتیب قضای
ماه رمضان و دیگران از واجب [illegible] شد آنکه [illegible] قضای رمضان و روزه نذر [illegible]
کفاره [illegible] واجب [illegible] قضای رمضان مقدم داده و قول [illegible] و تحقیق ترتیب [illegible]
سایر [illegible] و تحقیق [illegible] معین [illegible] مقدم [illegible]
ماه رمضان هم [illegible] در تقدیم هر کدام خواهد سیم [illegible] کفاره در جماع [illegible] روزه [illegible]
کس [illegible] جماع کند [illegible] کفاره از مطلق [illegible] مطلق [illegible]
ماه رمضان [illegible] چهارم [illegible]
شده از روز ماه رمضان [illegible]
بلکه [illegible]

آن نذر هم بلکه در بعضی از ماه رمضان [illegible] شده و شروع [illegible] آن [illegible] در اول [illegible]
[illegible] بی کفاره [illegible] واجب [illegible] اعتقاد [illegible] قضای [illegible]
[illegible] جنابت [illegible] و تحقیق [illegible] قضای [illegible]
کفاره [illegible] واجب [illegible] قضای [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] روزه [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
قضای [illegible] هر روزی یک مد از طعام تصدق کند [illegible]
و این جمعی [illegible] قضا و تصدق [illegible] قول اول [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] کفاره [illegible] رمضان [illegible] روزه [illegible]
رمضان [illegible] رمضان [illegible] کفاره [illegible]
[illegible] روزه [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] تصدق [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] واجب [illegible]
[illegible]
[illegible]

و حال این سبب را گذاشته از روی ظاهر اگر ظاهر کسی است چنانچه ظاهر عبارت است که صریح آیه است بنا بر تقریر عباس فرموده که مسکین
و بنا بر قول جماعتی دیگر قبلی معروف است از جمله احتیاج را آنچه اشتهار دارد این ترکات دارد
مدرکه عدات هم بنا بر اشتراط او در کره و دلیل رای اندر اطلاق است ولکن بیک است و احوط اجتناب است
این و اظهر است و بعد مسکین خود در شیل کن ره یا ده را یک مسکین متوالی العداد در عید قتل شده
قول ان تیمه کفاره روزی از روزها پس اگر ملک بود و لیل سال اول هم است باه سکنی آنکه از کمتر آن دو
الجمیل است کلام در ترتیب قرره در این باب است مثل لقدق پر عاجز از روزه و حیات اعلان است
اماما در کفار لسان التقریح مرد بنده شد کفاره الطعام شصت مسکین و شمال ان ترتیبات در اول حمد دین
با معکان در هر کاه و ترتیب د ماه رمضان با صبح لیو مرض الی بعد رمضان شد بیوا عذر کرد از حج
شوال نمیه بیع روزه را بالدای که در بعض سبب اداء اول مستمر شد یا مرض یا معرفان ابنده اظهر است
و اظهر حکم مرض است و ارشیخ در منتفع دعوی اجماع نمود شده است و اطلاق صحیحه علی الطاهر بیان دوات
و صدوق در عیون حمل شد که مه متعارف بوده و اظهر است در هر کاه فوت روزه شد من المرض
مانع بوده دیگر باشد و هم چنین هرگاه فوت روزه واستمرار مانع هر چه غیر مرض باشد حکم مستمر و هرمن استمرار
مرض باشد چنانچه ظاهر کلام شیخ در منتفع است و اظهر است بنا بر آنکه محقق و شهید از روی قمد کلام از دلیل کرده است
سایر اعذار در غیر مرض واحوط است قضای آن کند در غیر مرض مستمر والقدق اهم تکلیف کند در همین صحیحه
استمرار مرض باشد ابتهاج امر کرده حکم مستمر از مرض بعاد مرضان ایده و ظاهر اصحاب در این سبب قضای آن
در این صورت ترک کند و قضا را تعمد از شید اگر تهاون کرده است و حیات براو قضا لازم است و کفاره اول
مثل گرد و قضا شهادر و بدو لازم است و مراد از تهاون است که عزم داشته باشد براو قضا اما مرد و وجوبا

یا عصی عذر مستمر تا رمضان آینده و مراد از عدم تهاون است بر عزم داشته باشد بر قضا و روی ... عدم
کند از راه اجتهاد و روایت تأیل تعارض است در روایات و مستمر لوز و این اظهر است و قائل نیز بدان است
نه و جدیت مطلقا خواه قدر بر شد مثل رفیق ذکر شد و بعضی ما نیه و خواه تهاون کرده باشد یا نه و این
جمع از متأخرین و ظاهر جمعی از قدما است و بعضی مدت عمر از قضا و ترک که تا رمضان آینده
دارد هر شد براو قضا و معذور است و حیات خواه تهاون کرده باشد یا نه و این شمول اطلاق خبر از آن است
چنانکه مشارالیه دارد اخبار معتبره پنجم در شرایط قضا از زیارات که دارد و اجکام آن و جملان
کتاب صلوة احکام قضا ذکر فرمود از ذکر بعضی پس از اینجا احکام و شرایط را ذکر مسلم و بعضا اشکال است
قضای روزه روزه دارد از بالغ عاقل مسلم است و در بعضی نیز بعضی حکم حیل ممنوع کرده ارایی
از جنید در وجوب قضای روزه دار صغیف داده است و اهل شیخ اکثر سلوم در است و ضعف ان
ضعیف است بنا بر ظاهر در بعضی احکام ما بیان اول اینکه کدام قضا روزه واجب است فوری است یا اظهر است
در کلام بعضی متأخرین از ظاهر روایت این است که وجوب است مطلقا خواه معذور تکلیف عدو بیان شد
سوره اولا ثبت بالیل اشهد وارث است ای ارانه بیان جمعی از متأخرین که در وجوب فوق
جمهور علما است و صحبتی بدین شد و جمع کرده اند هرگاه قضا روزه در قول شد و مجوزات ولی بیانه نبود که
و بیان نیز به القدق کند از روی رکعت عدی از طی او ولکن تمام از اینها جا در کعت عدی از کشت انده که از
از بعدی او دارد شب عصر بعض گفته اند هشت که اجماع مرفوع بیان است پس نشده بعد از زوال اظهر است اول
قول او تمام اول از عادت حمیده هر روز کعتی است و صدر از نوازل است و لیل از مرا جعت و رجوع علما از بیان سیر است
و اما رضیعه نیز در هر زمان بعد از آنان حج ساعت دو آن عمر که زن محرم است شد حیض قتیل باز قدم حاد است و شهر آن

بر ولی لازم است فقها ... ان و اظهر در نظر حقیر اعتبار غالب [illegible] از [illegible] اموال [illegible]
در بعضی [illegible] اموال از [illegible] دوم لاکه معلمک [illegible] ظاهر [illegible] علما [illegible]
واجب است [illegible] پسر بزرگ و [illegible] واجب است [illegible] مطلق [illegible]
و قضای [illegible] بر ترتیب طبقات و در هر طبقه اگر ذکور را مقدم [illegible] و اگر ذکوری [illegible]
باید بعضی [illegible] و بعضی گفته اند که بر پسر بزرگ واجب است و اگر نباشد بر دختر بزرگ و دیگر [illegible]
نکرده و هر چند احتیاط در [illegible] است [illegible] قول اول است [illegible] پسر بزرگ [illegible]
[illegible] از آن بزرگتر باشد هر چند پسر [illegible] چنانکه جمعی از علما گفته اند [illegible] در
سند [illegible] و همچنین است [illegible] کال [illegible] بالغ آن پسر در [illegible]
[illegible] قول است و اظهر [illegible] و همچنین [illegible] آن [illegible] پسر بزرگ
بالغ غالب باشد [illegible] سال [illegible] مکلف است بکردن [illegible]
هرگاه یک پسر [illegible] داشته باشد [illegible] مقدم [illegible] و یک پسر دیگر [illegible]
[illegible] سن او اول سیزده سال باشد [illegible] در [illegible] و [illegible] چهارده سال [illegible]
و اظهر تقدیم [illegible] است [illegible] در تجهیز [illegible] نماز و غیر آن اما هرگاه [illegible]
[illegible] است و همچنین هرگاه [illegible] بالغ [illegible] اما در [illegible] است [illegible] مقدم است
مطلقا [illegible] لفظ اکبر [illegible] و [illegible] لفظ ولی و اولی [illegible] اخبار [illegible] لفظ اکبر
[illegible] محمول [illegible] و اعتبار [illegible] اولیا [illegible] مساوی [illegible]
[illegible] قول است بعضی گفته اند [illegible] و بعضی گفته اند [illegible] هر کدام [illegible]

در آن [illegible] معلوم [illegible] روزه [illegible] [illegible] که [illegible] ان [illegible]
آنچه [illegible] در [illegible] مشهور [illegible] وجوب [illegible] ولی [illegible]
[illegible] است [illegible] که [illegible] اصل [illegible]
[illegible] القدر [illegible] که [illegible] هرگاه [illegible] اولی [illegible]
[illegible] القدر [illegible] العدد [illegible] هرگاه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اینجا [illegible] القدر [illegible]
[illegible] روایت [illegible] چنانکه [illegible] تقدیم
[illegible] روایت [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] و جهت [illegible] اینجا [illegible]
[illegible] احتمال [illegible] و [illegible] است [illegible] هم [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] روایت [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] چند [illegible]
[illegible] جمعی [illegible] واجب است [illegible] اینها [illegible]
و اجیر [illegible] در [illegible] اخبار [illegible]
و آن [illegible] محمول است بر استحباب [illegible] ظاهر [illegible] است [illegible]
[illegible] هر چند [illegible] است [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] است [illegible] قضا [illegible]

[illegible]

[illegible]

و دیگر آن اولی آن است که بعضی گفته‌اند که پنج و ثلث با هم قبول وصیت کند الله اعلم [illegible] ثلث [illegible]
بعد از آن اوست که در حیض و من بعد [illegible] چنانچه ظاهر کلام شهید است و در ما دارد [illegible] وی [illegible]
الفعل را و به آنکه هر گاه وصیت و دل بعد از آنکه نداشته باشد یا آنکه داشته باشد و قایم [illegible] چنانکه [illegible] و آنچه [illegible]
حد زن که کهنه باشد بر ولی او واجب است [illegible] از آن جا [illegible] با وصیت [illegible] کرده باشد [illegible]
کرده از صلاة واجب استیجار از [illegible] او یا بعض گفته‌اند و جهت [illegible] و [illegible]
و اما اگر وصیت کرده باشد [illegible] قضا و نظام و کفاره [illegible] را در اصل [illegible]
مرکب [illegible] آن را کند یا [illegible] خواه [illegible] روزه [illegible] اطراف [illegible]
از ثلث آن است [illegible] اگر [illegible] ثلث [illegible] وصیت کند [illegible]
نماز و روزه و امر [illegible] شد از اصل مال [illegible] مقدم [illegible]
در حیض در وصیت [illegible] ذکر کرده باشد و [illegible] در آن [illegible]
و جهت [illegible] الله [illegible] استیجار [illegible]
روز [illegible] مراعات ترتیب واجب نباشد [illegible]
نه در ظهر و عصر [illegible] و [illegible] الله [illegible] کرام [illegible]
الله [illegible] اول [illegible] سیم آنکه [illegible] واجب [illegible]
و در ظهر و [illegible] الله [illegible]
[illegible] از [illegible]
شده و [illegible] چهارم [illegible] روزه [illegible] و هر گاه [illegible]

از اصل مال است لقول که در عوض هر روزی [illegible] از طعام و قول [illegible] شده [illegible]
باشد از آن [illegible] و [illegible] قول [illegible] تصدق [illegible] صدقه [illegible]
باشد و [illegible] گفته و قول ابن [illegible] در [illegible] صدقه [illegible] مطلقا و قول [illegible]
ابی عقیل [illegible] صدقه [illegible] و [illegible] هر گاه و [illegible] اول [illegible]
استیجار [illegible] صدقه [illegible] استیجار [illegible] و صدقه [illegible]
استیجار [illegible] و [illegible] وصیت کرده باشد [illegible]
و از ثلث [illegible] کند در [illegible] استیجار [illegible] صدقه [illegible]
[illegible] در [illegible] ماه [illegible] واجب [illegible]
[illegible] ماه [illegible] التصدق [illegible]
[illegible] کلام [illegible] ماه و واجب [illegible]
[illegible] واجب [illegible] التخییر [illegible] کفاره ماه رمضان [illegible]
[illegible] ماه روزه و عتق رقبه و اطعام شصت مسکین تخییر [illegible]
و [illegible] ماه روزه را [illegible] روزه [illegible] التصدق [illegible]
[illegible] التصدق [illegible] روایت [illegible]
اول [illegible] ماه [illegible] مطلق [illegible]
و صدقه [illegible] اول [illegible] صدقه [illegible]
یا [illegible] ماه [illegible] ماه [illegible]

چون سید الله پیش از آن می‌کند آنچه که هم در اول ماه رمضان [illegible] پیش از [illegible] دیده
هر گاه در ماه روزه واجب نیست مستحب است و در هر بار روزه [illegible] هر گاه واجب [illegible] باشد مستحب است
ما بین [illegible] و صدقه [illegible] هر ماه را روزه بگیرد و خواهد عوض هر ماه صدقه بدهد [illegible]
[illegible] عوض [illegible] تصدق کند در صورت [illegible] روزه [illegible] که
در نظر حقیر [illegible] روایت [illegible] حدیث [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] شده است در [illegible] روزه [illegible] واجبات [illegible]
این [illegible] مستحب [illegible] هر ماه [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] صدقه [illegible]
[illegible] در تحقیق [illegible]
[illegible] روزه [illegible] تصدق [illegible] تحقیق
محقق [illegible] پنجم [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible] افطار [illegible]
[illegible] روزه کفاره [illegible] افطار [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] افطار [illegible]
[illegible] حرام [illegible]

[illegible] شده [illegible] وقت [illegible] ماه رمضان
[illegible] افطار [illegible] حرام [illegible] ماه [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
روزه [illegible] افطار [illegible] وقت [illegible]
[illegible] افطار [illegible] کفاره [illegible]
اجماع [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] کفاره
[illegible] روایات معتبره [illegible]
[illegible] کفاره [illegible]
کفاره [illegible] طعام [illegible] روز [illegible]
کفاره ماه رمضان [illegible] روایت [illegible] کفاره
کفاره [illegible] طعام [illegible]
[illegible] روز روزه [illegible] طعام [illegible]
والاحوط [illegible] روزه [illegible] کفاره [illegible]
رمضان [illegible] افطار [illegible]
شهر رمضان [illegible] عدم وجوب [illegible]
[illegible] احادیث [illegible]

و روزه ... [illegible]

[illegible]

... ان دلالت ... و بعضی ... [illegible]

و اولی ... غسل جمعه ... قبل از غسل جمعه ... [illegible]

و این روایت ... غسل جنابت ... [illegible]

[illegible]

و او ... در نوم و اگر نسیان ... [illegible]

[illegible]

وان کفاره قتل خطاست مع ... اول عتق رقبه و در حساب اطعام عاجز از اول از روزه
و اگر عاجز از اطعام شصت مسکین و شد ثابت که کفاره ... رکعت از قسم ... و در اول محرز ...
اطعام ده مسکین ... یا کسوه ... سیزده و اگر عاجز از اینها سه روز روزه است کفاره
بیرون رفتن از عرفات قبل از غروب آفتاب ... شتر است و اگر عاجز از آن روزه
گرفتن هجده روز است و کفاره جزاء صید است در حال احرام در شدت شتر مرغ و گاو وحشی و امثال آن
شتر ... بعد ... و از جمله آیات ... قرآن که مشد شتر یا گاو و یا گوسفند و اگر از
عجز ... مساکین و اگر عاجز از آن ... عدد مساکین روزه ... و بعضی ... و آنکه تتابع
بیان ... و بعضی از علما ... قرآن ... اول ... و کفاره ...
جامه ... در ... روی خود را ... [illegible]

قسم سیم آنکه ... روزه ... روزه ... [illegible]
و دیگر ... شهر ... [illegible]
و همچنین ... اعتکاف ... احرام
... سه روز ... قسم چهارم ...
... روزه ...
... جماع کند ... اول ...
و کفاره ... سه روز مطلب دوم در بیان ...
در ... تتابع در روزه ... تتابع ...

چهار بحث است بحث اول آنکه ... روزه در آن تتابع شرط ... روزه اول روزه
یا شبه ... تتابع ... روزه ... تتابع ...
... روزه ... حج تمتع ...
... روزه ... تتابع ... روزه ... کفاره
... کفاره ... کفاره ...
روزه ... حج تمتع در ایام حج ... روزه ...
... روزه ... ماه تتابع ...
و روزه اعتکاف ... روزه ...
... تتابع ... ماه ... تتابع ...
در صورت ... [illegible]
... [illegible]
... و ... است ...
... روزه ...
روزه ... تتابع شرط است ...

بحث دوم ... روزه ... تتابع شرط است ...
... روزه ... تتابع
... روزه ...

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واين را كرده باشد و كسى در جاى او وال [illegible] ممكن است در جواب سه روز [illegible] را كه صوم را شروع كرده باشد
روزها را از اول ماه متصل به يكديگر [illegible] كرده و بايد كه روزه را افطار كند و ديگر بار از سر گيرد و حواله به ماه [illegible]
وجواه تقييد تتابع بحذف اگر شرط عدم تتابع كرده باشد و اين حاصل نمى شود اجماعا [illegible]
وهدان و اعراق و اين [illegible] گفته است هر گاه نذر كرده باشد كه ماه را بالتتابع هر گاه افطار كند
عذرى از سر گيرد و در جيد در نصف گذشته باشد و هر گاه نذر ماه مطلق كرده باشد و قيد تتابع كرده [illegible]
ميگيرد و هر گاه در نصف اول افطار كرده باشد در نصف ثانى و كلى را هم مستقل كند روايات [illegible]
و وارد راحم كه بغير از الطرق نذروان [illegible] ماه مطلق است [illegible]
با قيد تتابع بهتر است [illegible] حمزه نذر كرده است كه [illegible] نصف را شش [illegible] تتابع [illegible]
معلوم نيست و بهر حال علم بر سه [illegible] نصف هر گاه افطار كند از سر گيرد و حصول علم هر گاه اول
بوده ماه شروع كند [illegible] مسافر [illegible] روزه و همچنين هر گاه [illegible]
كه اينها [illegible] نصف [illegible] روز اول ماه [illegible] عيد [illegible]
وظاهر روايات [illegible] است و هر گاه [illegible] ماه [illegible]
شش روزه كفاره عيد [illegible] كفاره [illegible] است [illegible]
نذر و بعض [illegible] كرده اند [illegible] علم [illegible]
روزه شصت [illegible] در حصول [illegible] كفاره [illegible] تتابع و عدم [illegible]
[illegible] وظاهر [illegible] تتابع [illegible] كفاره [illegible]
و [illegible] در ماه [illegible] روايت است

هر كس [illegible] روزه [illegible] و روزه [illegible] [illegible] از ماه است
ايشان را حرام [illegible] اما هر گاه [illegible] اعتقاد اينكه [illegible] از روزه [illegible]
در وقت [illegible] و در وقت [illegible] سيم در سه روز [illegible] بدل هدى حج تمتع [illegible]
در ايام حج كرده در صورت عدم قدرت بر قربانى و [illegible] تتابع اين سه روز [illegible]
هم [illegible] اشتراط [illegible] در صورتى كه [illegible] روزه [illegible]
كه [illegible] هر گاه [illegible] روز [illegible] روز عيد [illegible]
افطار كند [illegible] ايام تشريق [illegible]
اما هر گاه [illegible] سيم عيد باشد [illegible]
و [illegible] بر آن [illegible] ايام [illegible] سيم [illegible] عيد [illegible]
و هر گاه قبل از عيد [illegible] در ايام تشريق [illegible]
در [illegible] سيم ايام تشريق [illegible] قبل از عيد [illegible]
و [illegible] ايام تشريق [illegible]
[illegible] سيم روز عيد [illegible]
[illegible] روز سيم عيد [illegible]
پنجم جايز نيست [illegible] روزه [illegible] تتابع [illegible]
تتابع [illegible] روزه [illegible]
[illegible] كفاره [illegible]

بر آنکه از دهم شوال شروع کند و در روز سیم بنا بر قاعده اظهر که صحیح است و جواز هم ذکر کرده اند سه روز بیست و ششم
ماه ذی الحجه شروع کند و تمام شوال را اگر روزه بدارد صدوق آورده که هر که روزه بدارد ثواب است و ظاهرا افضل از این ایام
و الصدوق صحیحه سعد بن هم قال از روزه داشت و این که هم قال اللّه ثواب بخصوص بر این هفت رسیده که ثابت
که روزه گیرد در ماه رمضان قابل هر ماه روزه که بی شک و بی ان شاء اللّه افطار کند یا سه روز
که روزه های شش است و دوام هر نوع مبحث اول روزه که جائز است در هر روزی
از روزهای سال بغیر آنچه واجب است روزه آن یا حرام است بدان روزه در رمضان یا بالعوض نذر آن
کرده که بخصوص روزه از ماه اول حج که باشد یا امثال آن و بغیر آنچه حرام است روزه آن از آن است
مثل عید و ایام تشریق در منی از برای حاج یا بعضی شک بدانکه در حال ماه تمام و سوم اما روزهای مکروه
و تمیز هست و اما روزه مستحب از روی است در بعضی اوقات ترک آن اولی است اما احوال آن چنانکه
سنن حقیقی بعد از این مبحث دوم مذکور است در هر ماه سه روز از آن روزه مرد و در شهر و ظاهر است که آن
سه روز پنجشنبه اول ماه و اول چهارشنبه اول در دهه وسط و پنجشنبه آخر دهه آخر و اگر اتفاق افتد در ماه
کم میشود و پنجشنبه آخر ظاهر است با عمل جایز اگر بیست و نه روز باشد پنجشنبه اول دهه آخر
و اول روز ماه روزه است و بعضی مجتهد گفته اند روزه سه روز در هر ماه ثابت است ... پنجشنبه اول الی آخر
پنجشنبه آخر و بنابر ... در هر ماه روزه را کم میکند آن مستحب است چنانکه در حال آن ...
یعنی سه روزه در هر ماه قضا و ادا نشده است در شرع و بعضی محققین گفته اند روزه هر ماه که عمل کرده باشد
قضای آن مکلف است و بعضی قائل شده اند از جهت ثبوت قضا ... و بعضی گفته اند از هر کدام که سه روز
و بعضی قضا ... و اظهر است که ... ثابت است مطلقا و لیکن تاکید و احوط در صورت قضا ...

محمد

عدوای ترک کرده باشد و بعد از آن در ایام دیگر آن را بجا آورد چنانکه سابقاً ذکر شد و ابتدا از نیمه رمضان است
مرضی شود و بنده باشد و بعضی گفته اند که هر که در ماه ذی الحجه این ایام را در فضل اعمال که بجا آورد ...
روایت هست و این قائل از اعمال است و ... بسیار مردم شبهه و اگر هست قضاء آن را بجا آورد
که بر سبیل اقل عبادات کامل است و در روز ... و در این احوال روزه
هم وارد است چنان در هر روز سه روز روزه ... و در هر ماه ... در این ایام ...
رسیده پس مشغول از اعمال ... پس ... چون ... اللّه ... در این ایام ...
از عبادات سیم و ... به ... است ... و اگر ... و شب ... از آن ...
اینکه در عوض هر روزی این روزه را صدقه که ... هم ... از طعام ... و هم ... روزه
مبحث سیم سنت است روزه ایام البیض از هر ماه یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ... و ... اول
اجماع بر آن شده و بعضی احادیث هم ... و چون بعضی از اخبار دلالت ... روزه
مشروع شده در روز ... در هر ماه و این ... تغییر کرده است ... ایام البیض ... ایام روزه
پس ایام البیض ... مبحث چهارم سنت است روزه روز ... که در آن ...
ارشاد ... در ... بسیار ... است ... هم ... اول ...
سنت است روزه روز ... که روز ... چنانکه ...
... عید غدیر ... و ... در ... روز ... اول از روز ...
که ... وقت ... روزه ... روزه ... در ... روزه است و در ...
عمر ... اگر ... روزه ... که ... روزه ... ثواب ... صلح

هرگاه این را اطلاق نموده و نیت سنت کند گاه است از قصد تحزن و اظهار غم و اندوه [illegible] شود و شاید
حاضر در روز دولت بر اصحاب سکینه محول باشد از بقیه او [illegible] از برکهم در متن ارشاد [illegible]
ظاهر از فقد در جواز روزه گرفتن و اتفاق بر وی القیه تیمن و تبرک ظاهر [illegible] بهتر است [illegible]
روزه دیگر آن روز است بالحقیقه آنکه روزه [illegible] رفدا بالحقیقه آنکه روزه است [illegible]
بالحقیقه آنکه روز عاشوراست از راه حزن و اندوه و ترک [illegible] سیکرم [illegible]
از راه تیمن و تبرک در این [illegible] مستحب باشد و اگر روزه بگیرد بالحقیقه آنکه روز عاشوراست و لیکن [illegible]
جهتها و گفتیم که از راه تیمن و تبرک مکروه باشد [illegible] سکینه [illegible]
آل محمد و لیکن [illegible] در حدیث که [illegible] روزه گرفتن [illegible] واندوه [illegible]
[illegible] بر [illegible] ترجیح [illegible] هرگاه [illegible] روزه گرفتن آن
روز شد آنکه [illegible] را امید [illegible] هرگاه وقت [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] است ترک آن حرام است و [illegible] از راه عاشورا [illegible]
شد [illegible] عاشورا [illegible]
[illegible]
[illegible] آنکه [illegible] عاشوراست [illegible]
این هم [illegible] هرگاه [illegible] عاشورا [illegible]
روزه گرفتن روز [illegible]
شروع شده [illegible]

عمده است و در بعض روایات ثواب کسی را که عبادت کند [illegible] روزه [illegible]
عبادت کند و بعضی [illegible] تمام [illegible]
و در روایت است [illegible] روزه [illegible] روزه [illegible]
روایتی هست که روزه روز [illegible]
[illegible] روز [illegible] **بحث پنجم** [illegible] روزه گرفتن
روز [illegible] در [illegible] استحباب [illegible]
شرط [illegible] روزه [illegible]
[illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] سال [illegible] **بحث ششم** [illegible] روزه [illegible] عاشورا [illegible]
شده [illegible] روزه [illegible] تیمن و تبرک
حرام [illegible] کند [illegible]
[illegible]
لیکن [illegible] روزه [illegible] تیمن و تبرک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روزه [illegible]

کفته است که چنین روایت در منع از آن حادث شده است و از تعبیرات رجب ان ترکمان است اینها مهور است ذات
و روز شهادت جناب سید الشهدا ع بیست و ششم است و روزه کرفتن در روز عاشورا مکروه است و روز اول
مامور شده اول عمار با مراد و اله و الشهدا را بجای حاجه کنند و از آنها و اطهار اسلام او و امام
دیکر است و آن روزی است که جناب امیر المومنین ع ... الکتاب ... و اکر آنها
و لیکم الله نازل شده و دلالت بکبیر امامت ... ما ... بیوم و بیم
تقرره کفته است در روایتی در آن وارد شده و ... در این مطلب ...
این شکرانه این نعمتهای عظیم است ... رسول خدا ... شعبان ... ظهور ...
جناب امیر المومنین ... دلالت ... بر ...
و در ... نازل شده و شیخ ... کفته است ... رشته ... روز ...
بیست و هفتم ... مستحب است روزه ... و ... و قول این ... کفته است
روزه پنجشنبه و ... مستحب است ... و قول او ...
جمعه ... مستحب است روزه ... و ... ما ...
صحیح است ... بیست و هشتم ... مستحب است روزه ماه رجب
بتمام و ماه شعبان بتمام و احادیث در فضیلت اینها بسیار است ...
آنها روایت سماعه بن مهران از حضرت صادق ع ... رسول خدا ... روزه
روزه بکیرد سه روز از رجب ... حق تعالی ... سال ...
از آن ... روز ... روزه بکیرد ... روز ... از آن را کشوده

بشنوا ... بهشت ... هر کس روزه بدارد ... روز ... سکینه ...
و ... هر کس روزه بدارد تمام رجب را ... خدا ... و ...
و هر کس ... خدا ... عذاب ... کند ... از ... حضرت
و روایت ... منقول است ... آن حضرت ... هر کس روزه بدارد شعبان را ...
او ... و ... اکر کسی ... معصیت ... کرده ...
پاک کرده ... و ابو الصباح کنانی روایت کرده از حضرت صادق ع روزه
کرفتن شعبان و رمضان ... توبه است از ... خدا ... و احادیث ... فضیلت ... و ...
شعبان و رمضان ... و بعضی ... روزه شعبان ... آن ...
به قصد وجوب کرفتن آن حرام است ... لعنه الله ...
منع ... روزه ... کرفتن ... شعبان و اول رمضان ...
بدون فطار ... بیست و ... در ... روز عید فطر است ... علما ... و بعضی
... روز ...
ترک ... روز ... مستحب ...
واز ... در ... است ... و ... بعضی ...
کرفته باشد ... استحباب ... ماه ... رمضان
کرفته باشد ... رمضان ... بیست و پنجم ... روزه ... ماه رجب
نیشود ... روزه ... که ... است

مثلا تعجیل در ... جمعه ... روزه ... شده ... [illegible] روزه ...
هم مکروه باشد ... [illegible] حال ... روزه [illegible] ... [illegible]
کرده ... [illegible] و اکثر ... **بیست و ششم** ... [illegible] روزه ...
... [illegible] کراهت ... [illegible] مطلق ...
... روزه ... در ... حرام ... [illegible] محمول ...
... [illegible] ...
[illegible] در ایام ... [illegible] امور ...
... مطلق ... [illegible] حکم ... [illegible]
... [illegible] روایت ... لفظ ... کراهت ...
... تعمیم حکم ... [illegible] روایت ... **بیست و هفتم**
... روزه ... [illegible] ...
... [illegible] روزه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] مطلق ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
حکم ... روزه ... [illegible] ...

... [illegible] ... چنانکه ... **بیست و هشتم** ... روزه ...
... [illegible] **بیست و نهم** مکروه است روزه ... [illegible] ... **سی ام**
... [illegible] ...
... [illegible] روزه ... [illegible] **اول** ...
مطلق ... حرمت ... **دوم** کراهت ... **سیم** کراهت ...
... **چهارم** ... [illegible] مطلق ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... حکم ... [illegible] روزه ...
... [illegible] روزه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] روزه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... ترک روزه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... روزه ... مطلق ... [illegible] ...

میشود و احادیث و جمعی نیز بعد مردن اهل تقوی و دار ثواب اعمال کرده و در سنن ایشان نقیصه از روزه بگاه
خواهد رفت با آنکه او در هر صوم الهی است در این سنن برآنکه تنبیه نکرده است از این کس روزه ازین
مومنی ادا نموده کنند و اول طلوع در حیات اعمال تقوی که در است در آن که چه بعد شام از روزه بفضیلت
افطار و لیکن ظاهر پس از فضیلت افطار مستلزم کراهت روزه باشد و الحق که عدم حصول اجتناب و تقوی است
و فرق نباشد مابین اینکه طعام از برای او ساخته شده باشد و امید برای کسی و شاید در ترک اجابت او باشد به
وابسته در اول روز باشد یا نه روزه بلکه در بعضی روایات تصریح بفضیلت افطار رسیده چنانچه در باب بیشتر
و در چند حدیث است هر گاه کسی را دعوت نمایند در برادر مومن خود و روزه دار باشد او و دعوت کند برادر خود
و او افطار کند و منت بر او نگذارد روزه او تمام کرده اند که حق تعالی در عوض آن ثواب بنویسد
عطا میکند و ظاهر آن است که بر فضیلت افطار احادیث بسیار آن که مومن است بر حق خواهش
پس باید بقصد آن افطار کند این باشد و در چند اثر احادیث وارد شده است و در حکم کراهت است از غیر
شود بر کسی و بعضی از علما احادیث مستفاد میشود که حق الحق مومن است که تدارک کند در
صورت و دعا باشد آن فضیلت باشد بلکه آن که حق تعالی فضیلت علما شود چنانچه طعام از دل خالص روزه
دار باشد بلکه هر چه عوض آن تحفه تکلیف ملکه با ... روزه دار و روزه دار قدر آن را احوال مومن بشد که
روز ماه بسیار کرم فرمود او بر آنها و بیانه بخواهد بهتر خواهد شد چنانچه اعمال او امید
نکرده آن افطار کند باشد و روزه بگیرد بعضی ... در آن عوض بجهت فضیلت افطار است آن
دعوت است بجهت فضیلت رزق بسیار است که کسی دعوت شود بر کسی چیزی بخورند و او
تکلیف میکند از راه تعارف یا از جهت آنکه رفع منت ... و طلب ... و کار ... خوردن

۲۵۷

او نقل روایت در آن است و آنچه خوانده صورت تمام است که روزه حرام است در ایام
در جمله ام معلوم باشد و اظهر در بیان از فضیلت افطار است بجهت حصول بعضی علم حقیقت اطلاقات
اخبار و ظاهر احادیث بسیار در فضیلت افطار روزه و ثواب افطار کنند و اما اینکه دعوت کنند افطار ام
فضیلت و اهل این اخبار در آنکه بعد از آنکه بگویم حال اعمال بر حدیث فضیلت البته بشهادت آن احادیث
و در تفضیل بعید عذر و اول شده است و کسی افطار نماید روزه داران را در آن روز فضیلت بسیار دارد
حق آنکه و صعدا از افطار ماه رمضان روزه داری و در آن روز ثواب اطعام ده قیام و اعدا هر قیام
کرامت و در روایتی دیگر بعید و روزه ثواب کرامت اطعام کند و برای کسی بجای بند افزون و او
شهید و بعضی در ماه رمضان و این ثواب هر افطار شوال و افطار کل در روز عید عذر شدن
و این آنکه بسیار فضیلت شماره دار در ره گرفتن آن روز داده شده بیرون خانه و اسم ایام که افطار
کننده بنده ضعیف هم منفعل آن فضیلت اول کرده باشد و هم این را و تصدیع راندار انم شنیده باشد
عجب است و در بعضی اخبار از حضرت رضا مروی است که حضرت در این روز هم او در افطار خود اللهم
اینکه آن روز دست افطار ره بشود که حاصله ثواب کسی افطار بهر در آن شد روزی را روزه افطار داده باشد
هزار هزار بنده شهید بصدق را و فضل هم مرید در روز ... القضاء و افطار کننده و در فضیلت افطار
دنیا بهتر تمام آنها است بجهت تحقیق روزه و افطار و هر که باشد و افضل ایام آن هم روزه است ...
دعوت مستحب باشد فصل [دوم] و در روزه حرام است و در اول عید سوم [سال] حرام است روز عید فطر و عید اضحی و ظاهر
منافی در آن بیش مکرر از جمعی از اصحاب بر آن که روزه ایام ماه حرام تحقیق که شنیده شده که روزه حرام است
و اول در اول این روزه هر روزه بدان که چنین روز عید و ایام تشریق مخالف آن شد و اقوال ضعیف است

رده

و در ان [illegible] بسته ندارند یکی از واجب است و هرگاه کسی نذر کند روزه روزی که اول ان عید باشد از روزه عید [illegible]

مراد و صحیح است و اما هرگاه نذر کند که بنده روزه روزه [illegible] ایام [illegible] را و اتفاق افتد حاضر [illegible]

پس باید ان روزه را افطار کند و در وجوب قضای ان خلاف است [illegible]

باشد و جمعی قایل به وجوب باشند و بعضی توقف کرده‌اند [illegible]

و الهدایه **مسئله سیم** حرام است روزه ایام تشریق از برای کسی که در منی باشد و [illegible]

[illegible] قول به کراهت در سایر بلاد [illegible] و تعلیل [illegible] ایام تشریق

[illegible] ایام و [illegible] روزه [illegible]

[illegible] روزه [illegible]

ایام تشریق [illegible]

[illegible] **مسئله چهارم** حرام است روزه [illegible]

[illegible] روزه [illegible]

ده روز روزه [illegible]

[illegible] ده روز روزه [illegible]

[illegible] ده روز [illegible]

[illegible] **مسئله پنجم** حرام است روزه [illegible]

[illegible] روزه [illegible]

[illegible]

[illegible] حرام است [illegible]

[illegible] حرام است [illegible]

[illegible]

مسئله ششم حرام است روزه [illegible]

[illegible]

[illegible] حرام است [illegible]

هرگاه [illegible] روزه [illegible]

[illegible] روزه [illegible]

[illegible] **مسئله هفتم** [illegible] حرام است [illegible] روزه [illegible]

[illegible] روزه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روزه [illegible]

[illegible] روزه [illegible]

هرگاه کسی [illegible] روزه [illegible]

مسئله هشتم حرام است روزه [illegible]

[illegible] روزه [illegible]

برکت است

در معانی سوم آنست و در آن چند بحث است بحث اول آنکه اگر شربات در قصر کرده [illegible] شود افطار اول بعد از نماز
و بعد و در این صبح گرفتن شرط آنکه نزد جواز افطار تبییت نیت شود این است که اگر در سحر تعجیل شود و آن
و فردا مشغول کند می تواند افطار کند و اگر فقد و صبح کند و در شرط آنکه روزه را [illegible] در هر کدام پیش از زوال [illegible]
افطار می کند و اگر بعد از ظهر روزه را افطار می کند و در روزه اول صحیح است خواه در شب نیت شود و خواه قضا [illegible]
و نقض کند از افطار [illegible] هر وقت که روزه را خلاف نیت شود [illegible] خواه پیش از ظهر [illegible]
باید و بعضی از [illegible] تخییر کرده ما بین افطار و عدم افطار در هر وقت که روزه را [illegible] و بعضی [illegible]
تخییر کرده [illegible] بعد از ظهر روزه را اگر ترجیح قول [illegible] داده است و اظهر و اقوی از آن قول [illegible] است [illegible]
در آن [illegible] و اوضح است و اوفق است [illegible] چه [illegible] است [illegible]
در [illegible] که [illegible] و [illegible] فقرا [illegible] میکنند [illegible] است [illegible]
[illegible] اول [illegible] و [illegible] اول [illegible] و در آنکه [illegible]
تا [illegible] اول [illegible] که [illegible] افطار [illegible]
و [illegible] روزه [illegible] در [illegible] و [illegible] تجزیه [illegible] در [illegible] کلام [illegible]
[illegible] روزه [illegible] که [illegible] افطار [illegible]
تا آن [illegible] این است [illegible] و در [illegible]
[illegible] روزه [illegible] روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible] نیت روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible] نیت [illegible]

ادارد

روزه و نیت روزه [illegible] قصد کند و فردا روزه [illegible] و [illegible] روزه و نیت [illegible]
را [illegible] بعد از ظهر [illegible] روزه صحیح [illegible]
لازم است چنانکه در [illegible] روزه در ماه رمضان و هر گاه پیش از ظهر [illegible] روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible] که [illegible]
[illegible] اول [illegible] روزه [illegible] آن [illegible]
کفته [illegible] افطار [illegible]
[illegible] کند [illegible] پیش از ظهر را [illegible]
[illegible] از ظهر [illegible] قصد کند [illegible] فردا [illegible] پیش از ظهر [illegible]
[illegible] این [illegible] اگر [illegible] پیش از ظهر [illegible]
افطار کند و وقت نیت [illegible] در هر وقت [illegible] ظاهر [illegible]
قول [illegible] روزه [illegible]
کافر [illegible] روزه [illegible]
[illegible] پیش از [illegible]
[illegible] افطار کند [illegible] از ظهر [illegible]
و [illegible] روزه [illegible] افطار [illegible]
در [illegible] قول [illegible] ظاهر [illegible]
افطار [illegible] نیت [illegible] پیش از ظهر [illegible] روزه [illegible]

۲۵۶

بیرون آید روزه او صحیح است خواه نیت سفر داشته باشد در شب یا نه و لیکن احوط آنست که [illegible]

سفر در شب و هرگاه در شب نیت سفر نداشته باشد و پیش از ظهر بیرون رود [illegible]

بکند [illegible] بقصد قربت و همچنین هرگاه بعد از ظهر بیرون رود و در شب نیت سفر داشته [illegible]

کند بقصد قربت [illegible]

قربت **مسئله** در بیان [illegible]

[illegible]

[illegible] **اول** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **دوم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **مسئله** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۶۰

[illegible]

[illegible] **مسئله** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مسئله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ازار شده پس افطار میکند و در وقت تمکن فدیه از قضا معین کشته از غرور میکند و تصدق نموده دیگر شکل آن فوت مگر از
و تصدق اهم در حسب آن اطلاق اخبار و در روایت از حج ببیهم قول اول امر خدا از آن جمله است و
ایکه اتفاق افتد تمکن نشده از روزه امر الله امیر مع ان آنرا دارد پس بطعام قضا ماو میدهد و سقی
و تصدق امان است و کثیر و در طی آن روایت صحیحه بیهده چیزها نظر عدم در حمل است و ظاهر ترسیمه حکم بجهتی که حج
ازار و حج شکل او هم بر سر شده و در وجوب تصدق ظاهر است که صدد و قرضیت بعدد آنکه روزه بگیرد و مشغول شود بیند
در صورتی که هیچ مکان خانه حاکم کتابه از ترتیب آنکه صدد بصومیت اینکه از این روز عدوان آن
اهل خبر و میشود و ظاهر این به قول آنکه غرور اعتماد و نزول او شده ذکر تصدق با وصاحب شده باشد
و در اینکه تصدق و حمد در تصدق در انجا که شدیم باید است و ظاهر کار حج نیز حقیقت است از آن روز کام
اکثر علما و المعدود و احادیث این آیات و ثواب آن است نحو و بعض که شده از آن اشکال کرده بعدد تصدق کنند آن
و روایات هر چند ظاهر قول اول است **مسئله پنجم** آنکه هرگاه مرضی مثل روزه نیکی شده وقتی او طفل که شیر
بیند و کم شیر شده و تر سر مهر طفل بیند آب و افطار میکنند و بعد از زوال عذر قضا میکنند و قهر
این ایشان صدقه هم لازم است و در عرض او و در ورود روی از طعام و بعضی فرج الحتانه از واوری و جوب کفاره است چنانچه
حدیث صحیحه دلالت دارد و اما هرگاه خوف از حبس باشد در فرز بسیار نحو این باید او دار لزوم عسرت بعد
صدقه است و بعضی فرق کرده اند آنکه در رویه ایام صدقه را لازم دانسته اند و در قول اول است چون این اولی افزاید
خوف از مرض است و آنکه حدیث صحیح حامل و مرضعه بر مادیث و مرا آنکه ...ان حدیث امینه بخوف و بلد
از راه کریمه او شده است و ماهر که از اسباب باشد بر از او تعریف در شیر حامله میدیده اند ...
لطفل مرید سی از او خوف حمل او مرض است و چه صدقه را تعارض و در این بحث که شیرانی و شیر نوی

مقاو

٢٦١

مقاومت بر آنکه روزه قرض این ولد و مسلمان و حرام شده که محبت اینجا الله بنی و در حامل نزد... شده در طالب حکم اوراند
و شبهه در انجا تمیز از طفل روزه زنی آنرا افطار کند و ظاهر انتقی و در تصرفات است که تصدق لازم است در وضع آن از آن
چون شد هر چند فرزند از شیر او شده و در اولی اطعام و اتصدق میکند حامل است و در سیره کفاره سه روز سه هزار آن طلب
شده و تصدق اجا مکرر کرد... افطار ماه رمضان لازم است و در ... تعلیق... ماه رمضان
انسان روزی سلطنت شده امر اللی افطار روزه در جای محل کرده شده جایز شده است بیکه حرمت این باب اینکه روزه لازم
حرام است و اما علت **مسئله ششم** که مکروه است از بعضی از سیره آنست افطار را از بار آنکه در ماه رمضان مسئله مسافر
و دعا تمیز را بین سوغات و آنکه در بین پدر و کسی که کسی است که بر شخص اورا از این هر لی کنند بلکه حکم که ورد تا این بحث
سه و روزه دارد که شده و بی جهت ترک لذات و شهوات است و مطلوب آن است که ده بنید و محرمات شرعیه نیز
رمضان رایگان داشته باشند و اعادیث هم دلالت برآن دارد و معلوم ... بعضی از بیت الله ... اعتکاف
مرو در آن قول اول محبت است اما بدان بعضی جانب دیگری که درست داشتی شده در صوات امسال مطلق آن حرمت
اند و در جمیع کسی که شیخ بیابد به محبتان مکرر و نهی از آن حرمت در آن امر به مقدار آنکه ... افطار
منسوخ و شرده از آن شده و چه جا بر شده باشد که از الفاظ آن بسیار دلالت بر جواز آن دارد و طبقه و امکان
مسئله هفتم جایز است سوال در ماه رمضان با اراده آنکه بعد از انها چه سه روز مکرر و حال خود روزی نشود
و جواز آن فقط جواز است که سفر متعدد نشده و مجلسی حکم بر رفع کراهت داده و بر سیر در ماه رمضان قبل
از غیر است و سفر حدیثه است از سفر مدینه و از روی دلالت روایت و بعضی احادیث حمل کردند که آن سفر
ضرورت مثل بر حج او بزیارت سید الشهدا علیه السلام الله چنانچه حدیث صحیحه مطلق نموده دلالت دارد و روایت
ابی بصیر و حسنه حلبی دلالت بر کراهت دلالت میکند نیز از آن است که بعد از آن بیست و سیم ماه رمضان حوالی آن

روایت ابی بصیر که شیخ در تهذیب ... کامل الزیارات روزه اول کراهت را تخفیف داده بلکه در روایت هر دو دلالت

می‌کند بر حرمت نظر ضعیف است و محمول است بر کراهت و بعضی از روایات معتبره دلالت دارد

بر عدم کراهت و جواز ... تا بعد از ... دینی ... و عمل ... ثواب ...

با وجود ملاحظه روایات ابی بصیر در خصوص زیارت سید الشهدا علیه السلام تمام شد جلد دوم از کتاب

مرشد العوام و بعد از این می‌آید جلد سیم در کتاب صوم و ... ان شاء الله تعالی ... اتمام ...

و نفع بخشد به این بنده کمینه که ... را ... بحق محمد و آله

الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین تمام شد جلد ثانی الله

کتاب مرشد العوام از تألیفات شیخنا الاعظم مرزا ابو

القاسم نور الله قبره و جعل الجنة مثواه ... محمد

و ساده ... روز

... ماه مبارک ...

ابیات ...

...

...

[illegible]

[illegible]

[illegible]